

غزوه

سیری در جهان‌های معنوی
دیدار از طبقات مختلف برزخ
با هیپنوتیزم

دکتر مایکل نیوتن
دکتر محمود دانانی

سفر روح

مایکل نیوتن

محمود دانایی

Newton, Michael

نیوتن، مایکل، ۱۹۳۱ -

سفر روح / مایکل نیوتن؛ مترجم محمود دانایی. - تهران: جیحون، ۱۳۸۱.

ISBN: 964-6534-52-X

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. مرگ. ۲. روح گرایی. ۳. تناسخ - - نمونه پژوهی. الف. دانایی، محمود، ۱۳۴۲ -
ب. عنوان. ج. عنوان: مطالعه زندگی های گذشته.

۱۳۳/۹۰۱۳

BF۱۲۷۵/م۴/۹

۱۳۸۱

م۸۱-۱۹۰۵۶

کتابخانه ملی ایران



انتشارات جیحون

تهران، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، پلاک ۱۴۲۴

تلفن: ۶۶۴۰۴۵۳۲ فکس: ۶۶۴۸۰۸۷۰

Email: Info@jeihoon.com

Website: www.jeihoon.com

سفر روح

مایکل نیوتن

محمود دانایی

تاریخ چاپ: ۱۳۸۴

نوبت چاپ: ششم، تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۵۳۴-۵۲۰-X

کلیه حقوق محفوظ است.

فهرست

۹	پیشگفتار ناشر
۱۳	مقدمه مترجم
۱۷	مقدمه
۲۷	مرگ و عزیمت
۳۹	دروازه برزخ
۵۱	بازگشت به موطن اصلی
۷۳	روح‌های خطاکار (منزوی)
۸۵	آشنایی با برزخ
۱۰۵	تغییر و تحویل و جایگزینی در برزخ
۱۲۳	جایگزینی
۱۴۵	راهنمایان ما
۱۶۷	روح‌های مبتدی
۱۹۵	روح‌های متوسط
۲۲۵	روح‌های پیشرفته
۲۶۳	نحوه انتخاب زندگی بعدی
۲۸۷	انتخاب جسم جدید
۳۲۱	رخت سفر بستن
۳۳۷	تولد دیگر
۳۴۹	نتیجه

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشم

از کجا آمده‌ام؟ آمدنم به چه بود
به کجا می‌روم؟ آخر نمانم و وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی ازین ساختنم

مرغ باغ ملک‌وتم، نیم از عالم خاک
دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
به هوای سر کویش پر و بالی بزینم

پیشگفتار ناشر

مطالب کتاب حاضر، حاصل تحقیقات دکتر مایکل نیوتن (روانشناس) است، که طی چهل سال درمان و بررسی صدها مورد خاص^۱ به دست آمده است. در این میان، او که اهم توجه خود را به حالات گوناگون روان و روح معطوف کرده، به مواردی از حالات روح و عالم برزخ و کیفیات گوناگون آن دست یافته است، که جای تعمق دارد.

وی نتایج تحقیقات خود را در این سال‌ها، از طریق تدریس در دانشگاه‌های امریکا و شرکت در سمینارها، کارگاه‌های آموزشی و کنفرانس‌های متعدد، در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است. دکتر نیوتن، در دو کتاب خود، کتاب حاضر و کتاب سرنوشت ارواح (Destiny of Souls)، حالات و تجربیات گوناگون بیماران خود را دسته‌بندی کرده و با بیانی شیوا یافته‌های آنان را در دسترس علاقه‌مندان قرار داده است.

تحقیقات دکتر نیوتن و دیگر دانشمندانی که در این زمینه تحقیقات علمی وسیع انجام داده‌اند، دال بر تحکیم اصول ادیان است. از جمله این که: خداوندی قادر، متعال، یکتا، مهربان و حاکم بر کائنات وجود دارد. دنیایی به غیر از دنیای مادی، اما لطیف‌تر و نورانی‌تر وجود دارد که جایگاه ابدی روح است. انسان تنها دارای یک قالب عنصری، شامل اعضا و جوارح نیست، بلکه ورای این بُعد جسمانی و مادی، بُعدی روحی قرار دارد که منشأ ملکوتی دارد و حامل دم پروردگاری است و این بُعد روحی است که انسان را از حیوان متمایز می‌کند و موجب بُعد اخلاقی در اوست. بُعد اخلاقی است که به انسان امکان می‌دهد نوع دوست شود، با هموعان خود همدردی کند، از شادی آنان شاد شود، وظیفه‌شناس شود، قدرشناس شود، نسبت به هم‌نوع خود مهربان و مشفق باشد، در جهت خدمت به هم‌نوع خود کوشا باشد و...

این تحقیقات، هم‌چنین مؤید این نکته است که حساب و کتابی واقعی وجود دارد و کسی را از آن گریز نیست و حق هیچ کس ضایع نمی‌شود. نیت و اعمال‌اند که برتری افراد را نسبت به یکدیگر و قرب و بعد آنان را نسبت به مبدأ الهی ایجاد می‌کنند. دکتر نیوتن با بررسی و بیان این مطالب، توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌کند که دنیایی دیگر با معیارهایی مشخص وجود دارد، که جایگاه ابدی روح است و هر کس حاصل نیت و اعمال خود را در آن می‌درود.

لازم به ذکر است که بنا بر ضرورت دین اسلام و نظر علمای اعلام، اجماع اهل ملل و عقیده سایر ادیان اهل کتاب معتقد به معاد، تناسخ و کلیه شقوق آن، از وجوه سنتی تا بیانات اخیر و تغییر شکل یافته آن، از هر نظر و با هر استدلال، بالکل باطل و مردود است و بازگشت به آخرت تنها از طریق معاد صحیح است.

ملاصدرا (صدرالمتألهین)^۲ در کتاب اسفار، حاج ملاهادی سبزواری^۳ در شرح منظومه و صاحب کفایت‌الموحدین^۴ هر یک در کتاب خود، با ادله مستدل رای بر بطلان تناسخ داده‌اند. اهم این دلایل به شرح زیر است:

تناسخ‌یون معتقدند، برای انتقالات روح، آغاز و انجام، بدایت و نهایتی، مبدأ و مقصدی، هدف و مطلوبی مطلقاً قائل نیستند. حال اینکه هر موجودی، باید اول و آخر، مبدأ و معاد و هدف معینی داشته باشد. ثانیاً، از نظر تناسخ‌یون، موضوع معاد، جزا و سزای قیامت، مفهومی ندارد و گویند هر پاداش و مکافات و عکس‌العملی را در این دنیا به وسیله همان انتقالات خواهند یافت. حال اینکه تمام ادیان اهل کتاب، به معاد و حساب واپسین معتقدند، اگر معاد ابدی نباشد، بقای روحی در کار نیست، و اگر بقای روح نباشد، به قول دهریون «اذا ماتت فانت» باید صدق کند که صحیح نیست. از سوی دیگر، اگر بقای روحی در کار نباشد، موردی پیدا نخواهد شد تا انتقالات از بدنی به بدن دیگر صورت گیرد. به هر صورت، دلایل علمی و منطقی بسیاری هست که نشان دهد تناسخ مردود و باطل است.^۵

۲- کتاب اسفار اربعه، سفر رابع، باب ثامن، جلد ۹ از ص ۲ به بعد

۳- شرح منظومه ملاهادی سبزواری، از ص ۳۱۱ به بعد

۴- کفایت‌الموحدین جلد سوم، مقدمه رابع از ص ۶۲ به بعد

۵- معرفت‌الروح، چاپ چهارم، فصل هشتم، انتشارات جیحون.

عبدالکریم شهرستانی در ملل و نخل می گوید: «تناسخیه... به تناسخ ارواح در اجساد قایل هستند و انتقال روح از شخصی به شخصی؛ و آنچه از راحت و نعماء و تعب و بلا رسد، گویند جزای فعلی است که در بدن دیگر اندوخته‌اند از نیکی و بدی، و آدمی به زعم ایشان دائماً به یکی از دو امر مبتلا است، یا به فعل به جزا و آنچه در حال به آن مبتلا است یا مکافات عملی است که پیش‌تر الزام کرده، و یا مکافات عملی است که بر آن انتظار می‌برد؛ و بهشت و دوزخ در بدن مندرج است؛ این عقیده بالکل از عقل و منطق بیرون است ...»

عبدالقاهر جرجانی می گوید: تناسخ عبارت از تعلق روح است به بدن دیگر. بعد از مفارقت آن از بدن اول بدون آنکه زمانی فاصله شود، چه بین روح و جسد تعشق ذاتی است؛ حال اینکه هرگز اتفاق دو امر در طبیعت بدون فاصله ممکن نیست و این خود دلیلی است بر رد تناسخ، و تعشق ذاتی بین روح و جسد بی‌وجه است لذا چنانچه به مثل، ملائکه جسدی به خود نمی‌پذیرند.

صاحب کشاف اصطلاحات الفنون بیان می‌دارد که تناسخیان گویند نفوس ناطقه پس از مرگ هنگامی مجرد از ابدان خواهد بود که جمیع کمالات نفسانی را در مرحله فعلیت حائز شده باشد و چیزی از کمالات [...] برای او نمانده باشد. اما نفوسی که از کمالات بالقوه آنها چیزی باقی است، در بدن‌های انسانی می‌گردد، از بدنی به بدن دیگر نقل کند تا به غایت کمال از علوم و اخلاق برسند که آن گاه مجرد و پاک تعلق به بدن‌ها باقی ماند و این انتقال را نسخ نامند؛ این سخن بدین معنا است که خداوند جل جلاله برای کسی که فعالیت و همت بیشتری برای نیکی کردن و نیک بودن داشته است، هیچ امتیازی قائل نخواهد شد، زیرا هر کس سرانجام به غایت کمال از علوم و اخلاق خواهد رسید که خود نشانه بطلان تناسخ است.

در خاتمه، با بیان زیبای شیخ محمود شبستری، مطلب را به پایان می‌رسانیم:

تناسخ زان جهت شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل

مقدمه مترجم

در این دوران، انسان‌ها، بخصوص در جوامع غربی، در همهٔ زمینه‌ها به نتیجهٔ کشفیات و تجربیات علمی، کلینیکی و آزمایشگاهی دانشمندان چشم دوخته و دل‌بسته‌اند و چون به صداقت و بی‌طرفی کاوش‌های علمی اعتماد و اطمینان دارند، یافته‌های آنان را غالباً با اشتیاق می‌پذیرند. شاید به همین جهت است که دانشمندان نیز رسالت جدیدی برای خود قائل شده و قلمرو پژوهش‌های خود را به بُعد متافیزیکی بشر نیز تعمیم داده‌اند.

در بیست سال اخیر صدها کتاب مستند توسط دانشمندان علوم پزشکی با استفاده از تجربیات نزدیک به مرگ بیماران و یا توسط روان‌پزشکان که از طریق خواب مصنوعی به کاوش پرداخته‌اند منتشر شده که وجود و بقای روح و موضوع زندگی‌های متوالی را به خوبی آشکار می‌سازد. به عنوان مثال کتاب «زندگی پس از زندگی» به قلم دکتر ریموند مودی در زمره پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار گرفت. در این کتاب نشان داده شده که روح بعضی از بیماران که تحت عمل جراحی قرار گرفته بوده‌اند موقتاً از جسم آنها خارج شده به نحوی که خودشان شاهد کار پزشکان بوده و حتی در آن لحظات به منزل و نزدیکان خود سر زده و از حال آنها با خبر شده بودند و پس از بازگشت به جسم و بهبود، عین وقایع را تعریف کرده‌اند. این آزمایشات در غرب امریکا هم توسط پزشکان مختلف مثل دکتر ملوین مورس، متخصص اطفال و برندهٔ جایزهٔ «خدمات تحقیقاتی ملی» امریکا نیز تکرار شد. بالاخره در سال ۱۹۸۱ جورج آندرسن کتاب معروف و پرفروش خود را تحت عنوان «ما نمی‌میرم» منتشر کرد که در آن بر اساس پدیده‌های علمی و تجربی نشان داده بود که مرگ جسم پایان موجودیت انسان نیست.

در سال ۱۹۸۴ کتابی تحت عنوان «زندگی‌های متوالی: افقی جدید در علم، مذهب و جامعه» به قلم سیلویا کرانستون منتشر شد و مورد توجه همه

طبقات قرار گرفت. این انتشارات نه تنها ترس و واهمه از مرگ را در افراد کاهش داد بلکه بیداری جدیدی در مورد هدف از خلقت و وظیفه انسان در این دنیا را موجب گردید.

کتاب حاضر نیز در زمره همان آثار است. نویسنده آن، دکتر مایکل نیوتن، در مؤسسات مختلف آموزش عالی امریکا در رشته‌های بهداشت فکر و روان تدریس کرده و سال‌هاست به کار هیپنوتراپی نیز اشتغال دارد. وی از طریق ضبط و ثبت گفتار افرادی که به خواب مصنوعی فرو برده شده‌اند به حقایقی در مورد تکامل روحی انسان و مکانی که روح‌ها در فاصله بین زندگی‌های متوالی خود به آنجا می‌روند (برزخ)، دست یافته است.

مطالب کتاب نه تنها از لحاظ محتوا بلکه به جهت روش گردآوری اطلاعات درباره عوالم پس از مرگ بسیار جالب، آموزنده و در عین حال جذاب و پرکشش است. از همه مهم‌تر، این اولین کتابی است که با دسترسی به حافظه پنهانی و ضمیر ابرآگاه افراد متعددی، در مورد وضعیت روح پس از مرگ جسم و جزئیات برزخ نگاشته شده است. به روشنی دیده می‌شود که افراد مختلف، هر یک به تناسب پیشرفت روحی خود، به این حقیقت رسیده‌اند که هدف از خلقت چیز دیگری سواى دنیای مادی است، انسان بالاخره باید به کمال انسانیت خود دست یابد، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، و برای این کار هم فرصتی طولانی‌تر از یک زندگی در پیش دارد. به قول مولانا «گر عمر بشد، عمر دگر داد خدا».

مطالعه این کتاب برای ما ایرانیان که وارث فرهنگ غنی معنوی هستیم از جهت دیگری نیز قابل توجه است. وجود روح که از دم پروردگار است و وجه تمایز ما انسان‌ها با سایر موجودات کره زمین می‌باشد و موجودیتش با پایان عمر از بین نمی‌رود، مطلب و مفهوم تازه‌ای نیست. در آیه ۸۰ از سوره اسراء، خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «تو را از حقیقت روح می‌پرسند جواب ده که روح به فرمان خداست و آنچه از علم به شما دادند بسیار اندک است».

مترجم که در حد امکانش، عمری را به مطالعه متون دینی و معنوی از منابع فارسی و خارجی سپری کرده است، برای تکمیل مطالب کتاب و روشن شدن جنبه‌های مختلف به ذکر پانویسی‌هایی مبادرت ورزیده تا خواننده گرامی از یک طرف به واقعیت‌های بیشتر و دقیق‌تری در زمینه‌های مربوطه پی برده و از

سفر روح ❖ ۱۵

طرف دیگر به میراث عظیم فرهنگ معنوی غنی که از کشور خودمان برخاسته آگاهی یابد و مباحثات کند. با اینکه اکثر مکاتب فلسفی مورد قبول مترجم است ولی عمده پانویس‌های متن، از فلسفه و کتب استاد الهی برگرفته شده زیرا مفاهیم آنها جامع و مانع و نزدیک‌تر به متن است.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

مقدمه

آیا از مرگ وحشت دارید؟ آیا نگران هستید که پس از مرگ برایتان چه پیش می‌آید؟ آیا ممکن است شما روحی داشته باشید که از جای دیگری آمده و پس از حیات جسمانی به همان جا باز گردد؟ یا این تنها یک خوش خیالی و فکر واهی ناشی از ترس مرگ است؟

شگفت‌انگیز است که در میان مخلوقات روی زمین تنها آدمیان هستند که باید دائماً ترس از مرگ را در وجود خود سرکوب کنند تا بتوانند به طور عادی به زندگی بپردازند. با این حال، غریزهٔ حیاتی ما هرگز نمی‌گذارد این دلواپسی را از یاد ببریم. هر قدر سن ما بالاتر می‌رود، شبخ مرگ واضح‌تر خود را به ما می‌نمایاند. حتی اشخاص مذهبی هم می‌ترسند که مبدا مرگ پایان موجودیت‌شان باشد. بزرگ‌ترین واهمه از مرگ، ناشی از اندیشیدن به پوچی آن است، یعنی این که مرگ پایان تمامی پیوستگی‌ها و دلبستگی‌های ما به خانواده و دوستانمان باشد و این که مرگ سبب شود تمام اهداف و آمال و آرزوهای مادی و زمینی ما بی‌حاصل و بیهوده بنظر آید.

اگر مرگ پایان همه چیز ما باشد، به راستی زندگی بی‌معنا و بیهوده خواهد بود. اما نیرویی درونی به انسان‌ها این توان را می‌دهد، که به جهان پس از مرگ، ارتباط و وابستگی به یک نیروی برتر و هم‌چنین به جاودانگی روح اعتقاد پیدا کنند. اگر ما واقعاً دارای روح هستیم، پس این روح بعد از مرگ جسم به کجا می‌رود؟ آیا واقعاً در فراسوی جهان خاکی، بهشتی که جایگاه ارواح هوشمند است وجود دارد؟ این بهشت چگونه جایی است؟ وقتی ما به آنجا می‌رسیم چه می‌کنیم؟ آیا موجود برتری حکمران این بهشت است؟ قدمت این پرسش‌ها به وجود خود بشر می‌رسد و همچنان برای اکثریت ما به صورت معمای حل نشده باقیمانده است.

برای اغلب مردم، پاسخ صحیح به اسرار زندگی پس از مرگ در پشت پرده شناختن روح پنهان می‌باشد. این بدان جهت است که ما ذاتاً دچار فراموشی در مورد هویت روح خویشیم، اما اگر پرده را کنار بزنیم و به آگاهی برسیم رابطه بین مغز و روح برایمان آشکار می‌شود.

در چند سال اخیر، نقل قول‌هایی از اشخاصی که موقتاً مرده و دوباره به زندگی بازگشته‌اند شنیده شده. این اشخاص از یک دهلیز طولانی، نورهای درخشان و حتی برخورد کوتاه با ارواح مهربان صحبت کرده‌اند. اما هیچ یک از این موارد که در کتاب‌های مربوط به تناسخ و یا زندگی‌های متوالی^۶ درج شده است، هرگز حاصلی بیش از یک اشاره کوتاه درباره دانستنی‌های زندگی پس از مرگ نداشته است.

این کتاب، گزارش صادقانه‌ای است درباره دنیای ارواح، در طی آن مجموعه‌ای از سرگذشت‌های واقعی مطرح می‌شود که با ذکر جزئیات نشان می‌دهند پس از پایان زندگی خاکی بر ما چه می‌گذرد. شما به فراسوی آن دهلیز راهنمایی شده و به درون دنیای ارواح وارد می‌شوید، تا دریابید که پس از مرگ بر آنها چه می‌گذرد و چه مراحل را طی می‌کنند تا در نهایت دوباره برای زندگی دیگری به کره خاکی بازگردند.

من طبیعتاً آدم شکاکی هستم، هر چند که از مطالب این کتاب چنین بر نمی‌آید. حرفه من «خواب‌درمانی» Hypnotherapy و کار اصلی من اصلاح ناهنجاری‌های رفتاری برای درمان اختلالات روانی است. قسمت اعظم فعالیت من، کمک به بیماران برای مرتبط کردن افکار و عواطفشان می‌باشد تا از این راه به هویت تازه‌ای دست یافته و رفتار سالم و بهنجارتری داشته باشند. با همکاری خود بیماران سعی می‌کنیم به معنا، نقش و نتیجه هر یک از باورهای آنها پی ببریم، زیرا من معتقدم که هیچ یک از مشکلات روانی، تخیلی نیست. در اوایل کارم، به سبب پابندی به روش‌های متداول روان‌درمانی از جستجو و تحقیق درباره زندگی پیشین بیماران خودداری می‌کردم. در آن دوران هیپنوتیزم و روش بازگشت به سنین گذشته را برای شناخت ریشه خاطرات رنج‌آور و ضربه‌های روانی

دوران کودکی به کار می‌گرفتم، لیکن احساس می‌کردم هر کوششی برای رسیدن به زندگی قبلی، غیر متداول و خارج از اصول عادی درمان کلینیکی است. علاقه من به موضوع زندگی‌های متوالی و امور ماورالطبیعه^۷ تنها یک کنجکاوی روشنفکرانه بود، تا اینکه به کار با یک بیمار جوان در زمینه کنترل درد مشغول شدم.

بیمار از یک درد مزمن در سمت راست بدن که تمامی عمر او را آزار می‌داد شکایت داشت. یکی از راه‌های کنترل درد توسط خواب‌درمانی این است که بیمار را به گونه‌ای هدایت کنیم تا سبب شدت و افزایش درد خود بشود و به این وسیله نحوه کاهش درد خود را نیز بیاموزد و به این ترتیب توانایی کنترل درد را به دست آورد. در یکی از جلسات درمان که به کار افزایش درد مشغول بودیم بیمار برای اینکه بتواند زجر و درد خود را بازسازی کرده و به شدت احساس درد کمک کند، در ذهن خود مجسم کرد که با ضربات کارد مورد حمله قرار گرفته است. در جستجوی ریشه این تصور ذهنی، من بالاخره به زندگی قبلی او رسیدم و دریافتم که در جنگ جهانی اول سربازی بوده که در فرانسه به ضرب سرنیزه کشته شده است. با این ترتیب موفق شدیم که درد را به کلی ریشه‌کن کنیم.

بنا به توصیه و ترغیب خود مراجعین، شروع به پس راندن برخی از آنان به دوران قبل از تولد اخیر و یا آخرین آمدنشان به جهان خاکی کردم. در ابتدا نگران بودم که آمیختن نیازهای کنونی، باورها و واژه‌های بیمار ممکن است او را به تخیلات تازه‌ای که ناشی از بازیابی این خاطرات است دچار کند. اما دیری نپایید که دریافتم خاطرات عمیق ما مجموعه‌ای از تجربیات گذشته را تشکیل می‌دهند که واقعی‌تر و پیوسته‌تر از آنند که بتوان آنها را نادیده گرفت. من پی بردم که از نظر درمانی رابطه بین وقایع زندگی‌های قبلی با آن چه که اکنون هستیم تا چه اندازه مهم است.

سپس من به کشفی با ابعاد گسترده دست یافتم. متوجه شدم که می‌شود از طریق چشم ذهنی کسانی که هیپنوتیزم شده‌اند، دنیای ارواح را مشاهده کرد و از چگونگی «محل گذران بین زندگی‌های زمینی»^۷ آنها باخبر شد.

^۷نویسنده محل گذران بین زندگی‌های زمینی را به عنوان قسمتی از عالم ارواح (Spirit world) تلقی کرده است. برای روشنی بیشتر مطلب، از این پس این قسمت از عالم ارواح، «برزخ» نامیده می‌شود. (مترجم)

موردی که سبب شد دروازه‌های دنیای ارواح به روی من گشوده شود، زن میانه سالی بود که خیلی مستعد هیپنوتیزم بنظر می‌رسید. او در حال عقب رفتن زمانی در زندگی خود بود. معمولاً سوژه‌ها (مراجعین) وقتی تعریف زندگی اخیر خود را به پایان می‌رسانند وارد مرحله ظریف و حساسی می‌شوند. این سوژه خاص، وقتی به این مرحله وارد شد درباره خود شروع به صحبت کرد، ناگهان تقریباً خود به خود و بدون کمک من به بالاترین درجه بیداری و آگاهی رسید. بدون توجه به این که فرمان من سبب شروع این وضعیت شده باشد. پیشنهاد کردم که او به ریشه این تنهایی و فقدان یاران و مصاحبانش برگردد. در این لحظه من به طور غیر عمد یکی از کلمات محرکه برای احضار روح را به کار بردم و از او پرسیدم آیا از میان دوستانش گروه خاصی هستند که او بیشتر دلش برایشان تنگ شده باشد. ناگهان بیمار شروع به گریه کرد. وقتی که از او سبب گریه‌اش را پرسیدم با هیجان گفت: «دلم برای دوستانی که در گروه من بودند تنگ شده و به همین خاطر روی زمین احساس تنهایی می‌کنم». من، حیرت‌زده، پرس و جو را ادامه دادم که دریابم این گروه دوستان او واقعاً کجا هستند. وی در پاسخ به سادگی گفت: «اینجا، در مسکن همیشگی من، همین الان دارم به همه آنها نگاه می‌کنم».

پس از پایان کار این بیمار و مراجعه مجدد به نوارهایی که از حرف‌های او تهیه شده بود، دریافتم که دست یافتن به جهان ارواح مستلزم ادامه برگرداندن آنها به قبل از آخرین زندگی‌شان می‌باشد. کتاب‌های بسیاری درباره زندگی‌های متوالی نوشته شده است، اما در هیچ یک از آنها نتوانستم درباره زندگی (غیرمادی) بصورت روح و یا طریقه دستیابی به خاطرات زندگی اشخاص در حالت روح مطالبی پیدا کنم. لذا تصمیم گرفتم تحقیق در این زمینه را شخصاً به عهده بگیرم. به تدریج با ممارست و تمرین توانستم مهارت بیشتری در امر ورود به دنیای ارواح از طریق بیماران خود پیدا کنم. همچنین دریافتم که بررسی دنیای ارواح برای مردم به مراتب مهم‌تر و معنی‌دارتر از دستیابی به وقایع زندگی‌های قبلی آنان در جهان خاکی است.

چطور ممکن است که از طریق خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) به روح دستیابی پیدا کنیم؟ در نظر بگیرید که ذهن آدمی دارای سه کره متحدالمرکز است، هر کدام از کره‌ها از قبلی کوچک‌تر و در داخل آن قرار دارد و هر یک معرف لایه و درجه‌ای از خودآگاهی ذهنی می‌باشد. اولین لایه خارجی معرف ذهن

«خودآگاه»^۸ است که منشاء استدلالات انتقادی و تحلیلی ماست. لایه دوم، معرف ذهن «نیمه آگاه»^۹ است. همان ناحیه‌ای که قبل از بقیه قسمت‌ها به خواب مصنوعی فرو می‌رود تا به بایگانی خاطراتی که در این زندگی و زندگی‌های قبلی‌مان پیش آمده است دسترسی پیدا شود. لایه سوم، داخلی‌ترین آنها، همان است که ما اکنون آن را ذهن «ابراگاه»^{۱۰} می‌نامیم. این لایه بالاترین مرکز «خودیت» را بر ملا می‌سازد، یعنی مربوط به هنگامی است که ما حالت مظهر یک نیروی برتر را داریم. ذهن ابرآگاه هویت واقعی ما را در خود نگه می‌دارد و با ذهن نیمه آگاه که حاوی خاطرات قالب‌های مادی زندگی‌های قبلی ماست آمیخته شده است. ابرآگاه ممکن است تنها یک لایه ذهنی نبوده و بلکه خود روح باشد. قسمت ابرآگاه معرف عالی‌ترین تظاهرات خرد و ادراکات ماست. تمام اطلاعات من درباره زندگی پس از مرگ از این منبع انرژی هوشمند بر می‌آید. کاربرد خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در پرده‌برداری از حقیقت تا چه اندازه معتبر است؟ اشخاصی که به خواب مصنوعی فرو برده می‌شوند دچار رویا و یا اوهام و تخیلات نیستند، زیرا که رویاها نظم و توالی زمانی ندارند و کسی که به حالت خواب مصنوعی هدایت می‌شود دچار توهم نمی‌باشد. وقتی که مراجعین به خواب مصنوعی فرو برده می‌شوند مغز آنها به آرامی از مرحله بیداری «بتا» Beta می‌گذارد و نوسانات آن از مرحله میانی پایین‌تر رفته و به سطوح مختلف مرحله «تتا» Theta می‌رسد. مرحله تتا، خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) است نه خواب طبیعی. وقتی که ما می‌خواهیم به مرحله پایانی «دلتا» Delta می‌رسیم. جایی که پیام‌های رسیده به درون حوزه ناخودآگاه وارد می‌شوند و بصورت رویاهای ما در می‌آیند. در مرحله «تتا»، ذهن ابرآگاه، دچار بی‌هوشی و ناخودآگاهی نیست. بنابراین ما توانایی دریافت و ارسال پیام‌های مغزی را داریم و تمام مدارهای حافظه و خاطرات نیز باز و مشغول به کار هستند.

در حالت هیپنوتیزم، اشخاص در مورد تصاویری که می‌بینند و گفتگوهایی که می‌شنوند و منشاء آنها ذهن ناخودآگاه است، به صورت اموری واقعی حرف می‌زنند. سوژها در پاسخ به پرسش‌ها، نمی‌توانند دروغ بگویند، تنها ممکن است آنچه را که در ذهن ناخودآگاه خود می‌بینند به طور نادرست تعبیر کنند، همان‌گونه

۸- Conscious mind

۹- Subconscious

۱۰- Superconscious

که ما نیز در حالت آگاهی ممکن است دچار سوء تفاهم و سوء تعبیر بشویم. در خواب مصنوعی اشخاص دچار این مشکل هستند که نمی‌توانند آنچه را که با باورهای آنها مغایر است بپذیرند.

برخی از منقدان هیپنوتیزم معتقدند فردی که به خواب فرو برده می‌شود، خاطرات جعلی و پاسخ‌های ساختگی از خود بروز می‌دهد تا بدین طریق چارچوب‌های نظری القاء شده توسط خواب‌کننده را به نحوی اثبات کند. من این نوع تعمیم را یک برداشت نادرست می‌دانم. زیرا در تحقیقاتم با هر مورد، به موضوع تازه‌ای برخورد می‌کنم. گویی برای اولین بار است که این اطلاعات را می‌شنوم. اگر سوژه به نحوی بر جریان هیپنوتیزم خود فائق آید و به خیال‌پردازی آگاهانه درباره وقایع بعد از مرگ بپردازد، پاسخ‌هایش به زودی تناقض خود را با خواب‌های قبلیش آشکار خواهد کرد. من از ابتدای کار خود، به اهمیت پرس‌وجوهای مکرر و دقیق پی بردم و هرگز به موردی برخورد نکردم که نشان دهد خواب‌شونده برای خشنودی من به جعل خاطرات روحی خود پرداخته باشد. برعکس اگر من گفته‌های خواب‌شوندگانی را سوء تعبیر بکنم آنها هیچ‌گاه در اصلاح من درنگ نمی‌کنند. به تدریج حجم گفته‌های «سوژه»ها وسعت یافت و به شیوه «آزمایش و اشتباه»، روش صحیح طرح پرسش درباره دنیای ارواح با توالی مناسب را پیدا کردم. سوژه‌هایی که در حالت ابرآگاه هستند انگیزه‌چندانی ندارند تا داوطلبانه در مورد زندگی بصورت روح و برزخ اطلاعاتی را بیان کنند. خواب‌کننده، (هیپنوتیزور) باید برای هر دری کلید مناسبی داشته باشد. نهایتاً، با آموختن این که بتوانم هر در را در زمان مناسب خود در هر جلسه خواب باز کنم، توانستم روش قابل اعتمادی برای دستیابی به خاطرات مربوط به قسمت‌های مختلف برزخ به دست آورم.

وقتی این توانایی را پیدا کردم، تعداد بیشتری از سوژه‌ها احساس کردند که موضوع دنیای بعد از مرگ را به راحتی پذیرفته‌ام و از آن پس با تمایل بیشتری در این باب با من صحبت می‌کردند. مراجعین من، هم شامل مردان و زنانی هستند که کاملاً پایبند مذهب می‌باشند و هم کسانی را در بر می‌گیرد که اصلاً هیچ‌گونه پایه اعتقادی خاص ندارند. اما اکثریت آنها، در فاصله بین این دو قطب قرار می‌گیرند با کوله‌باری از باورها و اعتقادات گوناگون درباره فلسفه زندگی. نکته

حیرت‌انگیزی که با آن برخورد کردم این بود که در جریان پیشرفت تحقیقات، وقتی خواب‌شوندگان به گذشته برگردانده می‌شوند و به مرحله زندگی بصورت روح می‌رسند کلیه آنها، در پاسخ به پرسش‌های مربوط به برزخ یا زبانی عامیانه، کلمات و توصیف‌های تصویری مشابهی را به کار می‌برند.

اما تشابه بین تجربیات سوژه‌ها، مرا از ادامه تحقیق در تأیید صحت آزمایش‌ها و گفته‌های آنان، از راه مقایسه با گفته‌های دیگران، و همچنین تطبیق آنها با فعالیت‌های عملی افراد منصرف نکرد. در میان گزارش‌های سوژه‌ها تفاوت‌هایی هم مشاهده می‌شد، لیکن علت اصلی آن بیشتر مربوط به اختلاف سطح تکامل روحی در بین آنان بود نه تفاوت اساسی در نحوه مشاهدات مربوط به برزخ.

در ابتدا، تحقیق بسیار دشوار بود و کند پیش می‌رفت، اما به تدریج که قسمت اصلی خاطرات سوژه‌ها تدوین می‌شد، به یک مدل عملی از جهان جاویدان که روح‌ها (پس از مرگ جسمی) در آن به سر می‌برند دست یافتیم. دریافتیم، افکار مربوط به برزخ که توسط روح‌هایی که در قالب جسمی روی دنیای خاکی زندگی می‌کنند بیان می‌شود، شامل حقایقی مشابه است و در همه گزارشات عمومیت دارد. وجه تشابه و درک مشترک مطالب، توسط افراد مختلف مرا قانع کرد که اظهارات آنها صحیح و در خور باور کردن است. من ذاتاً فردی مذهبی نیستم اما به نحوی دریافتیم جایی که پس از مرگ جسمی، همه به آنجا خواهیم رفت مکانی است که بر آن نظم خاصی حاکم می‌باشد و هدفی دارد. همچنین بر من آشکار شد اصولاً مقوله زندگی و دنیای پس از مرگ تحت نظم، طرح و هدفی شگفت‌انگیز است.

وقتی که اندیشیدم چگونه می‌توانم یافته‌های خود را به بهترین وجهی ارائه دهم، به این نتیجه رسیدم که «روش موردشناسی»^{۱۱} بهترین توضیح و تشریح را فراهم می‌کند تا خواننده بتواند نقل خاطرات بعد از زندگی خواب‌شوندگان را شخصاً ارزیابی کند. هر یک از گزارش‌هایی که من انتخاب کردم، شامل گفتگوی مستقیم و دو طرفه بین من و خواب‌شونده است. اظهاراتی که در هر گزارش آمده، عیناً از نوار ضبط شده و پس از آن در جلسه درمانی پیاده و نقل شده

است. هدف این کتاب شرح زندگی‌های گذشته سوژه‌های من نیست، بلکه ثبت و ضبط و مستند کردن تجربیات و خاطرات سوژه‌ها در مورد برزخ است.

برای خوانندگانی که در قبول و تصور روح به عنوان یک عنصر غیر مادی دچار اشکال هستند، گزارش‌هایی که در فصول نخستین کتاب آورده شده به طور اخص مفید است. این خاطرات نقل شده توضیح می‌دهد که روح چگونه ظاهر می‌شود و به چه طریق عمل می‌کند. هر گزارش به دلیل محدودیت جا و هم‌چنین برای اینکه خواننده نظم و ترتیب منطقی فعالیت روح را درک کند، تا حدودی خلاصه شده است. فصول کتاب بر اساس رفت و آمد روح به داخل و خارج برزخ و ارتباط آن با سایر اطلاعات مربوط به روح تنظیم شده است.

تشریح سفر روح به برزخ، پس از سرگ جسمی تا شروع زندگی بعدی در جهان خاکی، دست‌آورد خاطرات خواب‌شوندگانی است که تهیه و انجام آنها ده سال طول کشیده است. در ابتدا وقتی با اشخاصی برخورد می‌کردم که قسمتی از زندگی‌شان که مربوط به فواصل بسیار دورتر بود را بهتر از خاطرات زندگی نزدیک‌تر در دنیای ارواح به یاد می‌آوردند موجب شگفتی من می‌شد. با این حال، به دلائلی ناشناخته، هیچ یک از سوژه‌ها قادر نبودند که تمام فعالیت‌های روح را به ترتیب زمان وقوع، آن طور که من در کتاب آورده‌ام، به یاد آورند. سوژه‌ها پاره‌ای از جنبه‌های زندگی بصورت روح را به طور روشن و زنده به یاد می‌آوردند، حال آن که برخی دیگر از خاطراتشان نامفهوم و کدر بیان می‌شد. در نتیجه دریافتم حتی با این بیست و نه گزارش هم نمی‌توانم طیف کامل اطلاعات درباره دنیای ارواح را جمع‌آوری کرده و بنظر خوانندگان برسانم. بنابراین علاوه بر بیست و نه گزارش، جزییاتی از موارد دیگر نیز در متن کتاب آمده است.

خواننده ممکن است طرز سوال کردن مرا در مکالمه با بعضی از خواب‌شوندگان متوقعانه تلقی کند. این امر بدان جهت است که در خواب مصنوعی، لازم است سوژه را در مسیر صحیح نگه داشت و از حاشیه‌روی او جلوگیری کرد. به هنگام کار کردن در دنیای ارواح انتظاراتی که از خواب‌شونده می‌رود به مراتب بالاتر از وقتی است که او در خصوص زندگی‌های قبلی خود صحبت می‌کند. در حالت هیپنوتیزم یک سوژه متوسط متمایل است به اینکه روح و ذهن خود را آزاد بگذارد تا بتواند صحنه‌هایی را که پدیدار می‌شوند تماشا کند. سوژه‌ها اغلب از من می‌خواهند که صحبت کردن را متوقف کنم تا آنها از گزارش

آنچه می‌بینند فارغ باشند و بتوانند با راحتی از مشاهده گذشته خود در هنگامی که بصورت روح بوده‌اند لذت ببرند و من سعی می‌کنم که ملایم بوده و بیش از حد سخت‌گیر نباشم. اما در عین حال وعده‌های درمانی من معمولاً یک جلسه طولانی به مدت سه ساعت است و باید مطالب بسیاری را در این مدت مطرح کنم. افراد ممکن است از راه دور آمده باشند و برایشان امکان نداشته باشد که دوباره مراجعه کنند.

در پایان یک جلسه درمانی، تماشای حالت شگفتی بر چهره خواب‌شونده برای من بسیار ارضاء‌کننده است. برای آن گروه از ما که توفیق یافته‌اند واقعاً موضوع نمیرایی خود را ببینند بعد جدیدی از خودشناسی و احساس قدرت پدیدار می‌شود. پیش از آن که سوژه‌های خود را از خواب مصنوعی بیدار کنم اغلب به جایگزین کردن خاطرات مناسب اقدام می‌کنم. آگاهی بر زندگی به صورت روح در دنیای ارواح و تاریخچه حضور و وجود مادی آنها در جهان خاکی به این افراد احساس با هدف بودن و نیرومندی برای زندگی می‌دهد.

بالاخره بایستی بگویم آنچه در آستانه خواندن آن هستید ممکن است تصورات قبلی شما در مورد مرگ را به شدت تکان دهد. آنچه در اینجا ارائه شده ممکن است مخالف اعتقادات فلسفی و مذهبی شما باشد. ممکن است خوانندگانی هم باشند که مطالب کتاب را تأییدی بر عقاید موجودشان بیابند. برای گروهی دیگر، اطلاعات ارائه شده در این گزارش‌ها، ممکن است حالت افسانه‌های خودساخته‌ای را داشته باشد که شبیه داستان‌های تخیلی علمی است. هر برداشتی که داشته باشید، امیدوارم اگر آنچه که سوژه‌های من درباره زندگی پس از مرگ می‌گویند را دقیق می‌یابید، کاربرد انسانی آن را مورد توجه قرار دهید.

فصل اول

مرگ و عزیمت

گزارش شماره ۱

– آه، خدای من! من واقعاً نمرده‌ام... مرده‌ام؟ منظورم این است، که جسم من، بدن من مرده است، آن را در پایین می‌بینم، من در بالا، در هوا شناور هستم... وقتی پایین را نگاه می‌کنم، جسمم را که روی تخت بیمارستان افتاده است می‌بینم. همه اطرافیانم «فکر می‌کنند» که من مرده‌ام. می‌خواهم فریاد بزنم و بگویم، های، من واقعاً نمرده‌ام! باور نکردنی است... پرستاران دارند ملافهای روی سرم می‌اندازند... افرادی که می‌شناسم دارند گریه می‌کنند. می‌بایست مرده باشم، ولی هنوز «زنده» هستم! عجیب است، جسم من کاملاً مرده است، حال آن که دارم در اطراف آن می‌گردم. «من زنده هستم»!

اینها گفته‌های مردی است که به خواب عمیق مصنوعی فرو برده شده و تجربه مرگش را تعریف می‌کند. گفته‌هایش بصورت عبارتهای کوتاه، توأم با هیجان و شگفتی است، زیرا حالت روحی را که به تازگی از جسم فیزیکی جدا شده می‌بیند و احساس می‌کند. او یکی از مراجعین من است، در حالی که روی صندلی راحت کلینیک نشسته با کمک من، صحنه مردن در یکی از زندگی‌های قبلیش را تعریف می‌کند. لحظاتی قبل در حالت خواب مصنوعی او را به دوران طفولیتش برگرداندم. ذهن نیمه آگاه او به تدریج به خاطرات قبلی بازگشت تا به رحم مادر رسید. وقتی به این مرحله مهم تصور ذهنی دست یافتم او را از دهلیز زمانی تخیلی عبور دادم و بعد به زندگی قبلیش رسیدم. زندگی کوتاهی بود، چون معلوم شد که به دلیل ابتلاء به آنفلوآنزای همه‌گیر سال ۱۹۱۸ دفعتاً درگذشته است، وقتی

هیجان ناشی از دیدن صحنه مردنش و احساس اینکه روح از جسمش خارج شده و در هوا شناور است فرو نشست، با تصویرهای ذهنی خود بیشتر خو گرفت، زیرا که هنوز قسمت کوچکی از ذهن آگاه و تحلیل‌گر او کار می‌کرد و توانست تشخیص دهد که دارد صحنه‌ای از زندگی قبلی خود را به یاد می‌آورد. این سوژه برخلاف بسیاری دیگر از مراجعین من، روح جوانی داشت و هنوز به سیکل زندگی‌های متوالی و مردن و زنده شدن مکرر عادت نداشت از این رو مدت بیشتری طول کشید تا صحنه‌ای از زندگی قبلی برایش جا بیفتد. اما به هر حال بعد از چند لحظه آرامش خود را به دست آورد و با اطمینان و راحتی بیشتر شروع به پاسخ دادن به پرسش‌های من کرد. من به سرعت این سوژه را از سطح ذهنی نیمه آگاه به حالت ابرآگاه رساندم. در این وضعیت او آماده است که در خصوص دنیای ارواح و اینکه در آنجا چه خبر است با من صحبت کند.

– من باز هم دارم بالاتر می‌روم... هنوز حالت شناور دارم... دارم به جسمم نگاه می‌کنم. مثل تماشای فیلم روی پرده سینماست ولی خودم هم بازیگر آن هستم. پزشک دارد همسر و دخترم را دلداری می‌دهد. همسرم دارد گریه می‌کند (سوژه به حالت ناراحتی روی صندلیش تکان می‌خورد). من سعی می‌کنم به فکر و ذهن همسرم راه پیدا کنم... می‌خواهم به او بگویم که وضع من از هر لحاظ خوب است. اما غم و اندوه آن قدر بر او مستولی شده که نمی‌توانم با وی تماس بگیرم. می‌خواهم بداند که درد و زجر من خاتمه یافته است... من جسمم را رها کرده و آزاد هستم... دیگر به جسم و به بدنم احتیاج ندارم... می‌خواهم همسرم بداند که منتظرش خواهم بود... اما او اصلاً به حرف‌های من گوش نمی‌دهد، مثل اینکه آنها را نمی‌شنود. آه... حالا دارم دور می‌شوم.

با این ترتیب، با هدایت و دستورات من سوژه‌ام حرکت به سوی دنیای ارواح را آغاز می‌کند. این راهی است که افراد بسیار دیگری هم به کمک من آن را پیموده‌اند. معمولاً هم‌زمان با گسترش خاطرات، در حالت ابرآگاه، سوژه‌هایی که در خواب مصنوعی هستند بیشتر با گذرگاه روح خو می‌گیرند. با پیشرفت کار در جلسه هیپنوتیزم، تصویر ذهنی سوژه‌ها بیشتر به صورت الفاظ و کلمات در می‌آید. عبارات کوتاه تبدیل به شرح جزییات چگونگی ورود به دنیای ارواح می‌شود.

مولفین متون پزشکی، مثل دکتر ریموند مودی و الیزابت کالبر راس تجربه خروج از جسم و حالت نزدیک مرگ افرادی که به شدت مجروح شده‌اند را ثبت و ضبط کرده‌اند. این افراد از نقطه نظر تشخیص کلینیکی مرده تلقی می‌شدند، تا آن که کوشش‌های پزشکی آنها را از آن طرف بازگردانده است. روح‌ها، بخصوص در موقعیت‌هایی که بدن در حال مرگ می‌باشد، کاملاً قادر هستند جسم خود را ترک کنند و سپس دوباره به آن بازگردند. اشخاص مختلف، در خصوص پرواز جسمشان در بیمارستان و تماشای پزشکانی که روش‌های نجات بیمار نزدیک مرگ را انجام می‌دهند صحبت کرده‌اند. اما پس از آن که دوباره زنده می‌شوند، این گونه خاطرات به تدریج محو می‌شوند.

مطالب گفته شده توسط آنهایی که در خواب مصنوعی هستند و مراحل بازگشت به زندگی‌های قبلی خود را تعریف می‌کنند، با گفته‌های افرادی که موقتاً برای چند دقیقه در همین زندگی خود مرده و دوباره به زندگی بازگشته‌اند مغایرتی ندارد. منتهی تفاوت بین این دو گروه در این است که سوژه‌های خواب مصنوعی تجربیات مرگ موقت خود را به یاد نمی‌آورند. افرادی که در حالت هیپنوتیزم عمیق هستند قادرند چگونگی زندگی بعد از مرگ فیزیکی دائمی را تشریح کنند.

وجه مشترک خاطرات زندگی بعد از مرگ افرادی که موقتاً مرگ را تجربه کرده‌اند با تصویر ذهنی افراد تحت خواب مصنوعی، از مرگ دائمی زندگی قبلی خود، در چیست؟ هر دو گروه خود را در نوعی حالت عجیب و ناآشنا و بصورت شناور در اطراف جسم می‌بینند که سعی دارند اشیاء مادی جلوی خود را لمس کنند ولی ناگهان آن اشیاء، جسمیت خود را از دست می‌دهند. گزارش هر دو گروه حاکی از حالت سرخوردگی از این است که می‌خواهند با افراد زنده مکالمه کنند ولی جوابی نمی‌گیرند. بالاخره، هر دو گروه احساسی را بیان می‌کنند که از محل خود به بیرون کشیده می‌شوند و نوعی حالت آرامش و کنجکاوی، ولی نه ترس و وحشت به آنها دست می‌دهد.

تمام این افراد از نوعی احساس آزادی غیرعادی و روشنایی در اطراف خود صحبت می‌کنند. بعضی از سوژه‌های من از درخشش نور سفید رنگی که کاملاً آنها را احاطه کرده است سخن می‌گویند. بعضی دیگر، اظهار می‌دارند از محوطه‌ای

تاریک به سوی مکانی روشن کشیده می‌شوند. غالباً این حالت، تحت عنوان «اثر دهلیز» مطرح گردیده و برای عموم شناخته شده است.

گزارش سوژه دوم، بیشتر از مورد سوژه اول، ما را به مرحله مرگ وارد می‌کند. این سوژه مردی است که متجاوز از شصت سال دارد، او جریان مرگ خود را در زمانی که زنی به نام سالی بوده و در سال ۱۸۶۶ به هنگام مسافرت در کاروانی توسط سرخ‌پوستان کیووا کشته شده است را تعریف می‌کند. هر دو سوژه تجربه مردن آخرین زندگی زمینی خود را به یاد می‌آورند. ذکر سال مرگ از لحاظ تاریخی اهمیت خاصی ندارد، چون هر دو در زمان نسبتاً اخیر رخ داده است. من فرق قابل توجهی در مورد تصویر دنیای ارواح در ازمنه گذشته و زمان حال و کیفیت درسی را که از آن می‌شود گرفت نمی‌بینم.

هم‌چنین باید بگویم که یک سوژه متوسط که در حالت خواب مصنوعی است توانایی زیادی برای ذکر دقیق تاریخ و یا اماکن جغرافیایی زندگی‌های گذشته‌اش ندارد. این امر در خصوص دوران اولیه تمدن بشری، یعنی در زمانی که خط‌های مرزی بین کشورها و اسم شهرها و آبادی‌ها با آنچه امروز هست تفاوت داشته، نیز صادق است. تاریخ‌ها، اماکن و اسامی قبلی همیشه به سادگی در خاطرات زندگی‌های گذشته مطرح نمی‌شوند ولی شرح بازگشت به دنیای ارواح و زندگی در آن جهان همواره بسیار دقیق و روشن بیان می‌گردد.

صحنه گزارش سوژه دوم از آنجا آغاز می‌شود که در صفحات جنوبی آمریکا، گردن خانم سالی از فاصله‌ای نزدیک مورد اصابت نیزه قرار می‌گیرد. من همیشه با گزارش سوژه‌ها در مورد صحنه مرگ فاجعه‌آمیز در زندگی گذشته‌شان محتاطانه برخورد می‌کنم، چون اغلب اوقات ذهن نیمه آگاه هنوز این تجربه را در خود نگه داشته است. این سوژه اصولاً به جهت اینکه تمام عمر از ناراحتی در ناحیه گردن رنج می‌برده به من مراجعه کرده بود. رها درمانی (بیمار ریشه درد را بیابد و از آن رهایی یابد) و به هم ریختن برنامه‌ریزی قبلی ذهن، معمولاً در اینگونه موارد ضروری است. در بازیابی خاطرات زندگی قبلی، من معمولاً خاطرات زمان نزدیک مرگ را به یاد سوژه می‌آورم و او را در موقعیت نظاره کردن و کاهش درد و عواطف و احساسات مربوط به آن قرار می‌دهم.

گزارش شماره ۲

- دکتر نیوتن: آیا از اصابت نیزه به گردن احساس درد زیادی می‌کنی؟
- سوژه: بله... نوک تیز نیزه گردنم را پاره کرده است... من دارم می‌میرم.
(سوژه در حالی که دستش را روی گردنش گرفته زیر لب با خودش چیزی می‌گوید.) من دارم خفه می‌شوم... خون دارد از گردنم سرازیر می‌شود... درد... بد جوری است... دارم می‌میرم... به هر حال هر چه بود تمام شد.

یادداشت: روح‌ها اغلب در لحظات قبل از مرگ واقعی و به هنگامی که جسم آنها درد و رنج می‌برد جسم میزبان (بدن خود) را ترک می‌کنند. چه کسی می‌تواند آنها را سرزنش کند؟ بعد از اینکه سوژه آرامش خود را بدست آورد، او را از مرحله نیمه آگاه به حالت ابرآگاه می‌رسانم تا بتواند به ذکر خاطرات زندگی‌اش بصورت روح بپردازد.

- خوب، سالی حالا که قبول کرده‌ای که به دست این سرخ پوست‌ها کشته شده‌ای، آیا می‌توانی احساس زمان مردنت را به دقت شرح دهی؟

- چیزی... مثل نوعی نیرو... مرا به بیرون جسمم هول می‌دهد.

- به بیرون هل می‌دهد؟ بیرون یعنی کجا؟

- من از بالای سرم پرتاب می‌شوم.

- چه چیزی از بالای سرت پرتاب می‌شود؟

- خوب... خودم!

- شرح بده که «خودم» یعنی چه؟ چیزی که تو آن را «خودم» می‌نامی و از سرت پرتاب می‌شود چه شکلی دارد؟

- (تأمل) مثل... یک نقطه نورانی... که روشنایی از آن ساطع می‌شود.

- تو چطور نور ساطع می‌کنی؟

- از... انرژی. من سفید و شفاف هستم... روحم است.

- این نور انرژی بعد از آن که جسمت را ترک می‌کند به همان شکل است؟

- (تأمل) بنظر می‌رسد هم‌زمان با حرکت من به اطراف، نور بیشتر می‌شود.

- اگر نور تو رشد می‌کند، حالا به چه شکل هستی؟

- یک... ریشه... باریک مثل کاه... که معلق و آویزان است.

- این جریان حرکت به بیرون جسم برایت چه احساسی دارد؟

- خوب، مثل این است که مرا از پوستم جدا می کنند... مثل اینکه پوست یک موز را می کنند. من در یک حرکت جسمم را از دست می دهم.

- آیا احساس ناجور و ناپسندی است؟

- اوه... نه! چقدر عالی است که تا این حد آزادی دارم و دیگر زجر و دردی در کار نیست، ولی... من... سرگردان هستم. انتظار داشتم که بمیرم... (صدای سوژه حالت تأسف به خود می گیرد ولی من می خواهم که ذهن او یک دقیقه دیگر روی روح او متمرکز باشد، نه اینکه درگیر وضع جسمش روی کره خاکی بشود).

- سالی، من می فهمم که تو الان از اینکه به صورت روح باشی کمی احساس غربت می کنی. این حالت با توجه به وضعی که اکنون برایت پیش آمده کاملاً طبیعی است. حالا به سوالات من گوش کن و به آنها پاسخ بده. تو گفتی که در حالت شناور هستی. آیا بلافاصله بعد از مرگ (جسمت) می توانی به راحتی به این طرف و آن طرف حرکت کنی؟

- عجیب است... من در میان زمین و هوا معلق هستم، هوایی که واقعاً هوا نیست... محدودیتی نیست... نیروی جاذبه نیست... من در حالت بی وزنی هستم.

- منظورت این است که در خلاء هستی؟

- بله... هیچ چیز در اطراف من مادیت فشرده ندارد. هیچ سد یا مانعی نیست که من با آن برخورد کنم... من در حالت غیر مادی حرکت می کنم.

- آیا می توانی حرکات خودت را کنترل کنی و به هر جهتی که می خواهی بروی؟

- بله... تا حدودی می توانم... ولی دارم... به طرف یک روشنایی سفید رنگ می روم... چقدر روشن است!

- آیا شدت سفیدی در همه جا یکسان است؟

- هر چه جلوتر را می بینم نورانی تر است... در جهت بدنم سفیدی کدرتر و تاریک تر است... خاکستری است (شروع به گریه می کند) اوه بدن بیچاره ام... من هنوز حاضر نیستم اینجا را ترک کنم (سوژه روی صندلی، خود را به عقب می کشد، مثل اینکه بخواهد در مقابل چیزی مقاومت کند).

- سالی، آرام باش، من پیش تو هستم. می خواهم به من بگویی آیا نیرویی که سبب شد تو به هنگام مردن از بالای سرت بیرون بیایی، هنوز تو را به طرفی می کشد یا نه؟ آیا تو می توانی آن نیرو را متوقف کنی؟

- (تأمل) وقتی از جسمم آزاد شدم آن نیروی کشش کاهش یافت. حالا احساس می‌کنم نیرویی مرا هول می‌دهد و می‌خواهد به من بفهماند که باید از جسمم دور شوم... من هنوز نمی‌خواهم بروم... ولی، چیزی می‌خواهد که من زود بروم.

- می‌فهمم، سالی، ولی حدس می‌زنم تو داری درک می‌کنی که نوعی کنترل داری. این چیزی که تو را هول می‌دهد را چطور تشریح می‌کنی؟
- یک... نوعی نیروی... مغناطیسی... ولی... می‌خواهم کمی بیشتر صبر کنم و بمانم.

- آیا روح تو می‌تواند تا هر زمانی که بخواهی در مقابل این حس کشش، مقاومت کند؟ (سوژه مدتی طولانی تأمل می‌کند، بنظر می‌رسد که او به یک جدال درونی در زندگی قبلیش که سالی بوده دچار شده است).

- بله می‌توانم، اگر واقعاً بخواهم بمانم. (سوژه شروع به گریه می‌کند) اوه کاری که آن وحشی‌های خون‌خوار با بدنم کردند وحشتناک است. لباس زیبای آبی‌ام آغشته به خون شده است... شوهرم ویل از یک طرف مرا گرفته و از طرف دیگر همراه دوستانمان دارد بر علیه سرخ‌پوستان می‌جنگد.

یادداشت: من سپر حمایتی تصویری را برای این سوژه تقویت می‌کنم، چون این امر به عنوان پایه‌ای، در آرامش درمانی بسیار مهم است. روح سالی هنوز برفراز جسم او در پرواز است، سرخ‌پوستان به جهت شلیک گلوله سرنشینان کاروان فراری شده‌اند، در این حال من ذهن خواب‌شونده را از نظر زمانی جلو می‌برم.

- سالی بلافاصله پس از حمله سرخ‌پوستان شوهرت چه می‌کند؟
- اوه چقدر خوب، او مجروح نشده است... ولی... (با تأسف) او بدن مرا در آغوش گرفته... دارد برایم گریه می‌کند... اما هیچ کاری قادر نیست برایم انجام دهد، ولی بنظر می‌رسد که هنوز این موضوع را نفهمیده است. بدنم سرد شده و شوهرم دست‌هایش را روی دو طرف صورتم گذاشته و مرا می‌بوسد.

- تو در این لحظه چه می‌کنی؟

- من بالای سر شوهرم هستم. می‌خواهم او را تسلی بدهم. می‌خواهم بتواند احساس کند که عشق من واقعاً پایان نیافته... می‌خواهم که او بداند مرا برای همیشه از دست نداده است و من دوباره او را خواهم دید.

- آیا او پیام‌های تو را دریافت می‌کند؟

- غم و اندوه خیلی زیاد است، ولی او... روح مرا احساس می‌کند... می‌دانم. دوستانمان دورش را گرفته‌اند... و آنها بالاخره ما را از هم جدا می‌کنند... آنها می‌خواهند که کاروان را دوباره سر و صورتی بدهند و حرکت کنند.

- حالا روح تو در چه حال است؟

- من هنوز دارم در مقابل آن نیروی کشش مقاومت می‌کنم... می‌خواهم هنوز بمانم.

- چرا؟

- خوب می‌دانم که جسمم مرده است... ولی هنوز نمی‌خواهم شوهرم ویل را ترک کنم و... می‌خواهم شاهد باشم که آنها بدنم را دفن می‌کنند.

- آیا هیچ «عنصر روحی»^{۱۲} دیگری را در اطراف می‌بینی؟

- (تأمل) آنها نزدیک هستند... به زودی آنها را خواهم دید... من عشق و محبت آنها را احساس می‌کنم، همان‌طور که می‌خواهم ویل عشق مرا احساس کند... آنها منتظر هستند تا من آماده رفتن بشوم.

- با گذشت زمان، آیا می‌توانی ویل را تسلی دهی و آرام کنی؟

- سعی می‌کنم به درون ذهنش راه یابم.

- آیا در این کار موفق هم می‌شوی؟

- (تأمل) فکر می‌کنم... کمی... او مرا احساس می‌کند... او تشخیص می‌دهد... عشق را.

- خوب سالی حالا می‌خواهیم دوباره در زمان به جلو برویم. آیا همسفرهایت را هنگام دفن بدنت می‌بینی؟

- (صدا اعتماد بیشتری دارد) بله، آنها بدن مرا دفن کردند. حالا وقتش رسیده که من بروم... آن روح‌ها منتظر من هستند... من دارم حرکت می‌کنم... به طرف نوری روشن‌تر...

علی‌رغم باورهای بعضی از مردم، روح‌ها غالباً علاقه زیادی به آنچه بعد از مرگ برای جسمشان رخ می‌دهد ندارند. این به دلیل بی‌اعتنایی به سرنوشت شخصی خود و یا عدم علاقه به اطرافیان نمی‌باشد بلکه بدان جهت است که

مرحله بعد از زندگی در جسم را تشخیص می‌دهند. آنها علاقه دارند با عجله به سوی زیبایی‌های دنیای ارواح بشتابند.

اما بعضی از روح‌ها می‌خواهند تا چند روز، به مقیاس زمینی، معمولاً تا پس از تشییع جنازه خود، در محلی که جسمشان مرده است باقی بمانند. ظاهراً مقیاس زمانی برای ارواح دگرگون می‌شود و چند روز زمینی ممکن است برای آنها بیشتر از چند دقیقه به حساب نیاید. اکراه و تعلل در رفتن برای روح انگیزه‌های متفاوتی دارد. برای مثال کسی که به قتل رسیده یا دفعاً و غیر منتظره در اثر یک سانحه یا تصادف کشته شده نمی‌خواهد بلافاصله برود. من به این نتیجه رسیده‌ام که در این گونه موارد روح حالت سرگردانی و سردرگمی و ناراحتی دارد^{۱۳}. این حالت سرگردانی روح و عدم رغبتش به رفتن، بخصوص در مورد افرادی که در جوانی می‌میرند نیز صادق است.

برای یک روح متوسط جدا شدن ناگهانی از جسم، حتی گاهی پس از یک بیماری درازمدت، تکان‌دهنده است و سبب می‌شود که در همان لحظه مرگ جسم، از رفتن اکراه داشته باشد. ضمناً برای روح‌ها، مراسم تشییع و تدفین که معمولاً بین سه تا پنج روز طول می‌کشد جنبه سمبلیک دارد. روح واقعاً در مورد چگونگی دفن شدن جنازه خود کنجکاوی زیادی ندارد، چون عواطف و احساسات در دنیای ارواح با آنچه ما در روی زمین تجربه می‌کنیم یکسان نیست. علی‌رغم این موضوع برای من ثابت شده که برای روح، احترامی که دوستان و بازماندگان برای خاطره و جسد آنها قائل می‌شوند خوشایند است.

همان‌طور که در گزارش سوژهٔ اخیر دیدیم، دلیل اصلی‌ای که به خاطر آن بسیاری از ارواح نمی‌خواهند بلافاصله مکان فیزیکی خود را ترک کنند این است که مایلند قبل از رفتن به دنیای ارواح، ذهناً موجبات تسلی و آرامش افراد مورد علاقه خود را فراهم آورند. آنهایی که می‌میرند، ناراحتی مرگ خودشان برایشان غمناک و آزاردهنده نیست، چون می‌دانند آنهایی را که روی زمین باقی گذاشته‌اند

۱۳- متفکر معاصر ایرانی «استاد الهی» عقیده دارد که مرگ ناگهانی (مفاجات) بسیار ناخوشایند است و روح برای مدت کم و بیش طولانی دچار سردرگمی و سرگردانی می‌شود. مرگ مفاجات مرگی است که شخص منتظر آن نمی‌باشد؛ ممکن است حتی تصادف اتومبیل برای روح پیشرفته مرگ مفاجات نباشد ولی مرگ در بستر در اثر مریضی برای روح نارس «مفاجات» باشد.

دوباره در دنیای ارواح و احتمالاً در زندگی‌های بعدی می‌بینند. اما از طرف دیگر، کسانی که در مراسم تشییع و تدفین عزاداری می‌کنند، غالباً احساس می‌کنند که عزیزی را برای همیشه از دست داده‌اند.

در جریان هیپنوتیزم، سوژه‌های من ابراز سرخوردگی و نومیدی می‌کنند، از اینکه قادر نیستند با استفاده از انرژی خود به نحوی مؤثر با افرادی که به جهت مرگ آنها بی‌قراری می‌کنند و دچار غم و اندوه هستند رابطه برقرار نمایند. معمولاً ناراحتی عاطفی و احساسی آنقدر ذهن درونی افراد زنده را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، که قدرت و توانایی فکری تماس آنها با ارواح را مختل می‌کند. وقتی یک روح تازه جدا شده، راهی پیدا کند که به کمک آن بتواند موجبات تسلی خاطر عزیز زنده‌ای را فراهم نماید، آن وقت معمولاً راضی می‌شود و می‌خواهد هرچه سریع‌تر سطح کره خاکی را ترک کند.

در زندگی خود من نمونه‌ای بارز از اینکه روح، چطور عزیزان خود را تسلی می‌دهد رخ داده است. زمانی که مادرم در اثر یک حمله قلبی درگذشت، در طی مراسم تدفین، من و خواهرم آنقدر دچار غم و اندوه بودیم که ذهنمان از کار افتاده بود. چند ساعت بعد، به همراه همسرانمان به منزل خالی مادرم برگشتیم و چون خسته بودیم تصمیم گرفتیم کمی استراحت کنیم. باید من و خواهرم تقریباً هم‌زمان به حالت گیرندگی ذهنی آلفا رسیده باشیم. مادرم به صورت سیر، در دو اطاق مختلف ظاهر شد، و ما از طریق ذهن نیمه آگاه خود، نور سفید رنگی را بالای سرمان دیدیم. مادرم وقتی توانست توجه ما را جلب کند، لبخندی زد که نشانگر قبول کردن مرگ و وضعیت مطلوب او بود. سپس او به حالت شناور، ما را ترک کرد. این امر که بیشتر از چند ثانیه طول نکشید، نوعی وداع جذاب و پرمعنی بود، سپس من و خواهرم هر دو به خواب عمیق مرحله دلتا فرو رفتیم.

ما قادر هستیم حضور تسلی‌بخش روح عزیز تازه درگذشته‌ای را، بخصوص در حین یا بلافاصله بعد از مراسم تدفین حس کنیم. برای آن که روحی بتواند با تماس خود، ضربه‌ی عزا و اندوه را کاهش دهد، لازم است سعی کنید، حتی برای مدت کوتاهی، ذهن خود را آرامش دهید و آزاد بگذارید. در این لحظات قدرت گیرندگی احساسات ماوراءالطبیعه ما بیشتر آماده‌ی دریافت تماس‌های مثبت آمیخته

با عشق، گذشت، امید، دلداری و حصول اطمینان از اینکه فرد مورد علاقه ما در جای خوبی به سر می‌برد خواهد شد.

وقتی بیوه زنی که فرزندان خردسال دارد می‌گوید «روح شوهرم در مواقعی که مشکلی دارم پیش من می‌آید» من باور می‌کنم. سوژه‌های من می‌گویند که وقتی در حالت روح هستند قادرند به زمینی‌ها در مورد اتصال ذهنی درونی‌شان، با عالم ارواح کمک کنند. این ضرب‌المثل عاقلانه درست است که می‌گویند، اشخاص واقعاً مادام که در خاطر زنده‌ها هستند نمرده‌اند. در فصول بعدی خواهیم دید که چگونه یک خاطره خاص انعکاسی از روح خود ماست، و حال آن که مجموعه خاطرات بصورت، اتم‌های انرژی خالص تمام در روح‌ها وجود دارد. تنها به خاطر اینکه عزیزی از ما، حالت ظاهری و جسم فیزیکی خود را از دست داده است، مانع نمی‌شود که ما نتوانیم با روح باقی و جاویدان او ارتباط داشته باشیم. علی‌رغم کارهای زیادی که روح‌ها دارند، هنوز چنانچه صدایشان کنیم می‌توانند با ما ارتباط برقرار کنند.

بندرت اتفاق می‌افتد که روحی ناآرام، پس از مرگ جسمش نخواهد زمین را ترک کند و این به علت اثر شدیدی است که روی آگاهی او گزارده شده است. در موارد غیر طبیعی، ارواح و عناصر مهربان آن طرف، که از آن بالاها آمده‌اند، روح تازه جدا شده را در جریان خوگرفتن با وضع جدیدش کمک می‌کنند. ما هم در زمین، راه‌هایی داریم که بتوانیم روح را کمک کنیم تا زمین را رها کند و برود. در فصل چهارم با تفصیل بیشتر در خصوص روح‌های ناآرام و سرگردان صحبت خواهیم کرد، اما به هر صورت حالتی که در فیلم‌ها و بعضی کتاب‌ها از وضعیت روح نشان داده شده بسیار اغراق‌آمیز است.

ما چطور می‌توانیم به بهترین وجهی، برای مردن آماده شویم؟ زندگی ما چه کوتاه باشد چه بلند، چه سالم باشیم چه بیمار، به هر حال لحظه‌ای فرا خواهد رسید که با پدیده مرگ، به همان صورت که مقدرمان است، روبرو خواهیم شد. اگر مردن ما به دنبال یک بیماری طولانی باشد، وقت کافی داریم که ذهناً آماده باشیم، در آن صورت پس از شوک اولیه و افسردگی کوتاه ناشی از مردن، وضع جدید خود را می‌پذیریم. اما اگر مرگ ناگهانی باشد، قضیه به این راحتی نخواهد بود. در هر حال همه ما وقتی به لحظات آخر زندگی فیزیکی خود می‌رسیم، به

بالاترین سطح آگاهی و شناخت دست می‌یابیم. هنگام مرگ، از نظر آگاهی و بیداری، روح ما در بهترین حالت دوره زندگی می‌باشد، چون می‌توانیم حس کنیم که روح به حالت جاودانگی و زنده ماندن ابدی پیوسته است.

اگر چه افرادی هستند که پذیرفتن مرگ برایشان سخت است، ولی به گفته افرادی که در لحظات آخر بر بالین آنها بوده‌اند، غالباً همه با آرامش، رضایت و حالت صلح‌آمیزی از این دنیا می‌روند. من معتقدم که در لحظه مرگ همه به یک شناخت و آگاهی معنوی دست‌یابی پیدا می‌کنند و این حالت اغلب در چهره آنها منعکس می‌شود. بسیاری از این افراد تشخیص می‌دهند، که دنیای عظیم دیگری در فراسوی اینجا منتظرشان است و همه چیز در آنجا مطلوب‌تر است.

در واقع مردن، به معنی جدا شدن روح از جسم خاکی است، اما بعضی مردم، مرگ را از دست دادن نیروی حیات می‌پندارند، حال آن که قضیه کاملاً برعکس است. جسم ما می‌میرد، اما انرژی روح جاودانی ما با نیروی روحانی و الهی آمیخته می‌شود. مرگ سیاهی نیست، روشنایی است.

سوژه‌های من بعد از به یاد آوردن خاطره مرگ می‌گویند آزادی جدیدی از قیود دنیایی و جسمی را کشف کرده‌اند و علاقه‌مند هستند سفر روح خود را به محل صلح و آرامش شروع کنند. در گزارشات بعدی نشان داده خواهد شد که زندگی در دنیای ارواح چگونه است.

فصل دوم

دروازهٔ برزخ

ساکنان منطقه بین‌النهرین، هزاران سال اعتقاد داشتند که دروازه‌های ورودی و خروجی بهشت در دو طرف قوس اکبر راه شیری، که رودخانه ارواح گفته می‌شد، قرار دارند. روح‌ها، پس از مرگ جسمشان باید منتظر باز شدن دروازه می‌شدند و این امر فقط در برج القوس^{۱۴} و اعتدال لیل و نهار پاییزی^{۱۵} رخ می‌داد. بر اساس این اعتقاد بازگشت به زمین، برای زندگی بعدی، تنها در مدت زمان بین اعتدال لیل و نهار بهاری تا خروج اختر جوزا^{۱۶} از آسمان امکان‌پذیر بود.

سوژه‌های من می‌گویند که مهاجرت روح عملاً خیلی ساده‌تر از این حرف‌هاست. به گفتهٔ آنان، روح پس از ترک زمین، از دهلیزی عبور می‌کند که آن طرفش برزخ است. اگر چه غالباً روح‌ها، جسم خود را به سرعت ترک می‌کنند، اما بنظر من ورود به برزخ مبتنی بر حساب و کتاب دقیقی است. پس از مدتی که ما برای زندگی دیگری به زمین بر می‌گردیم، مسیر بازگشت خیلی سریع‌تر است^{۱۷}.

سوژه‌های مختلف من، محل دهلیز، نسبت به سطح کره زمین را به انواع متفاوتی بیان می‌کنند. بعضی از آنها در دروازه ورودی دهلیز را درست در بالای سر جسم خود می‌بینند. برخی دیگر می‌گویند که باید از سطح زمین خیلی بالاتر

۱۴- Sagittarius

۱۵- Autumn equinox

۱۶- Gemini

۱۷- توقف روح در عالم برزخ، غیر معلوم و برای همه یکسان نیست. چه بسا روحی بلافاصله به قالب مادی دنیوی بازگشت داده شود، و یا مدتی متوقف گردد. زیرا کم و زیاد مدت توقف در عالم برزخ، برای هر موجودی روی حسابی است که محاسب حقیقی در آن عالم تشخیص می‌دهد. (صفحهٔ ۷۳ معرفت الروح)

بروند تا به ورودی دهلیز برسند. اما به هر حال همه سوژه‌ها عنوان می‌کنند که این فاصله را روح در مدت بسیار کمی طی می‌کند.

مشاهدات سوژهٔ دیگری از محل سکناى روح‌ها به این ترتیب است:

گزارش شماره ۳

- تو الان داری جسمت را ترک می‌کنی. مجسم کن که داری از محل مردن جسمت دورتر و دورتر می‌شوی و از سطح کرهٔ زمین فاصله می‌گیری. حالا مشاهدات را برایم توضیح بده.

- اوایل راه... نزدیک سطح زمین... روشن‌تر بود... حالا کمی تاریک‌تر است، چون وارد دهلیز شده‌ام.

- دهلیز را برایم تشریح کن.

- یک مسیر تو خالی است... نور کم است... یک دایرهٔ نورانی در پایان دهلیز، در آن طرف، می‌بینم.

- خوب، بعداً چه می‌شود؟

- احساس می‌کنم، نیرویی به آرامی مرا به جلو می‌راند... فکر می‌کنم قرار است من از داخل دهلیز عبور کنم... خوب من هم می‌روم. حالا دیگر تاریک نیست، محیط خاکستری رنگ است، چون دایرهٔ نورانی ته دهلیز بزرگ‌تر دیده می‌شود. مثل این است که... (سوژه ساکت می‌شود)

- ادامه بده.

- من به جلو احضار می‌شوم.

- بگذار دایرهٔ نورانی جلویت وسیع‌تر بشود و به انتهای دهلیز برسی، حالا توضیح بده چه اتفاقی می‌افتد.

- دایرهٔ نورانی خیلی وسیع شد... من به بیرون دهلیز رسیدم. روشنائی ابرآلودی است... مه رقیقی همه جا را فرا گرفته... من از درون لایهٔ مه رد می‌شوم.

- حالا که از دهلیز گذشتی، غیر از کدر بودن دید، چه چیز دیگری نظرت را جلب می‌کند؟

- (با صدای آرام و نجوا مانند) اینجا چقدر ساکت است، سکوت همه جا را فرا گرفته... من در محل سکونت روح‌ها هستم.

- در این لحظه که بصورت روح هستی، آیا هیچ چیز دیگری حس می‌کنی؟

- فکر! قدرت فکر را حس می‌کنم... در تمام اطراف خودم.
- آرام باش و فقط هر چه حس می‌کنی به من بگو. هر چه برایت پیش می‌آید گزارش بده. لطفاً ادامه بده.
- خوب، گفتن و تشریح آن سخت است. من احساس می‌کنم... فکر عشق... مصاحبت... صمیمیت... همه اینها به همراه انتظار... مثل اینکه بقیه... منتظر من هستند.

- آیا احساس امنیت می‌کنی، یا کمی وحشت‌زده هستی؟
- اصلاً وحشت‌زده نیستم. وقتی در دهلیز بودم... کمی سرگردان بودم... اما حالا کاملاً احساس امنیت می‌کنم... نسبت به افکار و احساساتی که به من می‌رسد آگاهم... حاکی از مواظبت... نگهداری و پرستاری می‌باشد. عجیب است، کاملاً درک می‌کنم که چه کسی هستم و چرا الان اینجا هستم.
- آیا چیزی در نزدیکی تو است که دلالت بر این وضع می‌کند.
- (با صدای کوتاه و نجوا مانند) نه، من فقط این چیزها را احساس می‌کنم. هماهنگی فکری در همه جا هست.

- تو گفתי وقتی از دهلیز عبور کردی محیط را چیزی مانند ابر فرا گرفته بود. تو در زمینی یا در آسمانی؟

- (مکث) نه... آن طوری نیست... بنظر می‌رسد من در محیط ابرآلودی شناورم. این محیط کاملاً با زمین متفاوت است.

- اصلاً زمین را می‌بینی؟ آیا زیر تو است؟

- شاید باشد، ولی من از زمانی که وارد دهلیز شدم زمین را ندیده‌ام.

- آیا احساس می‌کنی که شاید از طریق بعد دیگری با زمین مربوط هستی؟

- امکانش هست... بله. در ذهن من، زمین نزدیک بنظر می‌رسد. من هنوز خودم را

با زمین مربوط احساس می‌کنم... ولی می‌دانم در فضای دیگری هستم.

- دیگر چه چیزی در مورد موقعیت فعلی خودت می‌توانی بگویی؟

- همه چیز... خیلی مبهم است... ولی من دارم از این حالت در می‌آیم.

این سوژه بخصوص، پس از مرور تجربهٔ مردن و گذشتن از دهلیز، بتدریج آرامش ذهنی بیشتری می‌یابد و با وضعیت زندگی بدون جسم و بصورت روح، بیشتر خو می‌گیرد و به نقل چگونگی زندگی در برزخ می‌پردازد. پس از نااطمینانی

اولیه، گزارش او حاکی از نوعی احساس راحتی است. این احساس در بین گفته‌های همهٔ سوژه‌ها مشترک است.

برای روح، عبور از دهلیز به منزلهٔ پایان مرحله سفر به برزخ است. اغلب سوژه‌ها در این حالت تشخیص می‌دهند که واقعاً نمرده‌اند، بلکه تنها حالت زمینی خود را از دست داده‌اند و بدن آنها مرده است. این آگاهی سبب پذیرفتن وضع جدید می‌شود. میزان قبولی این مطلب، بستگی به درجهٔ پیشرفت روح دارد. بعضی از سوژه‌ها مشاهده محیط اطراف برایشان با شگفتی همراه است، حال آن که این مشاهدات برای بعضی دیگر کاملاً طبیعی است و به راحتی آنها را بیان می‌کنند. این بیشتر به میزان بلوغ روحی و نحوه تجربیات آخرین زندگیشان بستگی دارد. اغلب عکس‌العمل‌هایی که می‌شنوم حاکی از احساس راحتی از قیود زندگی زمینی و به دنبال آن جمله‌ای از این قبیل است که: «اوه، چقدر عالی است، من دوباره به منزل و ماوای زیبایم بازگشتم». بعضی از روح‌های خیلی پیشرفته با سرعت زیادی جسم خود را ترک می‌کنند و در نهایت راحتی و آشنایی، به مقصد خود یعنی برزخ می‌رسند. اینها مجرب‌ها هستند و به عقیده من تعدادشان در روی زمین در اقلیت شدیدی است. یک روح متوسط با این سرعت سفر خود را طی نمی‌کند، بعضی‌ها حتی در رفتن اکراه هم دارند. اگر ما موارد روح‌های آشوب‌گر و ناآرام را که حتی برای ادامه تماس با جسد مرده خود اصرار می‌ورزند را مستثنی کنیم، تجربهٔ من نشان می‌دهد روح‌های جوان، یعنی آنهایی که تعداد زندگی‌های قبلی کمتری داشته‌اند، غالباً پس از مرگ جسم، خود را به محیط زمینی وابسته می‌دانند.

اغلب سوژه‌های من می‌گویند که وقتی از دهانهٔ دهلیز خارج می‌شوند، تا مدتی وضعیت برایشان مبهم است، بنظر من این به جهت تفاوت غلظت جو در نزدیک‌ترین سطح آسمان به کره زمین است که عارفان آن را «کامالوکا»^{۱۸} می‌گویند. گزارش بعدی، مربوط به سوژه‌ای است که خیلی تحلیل‌گرانه به تشریح ونسم آنجا می‌پردازد. روح این فرد، مشاهدات بسیار دقیقی را در مورد اشکال، رنگ‌ها و سلوچ مختلف برزخ بیان می‌کند. معمولاً، گزارشات وقتی به این حد می‌رسد و روشن است که سوژه کاملاً به برزخ وارد شده و با محیط آنجا خو گرفته

گزارش شماره ۴

- حالا که از دهلیز عبور کردی و آن را پشت سر گذاشتی، آنچه را که در اطراف مشاهده می‌کنی با ذکر تمام جزئیات شرح بده.

- اینجا... لایه لایه، طبقه طبقه است.

- منظورت از لایه لایه چیست؟

- تقریباً به حالت... یک یک.

- بیشتر توضیح بده، منظورت از حالت یک یک چیست؟

- منظورم این است، بعضی کیک‌ها سطح بالایی کوچکی دارند ولی سطح پایینی آنها بزرگ‌تر است. اما حالتی که من وقتی از دهلیز خارج شدم با آن برخورد کردم آن طور نبود. من سطوحی را می‌دیدم... لایه‌هایی از روشنایی، نیمه شفاف.

- آیا اشیاء و ساختمان‌هایی که در برزخ مشاهده می‌کنی جسمیت دارند یعنی جامد هستند؟

- می‌خواهم همین موضوع را مطرح کنم. اگر چه در اول بنظر می‌رسد جسمیت دارند ولی واقعاً این طور نیست. مثل این است که همه چیز از بافته شدن اشعه‌های نور به همدیگر بوجود آمده است. غلظت و رقت در اشعه‌ها سبب تظاهر رنگ‌ها و جسمیت اشیاء شده است. ضمناً همه چیز به راحتی عقب و جلو می‌شود، در حرکت است. من همیشه وقتی از سطح زمین دور می‌شوم این حالت را مشاهده می‌کنم.

- فکر می‌کنی چرا این طوری است؟

- من چه می‌دانم. من که اینها را طراحی نکرده‌ام.

- این طور که تو تشریح می‌کنی، من برزخ را فضای بسیار بزرگی تصور می‌کنم که از بالا تا پایین آن لایه‌های نورانی سایه روشن است.

-- بله و لایه‌ها انحنا دارند، جلوی من منحنی‌ها تو رفته‌تر هستند، مثل این است که من از وسط آنها به جلو می‌روم.

- از زاویه و جهتی که تو به همه چیز نگاه می‌کنی آیا می‌توانی رنگ لایه‌های مختلف را بیان کنی؟

- من نگفتم که در اینجا رنگ‌های متفاوت می‌بینم. همه آنها درجه‌ای از سفید و روشنی هستند. هر چقدر جلوتر می‌روم روشنی بیشتر می‌شود. مثلاً الان اطراف

من یک نوع سفیدی کدر وجود دارد، اما به هر حال از داخل دهلیز خیلی روشن تر است.

- اگر روح تو بخواهد از چیزی رد شود آیا از بالای آن می‌روی یا از زیر آن؟
- هیچ کدام، من از وسطش عبور می‌کنم.
- آیا بنظر تو برزخ دو بعد است و فقط از خطوط و زوایایی که همه در یک سطح هستند به وجود آمده؟
- (مکت) بنظرم همین طور است، سطوحی با روشنایی‌های متفاوت وجود دارند، حالا نیرویی دارد مرا به طرف سطح مناسب خودم می‌کشاند و می‌خواهد به من آرامش هم بدهد.
- به چه طریق به تو آرامش می‌دهد؟
- صداهایی می‌شنوم.
- کیفیت صداها چطور است؟
- مثل این است که حرکات من به این طرف و آن طرف ایجاد ارتعاش و صدا می‌کند، مثل برخورد باد با اجسام. چقدر آرام‌بخش است.
- افراد دیگر این صداها را بصورت ارتعاشاتی که در طبیعت هست توصیف کرده‌اند. مثل انعکاس صدای «دیپازون»، وسیله‌ای که برای کوک کردن آلات موسیقی به کار می‌رود، تو با این توصیف موافقی؟
- بله، همین طور است... ضمناً من هنوز از مزه‌ها و بوها خاطره دارم.
- منظورت این است که حس‌های فیزیکی ما پس از مرگ هم باقی می‌مانند؟
- بله، خاطره و نشاء آنها باقی می‌ماند. امواج نت‌های موسیقی در اینجا خیلی زیباست، خیلی آرام‌بخش است.

بسیاری از مسافران برزخ، شنیدن نوعی ارتعاشات آرام‌بخش موسیقی را گزارش می‌دهند. احساس شنیدن صدا مدت کمی پس از مرگ جسم آغاز می‌شود. بعضی از سوژه‌ها حتی عنوان می‌کنند که بلافاصله پس از ترک جسمشان صداهایی می‌شنوند. طبق اظهار آنها این صداها شبیه این است که کسی در نزدیکی سیم تلفن ایستاده باشد. در بعضی موارد صدا نسبتاً بلند است، و در بعضی موارد کوتاه. شنیدن صدا قبل از ترک سطح کره زمین شروع می‌شود. بعضی افراد می‌گویند شبیه این صدا را وقتی تحت بیهوشی کامل قرار گرفته بودند نیز شنیده‌اند. صدا در ابتدا یکنواخت و زنگ مانند است ولی پس از خروج از دهلیز،

بیشتر حالت موسیقی پیدا می‌کند. این موسیقی را، اصطلاحاً «انرژی کائنات»^{۱۹} می‌گویند، چون حالت زندگی جدیدی به روح می‌دهد.

من به سوژه‌هایی که در خصوص لایه لایه بودن برزخ حرف می‌زنند، می‌گویم که شاید آنها طبقات و سطوح مختلف کره زمین را می‌بینند. در متون متافیزیکی اشارات و مطالب زیادی حاکی از این است که در بالای کره زمین طبقات مختلف و متعددی وجود دارد. حتی در کتیبه‌های هندی، به ودا Vedas اشاره شده است و در متون مختلف مشرق زمین نیز، این مفهوم مطرح گردیده که با بالا رفتن از سطح فیزیکی و قابل لمس کره زمین لایه‌های مختلف وجود دارد که تا رسیدن به برزخ ادامه دارند. از هزاران سال پیش آنهایی که مشاهدات ذهنی و تجربه خروج از جسم داشته‌اند، این لایه‌ها و سطوح را تعریف کرده‌اند. ضمناً گفته شده که غلظت این لایه‌ها با دور شدن از اثر نیروی ثقل زمین کاهش می‌یابد.

گزارش بعدی، مربوط به روحی است که حتی پس از گذراندن دهلیز هنوز آشفته و ناآرام است. او مردی است که در سال ۱۹۰۲ به سن سی‌وشش سالگی در اثر سکت قلبی وسط یکی از خیابان‌های شیکاگو درگذشته است. چندین فرزند و همسری که او را بسیار دوست می‌داشته از او به جای مانده‌اند. آنها خانواده فقیری بودند.

گزارش شماره ۵

- حالا که به پایان دهلیز رسیدی، چه چیزهایی را به وضوح می‌بینی؟
- من هنوز دارم... از این ابرهای کف مانند عبور می‌کنم.
- از تو می‌خواهم که باز هم جلوتر بروی و بگویی که چه می‌بینی.
- (مکث)... اوه... حالا از آن فضا خارج شدم... خدای من این محل چقدر بزرگ است... چقدر روشن و تمیز است... حتی بوی خوبی هم می‌دهد... من قصر یخ زیبایی را می‌بینم.
- بیشتر تعریف کن.

- (با شگرفی) چقدر عظیم است... مثل کریستال، درخشان و روشن است... اطراف من سنگ‌های رنگارنگ برق می‌زنند.
- وقتی می‌گویی کریستال، من از آن تصور بی‌رنگی دارم.
- بله، بیشتر سفید و خاکستری است، ولی وقتی درست نگاه می‌کنم انگار رنگ‌های درخشان و شفاف دیگری هم می‌بینم.
- خوب نگاه کن، این قصر چقدر وسعت دارد؟
- مثل اینکه تا بی‌نهایت ادامه دارد... چقدر عظمت دارد... چقدر آرام است.
- احساست را شرح بده.
- من نمی‌توانم به خوبی از اینجا لذت ببرم... نمی‌خواهم از مگی (همسرش) بیشتر دور بشوم.
- می‌بینم هنوز به یاد زندگیت در شیکاگو هستی، آیا این موضوع از ورودت به برزخ جلوگیری می‌کند؟
- (در صندلی خود حرکتی می‌کند و راست می‌نشیند) خوب شد! من راهنمایم را می‌بینم که به طرفم می‌آید. او می‌داند چه می‌خواهم.
- هر گفتگویی که بین تو و راهنمایت رد و بدل می‌شود به من گزارش بده.
- من به او می‌گویم که نمی‌توانم جلوتر بروم... می‌خواهم بدانم که آیا وضع مگی و فرزندانم روبراه خواهد شد؟
- پاسخ راهنمایت چیست؟
- او دارد مرا تسلی می‌دهد... ولی حال من بدتر از این حرف‌هاست.
- به او چه می‌گویی؟
- (با فریاد) به او می‌گویم، «اصلاً چرا گذاشتی این اتفاق بیفتد؟ چطور این بلا را سر من آوردی؟ تو مرا وادار کردی این همه رنج و سختی و زحمت در زندگی خودم و مگی را تحمل کنم و حالا هم به کلی ما را از هم جدا کردی.»
- راهنمایت چکار می‌کند؟
- او می‌خواهد مرا آرام کند. می‌گوید همه کار من درست بوده و حالا خواهم فهمید که در زندگی من همه چیز به همان ترتیبی که قرار بوده اتفاق افتاده است.
- آیا تو آنچه را که او می‌گوید قبول می‌کنی؟

- (مکث) اطلاعات مربوط به زمین... دارد به ذهنم می‌رسد... می‌فهمم که خانواده‌ام بدون من دارند زندگی می‌کنند... قبول کرده‌اند که من رفته‌ام... آنها وضعشان روبراه خواهد شد... و ما همه دوباره همدیگر را خواهیم دید.

- این آگاهی ذهنی، چه احساسی به تو می‌دهد؟

- من آرامش پیدا می‌کنم (نفسی به راحتی می‌کشد)... حالا آماده هستم که بروم.

قبل از اشاره به اهمیت ملاقات این سوژه با راهنمایش می‌خواهم در خصوص تعبیر او از برزخ به عنوان یک قصر یخ عظیم توضیحی بدهم. سوژه‌ها وقتی وارد برزخ می‌شوند از دیدن ساختمان‌ها و خانه‌ها و مبلمان و این طور چیزها صحبت می‌کنند. حالت خواب مصنوعی به خودی خود این تصاویر ذهنی را ایجاد نمی‌کند. منطقی، افراد نباید از وجود این گونه بناها و اشیاء فیزیکی در برزخ صحبت کنند، چون آنجا مادی نیست، مگر آن که فرض کنیم، تصاویر مشابه کره زمین به این منظور است که روح در محیط جدیدش احساس آشنایی بکند و بتواند خود را با فضای آنجا تطبیق دهد. برداشت هر سوژه از دیدن اینگونه مناظر متفاوت است و همه آنها متأثر از تجربیات زمینی آنهاست.

علت اینکه روح در برزخ، تصاویری مشابه جاهایی که روی کره زمین دیده یا در آنها می‌زیسته را مشاهده می‌کند و خاطرات فراموش نشده یک خانه، مدرسه، باغ، کوه و یا ساحل به ذهنش می‌آید، این است که در حقیقت یک نیروی مهربان روحی می‌خواهد با یادآوری آن مناظر آشنا سراب مانند، ما در برزخ احساس راحتی و آشنایی بکنیم. خاطرات زمینی ما هرگز نمی‌میرند، آنها برای همیشه، بصورت رویا، در «ذهن روحی»^{۲۰} باقی می‌مانند، همان‌طور که خاطرات زندگی در برزخ نیز در ذهن همه آدمیان باقی می‌ماند.

شنیدن اولین مشاهدات سوژه‌ها در برزخ برای من خوشایند است. افراد، تصاویر دشت‌های پوشیده از گل‌های وحشی، برج و بارو و قلعه در فواصل دور، و قوس و قزح در آسمان را پس از بازگشت به برزخ بعد از مدتی غیبت به جهت زندگی زمینی، بیان می‌کنند. اگر چه مشاهدات سوژه‌ها به انحاء مختلف تشریح می‌شود. ولی صحبت از مناظر برزخ و شباهت آنها با تصاویر زمینی در بین

گفته‌های همه روح‌ها مشترک است. حتی آنهایی هم که بارها به زندگی زمینی رفته و دوباره به برزخ بازگشته‌اند این گونه تصاویر را بیان می‌کنند. ضمناً برای من، این نتیجه حاصل شده که وقتی روح‌ها در خواب مصنوعی کاملاً به درون برزخ می‌روند و حالت‌های مختلف را بازگو می‌کنند، شرح مناظر، بیشتر یکنواخت و شبیه می‌شود.

سرگذشت شماره ۵، مربوط به سوژه‌ای است که می‌شود او را جزو روح‌های نسبتاً سرگردان که با همسرش مگی هنوز پیوند نزدیک احساس می‌کرد، توصیف نمود. تردیدی نیست که بعضی از روح‌ها، علی‌رغم تأثیرات آرامش‌بخش عناصر دنیای ارواح، اضافه بار منفی و قیودات یک زندگی سخت را بیشتر از دیگران به دوش می‌کشند. مردم فکر می‌کنند که همه روح‌ها بلافاصله پس از مرگ به همه چیز آگاه می‌شوند و همه حقایق را درمی‌یابند. اما این امر صحیح نیست و کلیت ندارد، به همین دلیل، مدت و دوره خوگرفتن و تطبیق با وضعیت برزخ، برای روح‌های مختلف متفاوت است. مدت زمان تطبیق، بستگی به عواملی نظیر چگونگی مرگ، وابستگی هر روح به خاطرات آخرین زندگی و سطح بلوغ و پیشرفت او دارد.

— خیلی اوقات، وقتی من کسی را که در یک سانحه و یا اتفاق غیرمترقبه درگذشته به زندگی قبلیش بر می‌گردانم، شاهد خاطرات ناشی از عصبانیت و نارضایی او هستم. روح‌هایی که در چنین وضعی به برزخ وارد می‌شوند، اغلب از اینکه افراد مورد علاقه خود را به طور ناگهانی ترک کرده‌اند ابراز سرگردانی و سردرگمی می‌کنند. اینها برای مرگ، آمادگی نداشته‌اند و بعضی‌ها پس از جدا شدن از جسم خود احساس فقدان و غم می‌کنند.

اگر سوژه در زندگی زمینی، کار ناتمامی داشته و از این جهت احساس افسردگی کند، معمولاً اولین موجودی را که بلافاصله پس از مردن می‌بیند راهنمایش است. این روح‌های بسیار پیشرفته، یعنی معلم‌های معنوی، سرخوردگی و نارضایی اولیه روحی را که به طور ناگهانی از جسمش جدا شده، برطرف می‌کنند. سوژه شماره ۵ نهایتاً به مدد راهنمایش با وضع جدید خود خو می‌گیرد و در بقیه مدت اقامتش در برزخ راحت خواهد بود. در مورد این سوژه، راهنمایش سبب شد که با شتاب دادن به مقیاس زمان در روی زمین، او بتواند وقایعی را که

در آینده برای همسر و فرزندانش پیش خواهد آمد ببیند و بتواند با آرامش، زندگی جدید خود را بپذیرد و ادامه دهد.

سوژه‌های من، علی‌رغم پرورش روحی‌شان، از دیدن مجدد عجایب برزخ ابراز حیرت و شگفتی می‌کنند. اغلب این احساس، با لذت پشت سر گذاشتن قیود زندگی زمینی، بخصوص زجر و درد جسمی، همراه است. مهم‌تر از همه، در ابتدای ورود به برزخ، حالت سکوت و خاموشی، روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر چه بلافاصله پس از ترک جسم، روح احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند، اما دیری نخواهد پایید که نیروهای هوشمند غیرمربی ما را به درون دروازه برزخ هدایت می‌کنند.

اغلب تازه واردهای برزخ، مدت کمی در سردرگمی محل جدید و یا حیرانی از آنچه که برایشان رخ خواهد داد به سر می‌برند. راهنماهای ما و تعدادی از روح‌های دوستان و آشنایان، نزدیک دروازه ورودی برزخ منتظر هستند و با ابراز مهربانی و مددکاری به ما اطمینان می‌دهند که جای دلواپسی و نگرانی نیست. در واقع ما حضور آنها را از لحظه مرگ جسمی احساس می‌کنیم و تطبیق و خو گرفتن روحی که به برزخ باز می‌گردد بستگی به نحوه برخورد همین عناصر روحی مهربان دارد.

فصل سوم

بازگشت به موطن اصلی

از آنجایی که شناسایی و برخورد با روح‌های مهربان و صمیمی که پس از مرگ به ملاقات ما می‌آیند بسیار مهم است، باید بدانیم که چطور آنها را تشخیص دهیم. در مورد اینکه ارواح در برزخ با چه قیافه و ظاهری همدیگر را می‌بینند، بین گزارشات همه سوژه‌ها اتفاق نظر وجود دارد. یک روح ممکن است بصورت نوعی انرژی ظاهر بشود، همچنین، امکان دارد که این عناصر غیرمادی و بدون جسم، واقعاً شکل و خصوصیات بشری و قیافه‌ی یک انسان مادی را به خود بگیرند. روح برای ارتباط با بقیه، غالباً از قدرت خود استفاده کرده و به یکی از قیافه‌هایی که در زندگی‌های قبلی خود داشته است ظاهر می‌شود. استفاده از قیافه‌ی دنیایی برای شناخته شدن، تنها یکی از راه‌های بی‌شماری است که روح می‌تواند با به کار بردن انرژی خود، انتخاب کند. بعداً در فصل ششم، روش تظاهر هویت روح، از طریق به خود گرفتن کیفیت خاص یکی از رنگ‌ها را توضیح خواهیم داد.

اغلب سوژه‌ها گزارش می‌دهند، اولین فردی را که در برزخ ملاقات می‌کنند راهنمایشان است. ضمناً امکان دارد که پس از هر زندگی، «مونس روحی» Soulmate ما به ملاقاتمان بیاید. راهنمایان و مونس‌های روحی یکسان نیستند. اگر یکی از خویشاوندان یا دوستان، به دیدن روح تازه وارد بیاید، راهنما در آن صحنه نخواهد بود. من به این نتیجه رسیده‌ام که راهنماها معمولاً در فاصله‌ی نزدیکی هستند و به روش خودشان ورود روح را زیر نظر دارند.

گزارش بعدی مربوط به سوژه‌ای است که تازه وارد برزخ شده و مورد استقبال عنصر روحی پیشرفته‌ای قرار گرفته که قطعاً در بسیاری از زندگی‌های

قبلی با او ارتباط داشته است. اگر چه مونس روحی، راهنمای سوژه نیست ولی به ملاقاتش آمده تا با گرمی و محبت به او خوش آمد بگوید.

گزارش شماره ۶

- در اطراف خود چه می بینی؟
- مثل این است که... روی ماسه های سفید و تمیز... که در اطرافم است قدم می زنم... الآن بالای سرم یک چتر بزرگ رنگی است... که همیشه کنار ساحل دریا می گذارند... تمامش مثل بخار آب است... ولی به هم وصل می باشد.
- آیا کسی به ملاقات تو آمده؟
- (مکت) فکر می کردم تنها هستم... ولی... (مکت طولانی) خیلی دور از من... نوری را می بینم... دارد به طرف من می آید... آی، مگر ممکن است!
- چه شده؟
- (با هیجان) عمو چارلی! (با صدای بلند) عمو چارلی، من اینجا هستم!
- چرا این فرد خاص اولین شخصی است که به ملاقات تو آمده؟
- (حواسش جای دیگری است) عمو چارلی، خیلی دلم برایت تنگ شده بود.
- (سوال خودم را تکرار می کنم).
- چون در بین قوم و خویش هایم او را از همه بیشتر دوست می داشتم. وقتی که بچه بودم او درگذشت و من هیچ وقت او را فراموش نکردم. (واقعه در مزرعه ای در ایالت نبراسکا و در آخرین زندگی زمینی سوژه رخ داده است).
- از کجا فهمیدی که او عمو چارلی است، مگر قیافه اش را تشخیص دادی؟
- (با هیجان در صدایش تکان می خورد) بله، البته، درست به همان قیافه است که در خاطر من مانده... بامزه... مهربان... دوست داشتنی... حالا او درست در کنار من است. (قاه قاه خنده)
- چه چیزی خنده دار است؟
- عمو چارلی درست مثل همان موقع چاق و گنده است.
- حالا چکار می کند؟
- او دارد لبخند می زند و دستش را به سوی من دراز کرده...
- منظورت این است که او جسم دارد، یعنی بدن، دست، پا و غیره هم دارد؟

(خنده) هم بله و هم نه، هر دوی ما حالت شناوری داریم... ولی او دارد در ذهنم خودش را به من نشان می‌دهد... چیزی که بیشتر از همه درک می‌کنم، این است که دستش را به طرف من دراز کرده.

چرا فکر می‌کنی دستش را به طرفت آورده؟

(مکت) برای اینکه به من آرامش بدهد و مرا بیشتر به طرف نور و روشنایی ببرد.

حالا تو داری چکار می‌کنی؟

من دارم با او می‌روم، هر دو داریم خاطرات ایام خوشی را که با هم داشتیم و در مزرعه و روی کاهها بازی می‌کردیم به یاد می‌آوریم.

یعنی او دارد تو را وادار می‌کند که همه این چیزها را در ذهنت ببینی تا بتوانی او را تشخیص بدهی؟

بله... چون من او را از زندگی قبلی می‌شناسم... از دیدن او نمی‌ترسم. او می‌داند که هنوز از حادثه منجر به مرگم کمی دچار شوک هستم. (سوزه در تصادف اتومبیل کشته شده است).

لذا، بلافاصله بعد از هر بار مردن، اگر چه ما مردن‌های دیگری را هم در زندگی‌های قبلی‌مان تجربه کرده‌ایم، اما تا وقتی با برزخ خو نگرفته‌ایم، وحشت‌زده هستیم.

نه واقعاً ترس نیست... اشتباه می‌کنید... من بیشتر نگران هستم. برای من، هر بار احساس مرگ متفاوت بوده است. این دفعه که تصادف اتومبیل پیش آمد من اعاده مردن نبودم... هنوز کمی سردرگم هستم.

خوب، بگذار ادامه بدهیم. حالا عمو چارلی چکار می‌کند؟

او دارد مرا به... جایی که باید بروم... راهنمایی می‌کند.

با سه شماره به آنجا برو. یک، دو، سه! حالا بگو آنجا چه خبر است.

(مکت طولانی) افراد دیگری هم اینجا هستند... همه بنظر مهربان می‌آیند... بنظر می‌رسد آنها می‌خواهند که من هم به آنها پیوندم.

به حرکت ادامه بده و برو سراغ آنها. حالا آیا احساس می‌کنی آنها منتظرت هستند؟

بله... در واقع... حالا می‌فهمم که همه آنها را قبلاً هم دیده‌ام و با آنها بوده‌ام. (مکت) نه نه... چرا می‌روی؟

- چه خبر است؟

- (با ناراحتی) عمو چارلی دارد می‌رود، چرا دارد می‌رود؟

- (من محاوره با سوژه را متوقف کردم تا روش آرام‌درمانی که در این طور موقعیت‌ها مفید است را به کار بندم و بعد دوباره محاوره را ادامه می‌دهم) خوب و عمیق به ذهنت مراجعه کن. باید بفهمی چرا عمو چارلی دارد از تو جدا می‌شود.
- (با آرامش بیشتر، ولی با تأسف) بله... محل اقامت او جای دیگری است... با جای من فرق دارد... او فقط برای ملاقات من آمده بوده... و می‌خواسته مرا به اینجا بیاورد.

- بله می‌فهمم. فکر می‌کنم کار عمو چارلی فقط این بود که پس از مرگ، اولین کسی باشد که به دیدار تو بیاید و مطمئن شود که وضع تو خوب است. حالا می‌خواهم بدانم تو راحت‌تر هستی و دیگر احساس غریبی نمی‌کنی؟
- بله، راحت‌تر هستم، به همین دلیل است که عمو چارلی مرا با سایرین گذاشت و رفت.

یکی از پدیده‌های عجیب دنیای ارواح این است، که افرادی که برای ما خیلی مهم هستند، همیشه حاضرند در دروازهٔ برزخ به استقبال ما بیایند، حتی اگر آنها زندگی دیگری را روی کرهٔ زمین، با قیافه و در جسم شخص دیگری شروع کرده باشند. در فصل دهم موضوع توانایی ارواح برای تقسیم کردن ذات خود به نحوی که بتوانند در آن واحد بیشتر از یک جا باشند را شرح خواهم داد.

معمولاً در این مرحله از سفر روح، سنگینی کوله‌بار زندگی زمینی و فشارهای ذهنی به دو دلیل کاهش می‌یابد. اولاً، دیدن نظم و ترتیب و هماهنگی حاکم بر برزخ، ما را متوجه می‌کند که قبل از رفتن به جسم در کرهٔ خاکی، چه جای خوبی داشته‌ایم. ثانیاً، دیدن افرادی که قبل از ما در کرهٔ زمین مرده بودند و ما فکر می‌کردیم آنها را برای همیشه از دست داده‌ایم، باعث نشاط فوق‌العاده‌ای می‌شود.

در اینجا نمونهٔ دیگری ذکر می‌شود.

گزارش شماره ۷

حالا که توانسته‌ای با محیط جدیدت در برزخ خو بگیری به من بگو که این مهل در تو چه تأثیری گذاشته است؟

چقدر محیط گرم و آرام‌بخشی است... من از اینکه از کره زمین خلاص شده‌ام احساس راحتی می‌کنم. دیگر فقط می‌خواهم همین جا بمانم... نه فشاری هست نه دلهره‌ای... فقط احساس راحتی... من در حالت سبکبالی، پرواز و شناوری هستم... چقدر زیباست.

حالا که با سبکبالی از دروازه ورودی برزخ گذشتی چه چیز نظرت را جلب می‌کند؟

(مکث)... احساس آشنایی.

چه چیز برایت آشناست؟

(بعد از مدتی مکث)... افراد... دوستان... آشنایانم همه اینجا هستند... فکر می‌کنم.

ایا با این افراد در کره زمین آشنا بودی؟

بله... احساس می‌کنم... افرادی هستند که من آنها را می‌شناسم.

خوب، ادامه بده، بعد چه می‌بینی؟

نور... نورهای آرام... تا حدودی ابر مانند.

وقتی حرکت می‌کنی و به جلو می‌روی باز هم روشنایی همان حالت را دارد؟ نه، تعداد ذرات نوری زیادتر می‌شود... ذرات انرژی... و من می‌دانم که اینها افراد هستند.

ایا تو به طرف آنها می‌روی یا آنها به سوی تو می‌آیند؟

ما به طرف یکدیگر می‌رویم، ولی من آهسته‌تر از آنها حرکت می‌کنم... چون درست نمی‌دانم چه باید بکنم.

آرام باش، به حرکت سبکبال خودت ادامه بده و هر چه می‌بینی برایم تعریف کن.

(مکث) من حالا آدم‌هایی را به طور مبهم می‌بینم... از کمر به بالا شکل انسان هستند... حالت بدنشان را حس می‌کنم... آنها شفاف هستند... نور از داخلشان رد می‌شود... می‌توانم آن طرفشان را ببینم.

ایا اعضای آنها هم قابل تشخیص است؟

- (با هیجان) چشم‌هایشان را می‌بینم.
- فقط چشم‌هایشان را می‌بینی؟
- حالت دهان هم دارند... حالا چشم‌ها دارند به من نزدیک می‌شوند... چشم‌ها در اطراف من هستند.
- آیا هر کدام دو چشم دارند؟
- بله، درست است.
- آیا چشم‌هایشان مثل چشم‌های بشر است، پلک و مژه هم دارند؟
- نه... فرق دارد... بزرگ‌تر است... گرد و سیاه... اشعه‌های نور ساطع می‌کنند... به طرف من... فکر... (نفس راحت).
- ادامه بده.
- حالا دارم آنها را می‌شناسم... آنها برایم تصاویر ذهنی می‌فرستند... تصاویر خودشان را... حالا قیافه و حالت انسان‌ها را پیدا کردند.
- یعنی انسان‌هایی با اجزاء فیزیکی؟
- بله... او را نگاه کن.
- چه می‌بینی؟
- (گریه‌اش توأم با خنده خوشحالی است) بله... فکر می‌کنم، او لاری Larry است... او جلوتر از همه است... او اولین کسی است که می‌بینم... لاری... لاری
- (به سوژه وقت می‌دهم که کمی آرام شود) آیا روح لاری جلوی افرادی است که تو آنها را می‌شناسی؟
- بله، آنهایی را که بیشتر دلم می‌خواست ببینم جلوتر هستند... بعضی از دوستان دیگرم در عقب‌اند.
- آیا همه آنها را به وضوح می‌بینی؟
- نه، آنها که در ردیف‌های عقب هستند... مبهم‌ترند... ولی من حضورشان را احساس می‌کنم. لاری جلوتر از همه است... به طرف من می‌آید... لاری!
- آیا این همان لاری است که تو قبلاً به من گفته بودی در زندگی قبلی شوهرت بوده؟
- (تند تند صحبت می‌کند) بله... و چه زندگی خوبی با هم داشتیم... گوئتر Gunther چقدر قوی هیکل بود... همه افراد خانواده‌اش با ازدواج‌مان مخالف

بودند... ژان Jean از نیروی دریایی فرار کرد تا مرا از زندگی و حرفه بدی که در
مارسی Marseille داشتم نجات دهد... همیشه به من علاقه‌مند بود...

این سوژه به حدی هیجان‌زده شده که چندین زندگی قبلی خود را قاطی
کرده است. او خانمی است که لاری، گوتر و ژان همه شوهرهای قبلی‌اش
بوده‌اند، ولی همه آنها یک روح داشته‌اند. من خوشحالم که در جلسات قبلی، با
سرگذشت‌هایش آشنا شده بودم. لاری در آخرین زندگی همسر او بوده، ژان یک
ملوان فرانسوی در قرن نوزدهم و گوتر فرزند یک خانواده اشرافی آلمانی بوده که
در قرن هیجدهم می‌زیسته است.

هالا شما دو نفر دارید چکار می‌کنید؟

- بعدمگر را در آغوش کشیده‌ایم... بغل کرده‌ایم.

اگر شخص ثالثی در این لحظه شما را نگاه کند، چه می‌بیند؟

(جواب نمی‌دهد).

(سوژه به حدی تحت تأثیر صحنه‌هایی از برخورد با همسرانش در زندگی‌های
قبلی، خود قرار گرفته که اشک از تمامی پهنای صورتش جاری است. من لحظه‌ای
همسر می‌کنم و دوباره از او می‌پرسم) اگر کسی در برزخ به تو و لاری نگاه کند، چه
می‌بیند؟

می‌بیند که دو عنصر نورانی شفاف و روشن به دور یکدیگر می‌چرخند... (سوژه
ارامش خود را بدست می‌آورد و من با دستمالی اشک‌ها را از صورتش پاک
می‌کنم).

این حالت شما دو نفر چه چیزی را نشان می‌دهد؟

ما داریم یکدیگر را می‌بوسیم... عشق‌مان را بیان می‌کنیم... به هم رسیده‌ایم...
این به ما لذت می‌دهد.

بعد از دیدن روح شوهرانت چه می‌شود؟

(دسته‌های صندلی را محکم می‌چسبد) او... همه اینجا هستند... من قبلاً فقط
انها را حس می‌کردم... حالا بیشتر دارند به من نزدیک می‌شوند.

اس بعد از موقعی است که شوهرت پیش تو آمد؟

بله... مادر! او هم دارد پیش من می‌آید... چقدر دلم برایش تنگ شده بود... او
مامان... (سوژه دوباره شروع به گریه می‌کند).

حیلی خوب، حالا ادامه بده.

- اوه... خواهش می‌کنم الآن هیچ چیز از من نپرس... من می‌خواهم از این حالت لذت ببرم (بنظر می‌رسد که سوژه در سکوت دارد با مادرش در زندگی قبلی خود صحبت می‌کند).

- (من دقیقه‌ای صبر می‌کنم) خوب، می‌دانم که تو از این دیدار لذت می‌بری، ولی من حالا از تو می‌خواهم که به من بگویی چه خبر است.

- (با صدای کوتاه) ما... یکدیگر را بغل کرده‌ایم... چقدر عالی است که دوباره با مادرم هستم...

- شما که جسم مادی ندارید چطور یکدیگر را بغل می‌کنید؟

- (با لحن عصبانی نسبت به من) خوب... ما همانند دو عنصر که حالت اشعه‌های نور داریم یکدیگر را بغل کرده‌ایم.

- برایم بگو، این برای روح‌ها چه حالتی دارد؟

- مثل این است که ما دو نفر در پتوی منور و روشن عشق پیچیده شده‌ایم.

- خوب فهمیدم.

- (همراه با خنده بلند) تیم Tim... این برادرم است... او در جوانی مرد (در سن ۱۴ سالگی غرق شده بوده) چقدر عالی است که او را دوباره در اینجا می‌بینم. (سوژه دستش را به علامت اشاره بلند می‌کند) بهترین و صمیمی‌ترین دوستم ویلما Wilma، دختر همسایه‌مان هم اینجا است. یاد زمانی می‌افتم که توی ایوان خانه‌شان می‌نشستیم و به پسرها می‌خندیدیم.

- (پس از آن که سوژه خاله و چند نفر از دوستانش را نیز شناسایی کرد) بنظر تو ترتیب تقدم دیدار تو با این افراد بر چه اساسی بود؟

- (مکث) بستگی به علاقه فیما بین دارد... البته... مگر جز این می‌شود؟

- تو با بعضی‌ها در چندین زندگی مربوط بوده‌ای، ولی با بقیه فقط در یک یا دو زندگی تماس داشته‌ای، اینطور است؟

- بله... من با شوهرم در زندگی‌های قبلی بیشتری بوده‌ام.

- آیا راهنمایت را در آن اطراف می‌بینی؟

- بله، او آنجاست... در کناری در حال پرواز، در حال شناوری است، او هم بعضی از دوستان و آشنایان مرا می‌شناسد.

- چرا تو راهنمایت را با ضمیر مذکر خطاب می‌کنی؟

- ما آنچه احساس خودمان می‌طلبید بیان می‌کنیم. او همواره برای من با طبیعت مردانه مجسم می‌شود. این کاملاً طبیعی و درست است.

- آیا او در تمام زندگی‌هایت مواظب توست؟

- البته و حتی بعد از مرگ... اینجا... و او همیشه حافظ من است، حامی و پشتیبان من است.

کارهایی که هیئت استقبال کننده باید پس از ورودمان به برزخ انجام دهند از قبل برنامه‌ریزی می‌شود. گزارش این سوژه نشان می‌دهد که تا چه حد روبرو شدن با چهره‌های آشنا برای یک روح جوان تازه وارد به برزخ دلگرم کننده است. من دریافته‌ام که پس از پایان هر زندگی زمینی و بازگشت مجدد به برزخ عناصر متعدد و مختلفی منتظر هستند که به دیدارمان بیایند. اگر چه برنامه استقبال، بر حسب نیازهای هر روح متفاوت است، ولی من به این نتیجه رسیده‌ام که عناصر روحی معین، دقیقاً از موقع آمدن ما و محلی که باید هنگام ورود به برزخ ما را ملاقات کنند مطلع هستند.

غالباً یک عنصر روحی که برایمان مهم می‌باشد، کمی جلوتر از بقیه، در دروازه ورودی برزخ منتظر است. تعداد استقبال کنندگان، برای هر کس و بعد از هر زندگی زمینی متغیر است. شمار آنهایی که به ملاقات روح‌های پیشرفته می‌روند خیلی کمتر و گاهی نزدیک به صفر است، چون اینگونه روح‌ها احتیاج خیلی کمتری به دلداری و آرام کردن دارند. گزارش شماره ۹ که در پایان این فصل آمده است نمونه‌ای از ورود این روح‌ها به برزخ می‌باشد.

گزارش‌های شماره ۶ و ۷ نشانگر سه روشی است که روح‌ها هنگام بازگشت به برزخ مورد استقبال قرار می‌گیرند. این دو روح، کمی پس از مردن و ترک جسم، یک عنصر روحی اصلی را ملاقات کردند و سپس با دیگرانی که تأثیر کمتری داشتند روبرو شدند. سوژه مربوط به گزارش شماره ۷ سریع‌تر از گزارش ۶ افراد را تشخیص داد و شناخت. ارواحی که بلافاصله بعد از مرگ می‌بینیم معمولاً شامل همسران، والدین، مادر بزرگ و پدر بزرگ‌ها، فرزندان، عمو و دایی‌زاده‌ها، خاله و عمه‌ها و دوستان نزدیک زندگی‌های قبلی‌مان هستند. من شاهد بعضی صحنه‌های عاطفی تکان‌دهنده سوژه‌ها در این مرحله از ورود آنها به برزخ بوده‌ام.

این ملاقات‌های عاطفی که در مرحلهٔ اولیهٔ سفر روح به برزخ صورت می‌گیرد تنها پیش‌درآمدی است برای مرحلهٔ جایگزینی نهایی ما در بین گروهی از ارواح که از لحاظ بلوغ و پرورش فکری هم‌سطح ما هستند و با ما سنخیت دارند.

مرور مجدد بر خاطرات دیدارهای اولیه، برای سوژه‌ای که در حالت ابر آگاه است، باعث بروز حالت عاطفی شدید می‌شود. در فصل‌های بعدی، تشکیلات برزخ و چگونگی درآمیختن و هم‌گروه شدن ارواح با یکدیگر تشریح خواهد شد.

فعلاً مهم این است که آگاه باشیم گروه مستقبلین الزاماً جزو گروهی که ما باید با آنها جریان تعلیم و یادگیری را در برزخ تعقیب نماییم نیستند. این امر بدان جهت است که همهٔ افراد نزدیک ما در این دنیا، از لحاظ پرورش فکری هم‌سطح نمی‌باشند. آنها به جهت دوستی و محبتی که نسبت به ما دارند در مرحلهٔ اول به ملاقاتمان می‌آیند ولی این دلیل نمی‌شود که وقتی ما به مقصد نهایی سفر خود رسیدیم و در برزخ کاملاً مستقر شدیم و آموختن و یادگیری با هم‌طرازهای خود را آغاز کردیم، آنها هم با ما باشند.

مثلاً در گزارش شمارهٔ ۶ واضح بود که عمو چارلی از لحاظ روحی پیشرفته‌تر از سوژهٔ من است. امکان دارد که او حتی در سطح راهنمای معنوی مشغول کار باشد. برای من کاملاً روشن شد که نقش عمو چارلی تنها کمک به سوژهٔ شمارهٔ ۶ در مرحلهٔ اول ورود او به برزخ می‌باشد. این سوژه در زندگی زمینی‌ای که برایش مجسم شده بود، در سن بچگی، جسم خود را ترک کرده بود و لذا حالت سردرگمی داشت. در گزارش شمارهٔ ۷، لاری، هم مونس روحی سوژه بود و هم از لحاظ بلوغ روحی با وی هم‌طراز تلقی می‌شد. ضمناً توجه کنید که در گزارش شمارهٔ ۷ راهنمای معنوی سوژه در بین سایر دوستان و خویشاوندان او هم ناشناخته نبود. وقتی گزارش صحنه‌ها ادامه یافت، معلوم شد که راهنمای معنوی، همهٔ ملاقات‌های اولیه را برنامه‌ریزی کرده ولی خودش در حاشیه مانده است. این وضعیت در بسیاری از گزارشات سوژه‌های مختلف دیده می‌شود.

۲۱- ارواح گروه گروه هستند. همان‌طور که یک گروه خونی به گروه خونی دیگر نمی‌خورد، گروه‌های ارواح هم گاهی به هم نمی‌خورند البته این تا وقتی است که در قالب ماده هستند، و الا وقتی به کمال رسیدند این مسائل در بین نیست. (آثار الحق تألیف نورعلی الهی)

وضعیت دیگری که ممکن است بلافاصله پس از مرگ با آن روبرو بشویم، یک برخورد پرمعنا با راهنمای معنوی مان است. همان طور که در گزارش شماره ۵ دیده شد، در چنین حالتی هیچ کس دیگر در آن نزدیکی دیده نمی‌شود. گزارش شماره ۸ این نوع ملاقات را بهتر نشان می‌دهد. نوع ملاقات اولیه‌ای که ما بعد از مرگ تجربه خواهیم کرد بستگی به روش خاص راهنمای معنوی مان و همچنین نیازهای فردی ما دارد. من به این نتیجه رسیده‌ام که مدت زمان این ملاقات اولیه با راهنمای معنوی مان پس از هر زندگی زمینی نسبت به وضعیتی که ما در آن زندگی داشته‌ایم متغیر است.

گزارش شماره ۸ حاکی از رابطه نزدیک افراد با راهنمای معنویشان است. بعضی از راهنماها اسم‌های عجیب و غریبی دارند، ولی نام بعضی دیگر از اسامی متداول است. بنظر من جالب است که امروزه در بررسی‌های متافیزیکی برای اشاره به یک روح مهربان و پشتیبان از اصطلاح قدیمی و مذهبی «فرشته نگهبان»^{۲۲} استفاده می‌شود. باید اقرار کنم، زمانی بود که من این عبارت را مسخره می‌کردم و آن را مفهومی ساده‌لوحانه و از موضع خوش خیالی و نمونه‌ای از افسانه‌های موهوم و مغایر با واقعیت‌های دنیای متجدد امروزی تلقی می‌کردم. اما اکنون دیگر چنین برداشتی از مفهوم فرشته نگهبان ندارم.

من بارها شنیده‌ام که روح، مذکر و مؤنث ندارد و خنثی است، اما سوره‌ها عنوان می‌کنند که هر روحی تظاهرات ذهنی مذکر یا مؤنث به خود می‌گیرد و این موضوع در بروز هویت و نحوه ارتباطش با سایر عناصر روحی موثر است.

گزارش‌های شماره ۶ و ۷ اهمیت دیدن چهره‌های آشنا و تشخیص جنسیت آنها را در ورود به برزخ نشان می‌داد. این مطلب در گزارش بعدی هم صدق می‌کند. دلیل دیگری که من گزارش شماره ۸ را انتخاب کردم این است که نشان می‌دهد چرا و چگونه روح‌ها در برزخ به شکل و قیافه بشری بر دیگران ظاهر می‌شوند.

گزارش شماره ۸

- تو حالا کره زمین را ترک کرده‌ای و داری وارد برزخ می‌شوی، می‌خواهم هر چه احساس می‌کنی برایم شرح بدهی.
- سکوت... آرامش... چقدر آرام است.
- آیا کسی به ملاقات تو آمده؟
- بله، دوستم راشل Rachel اینجاست، او همیشه وقتی من می‌میرم اینجا به دیدنم می‌آید.
- آیا راشل مونس روحی توست که در زندگی‌های قبلی با او بوده‌ای، یا او همیشه در آنجا اقامت دارد؟
- (با کمی اوقات تلخی) نه او همیشه در اینجا نیست. او خیلی اوقات... در ذهنم با من است... وقتی به او احتیاج دارم... او نگهبان من است (جمله را با غرور و حالت تملک اداء می‌کند).

یادداشت: صفات راهنمایان و وجه تمایز آنها با مونس روحی و سایر عناصر مهربان و پشتیبان در فصل هشتم بررسی خواهد شد.

- چرا راشل را با ضمیر مؤنث عنوان می‌کنی. مگر روح‌ها از لحاظ جنسیت خنثی نیستند؟

- بله درست است... به طور کلی... ما قادر به کسب صفات هر دو جنس هستیم. اما راشل می‌خواهد خود را به عنوان جنس مؤنث بر من ظاهر کند، از لحاظ ذهنی هم همین طور.

- آیا در دورانی که بصورت روح در برزخ می‌گذرانید در قالب صفات مؤنث یا مذکر محدود می‌شوید؟

- خیر، وقتی بصورت روح هستیم گاهی اوقات به طرف یک جنسیت بیشتر از جنسیت دیگر انعطاف پیدا می‌کنیم. اما در دراز مدت این انعطاف به هر طرف مساوی می‌شود.

- می‌توانی برای من شرح بدهی که روح راشل را به چه قیافه‌ای می‌بینی؟

- (با آرامی) بصورت یک زن جوان... همان‌طور که در خاطرات من مانده بود... قد کوتاه و اندام متناسب... با حالت اعتماد و اطمینان در چهره‌اش... چقدر دانایی دارد... چقدر محبت دارد...

- پس تو راشل را روی کره زمین هم می‌شناسی؟

- (با حالت دل‌تنگی) یک زمانی... مدت‌ها قبل... او در زندگی با من نزدیک و مربوط بود... حالا قییم و نگهبان من است.

- وقتی به او نگاه می‌کنی چه احساسی داری؟

- آرامش... راحتی... عشق...

- آیا تو و راشل مثل انسان‌ها واقعاً با چشم‌هایتان یکدیگر را می‌بینید؟

- (مکث) به نوعی... ولی متفاوت است... در واقع ما ذهن طرف متقابل را پشت آنچه حالت چشم دارد می‌بینیم و حس می‌کنیم. دیدن چشم، به خاطر آن است که با خاطرهٔ زمینی مربوط بشویم. البته ما از چشم‌ها به همان نوع که در زمین استفاده می‌شود نیز بهره می‌گیریم.

- مگر در زمین از چشم‌ها چه استفاده‌ای می‌شود که تو می‌گویی در برزخ هم می‌توان همان استفاده را کرد؟

- روی زمین وقتی شما به چشمان کسی نگاه می‌کنید... حتی فردی را که برای اولین مرتبه می‌بینید... گاهی پیش می‌آید که احساس می‌کنید او را می‌شناسید. جسم شما نمی‌فهمد که دلیلش چیست... ولی روح، آن فرد را به یاد می‌آورد.

/ یادداشت: من موضوع منعکس شدن نور یک عنصر روحی، در چشم ظاهری مونس روحیش را به انحاء مختلف از سوژه‌هایم شنیده‌ام. اما خودم فقط یک مرتبه این پدیده را تشخیص دادم و آن لحظه‌ای بود که برای اولین بار چشمم به همسرم افتاد. تأثیر آن نگاه حیرت‌آور بود.

- یعنی می‌خواهی بگویی که روی زمین گاهی اوقات وقتی دو نفر همدیگر را می‌بینند، ممکن است احساس کنند که قبلاً همدیگر را می‌شناخته‌اند؟
- بلی این «تداعی معانی»^{۲۳} است.

- بگذار دوباره به موضوع ملاقات با راشل برگردیم. اگر قییم و نگهبان تو با قیافهٔ بشری بر تو ظاهر نشده بود، آیا به هر حال او را می‌شناختی؟

- البته، طبیعتاً، ما همیشه همدیگر را از طریق ذهنی می‌شناسیم. ولی این طریقه دیدن خوشایندتر است. می‌دانم ممکن است مسخره باشد... ولی حالت معاشرت دارد... دیدن قیافهٔ آشنا سبب آرامش می‌شود.

۲۳- تداعی معانی: در متن اصلی، نویسنده لغت فرانسهٔ *deja vu* را به کار برده که اصطلاحی است به معنای «قبلاً دیده شده». (مترجم)

- بنابراین، از دیدن قیافه بشری افرادی که در زندگی‌های قبلی می‌شناخته‌ای احساس خوبی داری، بخصوص در مرحله اول ترک جسم ورود به برزخ، بله؟
 - بله... در غیر این صورت... اول احساس سرگردانی دست می‌دهد... احساس تنهایی... احساس حیران بودن. دیدن قیافه‌های آشنا همیشه سبب می‌شود در هر مرتبه‌ای که به برزخ می‌آیم سریع‌تر جا بیفتیم. بخصوص دیدن راشل همیشه مفید و مؤثر است.

- یعنی هر مرتبه که یک زندگی زمینی تو تمام می‌شود و به اینجا می‌آیی، راشل خودش را با قیافه بشری به تو نشان می‌دهد؟

- (با اشتیاق) بله بله، همین طور است... و چقدر به من احساس امنیت می‌دهد... دیدن دیگرانی هم که قبلاً با آنها بوده‌ام به من کمک می‌کند.

- آیا با این افراد صحبت هم می‌کنی؟

- در اینجا هیچ کس حرف نمی‌زند، ما از طریق ذهنی ارتباط برقرار می‌کنیم.

- یعنی به شیوه «تله‌پاتی»^{۲۴}؟

- بله.

- آیا ممکن است دو روح خصوصی با هم مکالمه کنند به نحوی که بقیه از طریق «تله‌پاتی» متوجه مطالب آنها نشوند؟

- (مکث)... در حال خلوت و صمیمیت بله.

- چطور می‌شود خصوصی خلوت کرد؟

- از طریق لمس کردن... به آن «ارتباط لمسی»^{۲۵} گفته می‌شود.

یادداشت: وقتی دو عنصر روحی آنقدر به هم نزدیک شوند که با هم

تماس داشته باشند، طبق اظهار سوژه‌ها می‌توانند افکار و ذهنیات خود را، از طریق لمس کردن که حالتی مثل «ضربان الکتریکی صدا»^{۲۶} می‌باشد به طور خصوصی به یکدیگر منتقل کنند. در بیشتر اوقات سوژه‌هایی که در خواب مصنوعی هستند مایل نیستند در مورد این تماس‌های خصوصی صحبت کنند.

۲۴- Telepathically

۲۵- Touching communication

۲۶- Electrical sound impulses

- می‌توانی برای من توضیح بدهی که تو چطور وقتی در حالت روح هستی از خودت قیافه بشری منعکس می‌کنی؟
- از... انرژی استفاده می‌کنم... کافی است فقط فکر آن قیافه‌ای که می‌خواهم داشته باشم را بکنم... اما نمی‌دانم چه نیرویی این توانایی را به من می‌دهد.
- خوب... می‌توانی بگویی چرا تو با سایر عناصر روحی در مواقع مختلف قیافه‌های خاصی را از خود بروز می‌دهی؟
- (مکت طولانی) این بستگی دارد که شما در چه سطحی قرار داشته باشید... ضمناً بستگی به حالت ذهنی هم دارد.
- حالا در مورد چگونگی تشخیص و شناسایی صحبت کن.
- ببینید، این بستگی دارد به احساس فردی که در اینجا می‌بینید. آنها از خود چهره‌ای نشان می‌دهند که می‌خواهند شما آن را ببینید، یا فکر می‌کنند شما آن چهره را می‌خواهید ببینید. ضمناً این بستگی به شرایط ملاقات هم دارد.
- می‌توانی دقیق‌تر توضیح بدهی؟ چه شرایطی سبب می‌شود که فرم انرژی به قیافه خاصی بر دیگران ظاهر شود؟
- بستگی دارد که شما در «محدوده»^{۲۷} آنها هستید و یا آنها در محدوده شما هستند، ممکن است در جایی یک قیافه را نشان بدهند و در جای دیگر قیافه دیگری را.

یادداشت: موضوع محدوده در برزخ بتدریج که به وضع آن عالم بیشتر وارد می‌شویم توضیح داده خواهد شد.

- منظورت این است که یک روح ممکن است در دروازه برزخ یک قیافه به تو نشان بدهد، اما در موقعیتی متفاوت قیافه دیگری را پدیدار کند؟
- بله.

- چرا، به چه دلیل؟

- همان‌طور که قبلاً هم گفتم... نحوه‌ای که ما به یکدیگر ظاهر می‌شویم بستگی دارد که در آن موقع چه احساسی داشته باشیم... چه رابطه‌ای با طرف داریم... و در کجا هستیم.

- لطفاً بگو آیا درست فهمیده‌ام؟ هویتی که روح‌ها از خود به دیگران نشان می‌دهند بستگی به زمان و مکان در برزخ و همچنین «حال و هوای روانی»^{۲۸} و ذهنی موقع ملاقات دارد؟

- البته... و این حالت دو طرفه است... یعنی آن طرف مقابل هم همین طور.
- پس ما، با توجه به این وضع، چطور می‌توانیم به خصوصیات واقعی یک روح پی ببریم؟

- (با خنده) تصویرهایی که شما در اینجا از خود بروز می‌دهید هیچ‌گاه هویت واقعی شما را پنهان نمی‌کند. ضمناً احساسات در اینجا عیناً مثل زندگی زمینی نیست... طور دیگری است... نحوه نشان دادن قیافه یا ارسال تصویر ذهنی بر مبنای شناخت‌ها و تأییدهایی است که ما در اینجا پیدا کرده‌ایم و همچنین ایده‌ها و برداشت‌هایی که داریم.

- ایده‌ها؟ منظورت احساسات و عواطف است؟

- بله... به نوعی... چون همه این قیافه‌ها و شکل‌های بشری قسمتی از زندگی فیزیکی زمینی ما بوده‌اند... ما به تدریج چیزهایی را کشف کرده‌ایم، درک کرده‌ایم... ایده‌های ما پیشرفت کرده‌اند... زندگی اینجا هم ادامه همان برداشت‌ها و شناخت‌هاست.

- خوب، اگر ما در هر زندگی قبلی یک قیافه و ظاهر خاصی داشته‌ایم، حالا در برزخ از کدام یک از آنها استفاده می‌کنیم؟

- بستگی دارد به طرف مقابل... شما آن قیافه و ظاهری را نشان می‌دهید که او شما را با آن وضع می‌شناسد. بستگی دارد شما بخواهید که با کدام یک از قیافه‌ها ظاهر شوید.

- در مورد ارتباط بدون ظاهر شدن با قیافه زمینی چه می‌گویی؟

- البته، آن روش هم ممکن است... ولی من شخصاً با دیدن قیافه ظاهری راحت‌تر با دیگران ارتباط برقرار می‌کنم.

- آیا تو در حالت عادی قیافه خاصی را ترجیح می‌دهی؟

- ... بله من قیافه با سبیل... و آرواره‌های کلفت را ترجیح می‌دهم.

- منظورت قیافه جف تانر Jeff Tanner است، همان گاو باز تگزاسی، در آن زندگی زمینی که قبلاً با هم راجع به آن حرف زده‌ایم؟
- (با خنده) بله... ولی من قیافه‌ای نظیر جف را در زندگی‌های دیگری هم داشته‌ام.

- اما چرا قیافه جف را ترجیح می‌دهی؟ چون در آخرین زندگی قبلی جف بودی؟
- نه... من در قالب جف حال خوبی داشتم... خوشحال بودم... زندگی ساده‌ای بود... چه قیافه خوبی داشتم... صورتم مثل آگهی‌های تبلیغاتی مربوط به سیگار بود که در همه جاده‌ها نصب می‌کردند... (با خنده) هنوز هم دوست دارم سبیل‌هایم را به رخ بقیه بکشم.

- خوب، فقط در یک زندگی جف بودی... پس مردمی که در آن زندگی با تو تماس نداشتند، تو را با این قیافه نمی‌شناسند؟
- اوه چرا... به آنها حالی می‌کنم... آنها به زودی می‌فهمند موضوع از چه قرار است. به هر حال الآن قیافه‌ام را به شکل جف ترجیح می‌دهم.

- پس این مربوط به همان می‌شود که گفتی، همه ما علی‌رغم قیافه‌های مختلفی که در زندگی روحی از خود بروز می‌دهیم، در همه حال فقط یک هویت داریم؟
- بله، در اینجا هر کس را آن طور که واقعاً بوده می‌بینید، واقعیت همه آشکار است. بعضی می‌خواهند که فقط بهترین چهره و بهترین حالات خود را بروز دهند تا شما تحت تأثیر قرار گیرید... اما اینها درست متوجه نیستند، که هدف و نیت ما مهم است، نه ظاهرمان. اینجا باعث خنده می‌شود که یک روح آنقدر به نحوه تظاهرش اهمیت بدهد، گاهی بعضی روح‌ها حتی قیافه‌هایی به خود می‌گیرند که اصلاً در زندگی‌های زمینی نداشته‌اند. البته این موضوع عیبی ندارد.

- آیا، اینها روح‌هایی هستند که بلوغ کمتری دارند؟
- معمولاً بله... البته ما قضاوت نمی‌کنیم... اینها هم بالاخره درست می‌شوند.
- من فکر می‌کردم که دنیای ارواح جای دانایی مطلق، هوشمندی و آگاهی خلل‌ناپذیر است. اما این طور که تو حرف می‌زنی، در آنجا هم مثل کره زمین همان حالات و احساسات و ضعف‌ها در بین ارواح وجود دارد.

- (قاه قاه خنده) ای بابا، آدم‌ها همان آدم‌ها هستند، اگر در زمین جهت فکری خود را درست پرورش ندهند، در برزخ هم از حقایق خبردار نمی‌شوند، مهم نیست چه قیافه یا حالتی داشته باشند.

- آیا تو ارواحی را سراغ داری که غیر از کره زمین به کرات دیگر هم رفته باشند؟
- (مکث) گاهی اوقات... ندرتاً.

- روح‌هایی که از سایر کرات برمی‌گردند با چه قیافه‌ای خودشان را به شما نشان می‌دهند؟

- (با سستی) معمولاً من با مثل خودم بیشتر در تماس هستم، ولی ما برای ارتباط، هر قیافه‌ای می‌توانیم از خودمان بروز دهیم.

یادداشت: سوژه‌هایی که توانسته‌اند خاطرات زندگی‌های قبلی خود را در قالب‌های غیر از انسان و در دنیا‌های دیگر بیان کنند، همواره برای من جالب بوده است. همان‌طور که بعداً خواهیم دید، این خاطرات به روح‌های با سابقه‌تر و پیشرفته‌تر مربوط می‌شود.

- آیا این توانایی بروز دادن قیافه به سایرین، هدیه‌ای است که خالق به مناسبت نیاز روح‌ها به آنها داده است؟

- من از کجا می‌دانم... من که خدا نیستم...

موضوع جایز الخطا بودن روح برای بعضی از افراد تعجب‌آور است. گزارش شماره ۸ و گفته‌های سایر سوژه‌های من به وضوح نشان می‌دهد که اغلب ما حتی در برزخ هم کامل نیستیم. در واقع هدف اصلی زندگی‌های متوالی همین پیشرفت رو به کمال است. اساس کار من روشن کردن موضوع پیشرفت روحی چه در کره زمین و چه در برزخ می‌باشد.

ما به اهمیت ملاقات عناصر دیگر به هنگام ورود به برزخ پی بردیم. علاوه بر آن از ملاقات با راهنمایان و سایر دوستان و آشنایان نیز آگاه شدیم. غیر از این من به روش سومی هم در مورد بازگشت به برزخ اشاره کردم و آن حالتی بود که هیچ کس موقع ورود روح، به ملاقات او نمی‌آید.

اگرچه این موارد استثنایی هستند، با وجود این من دلم برای سوژه‌هایی می‌سوزد که عنوان می‌کنند نیرویی آنها را به طرف دیگر می‌کشاند ولی در تمام مسیر و تا رسیدن به مقصد تنها هستند، تا بالاخره کسی به دیدار آنها می‌آید. مثل این است که کسی تنها به فرودگاه یک کشور خارجی برسد، که قبلاً در آنجا بوده، اما هیچ کس را پیدا نکند که چمدان‌ها و بار او را این طرف و آن طرف ببرد و از میز اطلاعات یا مرکز توریستی هم خبری نباشد که بتوانند او را در پیدا کردن

آدرسی کمک کنند. گمان می‌کنم در مورد چنین وضعیتی بیشتر از همه چیز، من دلوایس نحوه‌ی خو گرفتن و تطبیق یافتن با محل جدید هستم.

البته این وضعیت در مورد روح‌هایی که خودشان انتخاب کرده‌اند مورد استقبال قرار نگیرند صدق نمی‌کند. در واقع اینها مسافرین مجرب و باسابقه هستند. روح اینها با توجه به بلوغ و پیشرفتی که دارد نیازمند اینگونه کمک‌های اولیه نمی‌باشد. آنها دقیقاً می‌دانند که پس از مرگ جسم به کجا باید بروند. در واقع تصور می‌کنم جریان کار برای اینها سریع‌تر و راحت‌تر هم باشد، چون خودشان مستقیماً به جایی که نهایتاً باید برسند می‌روند و معطل ملاقات با مستقبلین هم نمی‌شوند.

گزارش شماره ۹ مربوط به سوژه‌ای است که زندگی‌های متوالی متعددی داشته و هزاران سال آمده و رفته است. بالاخره از حدود هشت زندگی به این طرف دیگر احتیاج نداشته کسی در دروازه‌ی برزخ به استقبالش بیاید.

گزارش شماره ۹

- در هنگام مرگ جسم برایت چه رخ می‌دهد؟
- من یک احساس راحتی و آزادی فوق‌العاده‌ای دارم و به سرعت پیش می‌روم.
- تو خروج از زمین و حرکت به سوی برزخ را چطور مجسم می‌کنی؟
- من مثل یک حرکت برق‌آسا به بالا پرتاب می‌شوم و راهم را در پیش می‌گیرم.
- همیشه این مرحله را با همین سرعت می‌پیمودی؟
- نه، فقط پس از چند زندگی اخیرم اینطور بوده است.
- چرا؟
- من خودم راه را بلدم، من احتیاج ندارم کسی را بینم. ضمناً عجله هم دارم.
- از این موضوع که کسی به دیدارت نمی‌آید ناراحت نیستی؟
- (خنده) موقع‌هایی بود که ملاقات‌ها را احتیاج داشتم. اما حالا دیگر نیازی به این چیزها ندارم.
- این تصمیم چه کسی بود که تو تنها و بدون کمک وارد برزخ بشوی؟
- (مکث)... این تصمیم دو جانبه بود... بین من و معلمم... وقتی فهمیدم که خودم به تنهایی هم قادر هستم.
- الآن اصلاً احساس حیرانی یا تنهایی نمی‌کنی؟

- شوخی می‌کنی؟ دیگه احتیاج ندارم کسی دستم را بگیرد. خودم می‌دانم به کجا دارم می‌روم، فقط می‌خواهم زودتر برسم. مثل این است که به طرف آهن‌ربایی کشیده بشوم و از این حالت لذت می‌برم.
- آیا این ستون نور حالت الکترومغناطیسی دارد؟
- مثل باندهای رادیویی است و یک کسی موج صحیح را پیدا کرده و فرکانس درستی برای من انتخاب شده است.
- یعنی می‌گویی یک نیروی نامرئی تو را هدایت می‌کند و خودت کنترلی نداری و نمی‌توانی سرعتت را افزایش دهی؟
- بله، من باید همراه امواج نوری حرکت کنم... این امواج جهت خاصی دارند، من هم همراه آن می‌روم. آسان است، همه کار برای من شده است.
- چه کسی این کارها را برایت کرده است؟
- آنهایی که کنترل را بدست دارند... واقعاً نمی‌دانم.
- پس کنترل به دست تو نیست، خودت مسئولیت پیدا کردن مقصد را بر عهده نداری؟
- (مکث) ذهن من با حرکت، هم‌آهنگ و هم‌موج است... من همراه با ارتعاش‌ها حرکت می‌کنم.
- چه ارتعاش‌هایی؟ مگر تو صدایی می‌شنوی؟
- بله ستون امواج... ارتعاش دارد... من هم همراه آن هستم.
- بگذار دوباره برگردم به عبارت رادیو که به کار بردی. آیا مسافرت تو تحت تأثیر ارتعاش فرکانس‌های امواج بلند، متوسط و کوتاه است؟
- (با خنده) بد تشریح نکردی... بله... و من در خطی هستم که خود به خود به طرف مقصد می‌رود... صدا و نور هم دارد... این با فرکانس من هم‌آهنگ است.
- درست نمی‌فهمم چطور نور و ارتعاش‌ها می‌توانند به هم بپیوندند و باندهای هدایتی بوجود آورند؟
- مثل یک دیاپازون کوچک کردن صداست که در داخل ستون عظیمی از نور قرار گرفته است.
- اوه... پس آنجا انرژی هم هست، بله؟
- ما خودمان انرژی داریم... در درون یک محیط انرژی‌زا. ما از خودمان انرژی ساطع می‌کنیم... از این نیروها بر حسب تجربیاتی که داریم استفاده می‌کنیم.

- پس سطح بلوغ روحی تو تا حدودی در جهت و سرعت مسافرت مؤثر است؟
- بله... ولی نه در اینجا. بعداً وقتی در برزخ مستقر شدم بیشتر می‌توانم به دلخواه خودم حرکت کنم. الآن دارم کشیده می‌شوم و باید همراه این جریان حرکت کنم.
- خوب، حالا ادامه بده و برایم هرچه پیش می‌آید را شرح بده.
- (مکث کوتاه) حالا دارم به تنهایی حرکت می‌کنم... دارم به فضای مربوطه خودم می‌رسم... دارم به جایی که تعلق دارم می‌روم.

در حالت خواب مصنوعی، ذهن خودآگاه تحلیل‌گر، به همراه ذهن ناخودآگاه عمل می‌کند تا بتواند پیغام‌هایی که مربوط به خاطرات دور و حافظه عمیق ما هستند را دریافت کند و پاسخ گوید.

گزارش شماره ۹، مربوط به سوژه‌ای بود که مهندس برق است و لذا برای بیان احساس روحی خود از اصطلاحات فنی استفاده می‌کند. من به کار بردن عبارتهای تکنیکی را تشویق کردم ولی او را وادار به این کار نکردم. همه سوژه‌ها، سوالات من درباره برزخ را به نوعی با استفاده از عبارات مربوط به دانش ظاهریشان بیان می‌کنند. این سوژه برای تشریح نحوه حرکت و جریان سفرش اصطلاحات علم فیزیک را به کار می‌برد، حال آن که سوژه دیگری ممکن بود همین حالات را به نحو دیگری گزارش دهد.

قبل از ادامه سفر به درون برزخ، می‌خواهم در خصوص آن گروه از عناصر روحی بحث کنم که پس از مرگ جسم حتی نتوانسته‌اند به همین مرحله هم برسند و یا به دلائلی از مسیر معمولی سفر بازداشته شده‌اند.

فصل چهارم

روح‌های خطاکار (منزوی)

بعضی روح‌ها آنقدر آسیب‌دیده و معیوب هستند که از مسیر طبیعی و همگانی بازگشت به موطن اصلی کنار گذاشته و منزوی می‌شوند. تعداد این روح‌ها در مقایسه با کل روح‌هایی که به برزخ باز می‌گردند زیاد نیست، ولی آنچه در زندگی زمینی انجام داده‌اند، از لحاظ تأثیرگذاری روی سایر روح‌ها بسیار مهم است.

روح‌های خطاکار به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه آنهایی هستند که نمی‌خواهند واقعیت مرگ جسم خود را قبول کنند و به دلیل اضطراب و نگرانی شخصی، در مقابل بازگشت به برزخ مقاومت شدید می‌کنند. گروه دوم، آنهایی هستند که به جهت ارتکاب یا هم‌دستی با تبه‌کاری‌های جنایت‌گونه در جامعه بشری، روح آنها آسیب فراوان دیده و معیوب شده است. گروه اول منزوی شدن را خودشان انتخاب کرده‌اند (چاره‌ای دیگر نداشته‌اند)، ولی گروه دوم را راهنمایان معنوی به حالت زندانی، برای مدت نامعلومی، از تماس و ارتباط با سایر روح‌ها محروم می‌کنند. اما در هر دو حال، راهنمایان آنان وضعیتشان را در نظر داشته و در صدد علاج و بازسازی‌شان بر می‌آیند. چون شرایط حاکم بر هر گروه بسیار متفاوت است، من در مورد هر کدام جداگانه توضیح می‌دهم.

گروه اول که اصطلاحاً شبیح Ghost نامیده می‌شوند، روح‌هایی هستند که بعد از مرگ جسم اکراه دارند به برزخ بازگردند و غالباً اثرات بسیار نامطلوبی روی سایر روح‌هایی می‌گذارند که تمایل دارند با آرامش و راحتی زندگی زمینی خود را به پایان برسانند و بروند. این گروه متهم هستند که ذهن سایرین را با سوء نیت تحت تأثیر قرار می‌دهند و لذا؛ گاهی به غلط، به آنها «روح‌های شیطانی» اطلاق می‌شود. در رشته پاراپسیکولوژی موضوع این روح‌های منفی مورد تحقیقات

گسترده قرار گرفته است. متأسفانه مطالعات مربوط به بررسی این روح‌ها نیز دستخوش عوامل غیر دقیق و اشتباهات بنیادی قرار گرفته و طبیعت مبهم و مرموز موضوع هم، مزید بر علت می‌باشد.^{۲۹}

این روح‌های «دردسر برانگیز (آشوب‌گر)»^{۳۰} معمولاً مربوط به عناصر نابالغی است که در زندگی قبلی روی زمین کارهای ناتمامی داشته‌اند. ممکن است آنها با بازماندگان خود که مرگ آنها را از هم جدا کرده ارتباطی نداشته باشند. اما به هر حال بعضی افراد به راحتی تحت تأثیر این روح‌های منفی قرار می‌گیرند و تمایل پیدا می‌کنند نارضایی و اکراه خود را از مرگ جسم بروز دهند. مثلاً امکان دارد فردی که در حالت عمیق تمرکز و خودآگاهی است گهگاه پیام‌هایی از یک روح دریافت کند که آثار آن به نحو نامطلوبی باعث تحریک و برانگیختن او بشود. این عناصر، ارواح سرگردان، راهنمای معنوی نیستند. راهنمایان حقیقی، شفابخش و التیام‌دهنده روح هستند و هیچ‌گاه پیام‌های تلخ و نامطلوب منتقل نمی‌کنند.

غالباً این روح‌های غیرعادی که از مسیر طبیعی رانده شده‌اند در محل جغرافیایی خاصی به حالت انزواء نگهداری می‌شوند. محققین و متخصصین پدیده‌های روحی اظهار می‌کنند که این روح‌های معیوب در محلی بین کره زمین و برزخ گیر می‌کنند. اما تحقیقات من حاکی از این است که آنها در فضا سرگردان نیستند و روح‌های شیطانی هم نمی‌باشند، بلکه به جهت نارضایی زیاد و با اجازه محدود، بعد از مرگ جسم در محدوده کره زمین باقی می‌مانند. به عقیده من آسیب‌دیدگی و معیوب بودن روح آنها به علت سردرگمی، سرگردانی، یأس، نومیدی و حتی عداوت است و شدت این احساسات به حدی است، که نمی‌خواهند حتی راهنمایان به آنها نزدیک شود. ما به نحوی واقف هستیم که یک روح

۲۹- نویسنده، گروه‌های مختلفی از ارواح مانند، خطاکار، منزوی، معیوب، سرگردان، منفی، شیخ، و آشوب‌گر را تحت یک عنوان (خطاکار) معرفی می‌کند. در حالی که کاراکتر و سرنوشت این ارواح با هم کاملاً متفاوت است. به طور کلی آزادی ارواح با مقام روحی نسبت مستقیم دارد. هر چه سطح روح بالاتر باشد، در برزخ از آزادی بیشتر بهره‌مند می‌شود. ارواح خطاکار و غیره از زجر محدودیت و محرومیت، بسیار در عذابند و در برزخ در جای مخصوصی دور از سایر ارواح به حالت زندانی و تبعید به سر می‌برند. (مترجم)

خطاکار و منفی را نیز می‌توان از طرق مختلف، منجمله روش «اگسورسیزم»^{۳۱} وادار کرد که از دخالت در امور افراد زنده در جهان خاکی خودداری کنند. ضمناً همین روح‌های معیوب و سرگردان را پس از طی دوران خاص خود می‌توان قانع کرد که موضع خود را تغییر دهند و نهایتاً به برزخ بازگردند.

اگر برزخ تحت نظام و ترتیب خاصی اداره می‌شود و اگر راهنمایان همواره مواظب و درصدد مددکاری روح‌ها هستند، پس چطور ممکن است به عناصر روحی امکان داده شود که خود را با انتظامات آنجا تطبیق ندهند و انرژی منفی به سایرین منتقل نمایند؟ یک توضیح می‌تواند این باشد که ما حتی پس از مرگ جسم هم تا حدودی اختیار داریم. توضیح دیگر این است، همان‌طور که در زندگی‌های زمینی خود شاهد نشیب و فرازها و پیشرفت و عقب‌ماندگی‌ها هستیم، در زندگی بصورت روح هم ممکن است گاهی از مسیر طبیعی و همگانی منحرف شویم و آن را دنبال نکنیم. اما باید در نظر داشت که حتی همین تبعید و کنار گذاشته شدن بعضی از روح‌های صدمه دیده احتمالاً قسمتی از طراحی عظیم کائنات است. هر وقت که موقعش برسد بالاخره دست این روح‌های کنار گذاشته شده را می‌گیرند و به محل مناسبی در برزخ هدایت می‌کنند.

حالا به توضیح در خصوص روح‌های گروه دوم می‌پردازیم. اینها روح‌هایی هستند که مرتکب اعمال خلاف شده‌اند. اول باید بفهمیم که آیا اگر یک فرد مرتکب جنایت بشود روح او هم مسئول این جرائم هست و یا از آن خطا مبری می‌باشد. آیا روح و جسم از لحاظ مسئولیت اعمال، از هم جدا هستند یا یک واحد تلقی می‌شوند؟ گاهی اوقات سوژه‌ای به من می‌گوید «نیرویی در درون من است که مرا به اعمال ناپسند وادار می‌کند». در واقع افرادی که فکر می‌کنند تحت تأثیر نیروهای خیر و شر قرار می‌گیرند و لذا کنترلی روی اعمال خود ندارند از لحاظ مغزی بیمار هستند.

پس از سال‌ها بررسی روی ذهن ابرآگاه افرادی که تحت خواب مصنوعی هستند به این نتیجه رسیده‌ام که انسان پنج حسی قادر است روی ذهن خود اثر

۳۱- Exorcism، منظور از این واژه روشی است که برای بیرون کردن شیطان از جسم فرد به کار می‌رود. (مترجم)

نامطلوب بگذارد. نیازهای بیولوژیکی جسمی و فشار محرک‌های محیط زندگی زمینی که برای روح ما موقتی هستند بر روی خودپیت ما تأثیر می‌گذارند. اگر چه هیچ موجود بدخواه و گمراه‌کننده‌ای در درون ما انسان‌ها نهفته نیست، بعضی از روح‌ها کاملاً با جسمی که در آن هستند هم‌آهنگ و سازگار نیستند. افرادی که با جسم خود هم‌آهنگی ندارند این جدایی و دوگانگی را احساس می‌کنند.

چنین وضعیتی بدان معنی نیست که روح، حداکثر کوشش خود را برای اجتناب از هم‌دستی و یا ارتکاب اعمال غلط و شیطانی در زندگی زمینی خود به خرج ندهد، بلکه این نقشی است که وجدان در انسان‌ها ایفاء می‌کند. تمیز و تشخیص بین اعمالی که بر ذهن ما نیروی منفی وارد می‌کند و آن اعمالی که چنین تأثیری ندارند حائز اهمیت فراوان است.

صدایی که از درون ما برمی‌آید و ما را به اعمال مخرب و مضر برای خودمان یا دیگران وادار می‌کند مربوط به یک عنصر روحی شیطانی، یا موجودی بیگانه و یا یک راهنمای بدخواه نیست. نیروی منفی از خود ما برمی‌خیزد^{۳۲} محرک‌های مخرب اختلالات کارکردی هیجان‌زا، اگر مداوا نشوند، روح را از پیشرفت باز می‌دارند. اگر ما دچار آسیب‌ها و صدمات فردی بشویم باید بدانیم که خودمان دانه تخریب خود را در درونمان کاشته‌ایم. اضطراب و اندوه به نحوی روی روحمان اثر می‌گذارد که با جسممان احساس یگانگی نمی‌کند. مثلاً گرفتار شدن به دام اعتیاد یا خواسته‌ها و آرزوهای بیش از اندازه حتی ممکن است روح را از مسیر طبیعی خود منحرف و اسیر و پایبند جسم خود بکند.

آیا افزایش تبه‌کاری و جنایت در این دوران، در مقایسه با سابق، بدان معنی است که روح‌های بیشتری دارند به بیراهه می‌روند؟ نشانه‌های بسیاری از قبیل افزایش بی‌رویه جمعیت و فرهنگ مصرفی داروهای گوناگون و مواد مخدر دلالت بر این امر می‌کند. اما از طرف دیگر افزایش سطح آگاهی جهانی نسبت به زجر و دردهای نوع بشر علامت مثبتی در این زمینه است.

۳۲- در عرفان ایران، نیروهای منفی و مثبت وجود به نفس اماره و روح ملکوتی تعبیر شده است. کوشش انسان در مبارزه با نفس اماره (نیروهای منفی) همیشه باعث تقویت روح ملکوتی (نیروهای مثبت) می‌شود. (مترجم)

من شنیده‌ام که در تمام طول تاریخ همواره تعداد قابل توجهی روح بوده‌اند که نتوانسته‌اند به نحو مطلوب و موفقیت‌آمیزی در مقابل ظلم و ستمکاری‌های بشری مقاومت کنند. بعضی روح‌ها که جسمشان تمایل ژنتیک و تکوینی به رفتار ناهنجار دارد، بخصوص در محیط‌های خشونت‌آمیز، دستخوش خطر و ریسک جدی هستند. ما می‌بینیم که چطور اطفال و نوجوانان به علت رویارویی با تعدی‌ها و تجاوزهای درون خانواده دچار صدمات و ضربه‌های فیزیکی، عاطفی و روانی شده و در نتیجه به هنگام بلوغ، آگاهانه و با نقشه قبلی مرتکب اعمال تجاوزگرانه می‌شوند و هیچ‌گونه احساس ندامت و پشیمانی هم ندارند. روح، چون کامل خلق نشده، به جهت همین سوابق زندگی زمینی، آلوده و لکه‌دار می‌شود.

اگر خطاها و تخلف‌های ما جدی باشند، آنها را شیطانی می‌نامیم. سوژه‌های من عنوان می‌کنند که هیچ روحی از اول و بصورت خلقتی و تکوینی شیطانی نیست و این برچسب را در طول زندگی‌های زمینی خود به دست می‌آورد. احساس «آسیب ناشی از شیطان»^{۳۳} در بشرها ناشی از ضعف و ناتوانی آنها و خاص قربانی‌های بیچاره و بدون کمک است. اگر چه غالباً روح‌هایی که پیشرفت چندانی نکرده‌اند مرتکب اعمال واقعاً شیطانی و ناپسند می‌شوند، اما نابالغی روح الزاماً سبب پذیرا شدن رفتار ناشایست نمی‌باشد. بلکه این ناهنجاری‌ها به جهت خصوصیات نامطلوب بشری است. دگرذیسی روحی، شامل تحول و پیشرفت به طرف کمال است که از طریق رویارویی مستمر و دائمی و غالب شدن بر مشکلات و مبارزه‌های زندگی زمینی حاصل می‌شود. در مواردی ممکن است که روح با انتخاب قبلی دچار شرایط و محیطی بشود که نمی‌تواند مداوماً به کارهای صحیح بپردازد و یا کوشش‌های او سرکوب شده و بی‌نتیجه می‌ماند. لذا ممکن است هویت روح به علت انتخاب غلط نحوه زندگی زمینی آسیب ببیند. اما در هر حال همه روح‌ها مسئول و جوابگوی اعمال و رفتار زندگی‌های متوالی در زمین می‌باشند و باید در مقابل اختیار و مسئولیتی که داشته‌اند، پاسخگو باشند.

ما در فصل بعدی خواهیم دید که چطور همه روح‌ها در ابتدای ورود به برزخ مورد سؤال و بررسی، راهنمای خود قرار می‌گیرند و سپس به سایرین

می‌پیوندند. اما بر سر روح‌هایی که در طول زندگی‌های جسمی و زمینی خود مداوماً به حق بقیه مردم تجاوز اساسی کرده و سبب زجر و ناراحتی شده‌اند چه می‌آید؟ روحی که واقعاً قادر نباشد کشش‌های تجاوزگرانه بشری مربوط به جسم خود را مهار کند باید در دنیای دیگر مسئول آن اعمال باشد. این موضوع رفتن به بهشت یا جهنم به جهت مسئولیت در مقابل اعمال نیک یا بد که از دیرباز جزو اعتقادات دینی بوده است را مطرح می‌کند.

به دیوار دفتر من یک نقاشی مصری به نام «صحنه داوری»^{۳۴} نصب شده که در «کتاب مردگان»^{۳۵} نیز به چاپ رسیده است. این کتاب، مربوط به قضیه مرگ، بر اساس افسانه‌های هفت هزار سال پیش است. مصریان قدیم در مورد مرگ و دنیای ماوراء قبر وسواس داشته‌اند، چون در نظام اعتقادی آنها مرگ به موضوع زندگی مفهوم می‌داده است. این تابلو مرد تازه درگذشته‌ای را نشان می‌دهد که به محلی واقع در بین سرزمین زندگان و فضای قلمرو مردگان وارد شده است. در کنارش تعدادی ترازو برای توزین ثواب‌ها و گناهان دوره زندگی زمینی او قرار دارد. مسئول این مراسم، الهه قضاوت «انوبیس»^{۳۶} است که قلب مرد را در یک کفه ترازو گذاشته و در یک کفه دیگر پر کبک حقیقت قرار دارد. بر اساس فرهنگ مصر قدیم قلب محل استقرار روح انسان است نه سر. لحظه پرهیجانی است. هیولایی که سر آن مثل سوسمار است با دهان باز در آن کنار دیده می‌شود که آماده است اگر گناهان دوره زندگی آن مرد از ثواب‌هایش بیشتر باشد او را ببلعد. ضمناً نتیجه نامطلوب ترازو سبب پایان موجودیت آن روح هم می‌شود.

سوژه‌های من در مورد این تابلو اظهار نظرهای زیادی می‌کنند. مردی که پیشینه اعتقادات ماوراءالطبیعه‌ای دارد بر این نظریه پافشاری می‌کند که هیچ کس، علی‌رغم نتیجه توزین گناهان و ثواب‌ها، از ورود به برزخ منع نمی‌شود. این نظریه به نوعی واقعیت دارد. اما نباید فراموش کرد که جایگاه تمام ارواح در برزخ یکسان

۳۴- The Judgment scene

۳۵- Book of the Dead

۳۶- بر اساس افسانه‌های مذهبی قدیم Anubis خدایی بوده که سری شبیه شغال داشته. وی به کمک Thoth هدایت مردگان را به محل داوری به عهده داشته است. در آنجا قلب‌های مردگان را با پر حقیقت که شبیه پر کبک بوده می‌سنجیده است. در افسانه‌های یونانی او را «هرمس» می‌دانستند.

لیست و هر گروه بنا به سطح پیشرفتش در مکان‌های مختلفی در برزخ قرار می‌گیرد.

برای جواب به این سؤال باید بگویم که درصد بالایی از مردم جامعه معتقدند همهٔ روح‌ها به یک مکان مشترک نمی‌روند. مذهب‌یون میانه‌روی امروزی دیگر تأکیدی بر موضوع آتش گداختهٔ جهنم و سنگ‌سار کردن برای گناهکاران ندارند. بسیاری از فرقه‌های دینی به نوعی همزیستی روحی بین مرتکبین خیر و شر معتقدند. اما بر اساس یک اعتقاد فلسفی باستانی، روح خطاکار از طریق جدایی همیشگی از ذات الهی مورد تنبیه قرار می‌گیرد.

کتاب مردگان یکی از منابع اعتقادات مذهبی پیشینیان به شمار می‌رود و مربوط به هزاران سال قبل از انجیل است. این کتاب حالت خودآگاهی بین زندگی‌های متوالی را تشریح می‌کند و آن را وضعیت «باردو»^{۳۷} می‌نامد و نتیجه می‌گیرد «اعمال شیطانی‌ای که ما در زندگی جسمی مرتکب می‌شویم سبب انزوای روح ما در آن دنیا می‌شود». اگر شرقی‌ها معتقد به مکانی هستند که روح‌های تبه‌کار به آنجا برده می‌شوند، آیا این مشابه اعتقاد جهان غرب به مقولهٔ «محل تطهیر مردگان»^{۳۸} است؟

از ابتدای پیدایش فلسفهٔ مسیحیت محل تطهیر مردگان به عنوان محلی تلقی می‌شده که روح‌های مرتکب گناهان جزئی موقتاً به آنجا تبعید می‌شوند. این محل قرار است که محل توبهٔ گناهان و جبران آنها در حالت تنهایی و زجر و درد باشد. نهایتاً وقتی همهٔ «کارما»^{۳۹} اعمال منفی جبران شد به روح اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود. اما روح‌هایی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند برای همیشه به جهنم می‌روند.

آیا جهنم برای این است که روح‌های خوب را برای همیشه از روح‌های بد جدا کنند؟ اظهارات سوژه‌های مختلف مرا قانع کرده است که برای روح هیچ جایی به اندازهٔ زندگی جسمی در کرهٔ زمین همراه با زجر و درد و ناراحتی نیست. سوژه‌ها

۳۷- Bardo حالت روح پس از مرگ جسم و قبل از حلول در جسم دیگر.

۳۸- Purgatory

۳۹- Karma در دین بودا به عنوان اعمال انسان در هر یک از زندگی‌های زمینی آمده است که سرنوشت وی را برای زندگی بعدی معین می‌کند.

به من می‌گویند که تمام ارواح عادی بعد از مرگ جسم به جایی برده می‌شوند که آنها را با حوصله و محبت پذیرا می‌شوند.

ضمناً من آموخته‌ام که بعضی از روح‌ها به هنگام ورود به برزخ و آشنایی با راهنمای خود برای مدتی از سایرین جدا هستند. سوژه‌های من اظهار می‌کنند، روح‌هایی که به جهت ضعف و ناتوانی نتوانسته‌اند تحریکات و وسوسه‌های جسم بشری را مهار کنند و به حق دیگران تجاوز کرده‌اند و یا مرتکب سایر اعمال شیطانی شده‌اند، پس از ورود به برزخ تبعید یا منزوی خواهند شد. با این روح‌ها تا مدت مدیدی به طور مرسوم و مانند سایرین رفتار نمی‌شود. بررسی‌های من نشان می‌دهد که روح‌های مبتدی که در زندگی‌های زمینی اولیه خود مرتکب اعمال منفی می‌شوند باید یک دوره انزوا در برزخ را طی کنند. نهایتاً آنها را با روح‌های هم‌ردیف خود وارد دوره‌های آموزشی فشرده می‌کنند و تحت سرپرستی و مراقبت شدید قرار می‌گیرند. در واقع، این کار علاوه بر تنبیه، به منظور تطهیر خطاهای قبلی، افزایش شناخت و آگاهی و بازسازی آنها می‌باشد.

چون خطاکاری‌های زندگی زمینی انواع مختلف دارد، دوره و نوع تعلیمات هر روح نیز متفاوت است و چگونگی آن بعد از هر مرگ جسمی مشخص می‌شود. مدت انزوا و زمان بازگشت مجدد به قالب جسمی نیز برای همه روح‌ها یکسان نیست. مثلاً من گزارشاتی از سوژه‌ها شنیده‌ام حاکی از اینکه روحی بلافاصله بعد از دوره انزوا در قالب جسمی جدیدی به دنیا آمده تا در زندگی جدیدش با اعمال نیک خود خطاهای گذشته را جبران کند. گزارش زیر روشن‌گر این وضعیت است.

گزارش شماره ۱۰

- آیا روح در مقابل اعمال خطای جسم بشری خود که منجر به تجاوز به حقوق دیگران می‌شود مسئولیت دارد؟
- بله اعمالی که به سایرین صدمه بزند به روح هم مربوط می‌شود. من با یک روح که این وضع برایش پیش آمد آشنا شدم.
- در مورد آن عنصر روحی چه می‌دانی؟ وقتی آن روح بعد از زندگی زمینی که مرتکب خطا شده بود به برزخ آمد برایش چه اتفاقی رخ داد؟

- آن مرد سبب ناراحتی شدید دختری شده بود... وقتی اینجا آمدیم به گروه ما لپه‌پوست. چون اعمال زندگی زمینی او خیلی بد بوده برایش دوره آموزشی جدا ترتیب دادند.

- تنبیه او به چه صورت بود؟

- تنبیه... به معنای دیگری است... بازسازی بهتر است... البته این بستگی به هر معلم دارد... معلم‌ها به طور کلی با آنهایی که آزار و ضررشان به بقیه رسیده جدی‌تر برخورد می‌کنند.

- منظورت از جدی‌تر چیست؟

- خوب... این دوستم را نگذاشتند که با ما همراه باشد... با دوستانش باشد... بعد از اینکه در آن زندگی زمینی دخترک را آزار داده بود.

- آیا او هم از همان مسیری که شما به برزخ بازگشتید، به آنجا آمد؟

- بله، اما کسی به ملاقاتش نیامده بود، او را مستقیماً به جایی فرستادند که به تنهایی با یک معلم مشغول آموزش شود.

- بعد برایش چه روی داد؟

- بعد از مدتی... نه خیلی طولانی... او را به صورت یک زن به زمین بازگرداندند... که مردم اطرافش خیلی خشن بودند... همه را به طور فیزیکی مورد تجاوز قرار می‌دادند... این انتخاب مخصوصاً برایش شده بود که مورد تجاوز قرار گرفتن را تجربه کند.

- فکر می‌کنی این روح، برای آزردن آن دختر در زندگی قبلی، جسم آن زمان خود را سرزنش می‌کرد و مسئول می‌دانست.

- نه... او خودش خطا را قبول کرد... خودش را سرزنش می‌کرد که نتوانسته جلوی وسوسه و لغزش‌های جسمش را بگیرد. او قبول کرد که در زندگی بعدی بصورت یک زن مورد تجاوز قرار بگیرد... تا درست درک کند چه بر سر آن دختر آورده است.

- اگر این دوستت باز هم مطلب را درک نکند و دوباره مرتکب اعمال ناپسند در

زندگی زمینی بشود ممکن است بار دیگر در برزخ روح او را به کلی منهدم کنند؟

- (مکث طولانی)... انرژی را نمی‌شود به این سادگی منهدم کرد... ولی ممکن است آنقدر مورد دگرگونی قرار گیرد که تا چندین زندگی بعدی هم نتواند وضعیتش را جبران کند.

- چطوری؟

- (به طور نامفهوم) ... نه با انهدام... با تغییر شکل...

سوژه گزارش شماره ۱۰ حاضر نشد که به بقیه سؤالات من در مورد دوستش جواب دهد و سایر سوژه‌هایی هم که اطلاعاتی در خصوص این روح‌های آسیب دیده دارند خیلی به وضوح درباره آنان صحبت نمی‌کنند. در فصول بعدی در خصوص این تغییر شکل انرژی اطلاعات بیشتری کسب پیدا خواهیم کرد.

اغلب روح‌های سرگردان به نحوی قادر هستند مسئله آلودگی خود را حل کنند. پرداختی که ما باید در مقابل اعمال بد خود تحمل کنیم و یا پاداشی که به جهت اعمال خوب استحقاق آن را به دست آورده‌ایم همگی در چگونگی وضعیت زندگی بعدی ما طبق قوانین کارما تأثیر می‌گذارند. تنبیه خطاکاران و متجاوزین به حقوق بقیه این است که در زندگی بعدی در شرایط مشابهی مورد آن تجاوز قرار بگیرند و این مبنای اصلی نظام عدالت کارما در زندگی‌های متوالی است. در کتاب باگواد گیتا Bhagavad Gita که از متون مقدس مشرق زمین است و هزاران سال قدمت دارد، عبارتی به این مفهوم آمده است که «روح‌های بدکار باید بالاخره فضیلت خود را دوباره به دست آورند».

بررسی زندگی بعد از مرگ بدون طرح موضوع قانون علت و معلول و عدالت کارما امکان‌پذیر نیست. بر اساس کارما نتیجه اعمال خیر و شر بر چگونگی زندگی بعدی اثر می‌گذارد. عبارت «هیچ چیز در زندگی ما اتفاقی نیست» به درستی فلسفه کارما را بیان نمی‌کند. اما این ضرب‌المثل می‌تواند به ما درسی بیاموزد. اعمال ما در سرنوشت ابدی‌مان مؤثر است و به هیچ طریقی نمی‌توانیم از آن فرار کنیم، مخصوصاً اگر به حقوق دیگران تجاوز کرده باشیم.

کلید پیشرفت در این است که بفهمیم به ما خلقتاً توانایی داده شده است که در مقاطعی از هر زندگی به تصحیح مسیر خود پردازیم و شهامت آن را داشته باشیم که اگر راهمان غلط است و ما را به مقصد نمی‌رساند آن را تغییر دهیم. با غلبه بر ترس و قبول ریسک، سرنوشت کارما برای ما عوض می‌شود و در مقابل انتخاب جدیدی قرار می‌گیریم. در پایان هر زندگی، به جای آن که هیولایی با دهان باز منتظر بلعیدن ما باشد می‌توانیم خودمان، در حضور معلم و راهنمایمان، منتقد سختگیر اعمالمان بشویم. از این رو است که می‌گویند فلسفه کارما

زندگی‌های متوالی، هم عادلانه است و هم همراه با لطف و رحمت و بخشش می‌باشد. خود ما، با کمک مشاور معنوی روش اجرای عدالت در مقابل اعمال گذشته‌مان را تصمیم می‌گیریم. بعضی که به فلسفه زندگی متوالی هم اعتقاد دارند فکر می‌کنند اگر روح‌های منفی نتوانند بعد از تعداد معینی زندگی زمینی پرورش صحیح پیدا کنند، به کلی از بین می‌روند و روح‌های جدی‌تر و علاقه‌مندتر جایگزین آنها می‌شوند. سوژه‌های من این مفهوم را رد می‌کنند.

هیچ مسیر از قبل تعیین شده‌ای برای کسب شناخت و آگاهی همه روح‌ها به طور یکنواخت طراحی نشده است. یکی از سوژه‌های من عنوان می‌کرد که «روح‌ها برای تمام دوره جنگ به زندگی زمینی فرستاده می‌شوند». معنی این عبارت این است که به روح‌ها وقت و موقعیت کافی برای پیشرفت داده می‌شود. روح‌هایی که مداوماً در زندگی‌های زمینی رفتار منفی از خود بروز می‌دهند باید آنقدر کوشش کنند تا بالاخره از عهده اصلاح خود برآیند. تا آنجا که من دیده‌ام اثر اعمال کارمای منفی، برای روحی که مایل باشد روی کره زمین کوشش کند باقی نخواهد ماند.

این سؤال هنوز بی‌جواب مانده است که آیا روح باید کاملاً مسئول اعمال مخرب، ضد اجتماعی و غیرمعقول بشریت باشد یا نه؟ روح‌ها باید یاد بگیرند که در هر قالب جسم جدیدی که به آنها داده می‌شود به سعی و کوشش خود ادامه دهند. هویت هر روح به صورت مَه‌ری که مخصوص خود اوست مشخص می‌شود و این مهر بر ذهن قالب بشری او هم نقش می‌بندد. البته یک دوگانگی عجیب و غریب بین ذهن روحی و مغز بشری هست که در فصل‌های بعدی کتاب، پس از آن که خواننده با نحوه زندگی روح در عالم برزخ آشنا شد، به آن اشاره خواهیم کرد.

فصل پنجم

آشنایی با برزخ

پس از پایان دیدار با آنهایی که هنگام ورود به برزخ به استقبال ما می‌آیند، ما آماده می‌شویم که به محل معالجه و شفا یافتن برویم. معمولاً پس از این مرحله در مکان دیگری هم توقفی داریم تا در آنجا با محیط برزخ و زندگی بصورت روح آشنا شویم و با آن خو بگیریم. در این توقفگاه غالباً راهنمایانمان ما را مورد معاینه و بررسی قرار می‌دهند.

در این متن، من مکان این رویدادها را «محل» یا «فضا» می‌نامم. این لغات بیشتر جنبه قراردادی دارند. در نظر داشته باشید که در واقع با دنیای غیرمادی برزخ روبرو هستیم. اگرچه سوژه‌های مختلف محل وقوع این دو مرحله را با نام‌های مختلف بیان می‌کنند، ولی شباهتی که در گزارشات آنها راجع به رخدادهای این مراحل زندگی بصورت روح دیده می‌شود، بسیار قابل توجه است. سوژه‌های من این اماکن را سالن، بندرگاه سفر، توقفگاه فضایی و غیره می‌نامند ولی بیشترین اصطلاحی که به کار می‌رود «محل شفا یافتن» است.

من شفاخانه را به عنوان یک «بیمارستان صحرایی» تلقی می‌کنم که روح‌های آسیب‌دیده و آزرده از صحنه جنگ زمینی به آنجا آورده می‌شوند.

سوژه بعدی مردی است که روح نسبتاً پیشرفته‌ای دارد و بارها از این مرحله معالجه و بازسازی رد شده و جریان توقف در این مرحله را شرح می‌دهد.

گزارش شماره ۱۱

- بعد از ترک دوستانی که پس از مرگ به ملاقات تو آمده بودند، روحت به کجا می‌رود؟

- من برای مدتی تنها هستم... از مسافت‌های دوری رد می‌شوم.
- بعد چه اتفاقی می‌افتد؟
- من توسط یک نیروی نامریی به طرف فضای بسته‌تری راهنمایی می‌شوم... به آستانه‌ی جایی که انرژی خالص است.
- آنجا چطور محلی است؟
- از لحاظ من... حالت... کشتی شفا... دارد.
- هر اندازه که می‌توانی تجربیات خودت را در این مکان با جزئیات بیشتری مطرح کن.
- من به درون پرتاب می‌شوم و یک نور روشن گرم می‌بینم. آن نور، بصورت یک جریان انرژی مایع به من نزدیک می‌شود. در ابتدا نوعی بخار اطراف مرا فرا گرفته است. بعد روح مرا، مانند یک موجود زنده، لمس می‌کند. سپس به نوعی آتش‌گونه در من جذب می‌شود و تمام دردها و رنج‌های مرا می‌شوید و تمیز می‌کند.
- آیا کسی تو را می‌شوید، یا آن اشعه‌ی نورانی سبب نظافت تو می‌شود؟
- من تنها هستم، ولی ذات من دارد شسته می‌شود. دوباره مرا پس از تماس با زمین، از آلودگی‌های آنجا بازسازی می‌کند.
- شنیده‌ام که این مثل دوش گرفتن پس از یک روز کار شاق است.
- (با خنده) در واقع از کار یک دوره زندگی شسته می‌شوم، تازه خیس هم نمی‌شوم!
- ضمناً تو که جسم و بدن نداری. پس این انرژی چطور روح تو را می‌شوید؟
- خودیت مرا تمیز می‌کند... من از جسم و زندگی قبلی خسته شده‌ام.
- می‌خواهی بگویی که رنج‌های جسم فیزیکی و ذهن بشری تو پس از مرگ بر روی روحت تأثیر گذاشته است؟
- خدایا... بله! مغز و جسمی که به من تعلق داشت در وجود من اثر گذاشته است.
- اما الآن که دیگر از آن قالب جسمی جدا شده‌ای.
- هر زندگی زمینی و هر جسم، جای پا و... اثر... خود را باقی می‌گذارد... لااقل تا مدتی... اثر بعضی از جسم‌های زمینی خود را هرگز از دست نداده‌ام. حتی پس از آزاد شدن از قفس جسمی بعضی خاطرات و اثرات برجسته زندگی‌های قبلی به هر حال باقی می‌مانند.

- خوب، حالا از مرحله شستشوی روح فراتر برو و بگو چه چیزی احساس می‌کنی؟

- من در نور معلق می‌شوم... نور به روحم نفوذ می‌کند... صفات منفی را می‌شوید، به من امکان می‌دهد که قیود زندگی قبلی را رها کنم... حالا دوباره یک موجود واقعی می‌شوم.

- آیا این حالت دوش گرفتن بر روی همه اثر مشابهی دارد؟

- (مکت) زمانی که جوان‌تر و کم‌تجربه‌تر بودم، وقتی به این مرحله می‌رسیدم بیشتر آزرده و آسیب‌دیده بودم... انرژی اینجا کمتر مؤثر بود... چون نمی‌دانستم چطور از آن بهره بگیرم و نقاط منفی خودم را پاک کنم. لذا علی‌رغم این انرژی شفابخش جراحات و صدمات بیشتری را به خودم می‌گرفتم.

- فکر می‌کنم مقصودت را دریافتم. حالا چه کار داری می‌کنی؟

- وقتی در اینجا دوباره بازسازی شدم، این مکان را ترک می‌کنم و برای صحبت با راهنمایم به محل آرام‌تری می‌روم.

مرحله‌ای که من آن را «دوش شفابخش»^{۲۰} نامیده‌ام، در واقع سرآغاز جریان معالجه و نوسازی روح‌هایی است که به برزخ باز می‌گردند. مرحله آشنایی که بلافاصله بعد از این دوره طی می‌شود (بخصوص در مورد روح‌های جوان) شامل یک جلسه مفصل گفتگو و مشاوره با راهنمای هر روح است. وقتی روح شسته و شاداب به این مرحله می‌رسد تحت جریان بازگو کردن اطلاعات مربوط به زندگی جسمی که تازه آن را تمام کرده قرار می‌گیرد. هدف دیگر جلسه مصاحبه این است که روح تازه به برزخ بازگشته از عواطف و احساسات دنیای خاکی آزاد شود و دوباره با برزخ خو بگیرد و سپس خود را با زندگی در آنجا تطبیق دهد.

افرادی که در حالت خواب مصنوعی این جلسه مشاوره را شرح می‌دهند، اظهار می‌دارند که راهنمای آنها در عین محبت و تسلی بخشیدن نوعی بازخواست نیز از آنها به عمل می‌آورد. برای تجسم این رابطه کافی است نحوه برخورد با معلم مهربان و مورد علاقه مدرسه ابتدایی خود را به یاد آورید. در نظر بگیرید با

کسی روبرو هستید که عنصری قاطع ولی در عین حال دلسوز و علاقه‌مند به شما است. همه چیز را در مورد شما می‌داند، با روش‌های یادگیری، نقاط ضعف و قدرت و ترس‌های شما آشنایی دارد و تا زمانی که خودتان حاضر باشید و سعی و کوشش کنید او هم آماده است به شما کمک کند. وقتی که دیگر رغبت نشان ندهید به حالت توقف درمی‌آیید. هیچ چیز شاگرد از نظر معلم معنوی پوشیده نیست. هیچ چیز در آنجا قابل پنهان کردن و غیر واقع جلوه دادن نمی‌باشد. صحنه‌های آشنا کردن روح با برزخ به انواع مختلفی برگزار می‌شود. وضعیت و حالت ذهنی او بعد از پایان هر زندگی زمینی بر چگونگی صحنه تأثیر می‌گذارد. سوژه‌ها عنوان می‌کنند، که این مرحله آشنایی معمولاً در محلی به شکل اطاق صورت می‌گیرد. مبلمان، محل و مدت این کنفرانس در پایان هر زندگی متفاوت است. گزارش پایین مربوط به صحنه آشنایی می‌باشد که حاکی از رغبت نیروهای برتر بر تسلی دادن به روح بازگشته از زمین می‌باشد.

گزارش شماره ۱۲

- این محل درست همان اطاق خواب من در دوران خوش کودکی است. همان کاغذ دیواری‌ها با گل‌های سرخ، همان تختخواب فلزی که فنرهای آن صدا می‌کرد. روی تخت هم همان لحاف صورتی که مادر بزرگم برایم دوخته بود پهن شده است. مادر بزرگم، که هر وقت ناراحتی داشتم برایش درددل می‌کردم و او مرا دلداری می‌داد، گوشه تخت نشسته و منتظر من است. خرس پارچه‌ای قشنگ مورد علاقه من هم در آن کنار قرار دارد. صورت پر از چین و چروک مادر بزرگ مثل همیشه سرشار از مهر و محبت است. بعد از مدتی فهمیدم که او در واقع راهنمای من آمفوس Amephus است. من با او در مورد خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی که الآن به پایان رسیده صحبت می‌کنم. می‌دانم مرتکب اشتباهاتی شده‌ام ولی او چقدر با من مهربان است. وقتی خاطراتم را نقل می‌کنم او هم با من می‌خندد و یا گریه می‌کند. سپس در مورد کارهایی که می‌بایست انجام دهم و ندادم با هم حرف می‌زنیم. بالاخره همه چیز به خوبی گذشت. او می‌داند که حالا من باید در این عالم زیبای برزخ زندگی کنم. حالا استراحت می‌کنم. برایم مهم نیست اگر قرار شود سفر دیگری به زمین بکنم، چون می‌دانم که دوباره به همین جا که موطن اصلی من است بازمی‌گردم.

ظاهراً، ارواح پیشرفته‌تر نیازی به این مرحلهٔ آشنایی ندارند. این بدان معنی نیست که آن ده درصد از سوژه‌های من که در این گروه هستند، وقتی از زمین به برزخ باز می‌گردند، دستی برای راهنمای خود تکان می‌دهند و از کنار او رد می‌شوند. همهٔ روح‌ها بدون استثنا مسئول اعمال زندگی‌های گذشتهٔ خود هستند. عملکرد هر روح بر اساس تعبیری که از وظائف خود داشته و نحوهٔ اعمالی که در آن زمینه انجام داده مورد داوری قرار می‌گیرد. مصاحبهٔ روح‌های پیشرفته‌تر توسط راهنمایان ارشد و استادان انجام می‌شود. مشاوران به عنصرهای کم‌تجربه‌تر توجه بیشتری معطوف می‌دارند، چون تطبیق دادن آنها با نحوهٔ زندگی بصورت روح برایشان مشکل‌تر است.

سوژهٔ بعدی، در مرحلهٔ آشنایی با برزخ، نیاز به درمان بیشتری داشته است. راهنماها به طور معمول، به منظور تعدیل رفتار آیندهٔ روح‌ها، به جستجو در خصوص برداشتها و احساسات قبلی آنها می‌پردازند. این سوژه، که گزارش شمارهٔ ۱۲ مربوط به اوست، یک خانم قوی هیکل سی و دو ساله با قدی بلند و وزنی بیشتر از متوسط می‌باشد. بلوز گشاد، شلوار جین و چکمه پوشیده است. اسم او هستر Hester است و اولین بار با حالت اضطراب و آشفتگی به دفتر من آمد.

مشکلات او شامل سه قسمت بود. او از زندگی خود به عنوان مشاور خرید و فروش املاک شکایت داشت و می‌گفت، اگرچه در کار خود موفق است و پول زیادی درمی‌آورد، اما شغل او برایش ارضاکننده نیست. او عنوان کرد که قفسه‌ای پر از لباس‌های زیبا دارد که از پوشیدن آنها متنفر است. این سوژه سپس اظهار نمود همیشه به آسانی مردها را تحت نفوذ خود درمی‌آورد. او اضافه کرد که «یک حالت خشن مردانه در من هست و خود را، به عنوان یک زن، ناقص تلقی می‌کنم». در بچگی عروسک بازی نمی‌کرده و لباس‌های دخترانه نمی‌پوشیده و غالباً با پسرها و ورزش‌های رقابتی و خشن پسرانه مشغول بوده است.

اگرچه هستر با مزدی که حاضر شده تحکم او را در روابطشان قبول کند ازدواج کرده ولی می‌گوید احساس مردانگی او با افزایش سن کاهش نیافته است. از رابطه جنسی با شوهرش لذت می‌برده، اما مادامی که خودش کنترل فیزیکی را در اختیار داشته است. علاوه بر این هستر از درد شدید در قسمت راست سر، در

ناحیه بالای گوش خود نیز شکایت داشت. پس از معاینات زیاد، پزشکان معالج ریشه درد را به فشار عصبی مربوط کرده بودند.

در ضمن یک جلسه خواب مصنوعی دریافتم که این سوژه در زندگی‌های گذشته خود مذکر بوده است. در آخرین زندگی قبلی نام او راس فلدون بوده و در دهه ۱۸۸۰ در ایالت اوکلاهما به شغل دادستانی مشغول بوده است. سوژه من، در زندگی به قالب راس به سن سی و سه سالگی با شلیک گلوله به ناحیه سر در یک اطاق هتل خودکشی کرده است. راس از شغل دادستانی و کوشش در اثبات خطاهای متهمین در دادگاه خسته شده و از روند زندگی خود ناراضی بوده است.

خوانندگان توجه خواهند کرد که پیشرفت مکالمه با این سوژه سبب بروز هیجان شدید در او می‌شود. در درمان از طریق بازگرداندن فرد به گذشته بروز این حالت غیرعادی نیست.

گزارش شماره ۱۳

- حالا که از «دوش شفابخش» فارغ شده‌ای، به کجا می‌روی؟
- (با اکراه) به دیدن مشاورم.
- اسمش چیست؟
- (مکت)... چیز... اسمش کلودیس Cloddes است.
- وقتی وارد برزخ شدی با کلودیس صحبت کردی؟
- نه، هنوز آمادگی نداشتم... فقط می‌خواستم پدر و مادرم را ببینم.
- حالا چرا به دیدن کلودیس می‌روی؟
- ... باید... جواب‌هایی راجع به کارهایم بدهم... بعد از اتمام هر یک از زندگی‌هایمان این مرحله را می‌گذاریم. اما این مرتبه حسابی وضعم خراب است.
- چرا؟
- چون خودکشی کردم.
- اگر کسی در زندگی زمینی مرتکب خودکشی بشود، روح او را در برزخ تنبیه می‌کنند؟

- اینجا تنبیه به صورتی دیگر، نه بصورتی که در زمین مرسوم است وجود دارد^{۴۱} و جنبه آموزش نیز دارد. کلودیس از این جهت ناراضی خواهد بود که من زود از میدان در رفتم و شهامت رویارویی با مشکلات را نداشتم. خودکشی مسئله مرا حل نکرده و همه چیز به همان صورت وجود دارد. حالا باید در قالب جسمی دیگر برگردم و با همان مشکلات روبرو شوم. فقط در این میان فرصت زیادی را از دست داده‌ام و دچار ندامت و پشیمانی هستم^{۴۲}.

- آیا تو را به جهت خودکشی محکوم نخواهند کرد؟

- (مکث) از عملی که کرده‌ام احساس غم و اندوه^{۴۳} دارم.

یادداشت: این برداشتی است که معمولاً همه روح‌ها در خصوص خودکشی دارند. باید اضافه کنم آنهایی که به جهت دردهای جسمی مزمن و بیماری‌های لاعلاج دست به خودکشی می‌زنند در حالت روحی چندان احساس ندامت و پشیمانی ندارند. عکس‌العمل راهنما و دوستان آنها هم در مورد اینگونه خودکشی‌ها ملایم‌تر است.

- خوب، برگردیم به موضوع ملاقات تو با کلودیس. اول شرح بده محلی که جلسه تو با او برگزار می‌شود چطور جایی است؟

- من وارد اطاقی می‌شوم... اطرافش دیوار است... (خنده) اوه اینجا باک هورن Buckhorn است.

- باک هورن چیست؟

- میخانه گاوچران‌ها در اوکلاهما. من جزو مشتری‌های خوش اینجا بودم... محیط دوستانه‌ای است... چوب‌کاری‌های قشنگی دارد... صندلی‌های چرمی راحت... (مکث) کلودیس سر یک میز نشسته و منتظر من است. حالا باید مشغول صحبت شویم.

- آخه میخانه اوکلاهما در عالم برزخ چه می‌کند؟

- این یکی از کارهای محبت‌آمیزی است که اینجا برای ما می‌کنند تا ذهن‌مان آرامش پیدا کند. اما خوب قضیه به همین جا تمام می‌شود... (با آه طولانی) مذاکره

۴۱- در خودکشی، روح دچار عذابی بسیار سنگین‌تر از عذابی که به خاطر آن خودکشی کرده می‌شود. (مترجم)

۴۲- در قرآن چندین آیه وجود دارد که مفهوم کلی آنها دلالت دارد بر اینکه ارواح خطاکار در دنیای دیگر آرزو می‌کنند که ای کاش لحظه‌ای به دنیا بر می‌گشتند و می‌توانستند جبران کنند. (مترجم)

۴۳- اندوه روح به خاطر حسرت و ندامت بر امری است که فوت شده است. (مترجم)

امروز حتماً حالت آن میهمانی‌ها و صحبت و گفتگوهای این بار و میخانه را نخواهد داشت.

- از صدایت حدس می‌زنم تا حدودی از گفتگو با راهنماییت احساس ناراحتی می‌کنی.

- (به حالت دفاعی) آخه من خراب کردم! باید برایش توضیح دهم که قضایا چطور شد. زندگی چقدر سخت است... سعی کردم درست عمل کنم... اما...
- چه چیز را درست عمل کنی؟

- (با تأسف) با کلودیس قرار گذاشته بودیم که برای خودم هدفی در نظر بگیرم و آن را دنبال کنم. او از من در قالب راس انتظاراتی داشت... حالا باید با این وضع با او روبرو شوم.

- احساس می‌کنی به قول و قرار خود با راهنماییت در مورد درس‌هایی که باید در قالب راس می‌گرفتی وفادار نماندی؟

- (با بی‌حوصلگی) نه... من خیلی کار بدی کردم. البته حالا باید دوباره بروم و همه آن کارها را انجام دهم. مثل اینکه ما هیچ‌وقت به طور کامل کارهایی را که باید، انجام نمی‌دهیم. (مکث) می‌دانی... اگر این زیبایی‌ها... مثل پرنده‌ها... گل‌ها... درخت‌ها... روی زمین نبود که من اصلاً بر نمی‌گشتم. کار خیلی سختی است.
- می‌بینم خیلی ناراحت هستی، اما فکر نمی‌کنی...

- (با حالت عصبی) از هیچ چیزی هم نمی‌شود شانه خالی کرد. همه اینجا آدم را خوب می‌شناسند. هیچ چیز را نمی‌توانم از کلودیس پنهان کنم.
- یک نفس عمیق بکش و برو توی بار باک هورن و بگو چکار می‌کنی.
- (آب دهان را قورت می‌دهد) می‌روم سر میز گردی که کلودیس هم آنجاست می‌نشینم.

- حالا که نزدیک کلودیس هستی فکر می‌کنی او هم به اندازه تو از این زندگی آخر تو ناراضی است؟

- نه، من به جهت کارهایی که کرده‌ام و آنچه که نمی‌بایست انجام دهم ولی مرتکب شدم، بیشتر از او ناراحت هستم. این مشاورین ممکن است ناراضی باشند ولی ما را تحقیر نمی‌کنند، آنها برتر از این حرف‌ها هستند.

جلسه مشاوره با راهنما به جریان شفایابی روح در دوران آشنایی با برزخ کمک می‌کند، اما این بدان معنی نیست که سدهای مقاوم در مقابل پیشرفت روح

کاملاً برداشته می‌شوند. خاطرات دردناک عاطفی زندگی‌های قبلی به آسانی جسم نمی‌میرند. هستر باید جنبه منفی اعمالی که در قالب راس مرتکب شده را با واقع‌بینی درک کند.

بازسازی صحنه آشنایی در برزخ به درمان بیماران کمک می‌کند. من با استفاده از این روش به احساسات و باورهای قبلی سوژه‌ها و اثر آنها بر رفتار فعلی بیماران پی می‌بردم. صحنه آشنایی سوژه گزارش ۱۳ بسیار مفصل بود که من فقط مختصری از آن را ذکر کردم. در این مقطع سوالاتم را در مورد راهنمای سوژه ادامه دادم.

ضمن بر ملا شدن زندگی راس فلدون من نقش شخص ثالثی را در ارتباط بین سوژه و کلودیس ایفا خواهم کرد. در این جلسه من هم‌چنین می‌خواهم از زبان هستر، راس گفته‌های کلودیس را بشنوم و به ذهنیت او پی ببرم. تلقین به سوژه و راهنمای او یکی از طرق دستیابی به مددخواهی بیشتر از عناصر روحی برتر بر روی مسائل سوژه‌ها می‌باشد. گاهی از اوقات من حس می‌کنم که راهنمای خودم هم مرا در انجام این گفتگو کمک می‌کند.

من به دلایل موجه، در مورد احضار روح راهنمایان خیلی محتاطانه عمل می‌کنم. برقراری ارتباط مستقیم با راهنما غالباً منجر به نتایج نامطمئنی می‌شود. اگر دخالت من بی‌مورد و با غیرماهرانه باشد، راهنمایان جلوی جواب سوژه را هم می‌گیرند و یا به زبان استعاره سخن می‌گویند که درک آن به راحتی امکان‌پذیر نیست. من در موقعیت‌هایی صدای راهنمایان را از طریق تارهای صوتی سوژه شنیده‌ام. غالباً کیفیت ادای الفاظ آنقدر ناجور، مقطع و نامفهوم بوده که من پاسخ به سوالاتم را اصلاً تشخیص ندادم. اما وقتی به جای آن که راهنما صحبت کند، سوژه از طرف او حرف بزند، کیفیت صدا تا آن حد مقطع و بد نیست.

در این مورد کلودیس از طریق هستر و راس حاضر می‌شود و ادامه کار با سوژه را تا حدودی امکان‌پذیر می‌کند.

- راس، من و تو باید بفهمیم که حالت روانی تو در شروع مرحله آشنایی با برزخ چگونه است. آیا مایل هستی کوشش بکنیم؟
- بله، من موافقم.

- بسیار خوب، حالا از تو می‌خواهم که یک عمل غیرعادی انجام دهی. بعد از سه شماره، تو قادر خواهی بود که هم نقش خودت را ایفا کنی و هم نقش کلودیس را. این توانایی به تو امکان می‌دهد که نه تنها افکار خودت را به من منتقل کنی، بلکه ذهنیات کلودیس را نیز برایم مشخص نمایی. بنظر خواهد رسید که وقتی از تو سؤال می‌کنم تو نظرات راهنمایت را ابراز خواهی کرد. آیا آماده هستی؟

- (با تردید) بله... فکر می‌کنم.

- (با سرعت) یک، دو، سه (من دستم را روی پیشانی سوژه می‌گذارم که انتقال ذهن را تسریع کند) حالا، فرض کن نظرات کلودیس را بیان می‌کنی. تو سر یک میز نشسته‌ای و راس فلدون هم سر همان میز است. به او چه خواهی گفت؟ سریع جواب بده. (می‌خواهم سوژه فوراً جواب دهد و فرصت تفکر در خصوص سختی این فرمان مرا نداشته باشد).

- با عکس‌العملی کند، سوژه حرف‌های راهنمای خود را تکرار می‌کند (میدانی راس، تو باید بهتر از این از عهده انجام وظایفت برمی‌آمدی).

- به سرعت، فرض کن راس هستی، جواب کلودیس را بده.

- من... سعی کردم... ولی نتوانستم به هدفم برسم.

- دوباره موضعت را تغییر بده... حرف‌ها و افکار کلودیس را تکرار کن.

- اگر می‌توانستی تغییری در کارهای این زندگیت بدهی، چه می‌کردی؟

- جواب راس را بگو.

- دچار وسوسه... و فساد... مالی و قدرت‌جویی نمی‌شدم.

- حرف کلودیس را به من بگو.

- چرا گذاشتی این چیزها قول و قرار اولیهات را تحت‌الشعاع قرار دهد؟

- (با صدای آرام) آفرین، خوب جلو می‌روی. همین‌طور جاییت را عوض کن. حالا جواب راهنمایت را بده.

- می‌خواستم... در جامعه... فرد مهمی باشم... می‌خواستم قوی باشم... که دیگران به من احترام بگذارند.

- حالا کلودیس چه می‌گوید؟

- مخصوصاً در مورد خانم‌ها، می‌دیدم که می‌خواستی زن‌ها را تحت نفوذ خود درآوری، از نظر جنسی هم بر آنها غلبه می‌کردی، بدون آن که احساسی نسبت به آنها داشته باشی.

- به جای راس جواب بده.

- بله... درست است... (سرش را تکان می‌دهد) خودت که بهتر می‌دانی... من چه توضیحی می‌توانم بدهم.

- کلودیس چه می‌گوید؟

- خودت باید توضیح بدهی. باید آگاهانه در این مورد برخورد کنی.

- راس چه جوابی می‌دهد؟

- (با حالت دفاعی) اگر من در مقابل این افراد ابراز قدرت نمی‌کردم، آنها مرا تحت نفوذ خود درمی‌آوردند.

- حالا کلودیس چه می‌گوید؟

- این کار شایسته تو نبود. موجودی که تو از خودت ساختی متناسب با وضع اولیئات نیست. ما والدین تو را با دقت انتخاب کرده بودیم.

یادداشت: خانواده فلدون به کشاورزی اشتغال داشتند، وضع مالی آنها

چندان خوب نبود. مردمان بسیار محترم و خوبی بودند. با فداکاری بسیار پسرشان راس را برای تحصیل رشته حقوق فرستادند و مخارج او را تأمین کردند.

- راس چه جواب می‌دهد؟

- (با عجله) بله... می‌دانم... پدر و مادرم می‌خواستند من آرمان‌گرا (ایده‌آلیست)

باشم. همیشه به هم‌نوع خودم، به مردمان عادی کمک کنم. من هم همین را

می‌خواستم، اما نشد. خودت که شاهد بودی چه وضعی پیش آمد. من با قرض

روبرو بودم. حتی وقتی مدرسه حقوق را تمام کردم درآمد کافی نداشتم... آن وضع

چه فایده‌ای داشت... دیگر نمی‌خواستم فقیر باشم... نمی‌خواستم مرتباً در دادگاه از

آنها دفاع کنم که حتی حق‌الوکاله هم به من پرداخت نمی‌کردند. از زندگی

دهاتی و مزرعه و گاو و خوک هم بیزار بودم. دلم می‌خواست با مردمان معتبر و

پولدار معاشرت کنم. البته وقتی به دادستانی رفتم قصدم این بود که نظام را

متحول کنم و به کشاورزان هم توجه داشته باشم. ولی این نظام... این سیستم

اصلاً غلط بود، نمی‌شد.

- کلودیس حالا چه می‌گوید؟

- ولی تو اجازه دادی سیستم تو را فاسد کند. این وضع چطور پیش آمد؟
- به عنوان راس جواب بده.
- (با حرارت) مردم مجبور بودند جرائمی را که از توان آنها خارج بود پرداخت کنند. عده‌ای را روانه زندان کردم که می‌دانستم بدون قصد مرتکب جرم شده بودند. بعضی‌ها را هم سبب شدم به دار آویخته شوند (با صدای شکسته) من قاتل قانونی شدم.
- کلودیس چه می‌گوید؟
- تو شغلت دادستانی بود و باید مجرمینی را که به حقوق دیگران تجاوز کرده بودند محاکمه و محکوم کنی، چرا از اینکار ناراضی هستی؟
- راس چه می‌گوید؟
- بعضی‌ها... یعنی اغلب آنها... مردمان معمولی بودند، مثل پدر و مادر خودم که با سیستم درگیر شده بودند... برای تنازع بقا نیاز به پول داشتند... البته بعضی‌ها هم... مغزشان خراب بود.
- عکس‌العمل کلودیس چیست؟
- مگر تو برای حفظ انتظامات جامعه به تحصیل حقوق پرداختی، مگر نمی‌خواستی شهرها، مزرعه‌ها، همه جا تحت نظام صحیح قانونی اداره شوند؟ مگر تو به عنوان دادستان نمی‌بایستی حافظ حقوق مردمی که مورد ظلم و تجاوز و تعدی قرار گرفته بودند باشی؟
- راس چه جوابی می‌دهد؟
- (با صدای بلند) مگر متوجه نیستی، نشد... آن روش کار نکرد. من خودم توسط یک جامعه ابتدایی بصورت یک جانی آدم‌کش درآمدم.
- کلودیس چه می‌گوید؟
- و تو خودت را کشتی، جنایت کردی.
- راس چه جوابی می‌دهد؟
- در وضع بدی گیر کرده بودم... نه می‌توانستم به «هیچ کس» بودن برگردم و... نه می‌توانستم به کارم ادامه دهم.
- کلودیس چه می‌گوید؟

- تو به سادگی آلت دست آنهایی شدی که برای منافع شخصی و شهرت و معروفیت همه کار می‌کردند. این کار شایسته تو نبود. این رفتار در نهاد تو نبود. چرا «خود» واقعیات را پنهان کردی؟

- راس چه پاسخی می‌دهد؟

- (با عصبانیت) تو چرا بیشتر به من کمک نکردی... در اوائل شغل دادستانی من.

- کلودیس چه عکس‌العملی نشان می‌دهد؟

- چه فایده دارد که فکر کنی من باید مواظب همه کارهای تو باشم؟

- من از هستر خواستم که به عنوان راس جواب کلودیس را بدهد. اما وقتی در مقابل آخرین سؤال سکوت اختیار کرد، من دوباره وارد ماجرا شدم و گفتم راس فکر می‌کنم منظور کلودیس این است که چه فایده دارد تو در ذهن خودت برای اعمالی که در زندگی گذشته انجام دادی و برای احساس ناراحتی که الآن داری او را سرزنش کنی؟

- چه می‌دانم... شاید دلم می‌خواهد مرا تسلی بدهد.

- خوب، کلودیس نسبت به این برداشت تو چه نظری دارد؟

- (با آرامی) دیگر می‌خواستی برایت چه بکنم؟ تو به اندازه کافی به درون خودت مراجعه نکردی. من افکار صحیح در ذهن تو گذاشتم که میانه‌رو باشی... خوش‌اخلاق باشی... تحمل داشته باشی... احساس مسئولیت بکنی... هدف اولیه خودت را دنبال کنی... عشق و محبت پدر و مادر را به یادت می‌آوردم. اما تو همه این افکار را عقب زدی و با سماجت دنبال راه حل‌های دیگری می‌گشتی.

- (راس بدون فرمان من شروع به جواب دادن کرد) من می‌دانم علائمی را که تو حواله کرده بودی نادیده گرفتیم... موفقیت‌های زیادی را از دست دادم... می‌ترسیدم.

- کلودیس در مورد این حرف‌های تو چه می‌گوید؟

- حالا، درست فکر کن و بگو مهم‌ترین چیزی که در حالت فعلی برایت ارزش دارد چیست؟

- به راهنمایت جواب بده.

- از اینکه می‌خواستم بعضی چیزها را در زندگی زمینی تغییر بدهم خوشحالم. من کارم را اینطور شروع کردم که تغییر مطلوبی در وضع مردم بوجود آورم.

- عکس‌العمل کلودیس چیست؟

- تو آن مأموریت را خیلی زود نادیده گرفتی. حالا هم می‌بینم دوباره داری موقعیت‌هایی را از دست می‌دهی. از ریسک کردن می‌ترسی. راه و مسیری را انتخاب کردی که به ضررت بود. می‌خواستی از خودت چیزی بسازی که در نهاد تو نبود. حالا دوباره با ناراحتی روبرو هستی.

بازسازی صحنه آشنایی با برزخ در خواب مصنوعی سبب بروز تغییرات ناگهانی می‌شود. توجه کنید که در گزارش ۱۳ وقتی به جای کلودیس حرف می‌زند لحن او بسیار قاطع و مصمم است. اما روش صحبت هستر و یا راس این چنین نیست. من معمولاً تا این میزان موفق نیستم که از طریق سوژه‌هایم گفتمان راهنما در مرحله آشنایی با برزخ را دریافت کنم. اما علی‌رغم کیفیت بازسازی صحنه، یادآوری خاطرات زندگی گذشته به نحوی بر رفتار فعلی افراد تأثیر می‌گذارد.

برای من واقعاً مهم نیست که آیا این مکالمه به همین صورت در بار باک هورن بین سوژه و راهنمایش انجام شده است یا نه؟ بالاخره فردی به اسم راس فلدون مرده است. اما هستر هنوز زنده است و من می‌خواهم تا آنجا که امکان دارد رفتار ناسالم و مخرب او را از بین ببرم. پس از مکالمه بالا، مدت بیشتری در خصوص نظریات راهنمای سوژه‌ام راجع به از دست دادن ارزش‌ها و غریبه شدن با طبیعت و نهاد اولیه‌اش با او صحبت کردم. ضمناً از کلودیس هم می‌خواستم که به مددکاری خود ادامه دهد. سپس جلسه آشنایی با برزخ را کنار گذاشتم و هستر را در حالت خواب مصنوعی به مرحله دیگری آوردم. حالا می‌خواهم در مورد زندگی زمینی جدیدش به عنوان هستر با او صحبت کنم.

- وقتی در برزخ کاملاً با نتیجه زندگی در قالب راس آشنا شدی و به هویت و نهاد واقعی روحی خودت پی بردی، چرا این قالب جدید یعنی هستر را انتخاب کردی؟

- من می‌خواستم زن بشوم تا مردم از من وحشت نداشته باشند.

- واقعاً؟ پس چرا چنین هیكل قوی و بزرگی در این قرن بیستم برای خودت خواستی؟

- مردم به هر حال مرا با یک کت و شلوار مشکی به عنوان آقای دادستان نخواهند دید. این مرتبه من موجب شگفتی آنها خواهم شد.

- منظورت از شگفتی چیست؟
- چون زن هستم، مردها از من ترس و وحشت ندارند. لذا می‌توانم وقتی حالت دفاعی به خود نگیرند حسابی آنها را بترسانم.
- چه جور مردهایی را؟
- اون گنده‌ها را، آنهایی که در جامعه نفوذ و قدرت دارند. بصورت یک زن می‌توانم وقتی با من روبرو هستند و احساس راحتی و امنیت دارند حسابی آنها را گیر بیندازم.
- گیر بیندازی که چکار کنند؟
- (دست راست را مشت می‌کند و محکم به کف دست چپ می‌زند) نقطه ضعف از آنها به دست آورم تا بتوانم انسان‌های ضعیف را از شر این کوسه‌ها که می‌خواهند همه ماهی‌های کوچک دنیا را ببلعند راحت کنم.
- (من همان‌طور که سوژه‌ام در حالت ابرآگاه است او را به زمان حال می‌آورم) بگذار درست بفهمم که چرا تو خواستی در این زندگی بصورت زن باشی. تو می‌خواهی با این شکل، همان افرادی را کمک کنی که در زندگی قبلی در قالب مردی به اسم راس نتوانستی آن کار را انجام دهی، درست است؟
- (با ناراحتی) بله، البته این راه هم خیلی خوب نیست. آن طوری که دلم می‌خواست موفق نشده‌ام. من هنوز قوی و گردن کلفت هستم. انرژی من در جهت غلط مصرف می‌شود.
- یعنی چه در جهت غلط؟
- (با حالت اشتیاق) دوباره دارم همان کار را می‌کنم. از مردم سوء استفاده می‌کنم. بدن یک زن را انتخاب کردم و احساس زن بودن هم ندارم.
- یک مثال بزن.
- از لحاظ جنسی و از نقطه نظر کار روزمره، من دوباره در مصدر قدرت هستم. به اصول پشت پا زدم مثل دفعه قبل. این دفعه هم برای به دست آوردن پول و موفقیت در مورد معاملات املاک زد و بند می‌کنم.
- هستر اینکار چطور به تو صدمه می‌زند؟
- موضوع پول و موقعیت اجتماعی مثل مواد مخدر مرا معتاد می‌کند. درست مثل زندگی قبلی. موضوع زن بودن من نتوانست جلوی این وسوسه‌ها را بگیرد. هنوز می‌خواهم مردم را تحت نفوذ خودم درآورم. چقدر... احمقانه است.

- فکر می‌کنی در موضوع انتخاب قالب زن دچار انگیزه‌های غلطی شدی؟
 - بله، چون زندگی بصورت مرد برایم طبیعی‌تر است. فکر می‌کردم اگر این بار زن باشم متانت و آرامش بیشتری خواهم داشت. می‌خواستم موقعیت دیگری به من داده شود و با جنسیت مؤنث موفق شوم، کلودیس هم موافقت کرد. (سوژه روی صندلی جابجا می‌شود) اما عجب خراب‌کاری کردم.
 - هستر فکر نمی‌کنی که قدری مسائل را برای خودت پیچیده کردی؟ احساس می‌کنم، تو می‌خواستی این مرتبه زن باشی و با احساس و ادراک زنانه بتوانی از زاویه دیگری با درس‌هایت برخورد کنی. هنوز هم می‌توانی هم انرژی مردانه داشته باشی و هم زن باشی.

قبل از خاتمه این گزارش، می‌خواهم به موضوع جنسیت اشاره‌ای بکنم. اغلب سوژه‌های من تقریباً ۷۵ درصد آنها، نوع جنسیت را برای زندگی بعدی در الویت نخست قرار می‌دهند. البته این میزان در مورد روح‌های پیشرفته‌تر صادق نیست. آنها در مورد مرد یا زن بودن وضع متعادل‌تری دارند. ترجیح یک جنسیت نسبت به جنس دیگر بدان مفهوم نیست که روح‌ها در زندگی زمینی که در جنس مخالف هستند ناراضی باشند.

هستر الزاماً به جهت عوض کردن جنسیت خود هم‌جنس‌باز تلقی نمی‌شود. هم‌جنس‌بازها گاهی از آناتومی فیزیکی بدن خود راضی هستند و گاهی هم راضی نیستند. وقتی من با سوژه‌ای که هم‌جنس‌باز است برخورد می‌کنم، اغلب سؤال می‌کند که آیا میل جنسی او به جهت انتخاب غلط جسم این زندگیش می‌باشد. وقتی جلسه خواب مصنوعی تمام می‌شود، معمولاً این افراد جواب خود را پیدا می‌کنند.

در هر حال، علی‌رغم عواملی که در تعیین جنسیت مؤثر است، این تصمیم قبل از آمدن به زندگی زمینی آغاز می‌گردد. پاره‌ای از اوقات من به این نتیجه می‌رسم که هم‌جنس‌بازها قبل از شروع زندگی فعلی می‌خواسته‌اند تجربه جدیدی با جنس مخالف زندگی‌های قبلی خود داشته باشند.

برای هم‌جنس‌بازها وضعیتی در جامعه ما ایجاد می‌شود که مسیر زندگی آنها را ناهموارتر می‌سازد. وقتی کسی این مسیر را انتخاب می‌کند غالباً می‌توان علت آن را در نیاز به تسهیل فهم اشکالات پیچیده‌ای که هویت جنسی آنها در

زندگی قبلی به وجود آورده ریشه‌یابی کرد. سوژه گزارش ۱۳ برای این زندگی خود، زن بودن را انتخاب کرده تا مشکلاتی که زندگی قبلی در قالب راس فلدون داشته برطرف کند.

آیا هستر اگر از ابتدای تولدش از سابقه خود در قالب راس خبر داشت راحت‌تر می‌توانست مشکلات خود را حل کند یا بهتر همین است که متجاوز از سی سال منتظر بماند تا بالاخره در حالت خواب مصنوعی از آن سوابق مطلع بشود؟

از دست دادن خاطرات زندگی‌های قبلی را اصطلاحاً «فراموشی» می‌نامند. این حالت برای افرادی که زندگی‌های متوالی را قبول دارند حیرت‌انگیز است. چرا ما باید با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کنیم تا بفهمیم ما که هستیم، وظیفه ما در این دنیا چیست و همواره این سؤال برایمان مطرح باشد که آیا واقعاً یک لهروی معنوی مواظب ما هست یا نه؟ من در پایان این گزارش در خصوص این فراموشی، سؤالاتی را با سوژه‌ام مطرح می‌کنم.

- چرا فکر می‌کنی که نباید اطلاعی از زندگی قبلی به عنوان راس فلدون داشته باشی؟

- این توافقی است که ما با مشاورمان در زمانی که جسم جدیدی برای زندگی زمینی انتخاب می‌کنیم، به آن می‌رسیم.

- توافق در چه مورد؟

- ما توافق می‌کنیم که وقایع زندگی‌های قبلی را فراموش کنیم.
- چرا؟

- یک شروع مجدد بهتر از آن است که ما از قبل بدانیم به خاطر سوابقمان چه وضعی برایمان پیش خواهد آمد.

- آیا آشنایی و اطلاع از اشتباهات گذشته برای اجتناب از ارتکاب مجدد آنها مفید است؟

- اگر مردم از زندگی‌های قبلی خود اطلاع داشتند، بیش از اندازه به آن سوابق متکی می‌شدند و درصدد چاره‌های جدید برای رفع آن مشکلات بر نمی‌آمدند. باید هر زندگی جدیدی را جدی گرفت.

- آیا دلائل دیگری هم وجود دارد؟

- (مکث) مشاوران به ما می‌گویند که نداشتن اطلاع از زندگی‌های قبلی سبب می‌شود که ما بی‌خودی به دنبال انتقام نباشیم و نخواهیم در زندگی جدید با آنهایی که قبلاً به ما بد کرده‌اند تسویه حساب کنیم.
- ولی بنظر می‌رسد که تو تا به حال درست همین کار را می‌کرده‌ای و انگیزه تو در این زندگی همین بوده است.
- (با قاطعیت) برای همین است که به مطب شما مراجعه کردم.
- آیا هنوز هم فکر می‌کنی، بی‌اطلاعی مطلق از زندگی‌های قبلی برای پیشرفت ضروری است؟
- معمولاً بله، ولی البته حالت ما بی‌اطلاعی و در تاریکی مطلق نیست. گهگاهی در خواب... یا در مواقع حساس... وقتی باید مسیری انتخاب شود جرقه‌هایی از خاطرات قبلی کمک خواهد کرد. گاهی هم «اون رفقا» یک ندایی می‌رسانند.
- منظورت از اون رفقا عناصر جهان برزخ است؟
- خوب... گاهی ایده‌ای را به ذهن ما می‌رسانند... برای من این اتفاق افتاده است.
- با وجود این تو به من مراجعه کردی که حالت فراموشی تو را از بین ببرم.
- (مکث) ما توانایی آن را داریم که بفهمیم چه موقع این کار مفید است. من آماده تغییراتی در خودم بودم و راجع به شما شنیدم. کلودیس موافقت کرد که بدیدنتان بیایم و گذشته‌ام را ببینم چون این کار به نفع من بود.
- در غیر اینصورت حالت «فراموشی» تو دست نخورده باقی می‌ماند؟
- بله، در آن صورت مفهومش این بود که هنوز من نمی‌بایستی بعضی چیزها را بفهمم.

به عقیده من علت اینکه بعضی از افراد را نمی‌شود به خواب مصنوعی فرو برد و یا در حالت خواب مصنوعی نمی‌توانند خاطرات دقیقی را بیان کنند، این نیست که آنها زندگی‌های قبلی نداشته‌اند بلکه به آن علت است که هنوز آمادگی روبرو شدن با آن خاطرات را پیدا نکرده‌اند.

این سوژه من می‌دانست که به دلیل خاصی پیشرفت او متوقف شده و می‌خواست به علت آن پی ببرد. هویت ابرآگاه روح، خاطرات و اهداف قبلی ما را در خود ثبت می‌کند. اما در هر زندگی زمینی وقتی موقعش فرا برسد باید بین خواسته‌ها و نیازهای جسم بشری و تمایلات و اهداف روح خود، هم‌آهنگی به

وجود آوریم. من سعی دارم برای ایجاد ارتباط منطقی بین تجربیات گذشته و حال بر مبنای شعور متعارف عمل کنم. هویت واقعی ما، علی‌رغم وضع فعلی‌مان، هیچ‌گاه ما را در قالب‌های بشری مختلفی که انتخاب می‌کنیم تنها نمی‌گذارد. هر روز در حالت توجه، تمرکز و عبادت، خاطرات خودیت واقعی ما به ذهنمان تراوش می‌کند. علی‌رغم تیرگی ناشی از فراموشی، گهگاه پیام‌هایی بصورت الهام برای توجه اعمال و کردارمان به ما می‌رسد.

من پس از خنثی کردن سردرد هستر او را تشویق کردم که از موقعیت زن بودنش برای مقاصدی غیر از اذیت و آزار و ترساندن مردها استفاده کند. از او خواستم که حالت تجاوزگرانه خود را کنار بگذارد، سپس در خصوص تغییر اهداف شغلی او صحبت کردیم و قرار شد که او گهگاهی داوطلبانه به کارهای عام‌المنفعه بپردازد. نهایتاً او توانست دیدگاهش را در مورد زندگی فعلیش عوض کند و آن را موقعیتی استثنایی برای یادگیری و پیشرفت و نه اشتباهی در مورد انتخاب جنسیت تلقی نماید. سپس جلسه درمان این سوژه را خاتمه دادم.

بعد از اتمام هر گزارشی، من همواره تحت تأثیر صداقت روح‌ها قرار می‌گیرم. توجه کرده‌ام که هر وقت روحی یک زندگی سازنده داشته، و خیر و منفعتش به خود و اطرافیانش رسیده باشد، با علاقه و اشتیاق به برزخ بازمی‌گردد. برعکس هر وقت سوژه‌ای، مثل گزارش شماره ۱۳، احساس می‌کند که زندگی خود را تلف کرده، بخصوص اگر مرتکب خودکشی شده باشد، از بازگشت به برزخ اکراه دارد.

من متوجه شده‌ام در صورتی جلسه‌آشنایی با برزخ برای روح ناراحت‌کننده است که او یک مرتبه و به طور ناگهانی با تمام خاطرات زندگی‌های قبلی خود روبرو شود. بعد از مرگ زمینی، روح که از قید جسم آزاد شده، راحت‌تر در مسیر آگاهی‌ها قرار می‌گیرد. در مرحله‌آشنایی با برزخ کارهای خلاف و احمقانه‌ای که در زندگی از ما سر زده است بشدت ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر قدر روح در زندگی خود در برزخ جلوتر برود و با آنجا بیشتر خو بگیرد، آرامش و روشنی بیشتری پیدا می‌کند.

جلسات آشنایی با راهنما به ما امکان می‌دهد که وضع خودمان را در فاصله بین دو زندگی زمینی مورد ارزیابی دقیق قرار دهیم. تجزیه و تحلیل زندگی

گذشته، توسط راهنمایمان، بر اساس نیت اولیه انتخاب‌ها و همچنین نتیجه اعمالمان صورت می‌گیرد. انگیزه‌های ما مورد سؤال و انتقاد قرار می‌گیرند ولی محکوم نمی‌شوند. میزان عفو و بخشش در آن دنیا اعجاب‌انگیز است. برعکس کره زمین، در آنجا محدودیت زمانی برای دوران یادگیری و آموزش ما وجود ندارد. به ما امکانات بی‌شمار برای مبارزه و پیشرفت داده می‌شود.

وقتی جلسه آشنایی با برزخ و ملاقات با راهنما به پایان رسید، ما آن محل را ترک می‌کنیم و به همراه تعداد زیادی عناصر دیگر به ایستگاه مرکزی دریافت ارواح روانه می‌شویم.

فصل ششم

تغییر و تحول و جایگزینی در برزخ

در برزخ، تمام روح‌ها، علی‌رغم میزان پیشرفتشان، نهایتاً به یک ایستگاه مرکزی که من آن را محل تقسیم Staging area نامیده‌ام می‌رسند. قبلاً گفته شد که سرعت حرکت روح‌ها، پس از مرگ جسم، متفاوت است و بستگی به بلوغ معنوی آنها دارد. بنظر می‌رسد که بعد از مرحله آشنایی با برزخ، روح‌ها در جای دیگری معطل نمی‌شوند و آماده شروع برنامه کلی خود هستند. از قرار معلوم روح‌های بی‌شماری که به برزخ بازگشته‌اند به صورت دسته جمعی به این محل منتقل می‌شوند.

گاهی از اوقات راهنمایان روح‌ها را تا اینجا همراهی می‌کنند. این وضع بخصوص در مورد روح‌های تازه کارتر صادق می‌باشد. بقیه، تحت تأثیر یک نیروی نامرئی به محل تقسیم کشانده می‌شوند و به دیگران می‌پیوندند. تا آنجا که من فهمیده‌ام نحوه آمیختن و همراه شدن هر روح با سایرین بستگی بنظر و اراده راهنمای او دارد. غالباً عجله‌ای در کار نیست ولی روح‌ها در این مرحله از سفرشان نمی‌خواهند که بیهوده معطل شوند و وقت خود را تلف کنند. احساس ما در این مسیر بستگی به وضعیت ذهنی ما بعد از هر زندگی دارد.

اجتماع و انتقال روح‌ها شامل دو مرحله است. محل تقسیم، جای اردو زدن و سکنی گزیدن نیست. روح‌ها را به اینجا می‌آورند، آنها را با هم محشور می‌کنند و سپس هریک را به مقصد مناسب نهایی می‌فرستند. وقتی حکایات مربوط به این مقطع خاص سفر را می‌شنوم، در نظرم حالت ترمینال مرکزی فرودگاه یک شهر بزرگ مجسم می‌شود که گنجایش لازم را دارد تا همه مسافرین بتوانند به آنجا وارد شوند و به درب خروجی مقصد نهایی خود بروند. یکی از سوژه‌ها می‌گفت این

محل، مثل ایستگاه قطار بزرگی است که همه در سالن مرکزی جمع می‌شوند و سپس هرکس به سکوی مربوطه خود می‌رود.

سوژه‌ها می‌گویند اگر چه در این محل تعداد بی‌شماری ارواح رفت و آمد می‌کنند ولی همه با نظم و ترتیب خاص و بدون ازدحام به محل مورد نظر می‌روند. یک نفر دیگر اظهار می‌کرد اینجا مثل شاهراه‌های لوس‌آنجلس است، فقط تراکم مسافرین، عبور و مرور را بند نمی‌آورد. ممکن است راه‌های ورودی و خروجی زیاد دیگری هم باشد، ولی هر سوژه فکر می‌کند مسیر او تنها طریق راه یافتن به اینجا است.

گزارش سوژه‌ها در مورد محل تقسیم روح‌ها در برزخ با مشاهدات اولیه آنها در مورد لایه‌ها و طبقات مه‌آلود مرحله رسیدن به برزخ متفاوت است. بنظر می‌رسد که روح‌ها در این مرحله از لابلای قشرهای یک ابر عظیم کهکشانی عبور می‌کنند و به فضای آسمانی جدیدی وارد می‌شوند. شنیدن صدای هیجان‌زده و خوشحال سوژه‌ها به هنگام اجتماع در ایستگاه مرکزی تقسیم، و مهیا شدن برای سفر به مقصد تعیین شده برای من لذت‌بخش است. عظمت جهان باقی، آنها را شدیداً دچار بهت و شگرفی می‌کند و همه معتقدند که هسته مرکزی خلقت باید در آنجا باشد.

سوژه‌ها وقتی به اطراف خود می‌نگرند، اظهار می‌کنند که میزان نور و روشنایی در قسمت‌های مختلف برزخ متفاوت است، اما در هر حال از برداشت ذهنی ما که بعد از مرگ تصور می‌شود، فقط تاریکی و ظلمت است صحبتی نمی‌شود. روح‌های بی‌شماری که سوژه‌ها در این آمفی‌تئاتر عظیم می‌بینند مثل نور ستارگان دنباله‌دار بی‌شماری است که در جهات مختلف در حرکت هستند. سرعت هریک متفاوت است، بعضی‌ها آهسته این طرف و آن طرف می‌شوند و برخی با سرعت زیاد می‌روند. سوژه‌ها همچنین عنوان می‌کنند که در فاصله دورتری حالت فشردگی و انسجام انرژی دیده می‌شود که به حالت «جزیره‌های مه‌آلود»^{۴۴} بیان می‌گردد. همگی عنوان می‌کنند بارزترین خصوصیت برزخ این است که یک نیروی قوی نامریی با هماهنگی و نظم خاصی همه چیز را هدایت و رهبری

می‌کند. سوژه‌ها می‌گویند در آنجا همه چیز به وسیله فکر و احساس ذهنی صورت می‌گیرد.

فکر و احساس ذهنی اشکال مختلفی دارد. در این مرحله از سفر بازگشت به برزخ، روح‌ها منتظر هستند تا افراد خاصی را که علاقه دارند ملاقات کنند. بعضی‌ها در دروازه برزخ به استقبال روح رفته‌اند ولی اغلب آنها را هنوز ندیده‌اند. روح‌ها بدون استثنا، فقط از طریق تجسم فکری و ذهنی می‌توانند هر کسی را که می‌خواهند ببینند. فرد مورد نظر ناگهان در ذهن روحی آن مسافر ظاهر می‌شود. اگر چه ارتباط حالت تله‌پاتی فکری دارد و به طریق نامرئی صورت می‌گیرد ولی دو روح که با این ترتیب به هم نزدیک می‌شوند می‌توانند واقعاً با یکدیگر ارتباط مستقیم برقرار کنند. گزارش سوژه‌ها در مورد سفر، مسیر و مقصد روح‌ها کاملاً مشابه است، اگرچه مشاهدات هر کدام در طول مسافرت با بقیه فرق دارد و خاص خود او می‌باشد.

من در بین پرونده‌های خود جستجو کردم تا گزارش سوژه‌ای را پیدا کنم که نه تنها مشاهداتش در مسیر مسافرت روشن و واضح بوده باشد بلکه شباهت زیادی به بقیه گزارشات نیز داشته باشد. بالاخره به گزارش یک طراح گرافیک چهل و یک ساله برخورد کردم که روح بالغ و پیشرفته‌ای دارد. این روح، سفر بازگشت به برزخ را بارها در بین زندگی‌های متوالی متعددی طی کرده است.

گزارش شماره ۱۴

- تو حالا آماده شده‌ای قسمت آخر سفر بازگشت به موطن اصلی خود را آغاز کنی و روح تو به مقصد نهایی خودش در برزخ برود. با شنیدن عدد سه تمام جزئیات این مرحله از سفر برایت روشن خواهد شد. گزارش مشاهدات برایت آسان خواهد بود چون تو با این مسیر کاملاً آشنا هستی. حالا حاضری؟

- بله

-- (لحن فرمان به صدای خودم می‌دهم) یک، آماده می‌شویم. دو، روح، محل آشنایی با برزخ را ترک می‌کند. سه، فوراً بگو الان چه احساسی داری؟

- فاصله‌ها... نامحدود هستند... فضا، تمام نشدنی است...

- می‌خواهی بگویی برزخ جای بزرگی است و انتهایی ندارد، بله؟

- (مکث طولانی) راستش را بخواهید... از آنجایی که الان ایستاده‌ام اینجا بدون انتها بنظر می‌رسد... ولی وقتی حرکت می‌کنم وضع فرق می‌کند.

- وضع فرق می‌کند یعنی چه؟

- خوب... در اینجا هیچ‌چیز فرم خاصی ندارد... اما وقتی من با سرعت بیشتری حرکت (پرواز) می‌کنم... مثل این است که در داخل یک قده بزرگ گردش می‌کنم... بالا و پایین می‌شوم... اصلاً نمی‌فهمم دور این قده کجاست یا اصولاً دور دارد یا ندارد.

- پس بنظرت می‌آید که برزخ کروی شکل است؟

- بله، اما این فقط یک احساس است... وقتی با سرعت حرکت می‌کنم همه جا یکنواخت است...

- پس سرعت سبب می‌شود که احساس کنی که در یک کاسه یا قده بزرگی هستی، چرا اینطور است؟

- (مکث طولانی) عجیب است. اول بنظر می‌آید که من در یک خط مستقیم حرکت می‌کنم... بعد عوض می‌شود... آن وقت احساس می‌کنم در یک فضای کروی هستم و در جهت تماس حرکت می‌کنم.

- منظورت از جهت تماس چیست؟

- به سمت یک مقصد معین.

- چطور سرعت حرکت سبب می‌شود احساس کنی برزخ حالت کروی شکل دارد؟
- احساس می‌کنم سرعت سبب می‌شود که جهت حرکت... خم بشود. این انحنا در واقع سبب می‌شود آزادی حرکت برای انتخاب جهت کمتر بشود و بسوی مقصد مشخص‌تری جلو بروم.

یادداشت: سوزدهای دیگر نیز اظهار می‌دارند که هنگام حرکت در فضای برزخ تحت تأثیر نیروی جهت‌دهنده‌ای قرار می‌گیرند. یک نفر توصیف کرد که این مثل حالتی است که روح تحت تأثیر «تارهای ارتعاشی»^{۴۵} قرار گیرد.

- وقتی می‌گویی آزادی تو برای حرکت کم می‌شود آیا منظورت این است که کنترل کمتری روی انتخاب مسیر داری؟
- بله.

- آیا می‌توانی دقیق‌تر حرکت روحت را در خطوط جهت تماس مسیر دایره مانندت تشریح کنی؟

- حرکت با هدف مشخص‌تری صورت می‌گیرد... وقتی که روح من در جهت معینی کشیده می‌شود احساس می‌کنم بسوی مقصد یا هدف خاصی می‌روم... حالت یک جوی آب سفید را دارم، روان هستم، منتها به سنگینی و غلیظی آب نیستم... از هوا هم سبک‌تر هستم.

- پس در آن فضای روحی، احساس جسمیت و وزن نداری؟

- نه، وزن ندارم، ولی مثل این است که همراه یک جریان مایع حرکت می‌کنم.

- چرا فکر می‌کنی این حالت هست؟

- خوب، مثل این است که در حال شنا هستم، همراه جریان برده می‌شوم، کنترلی روی مسیر حرکت ندارم... تحت هدایت نیروی دیگری هستم، در فضا بالا و پایین می‌شوم... هیچ چیز هم جسمیت ندارد.

- آیا در بالا و پایین خود روح‌های دیگری را هم می‌بینی که به سوی مقصدی در حرکتند؟

- بله، مثل این است که همه در یک جریان و مسیر مشترکی هستیم... و سپس وقتی بعد از مرگ به اینجا می‌آییم دوباره با دیگران با یک رودخانه عظیم همراه می‌شویم.

- در چه زمانی تعداد روح‌ها بنظرت بیشتر می‌آید؟

- وقتی که روح به... می‌پیوندد... نمی‌توانم تشریح کنم.

- لطفاً سعی کن.

- (مکث) ما به دریایی کشیده می‌شویم... در آنجا همه با حرکت آرامی بالا و پایین می‌شویم. سپس احساس می‌کنم به یک رودخانه فرعی کشیده می‌شوم، آنجا آرام‌تر است... از افکار و ذهن خیلی‌ها به‌دور هستم... به سوی آنهایی که می‌شناسم می‌روم.

- در تمام طول سفر، علی‌رغم اختیار خودت، به جهتی هم کشیده می‌شوی؟

- نه، ابتدا، در آن مرحله آخر مثل یک ماهی احساس می‌کنم که به برکه آب مخصوص خودم رسیده‌ام، دیگر تحت نفوذ آن نیرو به هیچ طرفی کشیده نمی‌شوم... خودم به آزادی در آن محدوده حرکت می‌کنم.

- در مرحله قبل فکر می‌کنی چه کسی تو را در جهت مشخصی می‌کشاند؟

- عناصر برتر، آنهایی که مسئولیت و مأموریت دارند ما را به جای مربوط به خود ببرند.

- عناصری مثل راهنمایت؟

- فکر می‌کنم بالاتر از او.

دکتر «ن»: در حین حرکت، دیگر چه احساسی داری؟

- آرامش، آنقدر همه چیز مطلوب و آرام است که نمی‌خواهم دوباره اینجا را ترک کنم.

- مطلب دیگری هم هست که شرح بدهی؟

- بله، وقتی توسط جریان انرژی کشیده می‌شوم حالت انتظار دارم.

- خوب، حالا می‌خواهم همراه این جریان انرژی بروی و به محل نهایی خود نزدیک بشوی. دور و برت را نگاه کن و بگو چه می‌بینی؟

- نورهای متفاوتی را می‌بینم... تکه تکه هستند... از هم جدا می‌باشند...

- چطور از هم جدا هستند؟

- ... مثل راهروهای مختلف، هر کدام به طرفی می‌روند.

- این نورها چه هستند؟

- اینها از روح‌های مختلف افراد ساطع می‌شوند. روح‌هایی که در این راهروها در حرکتند هر کدام کم و بیش از خود نور ساطع می‌کنند، بعضی‌ها کمتر، بعضی‌ها بیشتر. من آنها را می‌بینم.

دکتر «ن»: آیا این راهروها، بناها و ساختمان‌هایی که روح‌ها از آنجا عبور

می‌کنند و توسط راهروها از هم جدا می‌شوند، واقعی هستند؟

- نه، در اینجا ساختمان جسمی و فیزیکی نیست، دیوار وجود ندارد، زاویه و گوشه‌ای در کار نیست، تشریح وضعیت مشکل است.

- خیلی هم خوب تشریح می‌کنی. حالا سعی کن بگویی چه چیزی روح‌ها را از

هم جدا می‌کند، چطور بعضی‌ها در یک راهرو هستند و بعضی‌ها در راهروی دیگر؟

- افراد را، قشری از نور... شیری رنگ... مثل شیشه‌ای که رویش را مه گرفته ولی

هنوز تا حدودی شفاف است... از هم جدا می‌کند... به تناسب انرژی هر کدام مقداری نور از آنها ساطع می‌شود.

- هر روح چطور از بقیه مشخص می‌شود؟

- (مکت) گفتم، مثل نقطه‌ای نورانی... من مجموعه‌ای از نقاط نورانی می‌بینم... بعضی از این مجموعه‌ها متشکل از نقاط تقریباً به هم چسبیده هستند.
- یعنی هر مجموعه معرف تعدادی روح است، هر کدام یک گروه انرژی نزدیک به هم ولی با فاصله هستند؟

- بله، با هم فاصله دارند... حالا من باید بروم به گروه خودم بیوندم.
- در راه رفتن و پیوستن به بقیه چه چیز دیگری توجهت را جلب می‌کند؟
- فکر آنها به بیرون تراوش می‌کند و به من می‌رسد... هر روح افکار مختلفی دارد... ولی بین آنها نوعی هم‌آهنگی هم هست.
- دکتر «ن»: ادامه بده.

- الآن از کنار بعضی‌ها رد می‌شوم که آنها را نمی‌شناسم.. ولی مهم نیست.
- خوب، حالا بگو مجموعه‌های نورانی داخل راهروها از فاصله دور چطور بنظر می‌رسند.

- (با خنده) مثل یک کرم شب تاب طولانی... قطرش کم و زیاد می‌شود... حرکتش ریتم و آهنگ خاصی دارد.

- یعنی تمام راهرو در حرکت است؟
- بله... مثل یک روبان (نوار پارچه‌ای) که باد آن را به حرکت درآورد.

- به حرکت خود ادامه بده و بگو چه می‌شود؟

- (مکت) من به انتهای یک راهرو رسیدم... حرکتش را کند می‌کنم.
- چرا؟

- (با هیجان) چون... به به، چه خوب... من به محلی می‌رسم که همهٔ دوستانم جمع هستند.

- در این لحظه چه احساسی داری؟

- عالی است... افکار آشنا به من می‌رسد... من قسمت پایانی بادبادک آنها را می‌گیرم... با افکار آنها شریک می‌شوم... من به خانه‌ام، به موطن اصلی خودم رسیده‌ام.

- آیا این مجموعه روح‌های دوستان تو، از بقیه گروه‌ها و سایر مجموعه‌های روحی راهروهای دیگر جداست؟

- به طور کامل از هم جدا نیستیم... اگر چه بعضی روح‌های جوان‌تر و تازه‌کارتر فکر می‌کنند جدا هستند... ولی می‌دانی من خیلی وقت است که با این موضوع آشنا هستم... ارتباطات زیادی دارم (با لحن مطمئن ولی توأم با تواضع و فروتنی).

- یعنی تو با روح‌هایی که در راهروهای دیگر هم هستند ارتباط فکری داری، حتی اگر در تجربیات قبلی آنها را نمی‌شناخته‌ای؟

- بله، ولی من با آنها ارتباطات قبلی هم داشته‌ام.

- وقتی در برزخ به حالت روح هستی نحوه ارتباط تو با بقیه چه وجه تمایزی در مقایسه با نحوه ارتباط اشخاص روی کره زمین دارد؟

- در اینجا هیچ کس غریب و بیگانه نیست، هیچ کس با دیگری احساس خصومت ندارد.

- منظورت این است که روح با تمام ارواح دیگر، علی‌رغم ارتباط قبلیش با آنها، دوستانه و صمیمی برخورد می‌کند؟

- بله، درست است، حتی بیشتر از فقط دوستانه و صمیمی.

- یعنی چطور؟

- ما احساس نوعی یگانگی و اتحاد با یکدیگر داریم. هیچ کس هم به دیگری مشکوک نیست.

- این حالت اتحاد در بین روح‌هایی که برای اولین بار با هم برخورد می‌کنند چطور متظاهر می‌شود؟

- یکدیگر را کاملاً پذیرا هستند و واضح، روشن و بی‌پرده با هم تماس می‌گیرند.

- پس برای روح، مشکل است که در قالب جسم، زندگی زمینی داشته باشد؟

- بله، کاملاً، بخصوص برای روح‌های کم‌تجربه‌تر، آنها به زندگی زمینی می‌روند و انتظار دارند همه با آنها منصفانه برخورد کنند. ولی خلاف آن را تجربه می‌کنند و ناراحت می‌شوند. برای بعضی روح‌ها، چندین زندگی متوالی طول می‌کشد تا با وضع دنیای خاکی آشنا شوند.

- اگر این روح‌های کم‌تجربه باید با شرایط زندگی زمینی دست و پنجه نرم کنند، آیا این سبب می‌شود که زندگی جسمی آنها از کارایی کمتری برخوردار باشد؟

= باید بگویم بله، چون جسم آثار آن تجربیات را در روح باقی می‌گذارد، هسونت‌ها، وحشت‌ها. اما از طرف دیگر برای مبارزه با همین چیزهاست که ما باید به گره خاکی بیاییم و در قالب جسمی زندگی کنیم.

= بنظر تو آیا روح‌های کم‌تجربه وقتی به برزخ باز می‌گردند نیاز بیشتری به حمایت دارند؟

= کاملاً صحیح است. ما همه می‌خواهیم به موطن خود یعنی برزخ بازگردیم، حالا مرا آزاد می‌گذاری که بروم و با دوستانم ملاقات کنم؟

من اشاره کردم که اغلب روح‌ها برای تشریح پدیده‌های برزخ از لغات و عبارات یکسانی استفاده می‌کنند. مطالب گزارش شماره ۱۴ هم این موضوع را تأیید می‌کند. من مکرراً عباراتی نظیر جریان، جوی آب یا رودخانه را از سوژه‌ها می‌شنوم که همه آنها بیانگر حرکت هدایت شده در جهت خاصی است و لغاتی از لیل آسمان و ابر نشان دهنده حرکت آزادانه پرواز مانند می‌باشد. بیان تصاویر همنی مانند مجموعه نقاط نورانی یا گروه انرژی که مبهم می‌باشند وضعیت خود روح‌ها در برزخ را مطرح می‌کند. من کم‌کم با این عبارات و زبان روحی آشنا شده‌ام و خودم هم در ترویج آن نقش داشته‌ام.

در مورد جزئیات مقصدی که روح‌ها نهایتاً پس از ورود به برزخ به آنجا برده می‌شوند بعداً توضیح بیشتر داده خواهد شد. گزارش بعدی در مقایسه با گزارش شماره ۱۴ بیانگر برداشت محدودتری از برزخ است و آن هم به دلیل کم‌تجربگی و ناآشنایی روح مربوطه می‌باشد.

در گزارش شماره ۱۵، مرحله تغییر و تحول از ایستگاه تقسیم به مقصد لهایی در ذهن سوژه با سرعت رخ می‌دهد. در این گزارش اطلاعات جالبی در خصوص احساس وابستگی این روح به فضای خاصی در برزخ و همچنین تبعیت از آنهاست که انتظامات آنجا را برقرار می‌کنند دیده می‌شود. چون این سوژه کم‌تجربه‌تر است و در مورد چیزهایی که در برزخ می‌بیند کمی سردرگم می‌باشد، از این رو نیاز به تطابق و خوگرفتن بیشتری دارد. بنابراین توجه به صحبت‌های او جنبه دیگری از جایگزینی روح‌ها در برزخ را برای ما روشن می‌کند.

گزارش شماره ۱۵

- می‌خواهم با تو در خصوص سفر به محلی که معمولاً در برزخ به آنجا می‌روی صحبت کنم. روح تو الآن به آن طرف در حرکت است. لطفاً هر چیز که می‌بینی یا احساس می‌کنی بگو.

- (در حال عصبی) من... دارم... بیرون می‌روم....

- بیرون؟

- (با سردرگمی) همین‌طور در حال نوعی پرواز هستم... در داخل یک مسیر زنجیره‌ای... مثل این است که از مسیری رد می‌شوم بعد به یک حلقه متصله می‌رسم... همه جا را مه فرا گرفته... بعد فضا باز می‌شود من به فضای بازی می‌رسم.

- چه جور جایی است؟

- به یک میدان بزرگ وارد می‌شوم... عده زیادی را می‌بینم... در اطراف من به این طرف و آن طرف می‌روند (سوژه حالت ناآرامی دارد).

- آرام باش... تو حالا در محل تقسیم هستی. آیا هنوز راهنمایت را می‌بینی؟

- (با تردید) بله... همین نزدیکی‌هاست... اگر نه من گم می‌شدم... اینجا چقدر وسیع است!

- (دستم را روی پیشانی سوژه می‌گذارم) آرامش خودت را حفظ کن. یادت باشد تو قبلاً هم اینجا بوده‌ای، اگر چه دوباره همه چیز بنظرت غریب می‌آید. حالا بگو چه می‌بینی؟

- من... را به جلو می‌رانند... با سرعت... از بقیه رد می‌شوم... بعد به یک فضای خالی می‌رسم... فضای باز خالی...

- یعنی اطرافت سیاه و تاریک است؟

- نه اینجا هیچ‌وقت هیچ چیز تاریک نیست... اما گاهی ضمن حرکت، نور کم و زیاد می‌شود. وقتی کندتر حرکت می‌کنم نور بیشتری را احساس می‌کنم، برعکس در حال سرعت، نور کمتر است (بقیه سوژه‌ها هم این وضع را تأیید می‌کنند).

- خوب، به گزارشت ادامه بده.

- بعد از مدتی... لانه‌هایی Nests از افراد می‌بینم.

- یعنی گروه گروه هستند؟

...بله... مثل مجموعه‌هایی از ذرات نورانی... مثل وقت آتش‌بازی.

... بسیار خوب ادامه بده. بگو دیگر چه احساسی داری؟

= گرما... صمیمیت... ارتباط فکری با بقیه... حالت خواب دارم.

- دیگه چی؟

سرعت من خیلی خیلی کم شد، همه چیز فرق کرد.

یعنی چه فرقی کرد؟

حالا همه چیز واضح‌تر است (مکث)، اینجا برایم آشناست.

= ایا به لانه خودت، به مجموعه و گروه مناسب خودت رسیده‌ای؟

- (مکث طولانی) هنوز نه... فکر نمی‌کنم.

درست به اطرافت نگاه کن و هرچه را می‌بینی و یا احساس می‌کنی شرح بده.

... (سوژه شروع به لرزش می‌کند) گروه گروه افراد مختلف هستند... هر گروهی

دور هم جمع شده... با من فاصله دارند... ولی... آنجا...

- آنجا یعنی کجا؟ چه خبر است؟ چی می‌بینی؟

= (با حالت ترس) افرادی هستند که من آنها را می‌شناسم... بعضی از قوم و

خویش‌های من هستند... با من فاصله دارند... ولی... (با ناراحتی) من نمی‌توانم با

آنها ارتباط برقرار کنم.

= چرا؟

... (با حالت گریه و تعجب) نمی‌دانم... خدایا... مگر آنها نمی‌دانند من هم اینجا

هستم (سوژه روی صندلی خود این طرف و آن طرف می‌شود و بعد دست‌های

خود را دراز می‌کند و روی دیوار دفتر من می‌گذارد) نمی‌توانم به پدرم دسترسی

پیدا کنم.

یادداشت: من سؤالات خودم را موقتاً قطع کردم. این سوژه در آخرین

زندگی خود به پدرش وابسته بوده، پدرش روی او تأثیر بسیار گذاشته. حالا سوژه

احتیاج به آرام‌درمانی دارد. من ضمناً تصمیم گرفتم که «سپر حفاظتی»^{۴۶} او را

قبل از ادامهٔ صحبت تقویت کنم.

... چرا فکر می‌کنی پدرت از تو دور است و نمی‌توانی به او برسی؟

- (مکث بسیار طولانی که ضمن آن من تمام صورت سوژه را پاک کردم، صورتش از اشک و عرق خیس شده بود، نمی‌دانم).
 - (من دستم را روی پیشانی سوژه می‌گذارم و فرمان می‌دهم) با پدرت تماس بگیر... همین الآن...
 - (بعد از مکث سوژه آرام می‌شود) حالا خوب شد... او به من می‌گوید که صبر داشته باشم تا همه چیز برایم روشن شود... من می‌خواهم بروم و نزدیک او باشم.
 - پدرت در این مورد چه می‌گوید؟
 - (با ناراحتی) او می‌گوید... هر وقت بخواهم می‌توانم ذهناً و فکراً با او تماس بگیرم... می‌گوید یاد خواهم گرفت چطور این کار را بکنم. ولی بالاخره او باید همان جا بماند...
 - فکر می‌کنی دلیل اصلی اینکه پدرت در محل دیگری است چیست؟
 - (با گریه) او به لانه و گروه من تعلق ندارد.
 - چیز جالب دیگری هست که بخواهی بگویی؟
 - مدیران... مسئولین و مأمورین... آنها... (دوباره با گریه)... مطمئن نیستم که...
- یادداشت:** معمولاً من از دخالت زیادی در مورد ارتباطات سوژه‌ها با مأمورین برزخ اجتناب می‌کنم. در این مورد، سوژه من حالت سردرگمی، حیرانی و عدم آشنایی دارد، لذا من سعی می‌کنم او را کمک کنم.
- بیا با هم تجزیه و تحلیل کنیم که چرا تو در اینجا در موقعیت پدرت نیستی. فکر می‌کنی ممکن است به این دلیل باشد که عناصر برتر معتقدند اینجا جای تفکر و تعمق اعمال گذشته است و هرکس باید با هم ردیف‌های خود باشد؟
 - (با آرامش بیشتر) بله، همین پیام‌ها دارد به من می‌رسد. باید خودم مسائلم را بررسی کنم... با افرادی مثل خودم... مأمورین به ما کمک می‌کنند. پدرم هم سعی دارد من این موضوع را درک کنم.
 - تو با این روش موافق هستی؟
 - (مکث) بله.
 - حالا ادامه بده. بعد از اینکه چند نفر از آشنایان را دیدی و آنها در فاصله دوری بودند، چه اتفاقی افتاد؟

= سرعت حرکت من باز هم کمتر می‌شود... با آهستگی به جلو می‌روم... در **سپری** می‌روم که قبلاً هم طی کرده‌ام... از بعضی مجموعه‌های دیگر هم که **اهدای** بدور هم جمع هستند رد می‌شوم... سپس می‌ایستم.

یادداشت: مرحله آخر جابه‌جایی و تغییر و تحول، بخصوص برای **روح‌های جوان‌تر** (کم‌تجربه‌تر) خیلی مهم است. یک سوژه، وقتی از خواب **مصنوعی** بیدار شد، این صحنه را بصورت اینکه انسان پس از مدتی طولانی در **بازه** اولین روشنی صبح به خانه‌اش باز گردد توصیف می‌کرد. پس از گذشتن از **مناطق** دهاتی بیرون شهر، فرد بالاخره به شهر محل اقامت خود می‌رسد و خیابانی را که منزلش در آنجاست پیدا می‌کند.

بنجره‌های رو به خیابان منزل همسایه‌ها باز است و نوری از داخل اطلاق‌ها **سوسو** می‌زند و او همان‌طور که به آهستگی از جلوی خانه‌ها می‌گذرد مردم را در **فرون** منزل‌هایشان می‌بیند و بالاخره به راهروی ورودی خانه خودش می‌رسد. اگر **چه** سوژه‌هایی که در خواب مصنوعی هستند عباراتی مبهم از قبیل لانه یا «مجموعه» به کار می‌برند ولی وقتی به محل خود می‌رسند وضعیت را با وضوح **بهتری** توصیف می‌کنند. در این موقع روح‌ها لغاتی که انسان در زندگی زمینی **خود** بیشتر با آنها آشناست به کار می‌برند، از قبیل شهر، مدرسه، و سایر جاهایی که فرد در آنها از امنیت و خوشی بیشتری برخوردار است.

= حالا که توقف کرده‌ای چه احساسی داری؟

= جای بزرگی است... چقدر وسیع است... همه فعالانه مشغول کار هستند... بعضی‌ها را می‌شناسم... بقیه غریبه هستند.

= می‌توانی به همه آنها کمی نزدیک‌تر بشوی؟

= (سوژه با حالتی که به او اهانت شده) شما متوجه نیستید! من که نمی‌روم آنجا (دستش را به طرف جلو دراز کرده و اشاره می‌کند).

= چرا؟ چه اشکالی دارد؟

= من نباید آنجا بروم... اینجا همین‌طوری کسی راهش را نمی‌کشد هر جا خواست **برود**.

= ولی تو به مقصد نهایی خود رسیده‌ای.

= مهم نیست. من به طرف آنها نمی‌روم (باز به جایی در جلو اشاره می‌کند).

- آیا این مربوط به پیام‌هایی است که از پدرت دریافت کرده‌ای؟

- بله، همین‌طور است.

- یعنی می‌خواهی بگویی که انرژی روح تو به اختیار خودش نمی‌تواند هر جا خواست برود؟ مثلاً به بیرون مجموعه خودت.

- نه، نمی‌تواند... آنها از مجموعه من نیستند.

- درست تشریح کن منظورت از «آنجا» و «آنها» چیست؟

- (با صدای خیلی کوتاه) آنجا محل آنهاست (سوژه دستش را به طرفی اشاره می‌کند) و من جایم اینجاست (دستش را به سمت دیگری اشاره می‌کند).

- آنها چه افرادی هستند؟

- خوب آنها یعنی افرادی که در مجموعه و گروه من نیستند. (با خنده عصبی) نگاه کن... حالا هم‌ردیف‌های من آمدند... چقدر از دیدن مجدد آنها خوشحالم. دارند به طرف من می‌آیند.

- (من به نحوی حرف می‌زنم که سوژه فکر کند این مطالب را برای اولین مرتبه می‌شنوم تا با سرعت جواب دهد) واقعاً می‌گویی؟ چقدر جالب است! اینها همین افرادی هستند که در زندگی گذشته با آنها در تماس بودی؟

- بگذار بگویم در بیشتر از یک زندگی اینها را می‌شناختم. (با حالت افتخار) اینها مردم من هستند.

- اینها عناصر روحی‌ای هستند که در گروه تو می‌باشند؟

- بله، البته، من مدت‌ها با آنها بوده‌ام. چقدر خوب است که دوباره همه را می‌بینم. (سوژه در حالت شادی خاصی است و من به او فرصت می‌دهم چند دقیقه‌ای در عوالم خودش باشد).

- در این مدت کمی که به این محل وارد شده‌ای من تغییر زیادی را در تو حس می‌کنم. حالا به فضای اطراف نگاه کن و آنهایی که در فواصل دورتر زندگی می‌کنند را ببین. وضع و جای آنها چطور است؟

- (با حالت عصبی) من نمی‌خواهم بدانم. به خودشان مربوط است. مگر متوجه نیستید، من به آنها بستگی ندارم. من فقط می‌خواهم با هم گروه‌های خودم باشم. افرادی را که می‌شناسم و به آنها علاقه دارم.

- من متوجه هستم، اما خودت چند دقیقه قبل، از اینکه نمی‌توانستی به پدرت نزدیک شوی ناراحت بودی.

- حالا می‌فهمم که او گروه خودش را دارد و باید با آنها باشد.
- پس چطور این مطلب را اول که وارد شدی نمی‌دانستی؟
- نمی‌دانم. اقرار می‌کنم که در ابتدا این موضوع برایم شوک‌آور بود. حالا می‌فهمم که اوضاع از چه قرار است. همه چیز را دارم دوباره به یاد می‌آورم.
- چطور راهنمایت این اطراف نبود که این مطالب را قبل از ملاقات با پدرت براهت توضیح دهد؟
- (مکت طولانی) نمی‌دانم.
- شاید غیر از پدرت افراد دیگری هم در سایر گروه‌ها باشند که تو آنها را دوست داری و علاقه داری ببینی. می‌خواهی بگویی حالا که به گروه خودت پیوسته‌ای دیگر تماسی با آنها نخواهی داشت؟
- (از دست من ناراحت است) نه، من با آنها تماس ذهنی خواهم داشت. چرا نمی‌خواهی متوجه شوی؟ جای من اینجا است.
- (من باز سوژه را وادار می‌کنم که اطلاعات بیشتری بدهد) پس تو حتی گاهی برای دید و بازدید هم به سراغ بقیه نمی‌روی؟
- خیر. ما نباید این کار را بکنیم. نباید به محل دیگران برویم و در انرژی آنها مداخله نماییم. این مثل مداخله بیجا به امور بقیه است.
- ولی تماس ذهنی که مداخله بیجا در انرژی آنها نیست؟
- اگر به موقع باشد و آنها آمادگی تماس با مرا داشته باشند، آن وقت دخالت بیجا نیست.
- پس می‌خواهی بگویی در برزخ هر کسی با گروه و مجموعه خود و در فضای مخصوص به خودش به سر می‌برد، و غیر از موقع مناسب به دید و بازدید بقیه نمی‌رود و تماس ذهنی هم نمی‌گیرد. درست است؟
- (با آرامی) بله، هرکس با گروه همراه و هم‌ردیف خود مشغول آموزش و یادگیری است. اما مامورین به این طرف و آن طرف می‌روند.
- از اینکه این موضوع را برایم روشن کردی متشکرم پس تو و هم‌ردیف‌هایت خیلی مواظب هستید که برای بقیه مزاحمت فراهم نکنید؟
- بله همین‌طور است. لاقلاً این وضع برای مجموعه من صادق است.
- تو از این وضع احساس جدایی و محدودیت نمی‌کنی؟

۱۲۰ ❖ تغییر و تحول و جایگزینی در برزخ

- نه اصلاً... فضای اینجا آنقدر وسیع است که اصلاً فرد احساس محدودیت ندارد، به شرط اینکه ما مقررات را رعایت کنیم.

- اگر رعایت نکنید چه می‌شود؟ اصلاً چه کسی تصمیم می‌گیرد محل مناسب برای هر روح کجاست؟

- (مکت) معلمین به ما کمک می‌کنند، اگر نه ما گم می‌شویم.

- بنظرم می‌آید تو در ابتدا که وارد اینجا شدی سردرگم بودی؟

- (با عدم اطمینان) اول متوجه نبودم... هنوز ذهناً با وضعیت آشنا نبودم... خراب‌کاری هم کردم... آخه شما نمی‌دانید اینجا چقدر وسیع و بزرگ و مفصل است.

- اطرافت را درست نگاه کن، همه فضاها را ببین. آیا برزخ پر از ارواح نیست و حالت ازدحام ندارد؟

- (با خنده) راستش گاهی گم می‌شوم. این اشکال از خود ما است. اینجا خیلی خیلی بزرگ است ولی هیچ وقت حالت شلوغی ندارد.

دو گزارش اخیر وضعیت یک روح پیشرفته و یک روح کم تجربه‌تر را نشان می‌داد. هر دو روح، وقایع مرحله آخر سفر بازگشت به برزخ را شرح می‌دادند. هر روح تصویر خاص خود را از محل تقسیم و مقصد اقامت نهایی دارد. بعضی سوژه‌ها عنوان می‌کنند که این تغییر و تحول و جایگزینی از دروازه ورودی تا رسیدن به مقصد نهایی خیلی سریع صورت می‌گیرد. اینها احتیاج به وقت بیشتری دارند تا بتوانند با وضعیت خود کاملاً خو بگیرند.

احساس محدود بودن به منطقه خود، آن طور که در گزارش شماره ۱۵ منعکس بود، در مورد سوژه‌ها متفاوت است و بستگی به درجه و پختگی و بلوغ روحی دارد. در گزارش بعدی برداشت متفاوتی در مورد آزادی رفت و آمد خواهیم دید. یک روح متوسط، محدودیت روح‌ها به فضای خودشان را مثل کلاس‌های مختلفی بیان می‌کرد که همه در داخل یک مدرسه بزرگ هستند. بعضی‌ها هم احساس می‌کردند که کلاس آنها کاملاً از بقیه کلاس‌ها مجزاست. این عبارات کلاس و مدرسه آنقدر توسط سوژه‌های مختلف تکرار شده که من کاملاً به این مفاهیم عادت کرده‌ام و همین اصطلاحات را به کار می‌برم.

روح‌ها وقتی احساس می‌کنند به ماوای دائمی خود بازگشته‌اند که به مدرسه و کلاس خود رسیده و با هم‌ردیف‌های خود مشغول آموزش شده باشند. وضعیتی را که شرح می‌دهند درست مثل جریان وارد شدن به یک موسسه آموزشی و ثبت‌نام کردن در کلاس‌های مشخصی است. شاخص ثبت‌نام و پذیرفته شدن در هر کلاس وضعیت پیشرفت هر روح می‌باشد. در آنجا هم، درست مثل کلاس‌های این دنیا، بعضی از شاگردان بهتر از بقیه با معلمین ارتباط برقرار می‌کنند. فصل بعدی مربوط به روش هم‌ردیف کردن گروه‌های روحی و برداشت آنها از محل خودشان در برزخ است

فصل هفتم

جایگزینی

افرادی که به وجود روح اعتقاد دارند خیال می‌کنند که همهٔ روح‌ها بعد از زندگی زمینی در فضای خاصی با هم محشور می‌شوند. بسیاری از سوژه‌های من قبل از آن که به خواب مصنوعی برده شوند، هنوز همین برداشت را دارند. اما وقتی از خواب بیدار می‌شوند از اینکه فهمیده‌اند در برزخ برای هر روحی جای خاصی در نظر گرفته می‌شود دچار شگفتی هستند. من در ابتدا که بررسی در برزخ را شروع کردم موضوع گروه‌بندی ارواح را قبول نداشتیم. تصور من این بود که روح‌ها، پس از مرگ جسمی، زمین را ترک می‌کنند و بدون هدف و برنامهٔ خاصی در آن دنیا در گردش هستند.

حالا این نتیجه کاملاً برایم حاصل شده که جایگزینی ارواح در برزخ بر اساس پیشرفت و آگاهی آنها صورت می‌گیرد. روح، پس از مرگ جسمی، به برزخ می‌رود و به گروهی از هم‌ردیفان خود می‌پیوندد. البته روح‌های جوان و بی‌تجربه و هم‌چنین آنهایی که به دلایل مندرج در فصل چهارم منزوی و از بقیه کنار گذاشته می‌شوند از این روش کلی مستثنی هستند. در اکثر موارد روح‌هایی که با یکدیگر سوابق دوستی و صمیمیت دارند و سطح آگاهی آنها تقریباً مشابه است هم گروه می‌شوند.

سوژه‌ها وقتی در حالت خواب مصنوعی از «واحد اولیه»^{۳۷} خود صحبت می‌کنند، منظورشان تعدادی از ارواح است که با هم در تماس مداوم و یا مکرر هستند، درست مثل اعضای یک خانواده در زندگی زمینی. این ارواح آنقدر به

یکدیگر وابسته هستند که تصور آن بر اساس روابط زندگی زمینی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

تعداد بی‌شماری واحد اولیه، تشکیل یک «گروه ثانویه»^{۴۸} را می‌دهد. هر گروه ثانویه را می‌توان به یک نیلوفر دریایی با برگ‌های بی‌شمار تشبیه کرد. هر یک از برگ‌ها به منزله یک واحد اولیه است و تماس زیادی با سایر برگ‌ها ندارد. تا به حال نشنیده‌ام که سوزهای تعداد روح‌های یک گروه ثانویه را کمتر از هزار عدد بیان کند. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد ارتباط زیادی بین واحدهای اولیه تشکیل‌دهنده یک گروه ثانویه وجود ندارد. ارتباط بین روح‌هایی که در دو گروه ثانویه هستند از این هم کمتر است. خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد که سوزهای در خصوص تماس با یک عنصر روحی که در گروه ثانویه دیگری است صحبت کند. البته روح‌های هر گروه ثانویه آنقدر زیاد هستند که واقعاً نیازی هم به تماس یا رابطه با گروه‌های ثانویه دیگر نیست.

هر واحد اولیه متشکل از سه تا بیست و پنج روح است. طبق اظهار سوزدها حد متوسط تعداد اعضاء هر واحد اولیه تقریباً پانزده روح می‌باشد و به آنها «دایره درونی»^{۴۹} گفته می‌شود. تماس و رابطه بین اعضاء دو واحد بستگی به آموزش‌ها و درس‌هایی دارد که هر روح در زندگی زمینی اخیر خود گرفته است. مثلاً ممکن است دو روح که در یک زندگی زمینی با هم آشنا شده‌اند، در برزخ، اگر چه به دو واحد مختلف ملحق می‌شوند، ولی گهگاه و تا حدودی با یکدیگر در تماس قرار بگیرند. مثلاً در نظر بگیرید که دو نفر در دوره دبیرستان هم کلاس بوده‌اند ولی بعد از فارغ‌التحصیلی هر کدام مسیر مختلفی را پیش می‌گیرند و فقط در گردهمایی سالیانه فارغ‌التحصیلان آن دبیرستان همدیگر را می‌بینند.

اتحاد و ارتباط بین اعضاء یک واحد اولیه ابدی است. این روح‌ها از لحاظ میزان پیشرفت هم‌ردیف هستند، اهداف مشترک دارند و همواره با یکدیگر در تماس می‌باشند. غالباً وقتی هم که قالب جسمی انتخاب می‌کنند و برای زندگی

۴۸- Secondary group

۴۹- Inner circle

زمینی به دنیای خاکی می‌روند با هم دوستان صمیمی و یا اعضای یک خانواده می‌شوند.

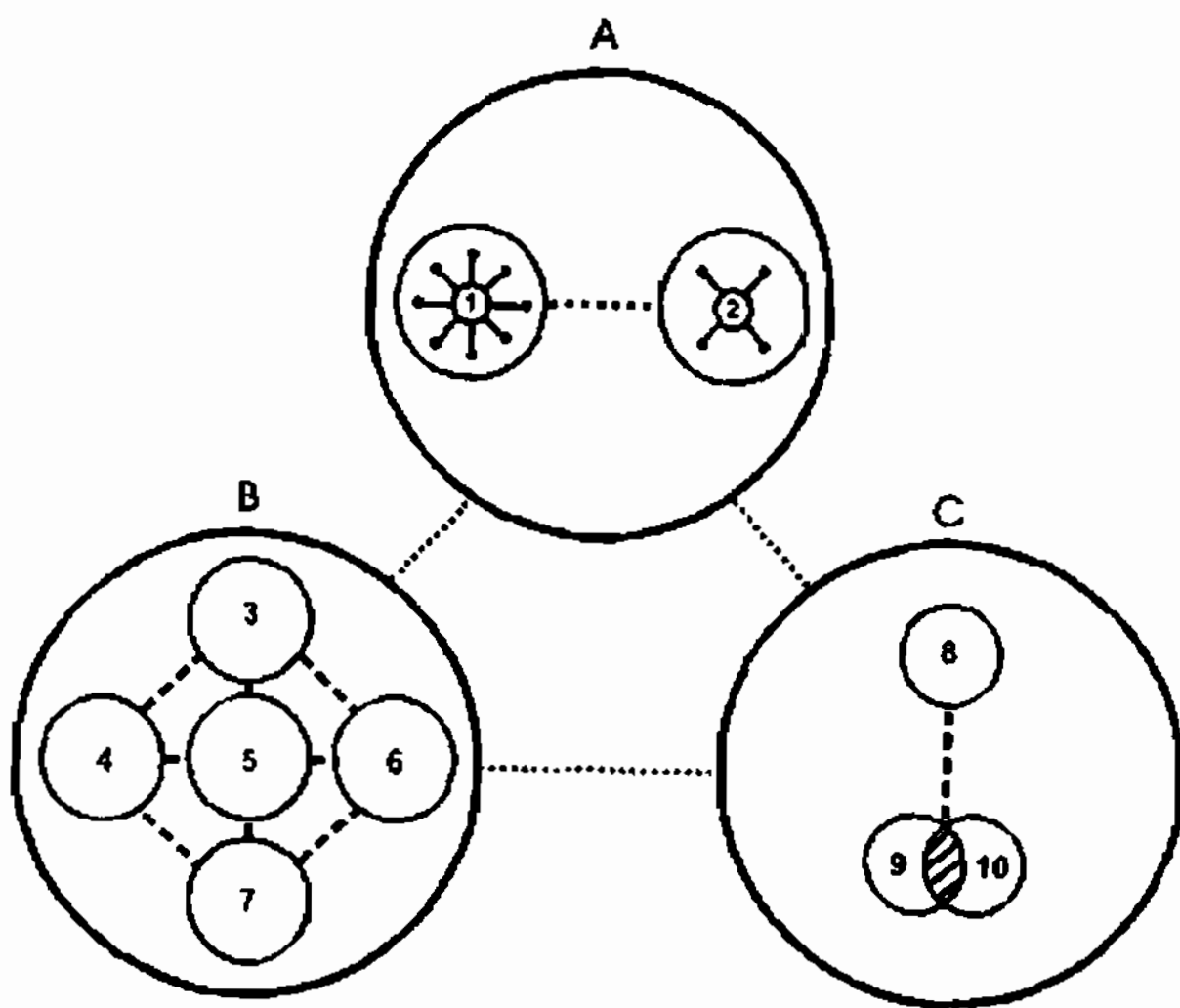
معمولاً روح‌هایی که در زندگی زمینی خواهر و برادر بوده‌اند در یک واحد مشترک برزخی با هم هستند ولی پدر و مادرها غالباً با آنها نمی‌باشند. وقتی جسم ما می‌میرد و روحمان به آن دنیا می‌رود، والدین ما معمولاً در دروازهٔ برزخ به استقبالمان می‌آیند ولی در مدت اقامت در آنجا خیلی همدیگر را نمی‌بینیم. این وضعیت بدان جهت نیست که روح والدین الزاماً از ما بالغ‌تر و پیشرفته‌تر است، چون احتمال دارد روح پدر و مادری از روح فرزندشان کم‌تجربه‌تر باشد. جدایی والدین با فرزندشان در برزخ بیشتر به این دلیل است که در روش آموزشی آنجا، افرادی هم‌کلاسی می‌شوند که در آخرین زندگی زمینی خود از لحاظ سن و وضعیت اجتماعی سنخیت^{۵۰} داشته‌اند. اگر چه والدین سبب اصلی هویت فرزند هستند ولی در واقع روابط ما با همسر، برادر، خواهر و تعدادی از دوستان نزدیکمان در این دنیا تأثیر بیشتری بر پیشرفت فردی ما دارد. البته این موضوع به هیچ‌وجه اهمیت رابطه با والدین، عمو، دایی، خاله، عمه و پدربزرگ و مادربزرگ‌ها که به نحوی با وجود اختلاف سنی با ما در تماس هستند را کم نمی‌کند.

نمودار شماره ۱ و ۲ در صفحهٔ بعد، نحوهٔ قرار گرفتن روح‌ها در واحدهای اولیه و گروه‌های ثانویه را نشان می‌دهد. در نمودار شماره ۱ دایرهٔ "A"، معرف یک گروه ثانویه است، در داخل آن برای نمونه دو واحد اولیهٔ ۱ و ۲ نشان داده شده است. خطوط متصل و بدون فاصله بین روح‌های واحد ۱ نمایش‌گر تماس مستمر و مداوم بین آنهاست. اما واحدهای اولیه ۱ و ۲ که هر دو در درون گروه ثانویهٔ "A" هستند با پاره خط‌های مقطع از هم جدا شده‌اند. این وضع نمایش‌گر تماس اتفاقی و غیرمستمر بین روح‌های واحد ۱ و واحد ۲ می‌باشد. در دایرهٔ "C" نشان داده شده که واحد اولیهٔ شماره ۹ و ۱۰ با هم تداخل دارند، یعنی تا حدودی با هم در تماس هستند. این وضعیت در نمودار شماره ۲ واضح‌تر نشان داده شده است. دایرهٔ A و B و C که هر کدام نشان دهندهٔ یک گروه ثانویه می‌باشد با خطوط نقطه‌چین بهم وصل شده‌اند. خطوط نقطه‌چین معرف این است که تقریباً هیچ

۵۰ طبقه‌بندی ارواح در برزخ بر اساس پختگی و سطح آگاهی روحی می‌باشد و گرنه سن و وضعیت اجتماعی افراد در زندگی زمینی به هیچ‌وجه ایجاد سنخیت نمی‌کند. (مترجم)

تماسی چه در برزخ و چه در زندگی‌های متوالی زمینی روح‌های گروه A و B و C وجود ندارد.

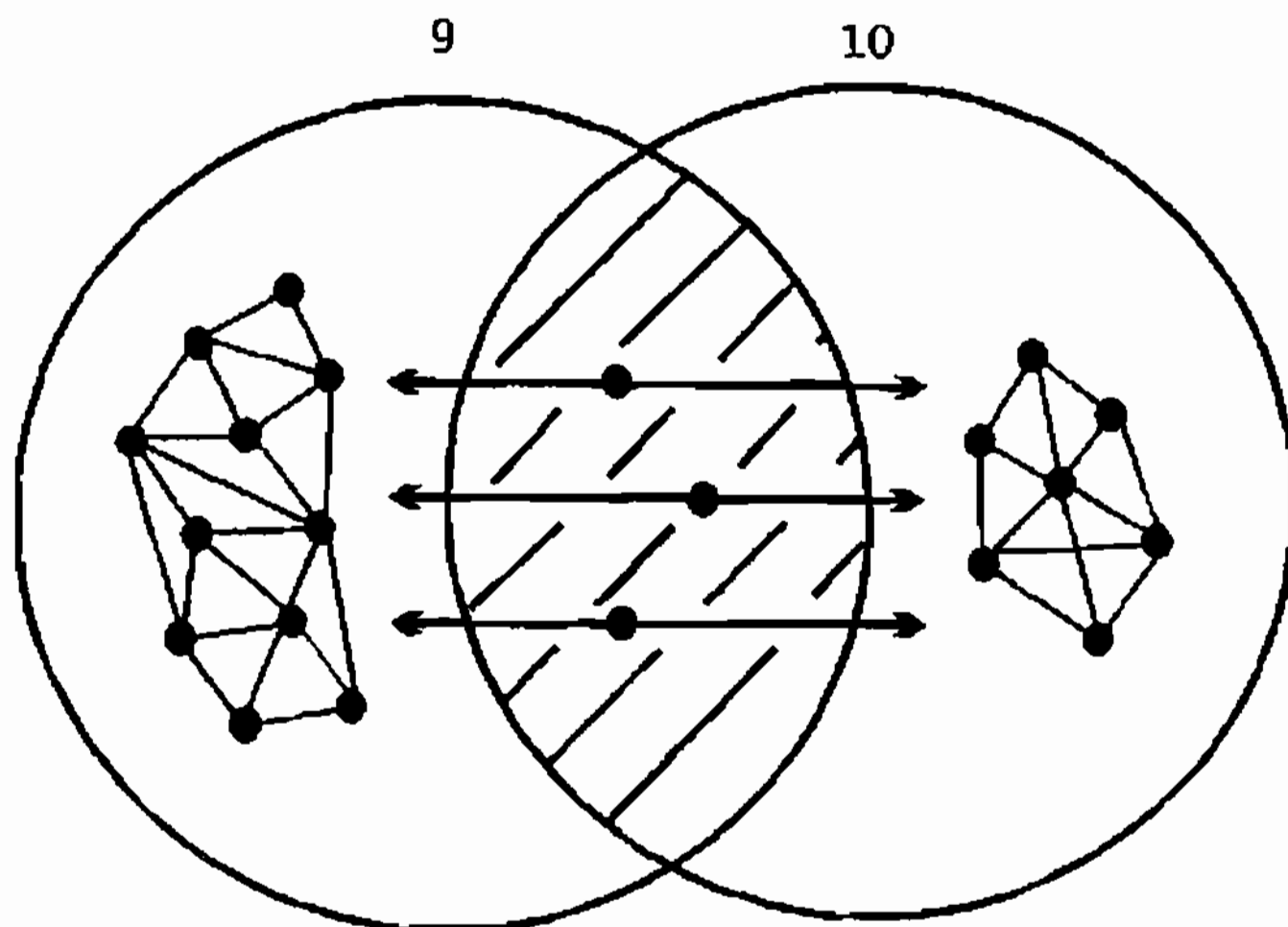
در درون یک واحد اولیه مثلاً ۹ هر قدر فاصله بین هر روح با روح دیگر کمتر باشد نمایشگر تماس بیشتر بین آنهاست و دلیلش شباهت زیادتر ما بین میزان شناخت و آگاهی است که آنها در زندگی‌های متوالی زمینی به دست آورده‌اند.



———— تماس و ارتباط مداوم و مستمر بین روح‌ها در یک واحد اولیه.

----- تماس اتفاقی و غیرمستمر بین روح‌های واحدهای اولیه مختلف در یک گروه ثانویه.

..... عدم تماس بین روح‌های گروه‌های ثانویه مختلف.



نمودار شماره ۲

گزارش بعدی نحوه ورود روح به یک واحد اولیه در برزخ را بهتر مجسم می‌کند.

گزارش شماره ۱۶

وقتی محل تقسیم را ترک کردی و به فضایی در برزخ که به آن تعلق داری وارد شدی چه کار می‌کنی؟
با دوستانم به کلاس درس می‌روم.
یعنی در حالت روحی و بدون جسم سر کلاس می‌روید؟
بله و در آنجا به آموزش می‌پردازیم.
می‌خواهم مرا همراه خودت به کلاس ببری تا من درست متوجه بشوم که آنجا چه خبر است. اول بگو بیرون مدرسه چه می‌بینی؟

- (بدون مکث) یک عبادتگاه به سبک یونانی می بینم، ساختمان مربع شکلی است. جلوی آن ستون های سنگ تراشی شده دیده می شود. بسیار زیبا و باارزیت است. با این محل آشنایی دارم چون بعد از بازگشت از هر زندگی زمینی به همین جا می آیم.

- عبادتگاه با معماری به سبک یونانی در برزخ چکار می کند؟

- نمی دانم چرا اینطور است... فقط بنظرم خیلی طبیعی می آید... با اینگونه بناها به خاطر زندگی هایی که در یونان داشتم آشنا هستم.

- خیلی خوب، حالا ادامه بده. آیا کسی هم به ملاقات تو می آید؟

- (با تبسم و خوشحالی) بله معلم کارلا Karla.

- قیافه و حالتش چطور است؟

- (با اطمینان) از داخل عبادتگاه به طرف من می آید... درست مثل یک الهه^{۵۱}... با قد بلند... شل بلندی پوشیده... یک شانه او لخت است... موهایش را در بالا جمع کرده و روی آن یک گیره طلایی زده... او به کنار من می رسد.

- حالا به خودت نگاه کن. آیا لباس تو هم همان طور است؟

- همه ما... لباس هایمان شبیه است... نورانی هستیم... میزان نور عوض می شود... کارلا می داند که اندام و لباس او را چقدر دوست دارم.

- بقیه کجا هستند؟

- کارلا مرا به داخل مدرسه می برد. یک کتابخانه بزرگ می بینم... چند نفر، چند نفر دور هم نشسته اند و با آرامی صحبت می کنند... محیط بسیار گرم و صمیمی است... من با این حالت به نحوی آشنا هستم.

- آیا همه مردان و زنان بالغ و بزرگسال هستند؟

- بله... ولی در واحد من تعداد زن ها بیشتر است.

- چرا؟

- این «ظرفیتی» است که با آن احساس راحتی بیشتری دارند.

یادداشت: لغت ظرفیت Valence که سوژه برای نشان دادن ارجحیت

جنسی به کار برد انتخاب عجیب و غریبی است که مناسب هم می باشد. در شیمی لغت ظرفیت به عنوان کیفیت مثبت یا منفی عناصر مختلف به کار می رود که به

۵. نام ترکیب با سایر عناصر، تناسب خاصی را ایجاد می‌کند. روح‌ها به درجات
• ۸. اوسی به طرف مؤنث یا مذکر بودن انعطاف دارند.

• سبار خوب، بعد چکار می‌کنی؟

• ارا لا مرا به سر یکی از میزهای کتابخانه راهنمایی می‌کند، دوستانم بلافاصله
به من خوشامد می‌گویند... چقدر خوشحالم که دوباره برگشته‌ام.

چرا این افراد بخصوص در اینجا با تو هستند؟

چون همه ما از لحاظ میزان دانش و آگاهی تقریباً هم‌ردیف هستیم. نمی‌دانید
چقدر از اینکه دوباره با این افراد هستم خوشحالم. (سوژه بعد از این جمله حواسش
پر می‌شود و چند دقیقه طول می‌کشد تا دوباره بتوانم با او صحبت کنم).

• لافاً بگو در این کتابخانه چند نفر هستند؟

(مدت با حالت شمارش) تقریباً بیست نفر.

• اما همه بیست نفر از دوستان نزدیک تو هستند؟

• همه ما با هم خیلی صمیمی و نزدیک هستیم... مدت‌های مدیدی است که اینها
را می‌شناسم. اما پنج نفر آنها صمیمی‌ترین دوستانم هستند.

• آیا همه بیست نفر از لحاظ میزان دانش و آگاهی هم‌ردیف هستند؟

• ... تقریباً... بعضی‌ها یک کمی از بقیه جلوتر هستند.

• نو در مقایسه با بقیه از لحاظ میزان آگاهی در چه وضعی هستی؟

• تقریباً در حد متوسط این کلاس.

• در مقایسه با پنج نفر دوستان نزدیکت در چه وضعی هستی؟

• تقریباً مشابه هستیم، ما غالباً با هم به آموزش و یادگیری می‌پردازیم.

• بکدیگر را به چه نام‌هایی خطاب می‌کنید؟

• (با حالت خنده) ما برای همدیگر اسم‌های خاصی گذاشته‌ایم.

• مثلاً به تو چه می‌گویند؟

• کاردک.

• چرا این اسم را برایت گذاشته‌اند؟ آیا به صفات تو مربوط است؟

• (مکث) بله... من معروف شده‌ام که در زندگی‌های زمینی عکس‌العمل‌های تند و

سیر از خودم نشان می‌دهم.

• نزدیک‌ترین دوستت را با چه اسمی صدا می‌کنی؟

- (با خنده) آبپاش... او همیشه همه انرژی خودش را به دور و بر خود می‌ریزد...
- ضمناً در زندگی زمینی از آب هم خوشش می‌آید.
- خوب، حالا بگو تو و دوستانت در این کتابخانه چکار می‌کنید؟
- من سر میز خودم می‌روم و همه ما کتابها را تماشا می‌کنیم.
- کتابها؟ چه جور کتاب‌هایی؟
- کتابهای زنده، مربوط به زندگی‌های خودمان.
- در مورد این کتابها بیشتر برایم توضیح بده.
- کتابها فقط تصویری هستند... جلد سفید کلفت دارند... ضخامت هر کدام پنج تا هفت سانتی‌متر است. قطع آنها هم خیلی بزرگ است.
- یکی از این کتابها را بردار، آن را باز کن و بگو چه می‌بینی؟
- (دست‌هایش را به حالتی که کتابی را باز می‌کند حرکت می‌دهد) در این کتاب هیچ نوشته‌ای نیست. هر چیز که ما می‌بینیم تصویری است... عکس‌های زنده.
- عکس‌های متحرک؟
- بله... عکس‌ها چند بعدی هستند. حرکت می‌کنند، تصاویر در جهت‌های مختلف نور عوض می‌شوند.
- یعنی عکس‌ها مسطح نیستند، عمق دارند، بله؟
- بله بله، صحنه‌های زندگی خودمان در آنجا منعکس می‌شود.
- دقیقاً شرح بده تو و دوستانت چطور از این کتابها استفاده می‌کنید؟
- اول که کتاب را باز می‌کنیم تصویر خیلی واضح نیست، بعد کم کم یکی از صحنه‌های زندگی زمینی ما کاملاً مشخص می‌شود، در قطع و اندازه کوچک‌تر... مثل مینیاتور صحنه واقعی زندگی.
- بعد زمان به چه ترتیب در این کتابها و صحنه‌ها منعکس می‌شود؟
- هر تصویر، مربوط به یک صحنه واقعی از زندگی زمینی ماست^{۵۲}. زمان بصورت فشرده در آمده.
- فعلاً من با ماجرای زندگی‌های قبلی تو کاری ندارم. یکی از کتابها را بردار و بگو اولین چیزی که توجه تو را جلب می‌کند چیست؟

۵۲- آن روز هر گروهی را با پیشوای آنها بخوانیم پس هر کس کتابش به دست راستش داده شده باشد. آنها کتابشان را بخوانند و به اندازه شکاف هسته‌ای بر ایشان ستم نشود. (سوره ۱۷، آیه ۷۱)

من نداشتن نظم و ترتیب و دیسیپلین فردی در زندگی اخیر زمینی خودم را می‌بینم، صحنه‌های مربوط به این موضوع الآن به ذهنم می‌آید. غیر از این، صحنه مرگ جسم خودم را هم می‌بینم، در جوانی مردم، ضمن یک زد و خورد عسفی... پایان بی‌نتیجه‌ای بود.

اما در این کتاب‌ها صحنه‌های زندگی زمینی آینده خود را هم می‌توانی ببینی؟ بعضی امکانات را می‌شود دید... فقط کمی... بصورت درس‌هایی که باید اینجا یاد بگیریم... غالباً اینگونه امکانات بعداً با کمک بقیه بررسی خواهند شد. هدف اصلی استفاده از این کتاب‌ها، بررسی و تأکید بر اعمال گذشته ماست. اصولاً برداشت تو از جمع شدن در این کتابخانه به همراه سایر هم‌ردیف‌هایت چیست؟

ما یکدیگر را کمک می‌کنیم تا بتوانیم به اشتباهاتی که در زندگی اخیر زمینی مرتکب شده‌ایم واقف گردیم. معلم ما گاهی اینجا هست، گاهی نیست و لذا ما با همه هم‌ردیف‌ها درس می‌خوانیم و تصمیماتی که در موقعیت‌های مختلف گرفتیم و انتخاب‌هایی که از بین امکانات متفاوت کردیم را مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

آیا در این ساختمان، کلاس یا کتابخانه دیگری هم هست؟ نه، برای واحد هم‌ردیف‌های من فقط همین است. اما در نزدیکی اینجا ساختمان‌های دیگری هست که بقیه واحدها و گروه‌ها در آنجا آموزش می‌بینند.

یادداشت: برای درک بیشتر نحوه ارتباط بین واحدهای اولیه، خواننده می‌تواند به نمودار شماره ۱، دایره B توجه کند. در آنجا واحدهای اولیه شماره ۳ تا ۷ در یک گروه ثانویه هستند و بین آنها فقط تماس‌های اتفاقی و غیرمستمر وجود دارد.

آیا روح‌هایی که در ساختمان‌های دیگر تحصیل می‌کنند از هم‌ردیف‌های تو به‌سرفته‌تر هستند؟

بعضی واحدها بالاتر از ما هستند و بعضی‌ها پایین‌تر. آیا شما اجازه دارید به بقیه ساختمان‌ها بروید و با واحدهای آموزشی آنجا تماس داشته باشید؟

(مکتب طولانی) ما به یک ساختمان خیلی سر می‌زنیم.

کدام ساختمان؟

- آنجایی که روح‌های کم‌تجربه‌تر در آنجا هستند. وقتی معلمشان نیست ما کمکشان می‌کنیم. مورد احتیاج بقیه بودن و کمک به بقیه چقدر خوب است.
- کمکشان می‌کنید یعنی چه؟
- (با خنده)... که تکالیف خود را انجام دهند.
- آیا این کار مسئولیت معلم‌ها و راهنمایان نیست؟
- البته... ولی معلم‌ها و راهنمایان سطحشان خیلی بالاست... این روح‌های کم‌تجربه با ما راحت‌تر مسائل خود را مطرح می‌کنند. شاید ما بهتر آنها را درک می‌کنیم.
- پس شما ضمن شاگرد بودن گاهی معلمی هم می‌کنید؟
- بله، اما فقط در مورد این عده نه بقیه.
- چرا نه؟ مثلاً چرا روح‌های پیشرفته‌تر گهگاهی به کتابخانه شما نمی‌آیند که شما را کمک کنند؟
- آخه اطرافیان ما از هم‌ردیف‌های من پایین‌تر هستند و با ما کاری ندارند. من هم اگر بخواهم با کسی تماس بگیرم در غیر ساعات درسی این کار را می‌کنم.
- آیا تو به هر جا بخواهی می‌توانی سر بزنی، به شرط آن که در مواقع آموزش مزاحم آنها نشوی؟
- (با کمی ابهام) من ترجیح می‌دهم همین حوالی باقی بمانم، ولی می‌توانم از طریق ذهنی با هر کس که بخواهم تماس بگیرم.
- برداشت من این است که انرژی روحی تو محدود به همین محل است و فقط به طور ذهنی می‌توانی با بقیه تماس بگیری، درست است؟
- من احساس محدودیت نمی‌کنم، محیط آنقدر وسیع است که دل‌تنگ نمی‌شوم. اما با هر کسی هم نمی‌خواهم ارتباط برقرار کنم.
- امکان رفت و آمد و تماس بین روح‌های سطوح مختلف که در گزارش شماره ۱۶ منعکس شد مغایر محدودیتی است که سوژه گزارش قبلی عنوان می‌کرد. وقتی من سوژه‌ای را به برزخ می‌برم برداشت اولیه او نسبت به محیط و بخصوص انتظامات حاکم بر آنجا عجولانه و ناقص است. یک سوژه متوسط می‌گوید که در فضای مخصوص خود، که خیلی هم وسیع و مفصل است، به سر می‌برد و احساس محدودیت هم ندارد. اما وقتی سوژه‌ای در خواب مصنوعی به حالت ابر آگاه می‌رسد غالباً از آزادی حرکت و رفت و آمد به فضاهای دیگری که

ارواح سطوح مختلف با هم معاشرت دارند و به گردش و تفریح می‌پردازند صحبت می‌کند.

در این مکان عمومی، روح‌ها به فعالیت‌های مختلفی مشغول می‌شوند. بعضی‌ها با یکدیگر شوخی می‌کنند، مثلاً روح‌های کم‌تجربه‌تر را دست می‌اندازند. **پک سوژه** می‌گفت ما درست مثل بچه‌ها به همدیگر حقه و کلک می‌زنیم. مثلاً **ولتی** قایم موشک بازی می‌کنیم و روح‌های کم‌تجربه گم می‌شوند، ما کمکشان می‌کنیم و سر به سر آنها هم می‌گذاریم. من حتی شنیده‌ام که گروهی از ارواح **گاهی** میهمان دعوت می‌کنند که بیاید و برایشان قصه و حکایت تعریف کند و آنها را سرگرم نماید. درست مثل نقال‌های قرون وسطی. سوژه دیگری می‌گفت که **روح‌های** هم‌ردیفش خیلی علاقه دارند یک عنصر روحی که او را «فکاهی» صدا می‌کنند بیاید و با کارهای بامزه‌اش آنها را بخنداند.

بیشتر اوقات تشریح جزئیات ارتباط بین روح‌ها برای سوژه‌هایی که در **هالت** خواب مصنوعی هستند مشکل است. تجربه‌ای که بارها توسط سوژه‌های **مختلف** بیان شده این است که روح‌ها گاهی برای تمرکز بیشتر انرژی فکری و ایجاد اتحاد و اتفاق و هم‌آهنگی بین خودشان به طور حلقه‌ای دایره‌وار دور هم جمع می‌شوند و به آواز دسته‌جمعی و هم‌خوانی می‌پردازند. در این حالت همه **سوژه‌ها** نوعی ارتباط با قدرت برتری را گزارش می‌دهند. گاهی اوقات وقتی روح‌ها **دور** هم جمع می‌شوند و تمرکز می‌دهند، نوعی رقص با وقار و بامتانت را نیز بازگو می‌کنند که بصورت در هم آمیختن نورها و رنگ‌های مختلف به نحو زیبایی برایشان مجسم می‌شود. اشیاء مادی مثل قایق، حیوانات، ساحل دریا، مقبره **مقدسین** نیز گهگاه بنظرشان می‌آید. این تصاویر مفاهیم و خاطرات خاصی از **زندگی‌های** متوالی زمینی روح‌ها را برایشان تداعی می‌کند. یادآوری این گونه **صحنه‌ها** باعث نمی‌شود که آنها دلشان برای کره‌خاکی و زندگی زمینی تنگ شود و بخواهند دوباره به اینجا برگردند، بلکه این مناظر را فقط به عنوان خاطراتی از **زندگی** جسمی که در ساختار هویت روحی آنها تأثیر داشته تلقی می‌کنند. بنظر من **بمان** این صحنه‌ها حالت افسانه‌های تخیلی ندارد و حتماً دلالت بر تظاهر وقوع این **مراسم** در برزخ می‌کند.

همه سوژه‌ها در حالت ابر آگاه در خصوص فعالیت‌های مشابهی در برزخ صحبت می‌کنند، ولی تصویری که از مکان‌های آنجا داده می‌شود متفاوت است. مثلاً سوژه اخیر محل آموزش خود را شبیه یک معبد یونانی توصیف می‌کرد، اما فرد دیگری ممکن است مکان یادگیری را بصورت ساختمان مدرن مدارس امروزی بیان کند. در بعضی موارد در بین گفته‌های آنها مغایرت‌هایی هم دیده می‌شود. برای مثال، همان‌طور که در فصل قبلی دیدیم، سوژه‌ها هنگام مسافرت در برزخ، فضای آنجا را کروی شکل بیان می‌کنند، حال آن که در موقعیت دیگری می‌گویند که فضای برزخ نامحدود است و پایانی بر آن متصور نیست.

فکر می‌کنم علتش این است که افراد، در حالت خواب مصنوعی، برداشت خود را از برزخ در قالب داده‌های ذهنی تجربیات زندگی زمینی بیان می‌کنند. بسیاری از اوقات سوژه‌ها وقتی از خواب مصنوعی بیدار می‌شوند می‌گویند خیلی چیزها در برزخ دیده‌اند که بیان آن با الفاظ و تصاویر شناخته شده در زندگی زمینی امکان‌پذیر نمی‌باشد. هر فرد وضعیت برزخ و تجربیات فردی خود را با سمبل‌هایی که در حد فکری خودش قابل فهم و درک است بیان می‌کند. در مواردی هم وقتی سوژه در خواب مصنوعی به برزخ برگردانده می‌شود چیزهایی می‌بیند که برای خودش هم باورکردنی نیست. این بدان جهت است که ناحیه تحلیل‌گر ذهنی خودآگاه هنوز هر چه را می‌بیند تعبیر و تفسیر می‌کند. اما پس از مدتی آنچه را که ذهن ناخودآگاه ضبط کرده بدون تغییر و تبدیل بیان می‌نماید.

هنگامی که من مشغول جمع‌آوری اطلاعات در خصوص گروه‌های روحی مختلف شدم دریافتم که محل استقرار آنها در برزخ بستگی به میزان دانش و شناخت آنها دارد. برای من مشکل بود که فقط از طریق این عامل بتوانم به هویت روح و محل اقامتش در برزخ پی ببرم. سوژه گزارش ۱۶ در همان اوایل بررسی وضع برزخ به من مراجعه کرده بود. مطالب گزارش شده توسط این سوژه در پیشرفت مطالعات من بسیار مؤثر و مفید بود چون دریافتم که از طریق رنگ هم می‌شود روح‌ها را از یکدیگر متمایز کرد.

قبل از مراجعه این فرد، من از سایر سوژه‌ها شنیده بودم که در برزخ روح‌ها را با رنگ‌های مختلف می‌بینند، ولی اهمیت این مطلب را در ارتباط با وضعیت و موقعیت آنها درک نمی‌کردم. سوژه‌ها درباره این‌که رنگ‌های متفاوت معرف

انرژی‌های روحی مختلف هستند صحبت می‌کردند، ولی من درست مفهوم این مطلب را نمی‌فهمیدم و سوالات درست و خوبی را در این زمینه مطرح نمی‌کردم.

من با تحقیقاتی که در دانشگاه کالیفرنیا، قسمت لوس‌آنجلس U.C.L.A. در زمینه پاراپسیکولوژی انجام شده و نشان داده شده است که هر موجود زنده اثر رنگ خاصی را از خود ساطع می‌کند آشنا هستم. ظاهراً در اطراف هر انسان زنده یک میدان یونیزه انرژی وجود دارد. از نقطه نظر من انرژی روح هم یک نیروی محرک زنده می‌باشد و نشانگر مقداری انرژی الکترومغناطیسی است که روح لازم دارد تا بتواند در این جهان خاکی بماند. از این رو این هم عامل دیگری در تولید رنگ‌های مختلف زمینی به شمار می‌رود.

ضمناً گفته شده است، که افکار و عواطف و همچنین وضعیت سلامت جسمی هر فرد به نحوی از او به بیرون منعکس می‌شود. نمی‌دانم آیا اینکه سوژه‌ها می‌گویند هر روح در برزخ مدارهای رنگی خاص خود را ساطع می‌کند مربوط به همین مطلب است یا نه.

از صحبت‌های سوژه شماره ۱۶ دریافتم همه نورهایی که از روح‌ها ساطع می‌شوند سفید نیستند، بلکه هر روح رنگ خاصی را منعکس می‌کند. این گزارش به من خیلی کمک کرد که به موضوع اینگونه تظاهرات انرژی در برزخ پی ببرم. خوب، حالا از محل آموزش بیرون برو و به من بگو در اطراف خودت و همچنین در فاصله‌های دورتر چه می‌بینی؟

- مردم... اجتماعات بزرگی را می‌بینم.

مثلاً تعداد افراد چقدر است؟

درست نمی‌توانم بشمارم... صدها نفر هستند... با من فاصله دارند.

آیا تو آنها را می‌شناسی یا با آنها ارتباط داری؟

نه... من حتی همه را از اینجا نمی‌بینم... آن عده را به طور واضح نمی‌بینم. دار و

دسته نزدیکان من همه اینجا هستند، پیش خودم.

اگر من دوستان و نزدیکان تو را که حدود بیست نفر هستند اعضای «واحد

اولیه» بنامم، آیا بنظر تو بقیه را می‌توان جزو «گروه ثانویه» که شما هم جزو آن

هستید تلقی کرد؟

ما... تا حدودی با آنها مربوط هستیم ولی نه مستقیماً. من آن بقیه را نمی‌شناسم.

- آیا قیافه ظاهری آن بقیه، شبیه دوستان واحد اولیه خودت است؟
- نه الزاماً این طور نیست، من آنها را بصورت روح می بینم.
- از آنجا که ایستاده‌ای درست به آنها نگاه کن و بگو آنها را به چه صورت می بینی؟
- نورهای مختلف... مثل حشرات شب تاب این طرف و آن طرف می روند.
- آیا روح‌هایی که با هم کار می کنند، مثل معلم و شاگردان، در تمام اوقات با هم هستند؟
- شاگردان هم گروه من همیشه با هم هستند، ولی معلم‌ها وقتی به ما درس نمی دهند و مشغول کمک کردن به ما نیستند، اغلب با سایر معلمین هستند.
- آیا از آنجا که ایستاده‌ای هیچ معلم یا راهنمایی را می بینی؟
- (مکث) تعداد آنها خیلی کمتر از ما شاگردان است. من الآن فقط کارلا را با دو نفر از دوستانش می بینم.
- تو بدون دیدن قیافه ظاهری آنها می فهمی که معلم هستند؟ یعنی تو به آن رنگ‌های سفید روشن نگاه می کنی و می فهمی که آنها راهنما هستند؟
- البته... ولی همه آنها سفید رنگ نیستند.
- منظورت این است که همه روح‌ها سفید و هم رنگ نیستند؟
- تا حدودی درست می گویی. میزان روشنی و شفافیت بستگی به غلظت انرژی ما دارد.
- پس کیفیت نور سفید کارلا و دو نفر از دوستانش از بقیه متمایز است؟
- نه، آنها اصلاً سفید نیستند.
- من متوجه نمی شوم چه می گویی.
- او و دو نفر از دوستانش معلم هستند.
- خوب چه فرقی دارد؟ آیا منظورت این است که راهنماها انرژی دیگری از خود ساطع می کنند که سفید رنگ نیست؟
- بله، درست است.
- خوب، پس آنها چه رنگی دارند؟
- البته که زرد هستند.
- پس همه راهنماها انرژی زرد رنگ ساطع می کنند؟
- نه این طور نیست.

«فهمم، پس وضع چطوری است؟»

«ام کارلا اسمش والر Vaiairs است و رنگ او آبی است. ما گاهی او را

«ببینم، مرد خیلی مهربانی است، خیلی هم باهوش است.»

«آبی؟ تا حالا صحبتی از رنگ آبی نشده بود.»

«اه، والر آبی کم رنگی از خود ساطع می‌کند.»

«من کاملاً گیج شده‌ام. تو تا به حال صحبتی از معلم یا راهنمای دیگری به اسم

«والر» در گروه شما باشد نکرده بودی.»

«خوب، از من پرسیده بودی. در هر حال او جزو گروه ما نیست. کارلا هم جزو

«گروه ما نیست. آنها گروه خودشان را دارند.»

«دیگر چه رنگ‌هایی در اطراف خودت می‌بینی؟»

«دیگر رنگی نمی‌بینم.»

«برا انرژی‌ها قرمز یا سبز رنگ نیستند؟»

«بسی‌ها مایل به قرمز هستند ولی سبز رنگ ندیده‌ام.»

«چرا نه؟»

«بسی‌داتم. اما گاهی اوقات که اطرافم را نگاه می‌کنم اینجا مثل درخت کریسمس

«روشنی‌های رنگارنگ دارد.»

«من در مورد والر کنجکاو شده‌ام. آیا هر روحی، دو نفر راهنما دارد؟»

«بستگی دارد... کارلا تحت نظر والر به ما آموزش می‌دهد. اما ما خود والر را

«بدرت می‌بینیم. او با گروه‌های دیگر کار می‌کند.»

«پس کارلا هم شاگرد است، هم معلم، یعنی راهنمای سطح بالا نیست؟»

«(با کمی ناراحتی) او از نظر من کاملاً سطح بالا تلقی می‌شود.»

«خیلی خوب، اما لطفاً به من کمک کن موضوع رنگ‌های مختلف را بفهمم. چرا

«انرژی کارلا رنگ زرد ساطع می‌کند و والر آبی؟»

«خیلی ساده است. میزان دانش و شناخت والر از همه بیشتر است و لذا اشعه

«بدرنگ‌تری از خود بیرون می‌دهد.»

«پس رنگ آبی در مقایسه با زرد یا سفید ساده تفاوت بین روح‌ها را نشان

«می‌دهد؟»

«من نمی‌خواهم بگویم که آبی عمیق‌تر از زرد است و غلظت زرد بیشتر از سفید

«است و این بستگی به پیشرفت هر روح دارد.»

- پس تشعشع وائر بزرگتر از کارلا، و نور ساطع شده از کارلا بزرگتر از تو است، و به این معنی است که پیشرفت تو از کارلا و پیشرفت کارلا از وائر کمتر است؟
- (با خنده) بله، منتهی فرق من با آن دو نفر خیلی زیاد است. آنها هر دو رنگ سنگین تر و منسجم تر دارند.
- رنگ زرد کارلا در مقایسه با رنگ سفید تو چطور است و آیا رنگ تو چیزی در مورد پیشرفت و آگاهی تو نشان می دهد؟
- (با افتخار) رنگ من دارد سفید مایل به قرمز می شود. نهایتاً امیدوارم به رنگ طلایی برسم. اخیراً متوجه شده ام که کارلا هم پررنگ تر شده. من انتظار آن را داشتم. چون خوبی ها و دانایی کارلا هم در حال افزایش است.
- جالب است. پس نهایتاً سطح انرژی او به آبی پررنگ خواهد رسید؟
- نه، ابتدا آبی کم رنگ خواهد شد. این تغییر تدریجی است و کم کم صورت می گیرد.
- پس این سه رنگ سفید، زرد و آبی مرحله پیشرفت هر روح را نشان می دهد و برای بقیه روح ها هم قابل رؤیت است.
- بله، و تغییر هم تدریجی است.
- لطفاً دوباره به اطراف نگاه کن آیا هر رنگ را به یک اندازه می بینی؟
- نه اصلاً، اغلب روح ها سفید رنگ هستند، بعضی ها زرد رنگ و تعداد بسیار کمی آبی.
- از اینکه مطلب را برایم روشن کردی بسیار سپاسگزارم.

من به طور معمول از همه سوژه هایی که در حالت خواب مصنوعی هستند در مورد رنگ خودشان سؤال می کنم. از جواب آنها به این نتیجه رسیده ام که برزخ به طور کلی سفید رنگ است و اکثریت روح ها هم درجه ای از سفیدی در خود دارند. ظاهراً سفید خنثی و خاکستری نقطه شروع رنگ روح ها است. سپس همزمان با پیشرفت هر روح رنگ سفید با رنگ های اصلی دیگر مانند قرمز، زرد، آبی مخلوط می شود.

ایجاد ارتباط بین مطالبی که من در مورد انرژی روحی شنیده ام و آنچه در قوانین فیزیک حاکم بر طیف رنگ ها به اثبات رسیده، کار آسانی نیست و تنها حالت فرضیه دارد. البته شباهت هایی نیز وجود دارد. مثلاً انرژی نوری ساطع شده

از ستاره‌های سردتر آسمان ترکیبی از قرمز و نارنجی است، اما نور ستاره‌های گرم‌تر زرد و آبی رنگ می‌باشد. حرارت بر روی امواج نوری و ارتعاشات قابل رویت طیف‌های با فرکانس مختلف نیز تأثیر می‌گذارد. چشم انسان این امواج را بصورت یک حالت نوری که از کم‌رنگ شروع شده و بتدریج پررنگ می‌شود تشخیص می‌دهد.

رنگ انرژی روح‌ها ربط زیادی به عناصری مانند هیدروژن و هلیوم ندارد، اما احتمالاً رابطه‌ای بین رنگ روح‌ها و میدان انرژی قوی الکترومغناطیسی برقرار می‌باشد. من به این امر واقف شده‌ام، که روح‌های هم‌گروه، با پیشرفت نسبتاً مشابه، رنگ و حرکات ارتعاشی مشابهی هم دارند. بعضی از جنبه‌های فیزیک کوانتوم دلالت بر این دارد، که کائانات از امواج ارتعاشی ساخته شده، که از طریق فعل و انفعالات و فرکانس‌های مختلف بر اجسام گوناگون تأثیر می‌گذارد. نور، حرکت، صدا و زمان همه از نقطه نظر محدوده فیزیکی بهم مربوط هستند. من همین نوع ارتباط را در مورد عناصر روحی نیز از سوژه‌هایم شنیده‌ام.

نهایتاً من به این نتیجه رسیده‌ام که افراد، هم در بعد خودآگاهی جسمی و هم در بعد روحی، انرژی نوری دریافت و ساطع می‌کنند. من هم‌چنین معتقد هستم که کیفیت ارتعاش امواج، میزان پیشرفت هر روح را نشان می‌دهد. رنگ، فرم و غلظت نوری که از هر روح ساطع می‌شود، بستگی به میزان دانش و آگاهی هر روح دارد. هر قدر شناخت ما بیشتر شود انسجام و غلظت رنگ روح ما نیز افزایش می‌یابد. کیفیت انرژی روحی ما نه تنها هویت شخصی ما را نشان می‌دهد بلکه دلالت بر میزان توانایی ما در کمک به سایر روح‌ها نیز دارد.

سوژه‌هایی که در حالت خواب مصنوعی هستند تعریف می‌کنند که در برزخ حتی از فاصله دور هم می‌توانند از روی رنگ به هویت روح خاصی پی ببرند. طبق گفته این سوژه‌ها، روح‌های پیشرفته‌تر رنگ‌های تیره‌تر از خود ساطع می‌کنند. بنفش تیره‌ترین رنگ است و لذا نشان‌دهنده بیشترین پیشرفت روحی است. بر اساس موازین کره زمین طیف آبی - بنفش کوتاه‌ترین طول موج را دارد و میزان انرژی در محدوده ماوراء بنفش به میزان حداکثر خود می‌رسد. اگر رنگ و غلظت آن معرف میزان آگاهی و شناخت باشد لذا روح‌هایی که طول موج رنگ

آنها، مثل سفید و زرد است، از انرژی ارتعاشی کمتر و لذا دانش پایین‌تری برخوردار می‌باشند.

نمودار شماره ۳ نمایشگر وضع پیشرفت روح‌های مختلف بر اساس رنگ می‌باشد. در ستون اول، مرحله آموزش هر روح منعکس شده و ستون وسط، رنگ مربوطه را نشان می‌دهد. ستون آخر، توانایی و آمادگی روح برای تعلیم دادن و راهنمایی بقیه را مشخص می‌کند. این موضوع در فصل بعدی به طور کامل تر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ما در هر یک از زندگی‌های متوالی شناخت و آگاهی بیشتری پیدا می‌کنیم، اگر چه گاهی هم اتفاق می‌افتد که روح در یکی از زندگی‌های زمینی خود نه تنها ترقی نمی‌کند بلکه پس‌رفت هم دارد، اما نهایتاً باید مسیر تکاملی خود را طی کند. تا آنجا که من فهمیده‌ام به طور کلی وقتی روح، آگاهی خاصی را به دست آورد، آن را در خود حفظ می‌کند و از آن مرتبه پایین‌تر نمی‌رود.

نمودار شماره ۳

جدول طبقه‌بندی سطح پیشرفت روح‌ها

مرحله آموزش	طیف رنگ	سمت راهنمایی و هدایت
سطح ۱ مبتدی	سفید (روشن و یکنواخت)	ندارد
سطح ۲ متوسط پایین	شیری رنگ (با رگه‌های قرمز، نهایتاً به زردی می‌رسد)	ندارد
سطح ۲ متوسط	زرد (یکنواخت بدون رگه‌های سفید)	ندارد
سطح ۴ متوسط بالا	زرد تیره (طلایی عمیق، نهایتاً به آبی رنگ می‌رسد)	معلم
سطح ۵ پیشرفته	آبی روشن (بدون رگه‌های زرد، نهایتاً به بنفش می‌رسد)	معلم ارشد
سطح ۶ بسیار پیشرفته	آبی تیره بنفش	استاد

در نمودار شماره ۳ شش سطح مختلف مربوط به میزان پیشرفت روح‌هایی که به برزخ بازگشته‌اند نشان داده شده است. اگر چه به طور کلی من سوزدها را به

به سطح مبتدی، متوسط و پیشرفته تقسیم می‌کنم، ولی طبقات میانی دیگری هم به‌شماره ۳ و ۴ وجود دارد.

مثلاً برای اینکه مشخص شود روحی سطح ۱ را گذرانده و آماده است که در سطح ۲ قرار گیرد، من نه تنها باید بفهمم چه مقدار از انرژی سفید هنوز در او باقی‌مانده، بلکه باید سؤالاتی از او بپرسم، تا با دقت بیشتری بتوانم با تجزیه و تحلیل جواب‌ها به میزان یادگیری و پیشرفت او پی ببرم. مثلاً باید به موقعیت او در زندگی‌های قبلی، انتظاراتش برای زندگی‌های زمینی بعدی، آموزش‌های دسته‌جمعی که در برزخ داشته و همچنین گفتگوهایش با راهنمای او آگاه باشم تا بتوانم او را در سطح مربوطه و مناسب جایگزین کنم.

بعضی از سوژه‌های من به روش طبقه‌بندی سازمان یافته، که در نمودار شماره ۳ منعکس شده است، معترض هستند. از طرف دیگر همین سوژه‌ها در موقعیت‌های مختلف راجع به یک جریان دقیق، مرتب و برنامه‌ریزی شده برای پیشبرد روح‌ها که در آن معلم‌ها و راهنمایان نقش بسیار مؤثر دارند صحبت می‌کنند.

لذا اگر واقعاً برزخ بصورت مدرسه‌ای با کلاس‌های مختلف است و معلمین و راهنمایان مداوماً وضع آموزش، یادگیری و پیشرفت روح‌ها را تحت نظر دارند، پس باید حتماً این امور در قالب نمودار سازمان یافته و تشکیلات مرتبی صورت گیرد. نمودار شماره ۳ در واقع یک جدول طبقه‌بندی است، که من برای استفاده خودم جهت جایگزین کردن روح‌ها در سطوح مختلف بوجود آورده‌ام. البته به نواقص آنهم آگاهی دارم. امیدوار هستم که تحقیقات آیندگان و روش درمانی از طریق برگرداندن سوژه‌ها به زندگی‌های قبلی، بتواند اشکالات این جدول طبقه‌بندی را برطرف کند و نهایتاً شاخص بهتر و دقیق‌تری برای اندازه‌گیری میزان پیشرفت روحی بوجود آید.

مطالب این فصل ممکن است به خواننده این تصور را بدهد، که روح‌ها در برزخ درست مثل طبقات مختلف اجتماعی مردم در زمین از همدیگر جدا می‌باشند. اما شرایط زندگی اجتماعی کره زمین مشابه برزخ نیست. در برزخ اختلاف فرکانس که معرف میزان آگاهی روح‌هاست، همه از یک منشأ مشترک انرژی سرچشمه می‌گیرد. اگر برنامه همه روح‌ها، علی‌رغم میزان پیشرفتشان یکسان می‌بود، آن

وقت موضوع آموزش آنها دچار مشکل می‌شد، چون طبیعی است که استفاده از یک کلاس درس برای همه سبب محدودیت پیشرفت شاگردان می‌شود. در برزخ روح‌هایی که تقریباً از لحاظ میزان آگاهی هم‌تراز هستند، با یکدیگر هم‌درس و هم‌کلاس می‌شوند. ضمناً معلمین و راهنمایان هم تعدادی از روح‌های پیشرفته دیگر را برای جانشینی خود آماده می‌کنند.

به این ترتیب دلایل عملی وجود دارد که سبب شده در برزخ همه روح‌ها بر اساس آگاهی و پیشرفتشان آموزش‌های مناسب ببینند. با این روش میزان شناخت روح‌ها افزایش پیدا می‌کند، تا نهایتاً همه بتوانند به کمال خود برسند. این نکته مهم باید به نحوی درک شود که اگر چه ما حتماً جوابگوی انتخاب‌های غلدا و کارهای ناپسند خود خواهیم بود، ولی همواره تحت حمایت، حفاظت و راهنمایی استادان و راهنمایان می‌باشیم. این نظام را من مدیریت روح‌ها نامیده‌ام.

موضوع سلسله مراتب روح‌ها از قرن‌ها چه در فرهنگ مشرق زمین و چه در غرب مطرح بوده است. افلاطون از پیشرفت ارزش‌های اخلاقی روح از زمان طفولیت تا بلوغ و گذشتن از مراحل مختلف صحبت کرده است. یونانی‌های قدیم معتقد بودند که بشر در زندگی‌های متوالیش از مراحل نادانی، نابالغی و پرخاشگری رد می‌شود و باید به مراحل دل‌رحمی، صبر و تحمل، صداقت، گذشت و محبت برسد. در قرن دوم بعد از میلاد مسیح، طرز فکر دینی عیسویان هم مانند تفکر افلاطون و نوافلاطونیان بود، یعنی معتقد بودند که همه روح‌ها یکسان نیستند و در سطوح مختلفی می‌باشند. بالاترین همه «یکتای برتر مطلق»^{۵۲} یا خداوند خالق تلقی می‌شد که همه روح‌ها از او تراوش می‌شوند و در وجود انسان جا می‌گیرند و نهایتاً باید این روح‌ها پیشرفت کنند و مجدداً به آن روح خالق پیوندند.

نحوه طبقه‌بندی من به منظور قائل شدن اختلاف طبقاتی از نقطه نظر اجتماعی یا فرهنگی نمی‌باشد. روح‌های پیشرفته و والا غالباً روی زمین در شرایط متواضعانه‌ای به سر می‌برند. از طرف دیگر آنهایی که روی کره زمین و در

اهمیتات بشری صاحب نفوذ یا قدرت دنیایی هستند به هیچ وجه الزاماً از لحاظ پیشرفت روحی در مراتب بالایی نمی‌باشند. غالباً قضیه کاملاً برعکس است.

موضوع گروه‌های مختلف روحی از اهمیت خاصی برخوردار است و در فصل نهم وضعیت روح‌های مبتدی (سطح ۱ و ۲) و نحوه عملکرد واحدها و گروه‌های مختلف در برزخ بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما قبل از به پایان رساندن این فصل می‌خواهم دوباره به نکات خاصی در مورد اصول حاکم بر نحوه جایگزینی گروه‌های روحی در برزخ به طور فهرست‌وار اشاره کنم.

در برزخ همه روح‌ها، علی‌رغم زمان خلق شدنشان، بر اساس سطح دانش و آگاهی خود در سطوح مختلف قرار می‌گیرند.

وقتی یک گروه یا واحد روحی تشکیل می‌شود و با هم به آموزش می‌پردازند دیگر روح جدیدی به آنها اضافه نمی‌شود.

بنظر می‌رسد که در برزخ یک روش سیستماتیک برای گروه‌بندی روح‌ها بر اساس میزان آگاهی و پیشرفت آنها وجود دارد.

روح‌ها در برزخ مستقیماً با روح‌هایی که در سایر گروه‌ها هستند در تماس می‌باشند. اما روح‌هایی که در واحدهای مختلف یک گروه هستند با یکدیگر ارتباط دارند.

روح‌های هم گروه ممکن است به منظور فراگیری دروس به واحدهای کوچک‌تری تقسیم شوند؛ ولی از بقیه هم‌طرازهای خود کاملاً جدا نمی‌شوند.

سرعت یادگیری روح‌ها متفاوت است بعضی‌ها تندتر و بعضی دیگر کندتر پیشرفت می‌کنند. وقتی میزان پیشرفت هر روح به حد مشخصی برسد، به علت ازدیاد انرژی فیزیکی، اجباراً گروه مربوط به خود را ترک می‌کند. این گونه روح‌ها سپس واحد آموزشی مستقلی را تشکیل می‌دهند و تحت نظر و سرپرستی راهنمایان مجدداً به آموزش بیشتر می‌پردازند. مثلاً روح‌هایی که به تدریج از گروه‌های مختلف سطح ۱ و ۲ فارغ‌التحصیل می‌شوند به سطح ۳ می‌روند و یک گروه آموزشی جدیدی را تشکیل می‌دهند.

اگر چه تعداد روح‌هایی که به سطوح بالاتر می‌رسند به تدریج کم می‌شود ولی صمیمیت و نزدیکی بین آنها کاهش نمی‌یابد.

هر یک از راهنمایان روش آموزشی مختلفی دارند و هر کدام به ناسا شاگردان و مشخصات فردی خود نحوهٔ تعلیم خاصی را انتخاب می‌کنند.

فصل هشتم

راهنمایان ما

با به حال سوژه‌های نبوده است که صحبت از راهنمایش نکند. در تمام جلسات هوادار مصنوعی موضوع راهنما کم و بیش مطرح می‌شود. روش من این است که همیشه از سوژه‌هایی می‌پرسم، که آیا عنصر دیگری را در اطاق می‌بینند و یا وجود او را حس می‌کنند؟ اگر جواب مثبت باشد معمولاً این شخص ثالث همان راهنما و محافظ سوژه است. غالباً سوژه‌ها قبل از دیدن چهره یا شنیدن صدای راهنما مسرور او را احساس می‌کنند. طبیعتاً آنهایی که عادت به تمرکز دارند، خیلی بیشتر با اینگونه سیرها آشنا هستند، تا آنانی که هیچ‌گاه سعی نکرده‌اند فکرأ با راهنمای خود تماس بگیرند.

تشخیص راهنما و آشنا شدن با او، به افراد این احساس را می‌دهد که یک قدرت گرم، مهربان و مبتکر همواره با آنها همراه است. به کمک راهنمایان، ما به هویت خودمان و بقای روح پی می‌بریم و با موضوع زندگی‌های متوالی آشنا می‌شویم. لطف و محبت راهنمایان شامل ما می‌شود و کمکمان می‌کند به هدف بهایی خود برسیم. وجود راهنمایان در سرنوشت ابدی ما مؤثر است.

پی بردن به کیفیت واقعی راهنمایان کار آسانی نیست، بخصوص اگر به مقام استادی رسیده باشند. هر قدر روح پیشرفته‌تر باشد راهنمای بالاتری برایش تعیین می‌شود. ضمناً مقام راهنما در تعداد شاگردانی که تحت سرپرستی او قرار می‌گیرند نیز مؤثر است. راهنمایان با درجه «ارشد» و بالاتر، چه در این دنیا و چه در برزخ تعداد بیشتری شاگرد را تحت نظر دارند. عناصر روحی دیگری هم هستند که وظیفه دستیاری راهنمایان را برعهده دارند. غالباً از سوژه‌ها می‌شنوم بعضی از عناصر روحی که به آنها درس می‌دهند در واقع خودشان در حال کارآموزی و

تجربه‌اندوزی برای معلم شدن هستند. از این رو ممکن است یک روح، تحت تعلیم بیشتر از یک معلم یا راهنما قرار گیرد.

سوژه‌ها گاهی راهنمایان خود را با نام‌های معمولی خطاب می‌کنند، گاهی هم آنها را با اسامی عجیب و غریب می‌خوانند. غالباً می‌شود ریشه آن اسامی را در یکی از زندگی‌های قبلی سوژه، که تحت نظر آن معلم بوده است، پیدا کرد. بعضی از سوژه‌ها وقتی در خواب مصنوعی به طور واضح راهنمای خود را می‌بینند نمی‌توانند اسم او را درست تلفظ کنند چون در زندگی فعلی ترکیب آن صداها برایشان قابل تکرار نیست. من به این سوژه‌ها می‌گویم مهم آن است که درک کنند چرا این راهنمای خاص برایشان تعیین شده و اگر نتوانند اسم او را درست تلفظ کنند آنقدر اهمیتی ندارد. گاهی هم سوژه‌ها راهنمای خود را با نوعی لقب خطاب می‌کنند مانند: مدیر، مشاور، مربی و یا حتی فقط دوست من. البته آن‌ها بگویند دوست من غالباً باید آن طور تعبیر شود که منظور یک عنصر روحی تقریباً هم سطح است، نه یک راهنما. عناصری که ما آنها را دوست من خطاب می‌کنیم در سطحی نه چندان بالاتر یا پایین‌تر از خود ما هستند و تقریباً هم‌تراز ما می‌باشند. این دوست‌ها وقتی ما روی کره زمین هستیم و آنها در برزخ می‌باشند می‌توانند فکراً باعث تشویق ما بشوند و اگر هر دو در زندگی زمینی هستیم می‌توانند برای طی راه آن زندگی، هم‌پا و هم‌سفر خوبی برای ما باشند.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های کار درمانی من برای سوژه‌ها این است که به آنها کمک کنم، در سطح خودآگاه، به اهمیت نقشی که راهنمایان در زندگی افراد ایفاء می‌کنند پی ببرند. این مربیان با مهارت و روش آموزشی خود به تصحیح اعمال و حتی افکار ما می‌پردازند. گاهی اوقات ایده‌هایی که ما مدعی هستیم از خودمان است در واقع توسط یک راهنمای دلسوز به ما القاء می‌شود. این راهنمایان در مراحل سختی و گرفتاری زندگی موجب دلداری ما می‌شوند، بخصوص در دوران کودکی که ما نیاز به تسکین و آرامش داریم. یک خاطره دلپذیر را همیشه به خاطر دارم و آن مربوط به سوژه‌ای است که از او پرسیدم، تو در این زندگی خود از چه زمانی وجود راهنمایت را حس کردی و او جواب داد «اوه، یادم می‌آید اولین روزی که به مدرسه رفتم خیلی نگران بودم و می‌ترسیدم. خانمی که راهنمای من

بود با من آمد و تمام روز روی نیمکت کنار من نشست و وقتی می‌خواستیم به دانشجویی بروم و وحشت داشتم از آموزگار بپرسم، او مرا راهنمایی کرد».

موضوع موجودات روحی محافظ از زمان‌های بسیار قدیم مطرح بوده و در اولین آثاری که از انسان متفکر باقی مانده است دیده می‌شود. مطالعات انسان‌شناسی که بر روی آثار انسان‌های اولیه به عمل آمده، حاکی از آن است که حتی در آن زمان افراد به یک موجود محافظ سمبولیک معتقد بوده‌اند. بعداً، یعنی در حدود ۵۰۰۰ سال قبل که شهرها و کشورها تشکیل شده‌اند، موضوع «خدایان» هم در آیین و سنت‌های دینی و اجتماعی مطرح می‌گردد. اما اینگونه خدایان غالباً موجب ترس و وحشت مردم می‌شدند. بنابراین موضوع محافظ فردی یا خانوادگی مطرح می‌شود و در زندگی روزمره مردم از اهمیت خاصی برخوردار می‌گردد. اغلب افراد معتقد بودند که یک فرشته نگهبان برای هر فرد یا خانواده وجود دارد، که در مواقع حساس و بحرانی می‌توانند از طریق او به کمک الهی متوسل شوند. این سنت ادامه یافته و حتی در فرهنگ زمان حال هم دیده می‌شود.

ما در دو انتها الیه ایالات متحده دو نمونه از این مفهوم را داریم. اهالی هاوایی، آماکوا Aumakua را خدای شخصی خود می‌پندارند. قوم پولینزی معتقدند که آباء و اجداد ممکن است با یک فرد زنده از خانواده و نوادگان خود رابطه خدایی برقرار کنند. آنها می‌گویند آماکوا ممکن است در خواب یا بیداری فردی را کمک و با او را تنبیه کند. در سمت شمال شرقی آمریکا قوم ایروکووا Iroquois اعتقاد دارند که نیروی درونی روح هر فرد، که اوراندا Orenda نامیده می‌شود، با یک روح متعالی‌تر مرتبط است. این روح محافظ می‌تواند فرد را در مقابل نیروهای منفی و شیطانی که می‌خواهند به او صدمه بزنند مصون نگه دارد. فرهنگ میتولوژی قبایل زونی Zuni جنوب غربی ایالات متحده حاکی از اعتقاد به یک موجود «خداگونه» در زندگی هر فردی می‌باشد. این موجودات «سازندگان و نگهبانان راه زندگی» خوانده می‌شوند و اعتقاد عمومی بر آن است که این عناصر محافظین روح‌ها هستند. در اطراف و اکناف جهان فرهنگ‌های بسیار دیگری دیده می‌شود، که معتقدند فردی غیر از خدا شخصاً مواظب آنهاست و برای آنها وساطت می‌کند.

من فکر می‌کنم که انسان‌ها همواره نیازمند به اعتقاد درجاتی پایین‌تر از آن خدای متعالی بوده‌اند، یعنی قائل به خدایی در جسم و قیافه بشری تا بتوانند

نیروی معنوی را از طریق او متجسم کنند. مردم، وقتی دعا یا مراقبه، یا تمرین Meditate می‌کنند در واقع می‌خواهند به موجودی دستیابی پیدا کنند که برای کسب فیض یا الهام گرفتن با او آشنا و مربوط هستند. طبیعتاً خیلی آسان‌تر است که انسان از موجودی طلب کمک و دستگیری کند، که می‌تواند در مغز خود او را مجسم سازد. نوعی فقدان تجسم در مورد خدای متعال وجود دارد، که تماس مستقیم با او را برای مردم غیرممکن می‌سازد. افراد، علی‌رغم اعتقادات دینی با درجه ایمان خود، احساس می‌کنند اگر یک خدای متعالی هم وجود داشته باشد، آنقدر گرفتار است که فرصت رسیدگی به مشکلات فردی آنها را ندارد. از این رو مردم غالباً تماس مستقیم با آن خدا را بی‌فایده تلقی می‌کنند. در نتیجه ادیان اصلی جهان، پیغمبران را به عنوان نمونه افرادی که در هر زمانی روی زمین بودند و نقش واسطه بین مردم و خدا را ایفاء کرده‌اند تلقی می‌کنند.

احتمالاً به جهت اینکه مقام بعضی از این پیغمبران را در حد الوهیت بالایی برده‌اند مردم دیگر به اندازه کافی احساس خصوصیت با آنها نمی‌کنند. این صحبت من به هیچ‌وجه به منزله کم‌ارزش جلوه دادن تأثیر معنوی مهم و اساسی این پیغمبران اصلی روی پیروان خود داشته‌اند نمی‌باشد. میلیون‌ها انسان از ثمرات تعلیمات این روح‌های قدرتمند که در طول تاریخ گذشته بصورت پیغمبران روی زمین آمده‌اند، بهره‌مند شده‌اند. اما در عین حال، مردم در قلب خود می‌دانند و همیشه هم می‌دانسته‌اند، که یک فردی، یک عنصری وجود دارد که با او احساس خصوصیت دارند و باید به او پیوندند.

من یک تئوری دارم و آن این است: برای افرادی که خیلی مذهبی هستند راهنمایان بصورت شخصیت‌های همان مذهب ظاهر می‌شوند. موردی که در یکی از شبکه‌های سراسری تلویزیونی نشان داده شد، مربوط به کودکی از یک خانواده خیلی معتقد مسیحی بود که تجربه نزدیک مرگ داشته و گفته که حضرت عیسی را دیده است، وقتی از این دختر خردسال خواستند با مداد رنگی آنچه را که مشاهده کرده ترسیم نماید، او با رنگ آبی، هیبت کلی مردی را ترسیم کرد که هاله‌ای از نور دورش را گرفته است.

سوزه‌های من همواره اظهار می‌دارند که تا چه حد در دوران زندگی از راهنمای معنوی خود استفاده می‌کنند. من به این باور رسیده‌ام، که مسئولیت ما در

واقع با همین راهنمایان است نه با خدا. این مربیان آگاه در طول هزاران سال زمینی به همراه ما می‌مانند و در تمام امتحاناتی که در قبل، در طول و یا بعد از زندگی‌های زمینی بی‌شمار برای ما پیش می‌آید، کمکمان می‌کنند. من توجه کرده‌ام، برخلاف مردمی که در حالت بیداری هستند، سوژه‌ها در حالت خواب مصنوعی رفتاری‌های خود را مربوط به خدا نمی‌دانند. غالباً وقتی ما در حالت روحی هستیم، همیشه عدم رضایت خود را در مورد مصائب و سختی‌ها با راهنمایان مطرح می‌کنیم.

غالباً از من سؤال می‌شود، که آیا مربیان راهنما برای ما انتخاب می‌شوند یا بصورت اتفاقی تعیین می‌گردند. جواب به این سؤال بسیار مشکل است. بنظر می‌رسد که در برزخ نظام بسیار مشخص و خاصی برای تعیین راهنما حکمفرماست. من معتقدم که روش تدریس و تکلیف مدیریت آنها، کاملاً منطبق با هویت روحی ما می‌باشد.

مثلاً من شنیده‌ام، بعضی از راهنمایان جوان هستند و در زندگی‌های قبلی خود توانسته‌اند بر صفات منفی خاصی، که مبارزه با آنها بسیار مشکل بوده است، فائق آیند و حالا راهنمای روح‌هایی شده‌اند که با همان صفات و همان مشکلات رفتاری روبرو می‌باشند. بنظر می‌رسد که ارزیابی راهنمایان براساس میزان تغییر مثبتی صورت می‌گیرد، که می‌توانند در روح‌ها به وجود آورند.

همه راهنمایان نسبت به شاگردان خود مهر و محبت دارند، ولی روش تدریس هر یک متفاوت است. من دیده‌ام که بعضی مربیان به طور مستمر شاگردان خود را در زندگی زمینی‌شان کمک می‌کنند، حال آن که بعضی دیگر انتظار دارند که شاگردان حتی بدون تشویق آشکار به درس‌ها عمل کنند. البته میزان بلوغ هر روح هم مؤثر است. مسلماً یک دانشجوی سطح فوق‌لیسانس کمتر از یک دانشجوی سال اول دستیاری می‌شود. به غیر از میزان پیشرفت، درجه اشتیاق هر روح به یادگیری هم عامل دیگری در نوع کمک و دستگیری است که شاگرد در طول زندگی از راهنمای خود دریافت می‌کند.

در مورد جنسیت راهنمایان، من هیچ رابطه مشخصی پیدا نکرده‌ام، که سوژه‌های زن یا مرد راهنمایی داشته باشند که بصورت مؤنث یا مذکر ظاهر شوند. به طور کلی مردم، راهنمایان خود را به هر صورتی که باشند قبول می‌کنند و

آن را کاملاً طبیعی تلقی می‌نمایند. نمی‌دانم آیا دلیلش این است که در عرض سالیان متمادی به آنها عادت کرده‌اند و یا اصولاً جنسیت راهنما برایشان مطرح نیست و آن را عامل مؤثری در کیفیت راهنمایی تلقی نمی‌کنند. بعضی راهنمایان گاهی بصورت مؤنث و گاهی مذکر ظاهر می‌شوند و این امر تأیید نظریه‌ای است که اصولاً راهنمایان دوجنسیتی هستند. یکی از سوژه‌ها به من می‌گفت که «راهنمای من گاهی بصورت زن و تحت نام الکسیس Alexis و گاهی بصورت مرد و بنام الکس Alex ظاهر می‌شود و این بستگی به این دارد که آیا من به مشورت و نصیحت مردانه احتیاج داشته باشم یا زنانه».

تا آنجا که من فهمیده‌ام روش انتخاب مربی در برزخ با دقت زیاد صورت می‌گیرد. هر فرد بشر حداقل یک «راهنمای ارشد» یا حتی یک «استاد راهنما» دارد که از زمان خلقت آن روح برایش تعیین شده است. بسیاری از ما در طول موجودیتمان از کمک یک راهنمای جدیدتر و ثانویه (مثل کارلا که در فصل قبلی راجع به او صحبت شد) بهره می‌بریم. بعلت فقدان اصطلاح بهتر، من این دانشجویان - راهنما را راهنمایان «تازه‌کار» نامیده‌ام.

این راهنمایان تازه‌کار در پایان سطح ۳، دوره کارآموزی معلمی خود را آغاز می‌کنند و به تدریج به سطح «متوسط بالایی» پیشرفت روحی (طبقه‌بندی فصل هفتم) می‌رسند. عملاً ما کارآموزی خود را بعنوان دستیار راهنما مدتها قبل از رسیدن به سطح ۴ شروع می‌کنیم. در سطوح پایین‌تر پیشرفت روحی، ما می‌توانیم دوستان هم‌مطراز خود را در زندگی زمینی و هم‌چنین در دوران بین دو زندگی کمک کنیم. سمت‌های آموزشی مربی تازه‌کار و مربی ارشد با نظر و اراده استادان راهنما تعیین می‌شوند. این استادان برای انتخاب راهنمایان جوان مرجع تصمیم‌گیرنده هستند و به مانند هیئت امنا دانشگاه عمل می‌کنند. ما در فصل دهم و یازدهم روش کارآموزی راهنمایان را بررسی خواهیم کرد.

آیا تمام راهنمایان توانایی‌های مشابه در زمینه آموزش دارند و آیا این توانایی‌ها در تعداد شاگردانی که به آنها واگذار می‌شود مؤثر است یا نه؟ مطالب زیر از پرونده سوژه‌های استخراج شده که روح پیشرفته‌ای است و به سؤالات من در این مورد پاسخ داده است.

گزارش شماره ۱۷

من می‌خواهم سؤالاتی در مورد نحوه تعیین مربی و راهنما در برزخ در رابطه با توانایی آنها در کمک به روح‌ها مطرح کنم. وقتی یک روح به حدی از پیشرفت می‌رسد که به عنوان راهنما انتخاب می‌شود، آیا یک روح (شاگرد) تحت تعلیم او فرار می‌گیرد یا تعدادی بیشتری را آموزش می‌دهد؟ فقط به راهنمایان مجرب بیش از یک شاگرد داده می‌شود. فکر می‌کنم اگر تعداد روح‌هایی که نیاز به راهنمایی دارند زیاد باشد مسئولیت سنگینی برای مربی بوجود می‌آورد حتی اگر دستیار هم داشته باشد. آنها کاملاً از عهده اینکار برمی‌آیند. تعداد اهمیتی ندارد. چطور؟

وقتی کسی لیاقت و توفیق راهنمایی و مربی‌گری پیدا کرد، تعداد شاگردان برایش مطرح نیست. بعضی گروه‌ها شامل روح‌های بیشتری هستند و بعضی کمتر. بنابراین اگر کسی به مرحله راهنمای ارشد و طیف رنگ آبی رسیده باشد، اندازه کلاس و تعداد شاگردان ربطی به کیفیت ماموریت ندارد، چون آن راهنما توانایی تدریس در همه کلاس‌ها را دارد، درست است؟

نه، معنی حرف من این طور نیست. تعداد کلاس بستگی به میزان پیشرفت روح‌ها و تجربه راهنما دارد. البته راهنمایان گروه‌های بزرگ دستیار هم دارند. چه راهنمایانی دستیار دارند؟

راهنمایانی که شما آنها را ارشد می‌نامید. ضمناً عناصر دیگری هم به آنها کمک می‌کنند.

- آنها که راهنمایان ارشد را کمک و راهنمایی می‌کنند چه عناصری هستند؟

-- سرپرست‌ها، آنها حرفه‌ای‌های واقعی هستند.

-- من شنیده‌ام بعضی سوژه‌ها آنها را استاد‌های راهنما خطاب می‌کنند.

• بله، اینهم عنوان بدی نیست.

- چه طیف رنگی از آنها منتشر می‌شود؟

-- بنفش، آبی تیره مایل به بنفش.

یادداشت: همان‌طور که در نمودار شماره ۳ فصل هفتم نشان داده شده

روح‌هایی که در قسمت تحتانی سطح ۵ هستند، رنگ آبی آسمانی از خود منتشر می‌کنند. هر قدر سطح پیشرفت روح بالاتر برود پررنگ‌تر می‌شود، ابتدا به آبی

نیمه شب و بالاخره به بنفش تبدیل می‌گردد و این مرحله‌ای است که روح در سطح ۶ (بسیار پیشرفته) رسیده و به درجه استادی نائل گشته است.

- اگر هر کدام از راهنماها روش آموزش خاص خود را دارند، پس وجه اشتراک آنها چیست؟

- کسی که عشق به آموزش و علاقه به کمک کردن بقیه نداشته باشد هیچ‌گاه در سمت مربی‌گری و راهنمایی نخواهد رسید.

- چه روح‌هایی به عنوان راهنما انتخاب می‌شوند؟ بهتر است یک روح خاصی را در نظر بگیری و به من بگویی که او چه صفت‌هایی دارد.

- راهنمایان باید بسیار با مهر و محبت باشند ولی در عین حال خیلی هم آسان‌گیر نباشند. تعصب نداشته باشند. روح‌ها نباید الزاماً، هرکاری را عیناً مثل هم انجام دهند. آنها هیچ‌گاه ارزش‌های خود را به کسی تحمیل نمی‌کنند.

- خوب، تمام مواردی را که اسم بردی مربوط به کارهایی است که راهنمایان نمی‌کنند. اگر آنها ارزش‌های خود را تحمیل نمی‌کنند پس چه کار می‌کنند؟

- به شاگردان خود روحیه و اعتماد به نفس می‌دهند. می‌دانم که آنها خودشان مراحل زیادی را طی کرده‌اند و تجربیات بسیاری دارند. ضمناً ما را همان‌طور که هستیم قبول دارند و به ما حق می‌دهند که گاهی اشتباه بکنیم.

- باید اقرار کنم، بنظر من روح‌ها خیلی نسبت به راهنمایان وفادار هستند.

- بله، چون راهنما هم هیچ وقت ما را رها نمی‌کند.

- بنظر تو بارزترین صفت یک راهنما چیست؟

- (بدون مکث) توانایی ایجاد انگیزه و شهامت بخشیدن.

گزارش بعدی در مورد یکی از راهنمایان است که هنوز هم به زندگی زمینی می‌آید. نام این راهنما اووا Owa می‌باشد و از صفات یک مربی دلسوز برخوردار است. این طور که بنظر می‌رسد مأموریت اولیه‌اش شامل راهنمایی مستقیم سوژه گزارش ۱۸ بوده و روش کار او هم به همان منوال ادامه دارد. سوژه من وقتی متوجه شد که راهنمایش هم‌اکنون هم یک زندگی زمینی را می‌گذراند بسیار هیجان‌زده و متعجب گشت.

اولین مرتبه که اووا بصورت راهنمای سوژه من ظاهر شده، مربوط به پنجاه سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد. طبق اظهار سوژه در آن زمان او مرد

نسبتاً مسنی بوده که در دهکده‌ای از منطقه جودان Judean زندگی می‌کرده. آن منطقه توسط سربازان رومی با خاک یکسان شده است. در آن موقع سوژه گزارش ۱۸، دختر جوان هیجده ساله‌ای بوده که پدر و مادر خود را در حمله رومی‌ها به دهکده‌شان از دست داده و یتیم شده است. در صحنه اول بازگو کردن خاطرات آن والدگی دخترک می‌گوید که در یک میخانه عملاً بصورت برده کار می‌کرده و مداوماً مورد ضرب و شتم صاحب میخانه قرار می‌گرفته و چند دفعه هم مشتریان رومی به او تجاوز کرده بوده‌اند. بالاخره در سن ۲۶ سالگی تحت فشار کار زیاد، بدرفتاری و ناامیدی می‌میرد. این سوژه با یادآوری خاطرات حافظه مادون آگاه و ناخودآگاه می‌گوید که «من شب و روز کار می‌کردم و از شدت درد و رنج تحقیر بی‌حس شده بودم. آن پیرمرد کسی بود که به من مهربانی می‌کرد و دلداریم می‌داد و به من آموخت که ناامید نشوم و به چیزی بالاتر و متعالی‌تر از مردمان بیرحم ایمان داشته باشم».

بعدها در حالت ابرآگاه این سوژه خاطراتی را در مورد زندگی‌های دیگرش به یاد آورد که در آنها اووا بصورت یک دوست مورد اعتماد و یک مرتبه هم بعنوان برادر بر او ظاهر می‌شود. در آن حالت، سوژه من دریافت که تمام آن افراد خوب و مهربان در زندگی‌هایش همان راهنمایش اووا بوده‌اند. در خیلی از زندگی‌هایش اووا را اصلاً ندیده و یا تشخیص نداده و گاهی هم که اووا به کمک او آمده، نتوانسته او را لمس کند و تماس فیزیکی داشته باشد.

در حین خواب مصنوعی، من ناگهان از سوژه‌ام پرسیدم آیا ممکن است اووا در زندگی فعلی او بنحوی حاضر باشد. بعد از لحظه‌ای تأمل سوژه‌ام به حالت لرزش غیرقابل کنترل افتاد، اشک از چشمانش سرازیر شد و از تصویری که به مغزش آمد صحبت کرد.

گزارش شماره ۱۸

- آی خدایا، می‌دانستم! می‌دانستم چیز خاصی در مورد او هست.
- در مورد چه کسی؟
- پسر، اووا الآن پسر من است، او براندن Branden است.
- یعنی پسر تو واقعاً همان اووا، راهنماییت است؟

- بله، بله (با خنده و گریه توأم) می‌دانستم! از همان روز که به دنیا آوردمش احساس می‌کردم، او بنحو دلپذیری آشنا بنظرم می‌رسید، حالت خاصی بر او داشت، خیلی بیشتر از یک نوزاد معمولی بود.

- روزی که به دنیا آمد چه چیزی فهمیدی یا احساس کردی؟

- واقعاً نمی‌دانستم، اما در درونم احساس خاصی داشتم، نه تنها آنچنان احساسی که تولد اولین فرزند به مادر می‌دهد. احساس می‌کردم این موجود آمده که مرا کمک کند. متوجه هستید؟ چقدر عالی است، این واقعیت دارد، او خودش است.

- (من سعی کردم قبل از ادامه صحبت، سوژه را آرام کنم، چون آنقدر با ناآرامی و هیجان به اینطرف و آنطرف تکان می‌خورد که نزدیک بود از روی صندلی راحتی بیفتد)، (بعد گفتم:) چرا فکر می‌کنی که این مرتبه اووا به صورت فرزندت دنیا آمده؟

- (با حالت نسبتاً آرام، ولی هنوز گریه می‌کرد) برای اینکه در این دوران سخت کمکم کند، در این دورانی که افراد اطراف من حاضر نیستند مرا قبول کنند. حتماً او می‌دانسته که من وارد یک مرحله بحرانی و سخت از زندگی شده‌ام و می‌خواسته بصورت پسرم بیاید. قبلاً در این مورد با او حرف نزده بودم. اما چقدر عالی است.

یادداشت: در همان ایام جلسه‌ی خواب مصنوعی، سوژه‌ام به یک کار مهم

بازرگانی مشغول شده بود و کوشش می‌کرد که مورد قبول اطرافیانش قرار گیرد. ضمناً زندگی زناشویی او هم دچار مشکلاتی بود و سرچشمه اختلاف هم این بود که او بیشتر از شوهرش درآمد داشت. بعد از آن مطلع شدم که کار آنها منجر به طلاق شد.

- پس از آن که پسر را از بیمارستان به خانه بردی آیا هیچ‌چیز غیرعادی در مورد او احساس می‌کردی؟

- بله، احساس من در واقع از بیمارستان شروع شد و هیچ‌وقت هم تغییر نکرد. وقتی من به چشم‌های پسرم نگاه می‌کنم، آرامش خاصی احساس می‌کنم. وقتی خسته و کوفته به خانه می‌آیم و پرستار بچه می‌رود من با فرزندم کم‌حوصلگی می‌کنم. ولی او آنقدر صبور است که حد ندارد. حتی لازم نیست او را بغل کنم. نگاهش بسیار هوشمندانه است. اما تا الآن به درستی علتش را درک نکرده بودم.

«**هالا می فهمم**». خدایا، چه لطف بزرگی به من شده است. در اوایل حاملگی حتی **معلمن** نبودم که این بچه را نگهدارم، حالا درست می فهمم چه خبر است.
= حالا چه چیز می فهمی؟

= (با لحن قاطع) هر قدر در محیط کارم سعی می کنم، باز هم بقیه با من سخت تر برخورد می کنند، نمی خواهند دانایی ها و توانایی های مرا قبول کنند. با شوهرم مسئله دارم. او از اینکه من این همه کوشش می کنم که موفق شوم، مرا سرزنش می کند. اووا یعنی پسرم براندون آمده به من نیرو بدهد که بتوانم بر مشکلاتم فائق آیم.

... فکر می کنی این یک کار خوب و مناسب بود که ما فهمیدیم راهنمای تو الآن بصورت پسر با تو است؟

- بله اگر اووا نمی خواست من بفهمم که او این مرتبه به این صورت در زندگی هست، حتماً من اصلاً پیش شما نیامده بودم و یا این مطلب به مغزم خطور نمی کرد.

این مورد استثنایی حالت نشات و مستی عاطفی را نشان می دهد که سوژه ها معمولاً در زندگی زمینی خود هنگامی که با راهنمایشان روبرو می شوند آن را احساس می کنند. توجه کنید، نقشی که اووا این مرتبه برای کمک به سوژه انتخاب کرده ربطی به نقشی که معمولاً «مونس روحی» Soul mate ایفاء می کند و بصورت همسر فرد می آید ندارد. اووا بصورت شوهر سوژه به این دنیا نیامده و در هیچ یک از زندگی های قبلی او هم شوهرش نبوده است. البته ممکن است که مونس روحی به غیر از همسر در نقش دیگری هم ظاهر شود. ولی راهنمایی که برای زندگی زمینی به اینجا می آیند معمولاً هیچ وقت به کار دو مونس روحی که دارند مسیر زندگی را با هم طی می کنند مداخله نمی نمایند. مونس روحی این سوژه اتفاقاً جوانی است که از دوران دبیرستان با هم آشنا بوده اند.

براساس اطلاعاتی که من توانسته ام جمع آوری کنم، بنظر می رسد اووا در حدود دو هزار سال پیش به سطح راهنمای تازه کار رسیده است. احتمالاً قبل از زمانی که این سوژه خودش شایستگی پیدا کند که از سطح پیشرفت روحی طیف رنگی سفید به طیف رنگی زرد برسد، اووا موفق شده به سطح معلم ارشد ارتقاء حاصل کند. در این مدته که ممکن است قرن ها طول بکشد، حتی اگر خود اووا

دیگر به زندگی زمینی بازنگردد، به هر حال به عنوان راهنمای این سوژه باقی خواهد ماند.

آیا ما هیچ وقت با راهنمایان خود از نقطه نظر میزان پیشرفت روحی هم سطح خواهیم شد؟ به‌اینجا ممکن است چنین بشود، ولی باید بگوییم من تا به حال در گزارشاتی که از سوژه‌ها داشتم چنین موردی را ندیده‌ام. روح‌هایی که با سرعت زیاد پیشرفت می‌کنند البته استعداد استثنایی دارند، ولی راهنمایانی هم که مسئول کمک به آنها هستند همین‌طور می‌باشند.

این غیرعادی نیست که دو راهنما با روش‌های آموزشی متفاوت، مشترکاً مربی‌گری عده‌ای را برعهده بگیرند. در چنین مواردی حتماً یکی از راهنمایان در مرتبه بالاتری قرار دارد و معمولاً راهنمای مجرب‌تر و ارشدتر، در کارها و اعمال روزمره شاگردان کمتر دخالت می‌کند. دلیل این نوع همکاری، یا این است که یکی از راهنمایان که تحت نظر دیگری است، در سطح پایین‌تری قرار دارد و مشغول کارآموزی است و یا اینکه آن دو راهنما با هم سابق دیرینه دارند و این رابطه همکاری بتدریج بین آنها به‌وجود آمده است. معمولاً هر راهنمای ارشد مسئولیت تعلیم یک گروه از روح‌ها را برعهده دارد و یک استاد راهنما کار چندین راهنمای ارشد را سرپرستی و نظارت می‌کند.

راهنمایان به کار همدیگر دخالت نمی‌کنند. من دوست نزدیکی دارم که برایم توضیح داد چطور دو مربی که با هم کار می‌کنند مکمل همدیگر هستند. ذکر این گزارش مناسب بنظر می‌رسد و چگونگی رابطه بین دو راهنما را بنحوی نشان می‌دهد. راهنمای تازه کار دوست من به صورت یک زن مهربان از سرخ‌پوستان آمریکایی بنام کوان Quan ظاهر می‌شود، لباسش از پوست آهو است و موهای بلندش را بافته است. هر بار که ظاهر می‌شود صورتش نور شفافی دارد و با صحبت و اعمالش دوست من را دلداری می‌دهد و موجبات آرامش او را فراهم می‌کند.

کوان همیشه می‌خواهد بار سنگینی که دوست من در این زندگیش بردوش دارد را سبک‌تر کند. راهنمای دیگر او آقای بنام گایلز Giles است که در سطح راهنمای ارشد و نزدیک مرحله استادی است و به مراتب کمتر از کوان در امور دوست من مداخله می‌کند. هر بار که در ابر آگاه دوستم ظاهر می‌شود، برای

مدت خیلی کوتاهی است. در اینجا تفاوت روش آموزشی یک راهنمای سطح بالا در مقایسه با راهنمای سطح پایین‌تر دیده می‌شود.

گزارش شماره ۱۹

وقتی عمیقاً در مورد یکی از مشکلات مهم خود فکر می‌کنی، گایلز چطور به سراغت می‌آید؟

(با خنده) بگذار بگویم که اصلاً مثل کوان نیست. معمولاً ملاحظه دارد که کمی خود را پشت سایه بخار آبی رنگی پنهان کند. اول صدای او را می‌شنوم و بعد خودش را می‌بینم.

منظورت این است که اول بصورت انرژی آبی رنگ ظاهر می‌شود؟
بله، که کمی خود را قایم کند. او دوست دارد که مرموز باشد، ولی این حالت خیلی طول نمی‌کشد.

دکتر «ن»: بالاخره وقتی خود را نشان می‌دهد به چه صورتی است؟
مانند جن ایرلندی^{۵۴}

خوب، پس او خیلی قد کوتاه است بله؟

(با خنده) بله، به قد و قامت یک بچه جن. موهایی ژولیده‌اش تمام سورت او را پوشانده، قیافه و لباسش نامرتب است و دائماً به این طرف و آن طرف حرکت می‌کند.

- چرا این کار را می‌کند؟

- اصولاً خصوصیتش اینطور است، خیلی هم عبوس و کم حوصله است. وقتی ظاهر می‌شود اخم‌هایش غالباً درهم است، دست‌هایش را پشتش قفل کرده و به این طرف و آن طرف قدم می‌زند.

- تو رفتار او را چطور تعبیر می‌کنی؟

- ظاهرش خیلی با شخصیت نیست، مثل سایر راهنمایان، ولی بسیار باهوش و باتدبیر است.

- می‌توانی با جزییات بیشتری توضیح دهی که او چه تأثیری در تو داشته است؟

۵۴- در افسانه‌های ایرلندی آمده که Leprechaun جن کوچکی است که هر کس آن را بیابد گنج‌های نهفته را پیدا می‌کند.

- (با اکراه) گایلز باعث شده که من زندگی‌های خود را به منزله بازی شطرنج تلقی کنم و کره زمین برایم صحنه شطرنج باشد. گاهی بعضی از حرکات مهره‌ها سبب وضعیتی می‌شود که راه‌حل آسانی ندارد. اگر چه من در مورد هر حرکت، فن و برنامه‌ریزی می‌کنم، ولی غالباً نتیجه‌ها در بازی غلط از آب درمی‌آیند. گاهی اوقات اصولاً فکر می‌کنم، او برایم تله‌هایی می‌گذارد که بازی را بهتر یاد بگیرم.

- آیا این روش برایم مفید و سازنده بوده. آیا گایلز توانسته به تو بیاموزد که چطور با مسائل و مشکلات زندگی برخورد کنی؟

- (مکت) من بیشتر از نتیجه کار او در برزخ بهره‌مند می‌شوم. او مرا وادار می‌کند در زندگی‌های زمینی با سختی‌ها و موقعیت‌های مشکل روبرو شوم و با جذب مبارزه نمایم.

-- آیا می‌توانی یا می‌خواهی با او در تماس نباشی و فقط با کوان کار کنی.

- (با تبسم) اولاً که در برزخ اینکارها را نمی‌شود کرد، ثانیاً او بسیار توانا و باهوش است.

- یعنی می‌گویی ما راهنمایان را خودمان انتخاب نمی‌کنیم؟

- به هیچ‌وجه، آنها ما را انتخاب می‌کنند.

- آیا هیچ ایده‌ای داری، که چرا تو تحت تعلیم دو راهنما هستی و رویه آنها در کمک به تو تا این حد متفاوت است؟

- نه، اما من خودم را بسیار خوشبخت می‌پندارم. کوان هم همواره به من دلداری می‌دهد و کمک می‌کند.

یادداشت: سرخ‌پوستان بومی که زمانی در آمریکای شمالی زندگی

می‌کرده‌اند، می‌توانند برای ما که مدتها بعد از آنان در این سرزمین زندگی می‌کنیم، راهنمایان روحی بسیار قوی و مفیدی باشند. بنظر من، اینکه خیلی از سوزدها عنوان می‌کنند، راهنمای آنها از سرخ‌پوستان بومی هستند به این دلیل است که اصولاً روح‌ها کشش بیشتر نسبت به آنهایی دارند که زندگی زمینی‌شان در وضعیت جغرافیایی شبیه زندگی زمینی خودشان است.

- چه جنبه‌ای از روش آموزشی گایلز را خیلی می‌پسندی؟

- روش ایجاد انگیزه‌اش بسیار جالب است، هر وقت در بازی زندگی با مشکلی روبرو بشوم، او از اینکه من احساس ناتوانی و ضعف می‌کنم مسخره‌ام می‌کند.

مداوماً به من فشار می‌آورد که تمام توانایی خود را به کار ببندم. روش او آسان نیست ولی مفید است.

- آیا تو در زندگی‌های زمینی، حتی وقتی که در خواب مصنوعی نیستی اثر تعلیمات و راهنمایی‌های او را حس می‌کنی؟

بله هر وقت تمرکز می‌کنم و به درون خودم می‌روم. گاهی هم در خواب از تعلیمات او بهره‌مند می‌شوم.

هر وقت بخواهی گایلز به سراغت می‌آید؟

(بعد از مدتی مکث) نه، اگر چه فکر می‌کنم مدت‌های مدیدی است که تحت نظر او هستم و شاید از اولین زندگی زمینی، او راهنمای من بوده، ولی کوان بیشتر به سراغم می‌آید. من نمی‌توانم در هر وضعیت معمولی او را طلب کنم، مگر آن که موقعیت واقعاً حساس باشد.

ممکن است نظرت را در مورد کوان و گایلز برایم خلاصه کنی؟

من کوان را مثل مادرم دوست دارم و به او عشق می‌ورزم، ولی می‌دانم اگر سخت‌گیری‌ها و دیسیپلین گایلز نبود من به این مرحله که رسیده‌ام نمی‌رسیدم. البته هر دو مهارت دارند چون به من امکان می‌دهند از اشتباهاتم درس بگیرم.

نحوه همکاری این دو راهنما نمونه خوبی از چگونگی آموزش افرادی است که بیشتر از یک مربی دارند. در این مورد روش کار گایلز بی‌شبهت به متد سقراط نیست. او در موقعیت‌های سخت هیچ‌وقت وضعیت را برای شاگردش آسان نمی‌کند، بلکه او را وادار می‌نماید که با سعی و کوشش از عهده حل آن برآید. از طرف دیگر کوان همواره سوژه را دلداری می‌دهد و با مهربانی روحیه او را تقویت می‌کند.

وقتی این دوستم برای یک جلسه خواب مصنوعی به سراغ من می‌آید، مطمئن هستم که کوان و گایلز هر دو حاضر و ناظر هستند. گایلز البته مثل سایر راهنمایان، دلسوز است. اما نشانی از آسان‌گیری در او دیده نمی‌شود. او می‌گذارد که مشکلات درست به حد تحمل و توانایی دوست من برسد و آن وقت به نحوی آنها را حل می‌کند. بی‌پرده بگویم، بنظر من، گایلز یک شرور کارکشته واقعی است. البته این نظر مرا دوستم قبول ندارد. او همه موفقیت‌های خود را مدیون سخت‌گیری‌های گایلز می‌داند.

راهنمایان معمولاً چگونه هستند؟ تجربیات من نشان می‌دهد که هیچ‌گاه راهنمایی عیناً یکسان نیستند در هر جلسه من چهره جدیدی از این عناصر برتر را می‌بینم، حتی در یک جلسه با مشخصات متفاوتی از آنها روبرو می‌شوم. آنها گاهی مساعد و زمانی بازدارنده هستند، می‌توانند قابل انعطاف یا یک‌دنده باشند. گاهی پیغامهای خود را به وضوح و روشنی می‌دهند و گاهی بسیار مبهم عمل می‌کنند. بعضی اوقات هم اصلاً عکس‌العملی از آنها نمی‌بینم. من برای راهنمایان احترام زیادی قائم چون نقش سازنده آنها را در سرنوشت افراد دیده‌ام، ولی باید اقرار کنم که گاهی همین راهنمایان سد راه مطالعات من بوده‌اند. من آنها را موجوداتی مرموز تلقی می‌کنم، چون در ارتباطشان با من همیشه غیرقابل پیش‌بینی هستند.

در اوایل قرن حاضر واسطه‌هایی (مدیوم‌هایی) مانند من که افراد را با خواب مصنوعی می‌بردند، وجود هر روحی را در کلینیک نوعی کنترل و نظارت تلقی می‌کردند. برداشت کلی این بود که این کنترل‌ها (چه راهنمایان و چه بقیده) انرژی خود را از طریق عاطفی، فکری و روحی به سوژه منتقل می‌کردند. اهمیت هم‌آهنگی بین این انرژی و واسط خواب مصنوعی هم برکسی پوشیده نیست.

اگر این کنترل‌ها مانع تحقیقات من از سوژه بشوند، من کوشش می‌کنم دلیل آن را بفهمم. بعضی از راهنمایان، سدکننده کار من برای رسیدن به هر نوع اطلاع از گذشته سوژه می‌باشند، حال آن که بعضی دیگر بسیار مساعد هستند و دستیابی به اطلاعات زیادی را تسهیل می‌کنند. من هیچ‌گاه این اصل را فراموش نمی‌کنم که راهنمایان کاملاً حق دارند جلوی تبادل اطلاعات بین من و سوژه‌ای که تحت تعلیم و راهنمایی آنان است را بگیرند. بالاخره شاگردان همیشگی آنها موقتاً سوژه من هستند و واضح بگویم من ترجیح می‌دهم که اصلاً تماسی با راهنمای سوژه نداشته باشم تا آن که مجبور باشم در قسمتی از جلسه خواب مصنوعی از کمک او برخوردار شوم و در قسمت دیگری او جلوی حافظه سوژه را بگیرد و انتقال اطلاعات را به من غیرممکن سازد.

من معتقد هستم که انگیزه راهنمایان برای سد کردن مسیر تبادل اطلاعات، عمیق‌تر از مقاومت آنها در مقابل اثرات روانی است که جلسه درمان خواب مصنوعی می‌تواند در سوژه داشته باشد. حقیقت این است که من مداوماً در جستجو هستم که بتوانم اطلاعات بیشتری از برزخ و عالم ارواح به دست آورم.

یک راهنما ممکن است اکراه خاصی نداشته باشد که من اطلاعاتی در مورد زندگی‌های قبلی سوژه‌ام کسب کنم. اما من می‌خواهم از آنها مطالبی راجع به زندگی در کرات دیگر، تشکیلات برزخ و حتی اصولاً موضوع خلقت به دست آورم و این راهنمایان موافق نیستند. بهمین دلیل من اجباراً باید این اسرار معنوی را ذره ذره از سوژه‌های مختلف به دست آورم. ضمناً من احساس می‌کنم که راهنمای خودم، مرا در امر جمع‌آوری این اطلاعات از طریق صحبت با سوژه‌ها و کلنجار رفتن با راهنمایان کمک می‌کند.

گاهگاه سوژه‌ای پیدا می‌شود که از راهنمای خود اظهار نارضایی می‌نماید. این امر معمولاً موقتی است. گاهی افراد فکر می‌کنند کار کردن با یک راهنما خیلی دشوار است، یا اینکه راهنما به اندازه کافی وقت برایشان صرف نمی‌کند، حتی ممکن است تصور کنند که کار راهنما در جهت منافع آنها نیست. یکی از سوژه‌ها به من می‌گفت مدت مدیدی است که سعی دارد تحت تعلیم راهنمای دیگری قرار گیرد. او می‌گفت «این خانم راهنما به اندازه کافی برای من مایه نمی‌گذارد». اما همین سوژه اظهار کرد که تا به حال کوشش او برای این تعویض به نتیجه‌ای نرسیده است. من متوجه شده‌ام که او در مدت اقامتش در برزخ بعد از بازگشت از دو زندگی زمینی اخیر حتی در کلاس‌های آنجا شرکت نمی‌کرده است، و به طور کلی از اینکه راهنمایش او را از موقعیت‌های بد نجات نداده گنهمند بود. البته راهنمایان ما همیشه خیر و صلاح ما را می‌خواهند و گاهی معنی این حالت آنست که باید بایستند و نظاره کنند که ما برای نیل به وضعیت خاصی رنج و درد زیادی تحمل کنیم. ضمناً راهنمایان نمی‌توانند ما را در مسیر پیشرفت روحی یاری دهند مگر آن که خود آمادگی داشته باشیم تغییرات لازم را در خودمان به وجود آوریم و از موقعیت زندگی‌های زمینی حداکثر استفاده را ببریم.

آیا دلیلی دارد که ما از راهنمایان خود بترسیم؟ در فصل پنجم، گزارش شماره ۱۳، دیدیم که یک روح جوان و تازه‌کار وقتی بعد از یک زندگی زمینی به برزخ رفت و با راهنمایش کلودیس در خصوص عملکرد آن زندگی حرف می‌زد خیلی هراسان شده بود. البته این نوع وحشت معمولاً مدت زیادی ادامه ندارد. گاهی اوقات ما از اینکه باید برای راهنمایان توضیح بدهیم که چرا در زمینه خاصی موفقیت به دست نیاورده‌ایم نگران هستیم، ولی آنها وضع ما را خوب درک

می‌کنند. در واقع راهنمایان می‌خواهند ما را در تجزیه و تحلیل اشتباهات زندگی قبلی کمک کنند، تا بتوانیم از نتایج آن در زندگی‌های بعدی بهره‌مند شویم.

سوژه‌های من حالت‌های مختلفی را در مورد تماس با راهنمایان بیان می‌کنند ولی ترس و وحشت در وجود آنها نیست. برعکس معمولاً دلواپسی آنها را این است که نکند راهنمایان آنها را در مراحل سخت زندگی تنها بگذارد. ما را راهنمای خود حالت معلم و شاگرد داریم، نه قاضی و متهم.

راهنمایان ما کم‌کم می‌کنند تا، بتوانیم تنهایی و انزوایی که هر روح در موقع تولد و شروع یک زندگی زمینی جدید با آن روبرو می‌شود را تحمل کنیم. هر قدر هم که اعضای خانواده جدید به ما محبت بکنند باز ما حالت این تنهایی را احساس می‌کنیم. راهنمایان می‌توانند هویت واقعی ما را در این جهان پرجمعیت احراز کنند. مردم همیشه می‌خواهند بدانند آیا هر وقت احساس احتیاج بکنند راهنمایان حاضر خواهد شد، این موضوع در واقع روند خاص یکسانی ندارد و منوط به تشخیص خود راهنما می‌باشد. راهنمایان خودشان قضاوت می‌کنند که حضورشان تا چه حد برای ما ضروری است. همچنین غالباً از من می‌پرسند آیا خواب مصنوعی بهترین طریقه تماس با راهنما است؟ البته من معتقدم که خواب مصنوعی روش خوبی است چون از محسنات و کاربرد آن برای کسب اطلاعات روحی مطلع هستم. اما در هر حال به خواب مصنوعی رفتن، آنهم توسط یک متخصص مجرب، بصورت مداوم و روزمره عملاً امکان‌پذیر نیست. لذا روش‌هایی مانند دعا و تمرکز عملی‌تر هستند. روش در خود فر رفتن بعنوان یک تمرکز عمیق بسیار مفید است، بخصوص برای آنهایی که وحشت دارند توسط فرد دیگری به خواب مصنوعی فرو برده شوند و یا نمی‌خواهند شخص دیگری به اسرار زندگی روحی آنها واقف شود.

در هر حال، روش اجرایی هر چه باشد، همه ما بالقوه توانایی ارسال امواج فکری ابرآگاه را داریم. فکر هر فردی که به راهنمایش برسد به منزله اثر انگشت مغزی اوست و راهنما فوراً تشخیص می‌دهد که این فکر متعلق به چه کسی است و او الآن در کجا می‌باشد. اکثر افراد در تمام دوران زندگی، بخصوص وقتی تحت فشارهای شدید هستند، احساس می‌کنند که یک عنصری مواظب آنها می‌باشد،

ممکن است همه ما نتوانیم این احساس را بدرستی توجیه و تعبیر کنیم، ولی این احساس بهر حال وجود دارد.

آگاهی به وجود روح و تماس با آن، اولین پله نردبان دسترسی به آن نیروی برتر است. تمام خطوط ارتباط فکری که ما برای تماس با فرستنده خدا استفاده می‌کنیم، از طریق همین نردبان و از مسیر راهنمایان باید رد بشود. تمام این نردبان مثل سیمی یک تکه است، که بدون وقفه پله‌پله پیام ما را به منبع اصلی انرژی متفکر منتقل می‌کند و هر پله به منزله جزئی از این کل می‌باشد. مردم باید ایمان حاصل کنند که دعا و طلب آنها توسط آن نیروی برتر جواب داده خواهد شد. برای همین است که راهنمایان تا این حد در زندگی‌های زمینی و برزخی ما اهمیت دارند. اگر ما در حالت توجه کامل باشیم یک ندای درونی با ما صحبت خواهد کرد و ما باید مطمئن باشیم که آن را در حالت توجه خواهیم شنید.

بررسی‌های آماری توسط روان‌شناسان نشان می‌دهد، که از هر ده نفر حداقل یک نفر به دفعات ندهایی را شنیده است که غالباً مثبت و سازنده بوده و جنبه راهنمایی داشته است. برای آنها موجب آرامش شده وقتی فهمیده‌اند شنیدن این صداها ربطی به توهمات بیماران روانی ندارد. شنیدن این پیام‌ها نه تنها موجب نگرانی نیست بلکه درست مثل یک مشاور درونی می‌باشد که در مواقع لازم هشدار می‌دهد. غالباً منشاء این پیام‌ها همان راهنمای ما می‌باشد.

راهنمایانی که مسئول روح‌های مختلف هستند با هم همکاری نزدیک دارند و پیامهای فکری با یکدیگر رد و بدل می‌کنند. وقتی افراد در یک حالت بحرانی قادر به حل مشکل خودشان نیستند، ناگهان می‌بینند که دوستی، آشنایی و یا حتی غریبه‌ای از راه می‌رسد و در لحظه حساس کمکشان می‌کند. این نتیجه همکاری بین راهنمایان است.

نیروی درونی که در زندگی روزمره به ما می‌رسد، از طریق دیدن تصویر جسمی راهنمایان نیست، بلکه از طریق احساسی است که ما را مطمئن می‌کند که تنها نیستیم. آنهایی که در حالت در خود فرورفتن و تمرکز به ندای درونی خود توجه دارند می‌گویند، یک نوع انرژی خاصی به آنها می‌رسد که سبب اطمینان و آسایش آنها می‌گردد. اگر ترجیح می‌دهید این نوع راهنمایی را الهام بنامیم اشکالی ندارد ولی باید بدانیم که این سیستم کمک‌رسانی تنها بستگی به ما ندارد، بلکه به

آن نیروی برتر هم مربوط است. درمواقع سختی و گرفتاری زندگی، ما دانش هستیم تقاضای کمک کنیم تا مشکلمان بلافاصله حل شود. سوژه‌ها در حال خواب مصنوعی متوجه می‌شوند که راهنمایان بلافاصله در حل مشکل آنها اقدام نمی‌کنند، بلکه به نحوی مسیر راه را روشن می‌کنند، تا خود شاگرد بتدریج خارج برود. به همین جهت گاهی از اوقات من نمی‌گذارم سوژه‌ها متوجه همه چیز بشوند. هر فرد باید به روش خاصی با اینگونه مسائل آشنا بشود. یک راهنمای مجرب ممکن است مصلحت نداند که شاگردش تمام جنبه‌های یک مشکل را بداند. مرتبه حس کند. توانایی ما در مقابل برخورد با واقعیات محدود است و راهنمایان حد ما را می‌شناسند.

بنظر من وقتی ما از یک نیروی برتر معنوی طلب کمک می‌کنیم نباید تقاضای تغییر فوری کل وضعیت را داشته باشیم. نحوه پیشرفت ما در زندگی براساس برنامه‌ریزی است، ولی در هر موقعیت برای رسیدن به هدف راههای مختلفی در جلویمان داریم و در انتخاب آنها آزاد هستیم. لذا من توصیه می‌کنم که ما قدم به قدم و مرحله به مرحله طلب کمک نماییم. ضمناً در همه اوقات باید آمادگی روبرو شدن با وضعیتهای ناگهانی را نیز داشته باشیم و با ایمان و تواضع دروناً بخواهیم که در مسیر صحیح حرکت کنیم.

پس از مرگ جسم و در حالت روحی ما احساس غم و غصه به آن مفهومی که در جسم فیزیکی با آن آشنا هستیم نداریم. اما همان‌طور که قبلاً هم دیدیم روح‌ها هم موجودات بی‌احساسی نیستند. من به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی ما در زندگی انتخاب‌های غلط می‌کنیم و این برایمان موجب درد و رنج می‌شود، حتی راهنمایان ما هم نوعی احساس ناراحتی می‌کنند. البته مونس روحی ما و سایر دوستانمان از ناراحتی ما رنج می‌برند، راهنمایان ما هم افسرده می‌شوند. راهنمایان ممکن است در برخوردهایی که با ما دارند و یا در جلسات برزخ ناراحتی خود را بروز ندهند، ولی به هر حال آنها به عنوان مربی ما احساس مسئولیت می‌نمایند.

در فصل یازدهم ما با یک راهنمای سطح پنجم آشنا خواهیم شد. من تابحال هیچ‌گاه با کسی که به سطح ششم رسیده باشد و یا سمت استاد راهنما داشته باشد برخورد نکرده‌ام. تصور می‌کنم در هر زمان تعداد افرادی که به این مرتبه رسیده‌اند و روی زمین زندگی می‌کنند خیلی نباشد. حتماً اغلب سطح

ششمی‌ها آنقدر در برزخ و عالم ارواح گرفتار امور مدیریت و برنامه‌ریزی هستند که نمی‌توانند به زندگی زمینی بیایند. آنطور که سطح پنجمی‌ها می‌گویند رسیدن به سطح ششم احتیاج به گذراندن دوره خاصی ندارد، ولی من فکر می‌کنم خود آنها هم به این اسرار معنوی که مربوط به استادان راهنما است خیلی آگاهی ندارند.

گاهیگاهی بعضی از سوژه‌هایی که روح پیشرفته دارند می‌گویند که مرتبه‌ای حتی بالاتر از سطح ششم هم وجود دارد و آنها مقاماتی هستند که بر کار استادان راهنما نظارت می‌کنند، رنگ انرژی آنها بنفش تیره است. این مقامات بسیار برتر حتماً باید به نزدیکی خالق رسیده باشند و در عالم ارواح مورد عزت و احترام فوق‌العاده‌ای هستند.

سوژه‌های معمولی نمی‌دانند آیا باید راهنمایان را در طبقه‌ای پایین‌تر از الوهیت قرار داد و یا اینکه راهنمایان به نسبت میزان پیشرفتشان خدایان کوچکتری هستند یا خیر؟ اینگونه مفاهیم، به هر نحوی که تعبیر شود، به شرط آن که سبب آرامش و تشویق روح‌ها بشود و عاقلانه بنظر برسد اشکالی ندارد. البته بعضی از سوژه‌های من می‌گویند که راهنمایان «خداگونه» هستند و «خدا»^{۵۵} نیستند.

هیچ یک از سوژه‌ها نگفته‌اند که خدا را دیده‌اند، آنها در حالت خواب مصنوعی اظهار می‌دارند که وجود یک نیروی توانای مطلق را احساس می‌کنند که بر دنیای ارواح حکومت می‌کند ولی از اینکه اسم این خالق را خدا بگذارند اکراه دارند. شاید «اسپینوزا» Spinoza فیلسوف مشهور به همین دلیل گفته است که: «خدا کسی نیست که هست، بلکه چیزی است که هست».

هر روح به یک نیروی روحی بالاتری مربوط است. همه روح‌ها قسمتی از همان ذات ملکوتی هستند و از آن روح اصلی سرچشمه گرفته‌اند. این انرژی هوشمند دربرگیرنده همه چیز است و لذا ما هم در زمره ملکوتیان هستیم. اگر

۵۵- خداوند در مردن حق یعنی آنان که به مقام مظهریت رسیده باشند ظهور می‌نماید، ولی حلول نمی‌نماید زیرا برای مخلوق امکان حلول ذات حق نیست، کما اینکه حلول کره خورشید به آن بزرگی در وجود یک مورچه از محالات است. به علاوه خداوند محل ندارد تا از محلی به محلی حلول نماید، ذات او در همه جا هست و در هیچ جایی نیست. یعنی جلوه نورش در تمام موجودات ساطع و لامع است، لیکن مقام او از تمام موجودات سوا است. (ص ۶۳۳ برهان الحق، تألیف نورعلی الهی)

روح‌های ما منعکس‌کننده ذره‌ای از آن منبع اصلی باشد که ما آن را خدا می‌نامیم.
پس راهنمایان ما مشابه آینه‌ای هستند که از طریق آن ما با خالقمان ارتباط
می‌گیریم و وصلی می‌شویم.

فصل نهم

روح‌های مبتدی

روح‌های مبتدی، روح‌هایی مبتدی دو نوع هستند. یک نوع آنهایی که مدت زیادی بست که از عالم ارواح بیرون آمده و زندگی‌های زمینی خود را شروع کرده‌اند. نوع دیگر آنهایی هستند که مدت مدیدی است به زندگی‌های زمینی می‌آیند ولی هنوز پیشرفت کافی نکرده‌اند. هر دوی این انواع، طبق جدول شماره ۳ فصل هفتم در سطح ۱ و ۲ پیشرفت روحی قرار می‌گیرند.

من معتقدم که اصولاً سه چهارم روح‌هایی که در حال حاضر روی زمین می‌باشند و جسم بشری دارند هنوز در مراحل اولیه پیشرفت هستند. می‌دانم که این ارزیابی باعث دل‌سردی است چون مفهومی این می‌باشد که اکثریت جمعیت فعلی جهان در سطوح پایین پیشرفت روحی هستند. از طرف دیگر اگر در نظر بگیریم که جهان امروز تا چه حد دچار خشونت و دستخوش سوء تفاهمات بین فرهنگ‌های مختلف است به این نتیجه می‌رسیم که حتماً برداشت من از میزان پیشرفت روحی مردم امروز جهان چندان هم نیاز به تجدیدنظر ندارد. البته من فکر می‌کنم که به طور کلی میزان بیداری و شناخت نوع بشر در هر قرن به طرف پیشرفت می‌رود.

سال‌هاست که من از میزان پیشرفت روحی سوژه‌های خود آمار می‌گیرم. البته باید اقرار کنم که آمار من نمایانگر وضعیت عمومی نیست، چون حتماً آنهایی که به کلینیک من مراجعه می‌کنند از روح‌های مبتدی هستند که در زندگی احتیاج به کمک دارند.

در هر حال جهت اطلاع آنهایی که در این زمینه کنجکاو هستند، سطح روحی سوژه‌های من (براساس جدول فصل هفتم) به این ترتیب است:

سطح یک، ۴۲ درصد - سطح دو، ۳۱ درصد - سطح سه، ۱۷ درصد. سطح چهار، ۹ درصد - و سطح پنج، فقط یک درصد. البته نباید وضعیت کار روح‌های پنج میلیارد جمعیت امروز دنیا را بر اساس این درصدها قیاس نمود. اما می‌توان گفت که در حال حاضر تعداد روح‌هایی که در سطح پنجم پیشرفت می‌باشند و روی زمین زندگی می‌کنند از چند صد هزار نفر تجاوز نمی‌کند.

سوژه‌های من عنوان می‌کنند که وقتی یک روح به مرحله بلوغ کامل برسد دیگر لازم نیست برای زندگی زمینی به این دنیا بیاید. افزایش روز افزون جمعیت جهان سبب شده در صد بالایی از روح‌هایی که برای زندگی زمینی می‌آیند مبتدی باشند. در حال حاضر روزانه ۲۶۰ هزار نوزاد متولد می‌شوند. طبیعتاً روح‌هایی که به آنها اختصاص می‌یابد از یک انبار روح‌های تازه‌کار و مبتدی تامین می‌شود. اینها روح‌هایی هستند که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده‌اند و لذا باید برای پیشرفت بیشتر به زندگی‌های زمینی بیایند.

من نسبت به احساس سوژه‌هایی که می‌دانم در مراحل اولیه پیشرفت هستند حساسیت پیدا کرده‌ام. دیگر، حساب از دستم در رفته که تا به حال چند نفر سوژه به مطب من آمده و گفته‌اند: «من می‌دانم روح مسن و قدیمی دارم ولی هنوز در زندگانی با مشکلات زیادی روبرو هستم». همه ما می‌خواهیم روح‌های پیشرفته‌ای باشیم چون اصولاً مردم نمی‌خواهند در هیچ زمینه‌ای مبتدی تلقی شوند. هر سوژه خصوصیات خود را دارد. عوامل زیادی در پیشرفت روح موثر است مانند قدرت یادگیری، سرعت پیشرفت و سطح راهنمایی که به او اختصاص می‌یابد. نقش من تنها این است که مطالب عنوان شده توسط سوژه‌ها در مورد پیشرفت روحی را تعبیر و تفسیر کنم.

من سوژه‌های بسیاری داشته‌ام که جمع سال‌های زندگی‌های زمینی آنها بالغ بر سی هزار سال بوده است و هنوز هم در سطوح اول و دوم پیشرفت روحی هستند. البته برعکس این وضعیت هم در موارد نادر دیده می‌شود. اما جهش ناگهانی در پیشرفت روحی بسیار استثنایی است. در مورد کلاس‌های برزخ هم مثل هر نظام آموزشی دیگری، فراگیری بعضی از موارد درسی برای هر شاگرد مشکل است. مثلاً یکی از سوژه‌های من در زندگی‌های متوالی خود که تا به حال ۸۵۰ سال طول کشیده است هنوز نتوانسته با حسادت مبارزه کند حال آن که در

همین مدت موفق شده بر صفات سماجت، یک دندگی و تعصب غلبه کند. یکی دیگر از سوزها مدت ۱۷۰۰ سال است که کوشش می‌کند قدرت تحکم بر سایرین را به دست آورد و هنوز نتوانسته، حال آن که مهر و محبت به سایرین را فرا گرفته است.

گزارش بعدی مربوط به یک روح کاملاً مبتدی است. او چون هنوز پیشرفت اولیه را هم پیدا نکرده نتوانسته که در برزخ در زمرة شاگردانی که به گلاس می‌روند قرار گیرد. در اولین زندگی خود، او در شمال سوریه زندگی می‌کرده و در سال ۱۲۶۰ میلادی ضمن حمله‌ای که به قبیله آنها شده و مردم قتل عام شده‌اند او هم کشته شده است. این سوز در آن زندگی دختر بچه‌ای بنام شاپز Shabez بوده و در سن پنج سالگی کشته شده است.

گزارش شماره ۲۰

.. شاپز حالا تو مُرده و به برزخ بازگشته‌ای. به من بگو که چه احساسی داری؟
(با فریاد) من کلک خوردم! چه زندگی خشونت آمیزی بود. من نمی‌توانستم آن را تحمل کنم. من فقط یک دختر بچه بودم و نمی‌توانستم به کسی کمک کنم. چه اشتباهی بود!

- چه کسی آن اشتباه را سبب شد؟

- راهنمای من. من قضاوت او را قبول کردم ولی فرستادن من به آن زندگی خشونت‌بار اشتباه بود. زندگی من هنوز درست شروع نشده بود که کشته شدم.

- مگر خودت قبول نکردی که در جسم شاپز به دنیا بروی؟

- (با ناراحتی) من نمی‌دانستم که کره زمین چنین جای خشونت باری است - همه واقیعت را به من نگفتند - تمام آن زندگی احمقانه بود، یک اشتباه بود، و راهنمای من مسئول است.

- آیا از آن زندگی هیچ درسی نگرفتی؟

- (مکث) چرا، من شروع کردم که عشق و علاقه را یاد بگیرم... . بله، خیلی عالی بود... علاقه به برادرم به پدر و مادرم، ولی چقدر کوتاه بود.

- آیا آن زندگی فایده‌ای هم برایت داشت؟

- بله... بودن با برادرم... احمد.

- آیا احمد را در زندگی فعلیت هم می‌شناسی؟

- (سوژه ناگهان از روی صندلی خود بلند می‌شود و می‌ایستد) باور نمی‌کنم، احمد که برادرم بوده، الآن همین بیل Bill است که شوهرم می‌باشد، او همان فرد است... چطور چنین چیزی ممکن است؟
- (بعد از آرام کردن سوژه، من موضوع زندگی‌های متوالی و بازگشت روح به جسم را برایش توضیح دادم و مصاحبه ادامه یافت) آیا پس از کشته شدن جسم شاپز و برگشتت به برزخ احمد را در آنجا دیدی؟
- بله راهنمایم ما دو نفر را پیش هم آورد.
- آیا احمد هم همان رنگ انرژی را ساطع می‌کند که از تو هم ساطع می‌شود یا رنگ شما دو نفر متفاوت است؟
- (مکث) هر دوی ما سفید رنگ هستیم.
- توضیح بده در اینجا چکار می‌کنی؟
- راهنمایمان می‌آید و می‌رود، در این بین من و احمد هم با یکدیگر مشغول کار هستیم.
- چکار می‌کنید؟
- ما در مورد افکارمان صحبت می‌کنیم، در مورد تجربیاتمان روی زمین. من هنوز از اینکه به آن زودی کشته شدیم ناراحت هستم. ولی خوب، در ضمن خوشی‌هایی هم داشتیم، راه رفتن زیر نور آفتاب... تنفس هوای زمین... دوست داشتن.
- حالا به گذشته دورتر بازگرد، قبل از آن که تو و احمد با هم باشید، مثلاً زمانی که تنها بودی. آیا می‌توانی بگویی که چطور خلق شدی؟
- (با ناراحتی) نمی‌دانم... من همین جا بودم... با فکر
- در مورد خلقت خودت، آیا بیاد داری از چه زمانی به عنوان یک موجود متفکر خود را شناختی؟
- من متوجه شدم که... وجود دارم... ولی خودم را به وضع فعلی خود نمی‌شناختم تا آن که به این گوشه تنها منتقل شدم و با احمد تماس گرفتم.
- آیا می‌خواهی بگویی که هویت انفرادی تو وقتی برایت مجسم شد که با یک عنصر روحی دیگری غیر از راهنمایت در تماس قرار گرفتی؟
- بله... بعد از تماس با احمد.
- سعی کن به زمان قبل از تماس با احمد باز گردی، در آن زمان وضعیت چطور بود؟

گرم... نوازش دهنده... فکر من در حال فرم گرفتن بود. آن زن هم با من بود.
- آن زن؟ من فکر می‌کردم که راهنمای تو خود را بصورت عنصری مذکر ظاهر می‌کند.

- نه منظورم از آن زن راهنمایم نیست. کس دیگری با من بود موجودی مادر... یا پدر... گونه... بیشتر مادر گونه.
چه موجودی؟

نمی‌دانم... نوری آرام... ظاهری متغیر... درست درک نمی‌کنم... پیام‌های محبت امیز... امیدوارکننده.

این زمانی است که تو به صورت روح خلق شدی؟
بله... همه چیز مبهم است... عده دیگری هم بودند... دستیاران... کمک کاران... وقتی من متولد شدم.

در مورد محل خلق شدنت چه چیز دیگری می‌توانی برایم بگویی؟
(مکت طولانی) بقیه... مرا دوست دارند... در مهد کودک هستم... بعد ما آنجا را ترک کردیم... بعد با احمد و راهنمایم در تماس قرار گرفتیم.

- چه کسی تو و احمد را خلق کرد؟

- آن یکتا The One، همان او

من به این نتیجه رسیده‌ام که در عالم ارواح نوعی بخش زایمان برای روح‌های تازه متولد شده وجود دارد. یکی از سوژه‌ها به من گفت «این محل جایی است که نور روح‌های جدید مثل تخم‌های زنبور درون کندو به دور هم جمع شده‌اند». در فصل چهارم که مربوط به روح‌های خطاکار بود دیدیم که چگونه می‌توان دوباره روح‌های مصدوم را بازسازی کرد. حدس من این است که در این مراکز هم همان عمل صورت می‌گیرد. در فصل بعدی ضمن گزارش شماره ۲۲، نحوه خلقت روح به صورت نوعی انرژی خاص که منجر به پیدایش «خودیت» می‌شود بهتر توضیح داده شده است.

همان‌طور که ملاحظه کردید سوژه گزارش شماره ۲۰ مشخصات یک روح پرورش نیافته و خام را داشت. سوژه مربوطه زن ۶۷ ساله‌ای می‌باشد که عمری را به نفس‌پروری و بطالت گذرانده است. این خانم هیچ‌گونه احساس محبت به سایرین از خود نشان نمی‌دهد و خودش را حتی مسئول اعمال خودش تلقی

نمی‌کند. این سوژه به من مراجعه کرد چون می‌خواست بداند «چرا زندگی به من کلک زده و لذا از هر گونه خوشی محروم مانده‌ام». در جلسه خواب مصنوعی درمانی متوجه شدیم احمد که در اولین زندگی او برادرش بوده، در این زندگی همان بیل شوهر اولش می‌باشد. این خانم به خاطر مرد دیگری از او جدا می‌شود و از شوهر دوم هم طلاق می‌گیرد، چون اصولاً توانایی سازگاری با مردم را ندارد. سوژه من ضمناً با هیچ یک از فرزندان خود هم احساس صمیمیت و نزدیکی نمی‌کند.

روح مبتدی ممکن است چندین زندگی بیاید و برود و در حالت سر درگمی و غیر مفید بودن باقی بماند و با مسائل دنیایی مشغول بشود، مسائلی که کاملاً با نظام هماهنگ و منطقی عالم ارواح متفاوت است. روح‌های پیشرفت نکرده در زندگی زمینی غالباً اراده خود را تسلیم وضعیت حاکم بر جامعه می‌کنند و با توجه به نظام اجتماعی - اقتصادی در صد قابل توجهی از مردم تحت تحکم عدهٔ قلیلی قرار می‌گیرند. عدم تفکر مستقل، روح بی‌تجربه را دچار خفقان و سرکوب شدن می‌کند. ضمناً این‌گونه افراد نمی‌توانند ارزیابی درستی از سایرین داشته باشند.

من قصد ندارم که تصویر کاملاً تاریکی از روح‌هایی که اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند رسم کنم (اگر برآورد من درست باشد که غالب روح‌هایی که روی کره زمین هستند مبتدی می‌باشند) البته روح‌های سطوح پایین هم می‌توانند زندگی‌های مفید و مثبت داشته باشند اگر غیر از این بود که هیچ کس پیشرفت نمی‌کرد. به روح‌های خام و پیشرفت نکرده نباید با دیده حقارت نگریست زیرا همه روح‌ها زمانی مبتدی بوده‌اند. اگر در طول زندگی گهگاهی ما احساس عصبانیت، دل‌سردی و یا سرگردانی داشته باشیم الزاماً بدان معنی نیست که روح عقب افتاده‌ای داریم. پیشرفت روحی موضوع پیچیده‌ای است و همه در پاره‌ای از زمینه‌ها به جلو می‌روند، منتها این پیشرفت برای همه و در همه موارد یکسان و یکنواخت نیست. مهم آن است که اشکالات و نقطه ضعف‌های خود را تشخیص دهیم، از انکار آنها اجتناب کنیم و شهامت کوشش برای پیشرفت در زندگی را داشته باشیم.

یکی از نشانه‌های روشن اینکه روحی از مرحلهٔ مبتدی خارج شده این است که در برزخ از وضعیت تنهایی به در آید و به یک گروه روحی بپیوندد.

اینگونه روح‌ها را با سایر هم‌تاهای مبتدی متشکل می‌کنند و از مجموعه آنها یک گروه و دسته جدیدی بوجود می‌آید. در این مرحله آنها کمتر به سایرین و بخصوص سرپرستی و پرستاری مستقیم راهنماییشان وابسته می‌شوند.

روح جوان و مبتدی وقتی برای اولین بار به عضویت یک گروه پذیرفته می‌شود احساس خوشحالی و نشاط می‌کند. به طور کلی من به این نتیجه رسیده‌ام که معمولاً وقتی یک روح چهار یا پنج زندگی زمینی را طی می‌کند می‌تواند در برزخ عضو یک گروه بشود. رسیدن به این مرحله الزاماً ربطی به مدت زمانی که او در برزخ به تنهایی و عزلت گذرانده ندارد. بعضی از افرادی که در زندگی زمینی با هم رابطه دوستی و یا نسبت خانوادگی دارند و از لحاظ پیشرفت روحی هم مشابه می‌باشند وقتی به برزخ بروند در یک گروه روحی قرار می‌گیرند. نکته قابل توجه در مورد تشکیل یک گروه روحی جدید این است که همه اعضاء آن روح‌های جوان و مبتدی هستند که برای اولین مرتبه وارد یک جمع عناصر روحی می‌شوند.

در فصل هفتم در بحث مربوط به نحوه جایگزینی دیدیم که چگونه روح‌ها پس از یک زندگی زمینی دوباره در برزخ به دور هم جمع می‌شوند و صحنه‌های تجربیات زندگی‌های زمینی خود را به طور تصویری می‌بینند و در خصوص آن وضعیت‌ها تبادل نظر می‌کنند. گزارش شماره ۲۱ جزئیات دقیقی در مورد فعالیت‌های یک گروه روحی و نحوه تاثیر هر عضو بردیگری را مطرح می‌سازد. توانایی روح‌ها برای یادگیری دروس متفاوت است و به انگیزه اعضاء برای پیشرفت و کیفیت تجربیات زندگی‌های زمینی قبلی آنها بستگی دارد. اعضاء هر گروه به دقت و با توجه به خصوصیات آنها انتخاب می‌شوند به نحوی که بتوانند به نحو مطلوب سایر اعضاء را کمک کنند. این نظم و ترتیب و هم‌آهنگی که در وضعیت برزخ وجود دارد خیلی بیشتر از آن است که ما در نظام زندگی زمینی با آن آشنا هستیم.

اگر چه گزارش بعدی نقطه نظرهای یک عضو گروه را منعکس می‌سازد، ولی ذهن آبرآگاه او ما را از جریاناتی که در مورد سایرین هم صورت می‌گیرد مطلع می‌سازد. سوژه من وضعیت گروهی را شرح می‌دهد که اعضاء آن غالباً مذکر هستند. وجه مشترک عناصر زمخت این گروه نوعی خودپسندی ناشی از مردسالاری است. نقطه نظرهای مشترک روح‌ها در مورد ارزش‌های فردی و نوع

برخورد مشابهی که با مسائل دارند یکی از دلایل اصلی همگروه شدن و با هم کار کردن است.

آگاهی نسبی روحی اعضای یک گروه تا حدی رفتار افراطی آنها را جبران می‌کند. چون در برزخ همه اعضای یک کلاس از طریق شبیه تله‌پاتی از وضع یکدیگر آگاه هستند، گفت و شنوهای طنزآمیز در مورد تجربیات روح‌های مختلف بین آنها رواج دارد. بعضی از خوانندگان ممکن است از اینکه ارواح با یکدیگر در مورد نقطه ضعف‌هایشان مزاح می‌کنند تعجب نمایند، ولی لطیفه‌گویی وسیله‌ای است که خود فریبی و تظاهر آنها را بر ملا می‌کند. چون نیرنگ‌های نفس هر کس بر دیگران نیز آشکار می‌شود و چنانچه کسی بتواند در زمینه‌ای پیشرفت کند سایرین نیز متوجه می‌شوند، لذا این وضعیت انگیزه خوبی برای تغییر رفتار در جهت مطلوب می‌باشد. بحث‌ها و اظهار نظرهای صادقانه اعضا و اعتماد همکلاسی‌ها به یکدیگر و علاقه به پیشرفت دسته جمعی سبب می‌شود که گروه درمانی به نحو احسن صورت گیرد. ارواح ممکن است که از چیزی زجر بکشند و در چنین حالتی نیاز به مهربانی و مراقبت اطرافیانشان دارند. اثر درمانی از طریق تبادل تجربیات بین همکلاسی‌ها بسیار چشمگیر است.

افراد گروه و همکلاسی‌ها اهداف مشترک دارند و همگی برای پیشرفت خود و سایرین کوشش می‌کنند، بنابراین بازگو کردن تجربیات و شنیدن اظهار نظرها و انتقاد بقیه به نحو سازنده صورت می‌گیرد. یکی از راه‌های موثر کمک من به سوزها از طریق دستیابی به اطلاعاتی است که همکلاسی‌هایشان در مورد آنها عنوان می‌کنند. در امر آموزش، یادگیری و پیشرفت، کمک اعضا گروه به یکدیگر به اندازه مهارت و نظارت راهنماییشان از اهمیت برخوردار است.

در گزارش پایین مطلب از جایی دنبال می‌شود که سوز تشریح وضعیت زندگی قبلی خود را که یک نقاش هلندی مقیم آمستردام بوده است را به پایان رسانده. در آن زندگی این سوز به سال ۱۸۴۱ درست زمانی که تازه ارزش نقاشی‌های او شناخته شده بود، در جوانی و به علت ذات‌الریه درگذشته است. سوز گزارش داد که پس از مرگ در آن زندگی دوباره به برزخ رفته و به گروه روحی و همکلاسی‌های خود پیوسته است. دیدن این منظره و خوشحالی ناشی از آن سبب شد که سوز شروع به خندیدن بنماید.

گزارش شماره ۲۱

- چرا می‌خندی؟

- من به سوی دوستانم بازگشته‌ام و آنها با من شوخی می‌کنند و مرا دست می‌اندازند.

- چرا؟

- چون من آن کفش‌های فانتزی سگک‌دار و کت مخمل سبز رنگ که دو طرف آن چرخ دوزی‌های زرد رنگ دارد را پوشیده‌ام و کلاه گل و گشاد هنرمند مآبانۀ خودم را هم بر سرم گذاشته‌ام.

- آنها تو را دست انداخته‌اند چون با این لباس خود را بر آنها نمایان کرده‌ای؟

- بله، من در مورد لباس پوشیدن خیلی وسواسی بودم و در بین جماعت هنرمند کافه بروی آمستردام نحوه لباس پوشیدنم معروف بود. من این نقش خود را خیلی دوست می‌داشتم و از ایفای آن لذت می‌بردم. نمی‌خواهم آن وضعیت به پایان برسد.

-- خوب، بعد چه اتفاقی افتاد؟

- دوستانم دور من جمع هستند و داریم از مضحک بودن زندگی روی زمین صحبت می‌کنیم. ما داریم یکدیگر را به جهت جدی گرفتن زندگی در آنجا مسخره می‌کنیم.

- یعنی تو و دوستانت فکر می‌کنید که نباید زندگی زمینی را جدی گرفت؟

- ببین، زمین مثل یک صحنه بزرگ تئاتر است، ما همه این موضوع را فهمیده‌ایم.

- همه همکلاسی‌های تو در این زمینه اتفاق نظر دارند؟

- البته، ما همه خود را بازیگران یک نمایش عظیم تلقی می‌کنیم.

- تعداد همکلاسی‌های تو در آن گروه روحی برزخ چند نفر است؟

- (مکت) خوب... البته ما با تعداد بیشتری کار می‌کنیم... ولی آنهایی که با من نزدیک هستند پنج نفرند.

- آنها تو را به چه اسمی خطاب می‌کنند؟

- اسم من آلوم Allum است.

-- خوب آلوم حالا در مورد دوستان نزدیکت صحبت کن.

- (با خنده) نورکروس Norcross از همه با مزه‌تر است... لاقلاً از همه پرحرف‌تر هست.

- آیا نورکروس ارشد گروه شماست؟

- نه بابا، او فقط از همه بیشتر عرض اندام می‌کند. ما در اینجا همه هم‌سطح هستیم البته تفاوت‌هایی با یکدیگر داریم. نورکروس خیلی صریح است و در مورد همه چیز اظهار نظر می‌کند.

- جداً؟ پس رفتار او را در زندگی‌های زمینی چطور ارزیابی می‌کنی؟

- او نسبتاً بی‌دقت و غیر مسئول است ولی آزار و خطری به دیگران نمی‌رساند.

- آرام‌ترین و محبوب‌ترین عضو گروه شما کیست؟

- بنظر من ویلو Vilo.

- آیا این صفت سبب می‌شود که او از همه بی‌خاصیت‌تر باشد و در پیشرفت خود و سایرین نقشی نداشته باشد؟

- نه، به هیچ‌وجه، از کجا به این نتیجه رسیدی؟ اتفاقاً ویلو خیلی از اوقات نظرات جالبی در مورد سایرین ابراز می‌کند.

- آیا می‌توانی نمونه‌ای ارائه دهی؟

- مثلاً وقتی در هلند زندگی می‌کردم و والدین من فوت کردند یک زوج مُسن نگهداری مرا عهده‌دار شدند که خانه آنها باغ بزرگ و زیبایی داشت. ویلو همواره دینی که من نسبت به آنها دارم و نتوانستم ادا کنم را به من یادآوری می‌کند. همان باغ مصفا سبب شد بفهمم که می‌توانم زندگی را از دریچه چشم یک هنرمند نگاه کنم و در واقع استعداد نقاشی را در من بیدار کرد... هیئات که چه کارها می‌توانستم با آن استعداد بکنم!

- آیا در این مورد ویلو نظر دیگری هم به تو ابراز کرده؟

- (با تاسف) بله، او معتقد است که من می‌بایست کمتر به عیش و نوش پردازم، کمتر مشروب بخورم، تنبلی نکنم و بیشتر به کشیدن تابلوهای متعدد پردازم. او فکر می‌کند که هنر من می‌توانست مردم را تحت تاثیر قرار بدهد... (سوژه شانه‌هایش را عقب می‌اندازد و ادامه می‌دهد) ولی من حاضر نبودم همیشه در گوشه‌ای بنشینم و نقاشی کنم.

- تو بنظرات ویلو احترام می‌گذاری؟

- (با یک آه طولانی) بله، همه ما می‌دانیم او مثل ندای وجدان ماست.

«خوب تو در جواب او چه می‌گویی؟»

«می‌گویم: «برو مهمان‌خانه‌دار... به تو چه مربوط است، خودت هم دنبال کیف و پوشی بودی!»»

«مگر ویلو مسافرخانه داشت؟»

«بله، در هلند، ضمناً کار و بارش هم بد نبود.»

«خوب بنظر تو کار ویلو بد بود؟»

«نه، اتفاقاً ما همه می‌دانیم که او چقدر به سایرین کمک می‌کرد. مثلاً از مسافرینی که غذا و سرپناهی می‌خواستند و امکان مالی نداشتند مجاناً پذیرایی می‌کرد.»

«بنظر می‌رسد که ارتباطات تله‌پاتی مانندی بین شما سبب می‌شود که همه از واقعیت کارهای سایرین مطلع شوید، لذا نمی‌توانید پرده‌پوشی کنید و روی نظر خود سماجت نمایید.»

«بله، همه ما می‌دانیم که ویلو واقعاً در حال پیشرفت است.»

«آیا شما از اینکه ممکن است ویلو سریع‌تر از سایرین پیشرفت کند و به گروه دیگری بپیوندد ناراحت هستید؟»

«بله... چقدر من از بودن با ویلو لذت می‌برم... (در این موقع سوژه خاطرات خود را در مورد زندگی دیگری که برادر ویلو بوده و با هم در هندوستان مسافرت می‌کرده‌اند بازگو کرد.)»

«خوب حالا وضعیت ویلو چه می‌شود؟»

«همه ما می‌دانیم که او به زودی از کلاس ما می‌رود و به عده دیگری که جلوتر هستند می‌پیوندد.»

«آیا دیگرانی هم بودند که از گروه شما رفتند؟»

«(مکت طولانی) دو سه نفر دیگر هم بودند که به گروه بالاتری پیوستند... ما هم به آنها می‌رسیم... ولی مدت‌ها طول خواهد کشید... مدت‌هاست که دیگر انرژی آنها را در اطرافمان حس نمی‌کنیم.»

«غیر از ویلو و نورکروس دیگر چه افرادی با تو نزدیک هستند؟»

«(با خوشحالی) دوبری و ترینیان Dubri & Trinian این دو تا خوب می‌دانند چطور خوش بگذرانند.»

«واضح‌ترین وجه تمایز گروه شما از سایرین چیست؟»

- (با لحن فاتحانه) ماجراجویی! هیجان! در بین ما چند ماجراجوی حسابی هست (با علاقه ادامه می‌دهد) دوبری به تازگی از یک زندگی جالب و ماجراجویانه به عنوان ناخدای کشتی بازگشته است. نورکروس هم در زندگی اخیر خود یک تاجر جهانگرد بوده است. ما به اندازه کافی استعداد داریم که از هر زندگی حداکثر استفاده را ببریم.

- من از صحبت‌های تو به این نتیجه می‌رسم که مرتباً در پی خوشگذرانی هستی. - (با حالت تدافعی) خوب مگر چه عیبی دارد؟ گروه ما که از آن انرژی بنفش‌های عبوس تشکیل شده است.

- وضع آخرین زندگی زمینی‌ترین چطور بوده؟

- (با خشونت) او یک اُسقف مسیحی بوده است! باور کردنی نیست! عجب ریاکاری و تظاهری!

- چرا اینطور قضاوت می‌کنی؟ چه ریاکاری و تظاهری؟

- این کاملاً یک خودفریبی است. نورکروس، دوبری و من به او می‌گوییم که انتخاب او برای زندگی در کلیسا اصلاً ربطی به خوبی، احسان یا معنویت ندارد.

- روح‌ترینان در دفاع از خود چه می‌گویند؟

- او می‌گوید که توانسته به عده‌ی زیادی آرامش و تسلی بدهد.

- تو، نورکروس و دوبری در جواب او چه می‌گویید؟

- نورکروس به او می‌گوید که حتماً دنبال پول و مادیات بوده، اگر نه می‌توانست یک کشیش معمولی بشود. چقدر خوب می‌گوید. من هم همین حرف را به او زدم.

خودتان هم می‌توانید تصور کنید که نظر دوبری در این مورد چیست!

- نه نمی‌توانم، تو به من بگو.

- او می‌گوید که ترینیان یک شهر بزرگ با کلیسای معظمی انتخاب کرد که مردم چندین تن پول به جیب گشادش بریزند.

- تو خودت به ترینیان چه می‌گویی؟

- برای من هم اگر راستش را بخواهی آن قبای بلند قرمز رنگ، از پارچه مرغوب، آن انگشتر اُسقفی که او آنقدر دوستش دارد و این همه طلا و نقره‌ای که در اطرافش دارد جالب است. من ضمناً به او گفتم که چقدر از تملق و چاپلوسی عده‌ی زیادی که مثل گوسفند اطراف او را می‌گرفتند لذت می‌برده است. ترینیان

لمی تواند چیزی را از ما پنهان کند. در واقع او به دنبال یک زندگی راحت، بی دردسر بود که خوب بتواند شکم پروری کند.

- آیا او سعی می کند که انگیزه خود را برای انتخاب این نوع زندگی توضیح دهد؟
- بله، ولی نورکروس حسابی توی ذوقش می زند. او به ترینیان موضوع تجاوز به دختر جوانی در نمازخانه کوچک متصل به کلیسا را نیز گوشزد کرد. (با تمسخر) بله این موضوع واقعاً رخ داد، این هم از تسلی دادن به هم محلی ها! ما واقعیت ترینیان را آن طور که هست تشخیص می دهیم. او یک ناقلا و شارلاتان تمام عیار است.
- آیا ترینیان در مورد نحوه رفتار خود هیچ گونه بهانه ای می آورد یا اینکه سعی می کند خود را نزد دیگران توجیه کند؟

- (با آرامش بیشتر) بله، همان حرف های همیشگی! انعطاف دخترک به او سبب شد از راه منحرف شود، آخه دخترک هیچ قوم و خویش و کس و کاری نداشت، او در انتخاب زندگی رهبانیت تنها بود و مشاور خوبی داشت، او می خواسته از روش معمولی زندگی کلیسایی که ما معمولاً انتخاب می کنیم پرهیز کند ولی عاشق دخترک شده است.

- حالا تو، نورکروس و دوبری در مورد ترینیان چه احساسی دارید؟
- (با لحن جدی) ما فکر می کنیم او واقعاً می خواست از ویلو دنباله روی کند و پیشرفت نماید. منتها موفق نشد و شکست خورد. نیت زاهدانه او منجر به نتیجه مطلوب نشد.

- تو در مورد کوشش ترینیان برای پیشرفت و تغییر با لحن استهزاء آمیزی صحبت می کنی. صادقانه به من بگو در مورد او چه احساسی داری؟
- نه بابا، ما فقط با او شوخی می کنیم... آخه بالاخره...
- ولی شوخی تو لحن حقارت وار و تمسخرآمیز دارد و بنظر می رسد که تو در مورد نیت صادقانه ترینیان تردید داری.

- (با ناراحتی) بله شما درست می گوید... همه ما هم می دانیم... آخه میدانی من و نورکروس و دوبری واقعاً نمی خواهیم که ترینیان را از دست بدهیم و او را از کلاس اخراج کنند.

.. ویلو در مورد ترینیان چه می گوید؟

- او مدافع نیت اولیه ترینیان است ولی به او می‌گویند که به جهت سقوط در ورطه لذت‌جویی در زندگی کلیسایی خود شکست خورده است. ترینیان همیشه در جستجوی توجه و تحسین سایرین است.

- مرا از قضاوتی که در مورد همکلاسی‌های تو می‌کنم ببخش، ولی بنظر من می‌رسد که در گروه شما به جز ویلو بقیه همین وضعیت را دارند.

- بگذار بگویم که ویلو هم گاهی خیلی از خود راضی و خودپسند می‌شود. نقطه ضعف او غرور است، این مطلب را دوبری صراحتاً به او می‌گویند.

- آیا ویلو این موضوع را انکار می‌کند؟

- نه، به هیچ‌وجه، ولی می‌گویند اقلماً او دارد روی این نقطه ضعف کار می‌کند.

- در بین شما چه کسی بیشتر از همه در مقابل انتقاد بقیه حساسیت دارد؟

- (مکث) فکر می‌کنم نورکروس، اما قبول اشتباه برای همه ما مشکل است.

- آلوم با من رو راست باش، آیا اعضای گروه شما از اینکه نمی‌توانند چیزی را از سایرین پنهان کنند و همه نقطه ضعف‌های زندگی‌های گذشته آنان برملا می‌شود ناراحت هستند؟

- (بامکث) بله ما در این زمینه حساسیت داریم ولی به آن صورت ناراحت نمی‌شویم. در اینجا تفاهم زیادی بین ما برقرار است. من قصد این بود که از طریق هنرم موجبات شادی مردم را فراهم آورم و با مفهوم هنر پیشرفت کنم. اما واقعاً چه کار کردم؟ هر شب کنار کانال‌های آمستردام پرسه می‌زدم و به خوشگذرانی و کیف مشغول می‌شدم. نیت و هدف اولیه من پس از مدتی فراموش شد.

- اگر این موضوع را در حضور دوستانت اقرار کنی، آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند و چه اظهار نظری می‌کنند؟ مثلاً برداشت تو و نورکروس از یکدیگر چیست؟

- نورکروس غالباً یادآوری می‌کند که من هیچ‌گونه مسئولیتی را در مورد خود و سایرین برعهده نمی‌گیرم. مشکل اساسی نورکروس بنظر من علاقه زیاد او به ثروت و قدرت است... اما هر دوی ما به نوعی خودخواه هستیم... منتهی من کمی متواضع‌تر هستم... در هر حال هیچکدام از ما برنده مدال طلا نیستیم.

- اشکالات دوبری از چه مقوله است؟

او از تحکم کردن بر بقیه لذت می‌برد. وی در واقع یک رهبر مادرزاد و طبیعی است، خیلی بیشتر از سایر ما. او ناخدای کشتی بوده، دزد دریایی بوده، فرد خشنی است، هیچ کس نمی‌خواهد او را عصبانی کند.

- آیا او بی‌رحم و مردم آزار هم هست؟

- نه فقط خشونت دارد. او به عنوان یک ناخدا مورد احترام سایرین بود. او در جنگ‌های دریایی نسبت به جبهه مخالف هیچ‌گونه رحم و دلسوزی نداشت ولی از افراد خود خیلی مواظبت می‌کرد.

- تو به من اظهار داشتی که ویلو به مسافریین محتاج کمک می‌کرد، اما در مورد صفات مثبت خودت در زندگی‌های زمینی چیزی مطرح نکردی. آیا در گروه شما کس دیگری هست که به جهت اعمال نوع‌دوستانه و خالی از خودپسندی مدال طلا گرفته باشد؟

- (با لحن مصمم) در مورد دوبری نکته‌ای است که می‌خواهم مطرح کنم.

- چه موردی است؟

- او یک عمل استثنایی و متهورانه انجام داد. یک روز که دریا بسیار متلاطم بود یکی از ملاحان از عرشه کشتی افتاد و در حال غرق شدن بود. دوبری طنابی به کمر خود بست و به درون اقیانوس شیرجه رفت. او جان خود را به خطر انداخت که دوست و همکارش را نجات دهد و موفق هم شد.

- وقتی این تجربه در حضور سایرین در گروه روحی شما مطرح شد، بقیه شما چه اظهار نظری کردید؟

- ما در حالیکه فکرأ عمل او را ستایش می‌کردیم او را تشویق کردیم. همه ما اقرار کردیم که هیچ کدام چنین عمل شجاعانه‌ای در زندگی خود انجام نداده‌ایم.

- فهمیدم. اما با وجود این، کمک ویلو در زمینه تامین مسکن و غذای مسافریین چون عمل نوع‌دوستانه‌ای بوده و مدت‌ها استمرار داشته است، بیش از شجاعت آن مرتبه دوبری در خور ستایش است؟

- بله، کاملاً، (با خنده) به همین دلیل او مدال‌های طلای بیشتری برده است.

- آیا تو از جانب دوستانت مورد تشویق قرار گرفته‌ای؟

- من با اینکه برای جلب مشتری تابلوهایم باید به هر حيله‌ای متوسل می‌شدم... ولی با مردم خوشرفتاری می‌کردم... البته کار چندان مهم و با ارزشی نبود... ولی ب

هر حال من از شادی سایرین لذت می‌بردم. دوستان همگروه، مرا به خوش‌قلبی قبول دارند.

– تمام سوژه‌های من وابستگی خاصی به گروه روحی خود در برزخ دارند و این حالت علیرغم اختلافات رفتاری که در بین اعضاء وجود دارد صادق است. مردم روح‌هایی را که در برزخ هستند فاقد نقطه ضعف‌های بشری تلقی می‌کنند. در حقیقت شباهت‌های زیادی بین روح‌های هم‌گروه در برزخ با اعضای یک خانواده که روی زمین با هم زندگی می‌کنند وجود دارد. به عنوان مثال من نورکروس را عضو یاغی این گروه تلقی می‌کنم. ضمناً او و آلوم هر دو مواظب و محاسب اشکالات دیگران هستند. طبق اظهارات آلوم معمولاً وقتی یکی از اعضای گروه بخواهد اشتباهات خود را توجیه کند، نورکروس اولین فردی است که مسائل را بدقت موشکافی و بر ملا می‌کند. بنظر می‌رسد که او هیچ تردیدی در مورد ارزیابی صحیح خود در مورد رفتار دیگران ندارد و در بیان آنها هم تحت تاثیر عواطف خود قرار نمی‌گیرد. همین امر سبب شده که او نتواند به راحتی بقیه پیشرفت کند و در واقع همین وضع سبب احساس عدم امنیت و راحتی فکر او شده است.

حدس من این است که خود آلوم را می‌توان عضو لوس گروه تلقی کرد. او با شوخی‌ها و دلچک بازی‌های خود مسائل مهم را هم جدی نمی‌گیرد. بنظر می‌رسد که در هر گروه بعضی از اعضاء، بیشتر از سایرین، شکننده هستند و لذا احتیاج بیشتری به حمایت دارند. آنچه از نحوه رفتار ویلو گزارش شده نشان می‌دهد که او در حال حاضر قهرمان گروه خود بشمار می‌آید و برای پیشرفت بسوی کمال انگیزه قوی دارد. برداشت من از گفته‌های آلوم این است که ویلو سلیم‌ترین عضو گروه است و این شاید بدان جهت است که او بهترین کارنامه عملکرد را در زندگی‌های زمینی خود داشته است. همان‌طور که در نظام خانواده‌های زمینی هم مرسوم است نقش اعضاء هر گروه ممکن است در طول زمان عوض بشود. در هر حال به من گفته شده که رنگ انرژی ویلو صورتی شده و این علامت پیشرفت و ترفیع او به سطح شماره ۲ می‌باشد.

من در تشریح عناصر روحی، آنها را با صفات بشری مشخص می‌کنم، چون بالاخره آنها وقتی برای زندگی زمینی به اینجا می‌آیند خود را با مشخصات انسانی متظاهر می‌کنند. تا به حال در گروه‌های روحی اثری از انزجار، سوءظن و

بی‌احترامی نسبت به سایرین ندیده‌ام. در گروه‌های روحی محیط صمیمی و پر از مهر و محبتی حکمفرماست و اثری از جنگ قدرت بین اعضای همگروه دیده نمی‌شود. شاید این وضع بدان جهت است که اعضاء نمی‌توانند مطالبی را از سایرین پنهان کنند. روح‌ها گاهی در مورد خود احساس عدم اطمینان دارند ولی به سایر همگروه‌ها اصلاً مظنون نیستند. در آنها نوعی انگیزه خاص دیده می‌شود که سبب می‌شود برای موفق شدن در زندگی بعدی خود کوشش کنند. برای حصول اطمینان از نتیجه‌گیری‌های خود در مورد تحرک دسته جمعی و فعالیت‌های اعضای گروه من سؤالات زیر را نیز با آوم مطرح کردم.

- آوم آیا تو واقعاً معتقدی که انتقاد افراد گروه از یکدیگر همیشه سازنده است؟
- البته، بین ما هیچ خصومت جدی وجود ندارد. البته ما با یکدیگر شوخی می‌کنیم و همدیگر را دست می‌اندازیم... اما در واقع این نوعی قبول وضعیت گروهی ماست و به ما نشان می‌دهد که چه باید بکنیم و به کجا برویم.
- آیا شما باعث می‌شوید که یکی از اعضای گروه احساس شرمساری بکند؟
- اینها... تجربه‌های زندگی زمینی است و ربطی به نحوه احساس ما ندارد.
- بگذار سؤال خود را در مورد نحوه احساس شما در برزخ به نحو دیگری مطرح کنم. آیا برای تو راحت‌تر است که توسط عضو خاصی از گروه مورد اظهار نظر و انتقاد قرار بگیری؟

«س»: نه، اصلاً. همه ما بنظر بقیه احترام زیاد می‌گذاریم. بهترین انتقادهای همان گفت و شنودهای بین خودمان است.

- آیا از رفتارت در زندگی‌های قبلی احساس ندامت و پشیمانی داری؟
- (مکث طولانی) بله... من اگر باعث رنجش و ناراحتی کسی شده باشم خیلی احساس پشیمانی می‌کنم... بخصوص که می‌دانم که همه دوستانم به اشتباهات من پی‌می‌برند... ولی خوب همین باعث یادگیری می‌شود.
- خوب وقتی چیزی را یادگرفتی چه فایده‌ای دارد؟
- در مورد تجربه خود با سایرین صحبت می‌کنم... و سعی می‌نمایم که در زندگی بعدی آن رفتار را تصحیح کنم.
- از آنچه قبلاً به من گفته‌ای به این نتیجه رسیده‌ام که تو، نورکروس و دوبری گاهی دق دلی خود را از طریق ایرادگیری از بقیه خالی می‌کنید. درست است؟

- (با تفکر) ما نظرات عیب‌جویانه خود را بیان می‌کنیم، ولی این ربطی به کارهایی که انسان‌ها روی زمین درایرادگیری از بقیه می‌کنند ندارد. وقتی ما در جسم نیستیم و به حالت روح در اینجا بسر می‌بریم، انتقاد کردن و انتقادپذیری بُعد دیگری دارد. ما همدیگر را درست همان‌طور که هستیم می‌بینیم و با یکدیگر حسادت و خصومت هم نداریم.

- من نمی‌خواهم برداشت خود را به تو تلقین کنم، اما آیا رفتار شما دلیل نوعی احساس خفته و درونی نالایقی نیست؟

- بله، ما گاهی احساس یاس و نومیدی داریم و خود را به دلیل عدم توانایی‌هایمان نالایق تلقی می‌کنیم... ولی این وسیله‌ای است که دوباره اعتماد به نفس به دست آوریم و بتوانیم پیشرفت کنیم.

- خوب، اگر شما در مورد لیاقت و توانایی خود دچار تردید می‌شوید، آیا درست است که انگیزه‌ها و نیت‌های سایرین را مسخره کنید و یا لااقل آنها را زیر سؤال آورید؟

- ما می‌خواهیم یکدیگر را کمک کنیم تا هر کس بتواند روی برنامه خود کار کند. گاهی از اوقات غرور باعث می‌شود که پیشرفت متوقف شود، در چنین وضعیتی شوخی‌ها و مسخره بازی‌های دیگران به فرد کمک می‌کند که غرورش کم بشود.

در قسمت بعدی این گفت و شنود من پدیده جدیدی در مورد گروه درمانی روح‌ها را مطرح خواهم کرد. من نقل قول‌های متفاوتی از این فعالیت شنیده‌ام و گفته‌های سوژه شماره ۲۱ نیز آنها را تایید می‌کند.

- آلمو حالا که بحث نحوه ارتباط بین اعضای یک گروه مطرح شده است از تو می‌خواهم در مورد انرژی روحی که همه شما را در جریان پیشرفت کمک می‌کند توضیح بدهی.

- (با تردید) درست متوجه نمی‌شوم که چه می‌گویی.

- درست فکر کن، آیا هیچ وسیله و طریقه دیگری نیست که سبب هماهنگی بین اعضای گروه بشود؟

- (مکث طولانی) فهمیدم منظورت مخروط‌ها Cone (قیف‌ها) هستند؟

- (لغت مخروط یا قیف برای من تازگی دارد، ولی می‌دانم که جهت گفتگو درست پیش می‌رود) بله، همان مخروط‌ها. به من توضیح بده که تو در ارتباط با گروه خودتان در این مورد چه می‌دانی؟

- (یواش) خوب، مخروطها به ما کمک می کنند.
- لطفاً ادامه بده و بگو مخروطها چکار می کنند. فکر می کنم من در این مورد مطالبی شنیده ام ولی می خواهم تو هم در این زمینه برایم صحبت کنی.
- آنها طوری شکل گرفته اند که دور ما را بگیرند، متوجه می شوید؟
- «شکل گرفته اند» یعنی چه، می توانی دقیق تر توضیح بدهی؟
- آخه مخروط در رأس کوچک است و قاعده آن بزرگ می باشد. این مخروط بسیار پر نور است و تمام بالا و اطراف ما را پوشانده است، همه ما زیر او جا می گیریم، مثل این است که همه در زیر یک سرپوش یا کلاهک سفید عظیم باشیم، ما در زیر پوشش آن شناور هستیم.
- آیا مطمئن هستی که این همان دوش درمان نیست که تو وقتی مجدداً وارد برزخ شدی آن را تجربه کردی؟
- نه، به هیچ وجه، آن دوش درمان برای تصفیه انفرادی است و سبب می شود که صدمات زمینی تعمیر بشوند. فکر می کردم شما این موضوع را می دانید.
- بله می دانم ولی از تو می خواهم که دقیقاً توضیح بدهی که فرق دوش درمان با مخروط چیست؟
- از نقطه رأس مخروط انرژی خاصی به درون پاشیده می شود و مثل یک آبشار دایره شکل به ما سرایت می کند و به ما امکان می دهد که واقعاً بتوانیم روی یکنواخت بودن و یکی بودن اعضای گروه تمرکز کنیم. شاید بتوان این انرژی را «انرژی آگاه»^{۵۶} نامید.
- وقتی زیر مخروط هستید چه احساسی دارید؟
- ما احساس می کنیم که افکارمان منبسط می شود... بعد به وضع قبلی باز می گردد ولی در این ضمن آگاهی، شناخت و دانش ما افزایش پیدا می کند.
- آیا این انرژی آگاه کمک می کند که اعضای گروه با یکدیگر بیشتر متحد بشوند و بتوانند تمرکز فکری بهتری داشته باشند؟
- بله، همین طور است.
- (من عامداً لحن جدل آمیز به خود می گیرم) آلوم عریان بگویم، نکند که این مخروط شما را شستشوی مغزی بدهد؟ آخه مگر آن بحثها و عدم توافقیها بین

تو و سایر اعضای گروه ناشی از این نیست که شما هر کدام یک فرد مسنتر هستید؟

- (با خنده) نه ما شستشوی مغزی نمی‌شویم! آیا شما هیچ چیز از زندگی پس از مرگ جسم نمی‌دانید؟ این امر به ما بیش جمعی می‌دهد که بتوانیم با یکدیگر کار کنیم.

- آیا مخروط همیشه در دسترس است؟

- بله، هر وقت ما به آن احتیاج داشته باشیم هست.

- چه کسی مخروط را به کار می‌اندازد؟

- آنهایی که بر ما نظارت دارند.

- یعنی راهنمایان؟

- (با قه‌قه خنده) شاتو Shato؟ نه بابا، فکر می‌کنم او همیشه همراه سیرک خود در سفر است.

- منظورت چیست؟

- ما او را رییس سیرک می‌پنداریم... مدیر صحنه گروه ماست.

- آیا شاتو در مذاکرات درون گروهی شما شرکت فعالانه دارد؟

- (با تکان دادن سر) نه، واقعاً نه... راهنماها بالاتر از این حرف‌ها هستند. ما را غالباً به خودمان واگذار می‌کنند... و اشکالی هم ندارد.

- آیا دلیل خاصی برای غیبت شاتو وجود دارد؟

- (مکث) شاید او از عدم پیشرفت ما خسته شده است، ولی گهگاهی برای رییس بازی می‌آید.

- آن وقت چکار می‌کند؟

- (با خنده) مثلاً گاهی که ما بین خودمان بحث داغی داریم ناگهان از راه می‌رسد، جرقه‌های آبی به این طرف و آن طرف پرت می‌کند، مثل یک... که میانجی‌قادر و توانایی است!

- جادوگر؟

- (هنوز خنده‌اش ادامه دارد) آخه شاتو با قیافه‌ی جالبی خود را به ما نشان می‌دهد، یک ردای بلند یاقوتی با یک کلاه دراز دُم‌دار و ریش پر پشت سفید. قیافه‌اش معرکه است. البته ما او را ستایش می‌کنیم.

- می‌توانم تجسم کنم، مثل مرلین Merlin روحی.

- نه بهتر است بگویند مرلین شرقی. گاهی اوقات خیلی مرموز است. او علاقه دارد با تشریفات وارد شود، بخصوص وقتی که ما در شرف انتخاب زندگی بعدی هستیم. او خودش هم می‌داند که ما چقدر از این کار او خوشمان می‌آید و ممنون او هستیم.

-- با این صحنه‌سازی‌ها و توصیف‌هایی که تو از او می‌کنی، بعید می‌دانم که او هیچ‌گونه ارتباط عاطفی به عنوان یک راهنمای جدی با اعضای گروه شما داشته باشد.

- (با لحن اعتراض آمیز) گوش کنید، او بخوبی می‌داند ما عناصر وحشی‌ای هستیم و البته با ما توافق رفتاری ندارد ولی بسیار دانا و مدبر است.
- آیا شاتو شما را آزاد می‌گذارد؟ بنظر نمی‌رسد که جلوی افراط‌کاری‌های شما را بگیرد.

- او از ما نتیجه می‌خواهد ولی موعظه هم نمی‌کند، خودش می‌داند که آن روش در مورد ما کارساز نیست. ما برایش خیلی احترام داریم.

- آیا تو شاتو را به عنوان مشاور می‌تلفی می‌کنی که گهگاهی برای سرکشی به سراغ شما می‌آید یا به عنوان یک سرپرست فعال؟

- او بدون خبر قبلی می‌آید و موضوعی را برای بحث و تبادل نظر به ما عنوان می‌کند و می‌رود. سپس باز می‌گردد تا ببیند آیا توانسته‌ایم بعضی مسائل را برطرف کنیم یا نه.

- ممکن است کمی از مشکلات اساسی گروه خودتان را مطرح کنی و نقش شاتو را در آن زمینه شرح بدهی؟

- (مکث) شاتو می‌داند که ما در واقع مثل نمایشگرانی هستیم که باید نقش خودمان را در زندگی زمینی ایفاء کنیم. اما او روی پرهیز از ظاهرسازی خیلی تکیه می‌کند. او می‌خواهد ما بتوانیم باطن خود را اصلاح کنیم تا اعمال ظاهری ما موجه جلوه کند، نه آن که اشکالات درونی را داشته باشیم و فقط نقش یک آدم موجه را بازی کنیم.

- بنابراین شاتو در امر تعلیم شما خیلی جدی است ولی ضمناً تشخیص داده که شما می‌خواهید در عین حال خوشگذرانی هم بکنید، بله؟

-- بله، به همین مناسبت هم او راهنمای ما شده است. شاتو می‌داند که اگر بر ما نظارت نداشته باشد ما وقت خود را تلف می‌کنیم. او به ما کمک می‌کند وقایع

ناگواری که برایمان پیش می‌آید را تجزیه و تحلیل کنیم و بتوانیم از نتیجه آن برای بهبود خود درس بگیریم.

- از آنچه می‌گوی، من به این نتیجه رسیده‌ام که گروه روحی شما مانند یک کارگاه Workshop است که تحت سرپرستی راهنمایان اداره می‌شود.

- بله، ضمناً او ما را تشویق می‌کند، اعتماد به نفس می‌دهد و سبب می‌شود که بتوانیم راهنمایان را ادامه دهیم.

من به این نتیجه رسیده‌ام که معلمین - مشاورین در برزخ، برخلاف کلاس‌های آموزشی یا روش مرسوم گروه درمانی روی کره زمین، به طور مستمر در جزئیات فعالیت‌های گروه مداخله نمی‌کنند. اگر چه این گروه روحی و وضعیت شاتو از بعضی جهات استثنایی است ولی بیشتر جنبه‌های آن مشابه سایر گروه‌ها می‌باشد. در برزخ نقش راهنما بیشتر والدین گونه است نه دیکتاتور مآبانه. مثلاً شاتو اگر چه افراد گروه را راهنمایی می‌کند ولی نظرات خود را به آنها تحمیل نمی‌نماید و افراد را تهدید و مرعوب هم نمی‌کند. شاتو در واقع با مهربانی و همدردی با این روح‌های جوان برخورد می‌نماید، حتی روحیهٔ مردسالاری آنها را نیز تحمل می‌کند. من با چند سوال دیگر گفتگو با این سوژه را پایان می‌دهم.

- چرا اعضای گروه شما در زندگی‌های زمینی اینقدر مرد صفت Male-oriented هستند؟

- وضعیت کرهٔ زمین طوری است که قدرت بدنی امتیازآور و بدردبخور است. ما ترجیح می‌دهیم نقش‌های مردانه ایفاء کنیم تا اطرافیان را تحت تسلط خودمان در آوریم... بارز و مشخص باشیم.

- امروزه که زنان هم در جوامع با نفوذ هستند. افراد گروه شما چگونه می‌خواهند بدون ایفای نقش‌های زنانه پیشرفت کنند؟

- بله می‌دانیم، ولی ما اشتیاق زیادی به استقلال و خودکفا بودن داریم. در واقع، خیلی از اوقات انرژی زیادی مصرف می‌کنیم و بازدهی بسیار کمی عایدمان می‌شود، اما به هر حال فعلاً چندان علاقه‌ای به جنبه‌های مونث نداریم.

- اگر گروه شما اصلاً عضو مونث ندارد، شما برای یادگیری و بهبود رفتارتان با زنان چکار می‌کنید؟

= در نزدیکی ما گروه‌های دیگری هستند که بیشتر جنبه‌های زنانه دارند. من با جوزی Josey - که در بعضی از زندگی‌هایمان با هم بوده‌ایم - در تماس هستیم. برینیان با نیالا Nyala تماس دارد... دیگرانی هم هستند.

الوم، در پایان این گفتگویمان می‌خواهم در مورد نحوه تشکیل این گروه از تو سؤال کنم. تو در خصوص چگونگی پیدایش اولیه گروه خودت چه می‌دانی؟

(مکت طولانی) ... درست نمی‌دانم... ما یک موقعی به دور هم جمع شدیم.

خوب بالاخره، یک کسی می‌بایست چند نفری را که صفت‌های مشابه دارند به دور هم جمع کرده باشد، فکر می‌کنی این کار را خدا کرده است؟

(با تعجب) نه، آنها که پایین‌تر از مبداء هستند... اون بالاتری‌ها

مثلاً شاتو یا راهنمایانی مثل او؟

نه... بالاتر از اینها... «طراحان»^{۵۷}... چیز دیگری نمی‌دانم.

قبلاً گفتم که چند نفر از اعضای گروه شما به جهت پیشرفتی که کرده بودند از

شما جدا شدند. آیا اعضای جدیدی هم به شما پیوستند؟

- نه، اصلاً.

-- آیا این بدان جهت است که برای عضو جدید ممکن است معاشرت با شما مشکل باشد؟

-- (با خنده) ما به آن بدی هم نیستیم! ما دوستان قدیمی کاملاً از نقطه نظر فکری با هم مربوط هستیم. اگر عضو جدیدی بیاید تجربیات قبلی مشترک ما را ندارد.

- وقتی در خصوص زندگی‌های گذشته خودتان صحبت می‌کنید، آیا تو و سایرین معتقد هستید که برای بهبود وضع جامعه بشری مفید بوده‌اید؟

- (با مکت) وقتی ما می‌رویم و عضو جامعه‌ای می‌شویم علاقه داریم سنت‌ها، روش‌ها و قراردادهای حاکم بر آنجا را زیر سؤال ببریم. با تصورات پذیرفته شده مخالفت کنیم... سبب تنوع می‌شویم... زندگی زمینی جالب می‌شود.

- وقتی همه تجربیات زندگی‌های گذشته را تعریف و تجزیه و تحلیل کردید، برای پیشرفت بیشتر چکار باید بکنید؟ آیا علاقه دارید برای زندگی جدیدی به زمین بروید؟

- بله، هر وقت برای ایفای نقش جدیدی به زندگی زمینی می‌روم با بقیه خداحافظی می‌کنم و می‌گویم «به امید دیدار در همین جا، بعد از مرگ».

این گزارش نمونه خوبی از وضعیت روح‌هایی است که طرز فکرهای مشابهی دارند، نیازمند تشویق و تایید هستند و از احساسات و اعمال یکدیگر غالباً حمایت و پشتیبانی می‌کنند. در حقیقت این مطلب کلید اصلی مبنای نحوه تقسیم بندی گروه‌های روحی می‌باشد. بنظر می‌رسد که خیلی از گروه‌های روحی شامل چندین زیرگروه کوچک‌تر می‌باشند که اعضای هر کدام به مناسبت‌های مشابهی جلوی پیشرفتشان گرفته شده است. اما حتی همین روح‌ها هم از نقطه نظر جنبه‌های ضعف و قدرت با یکدیگر متفاوت می‌باشند. هر عضو به بهترین وجهی سعی دارد که همه اعضا در جهت اهداف خود پیشرفت کنند.

من نمی‌خواهم خوانندگان پس از مطالعه گزارش شماره ۲۱ به این نتیجه برسند که وضعیت چند روح باقیمانده در این گروه الزاماً نمایش‌گر نحوه رفتار همه روح‌هایی است که در ابتدا عضو این گروه بوده‌اند. وقتی یک گروه که مثلاً شامل پانزده یا بیست روح است تشکیل می‌شود، البته شباهت‌هایی بین استعدادها و علائق آنها وجود دارد. اما بسیاری از اوقات اختلاف‌هایی هم بین اعمال، احساسات و نحوه برخورد و طرز فکر اعضا به چشم می‌خورد. از گزارش سوزها چنین برمی‌آید که به طور معمول هر گروه بزرگ شامل اعضا مونت و مذکر است و هر کدام از آنها دارای یک یا چند طیف رفتاری زیر می‌باشند. ۱- شجاع، مقاوم، ثابت‌قدم ۲- آرام، ساکت، دلبسته و تا حدودی معصوم ۳- خوشگذران، بذله‌گو، اهل ریسک ۴- جدی، قابل اعتماد، مواظب ۵- مجلس آرا، علاقمند، صریح ۶- پرحوصله، پا برجا، دوراندیش ۷- متفکر، حسابگر، مصمم ۸- مبتکر، کاردان، انعطاف‌پذیر. وجود این تنوع در رفتار اعضا سبب می‌شود که مجموعه گروه نسبتاً متعادل باشد. حال آن که اگر تمام اعضای یک گروه در زمینه‌ای افراطی بودند، مثلاً تهور و بی‌باکی زیادی داشتند، آن وقت یکی از اعضا که از شجاعت نسبی برخوردار بود در مقایسه با دیگران خیلی ترسو و محافظه کار تلقی می‌شد.

البته تردیدی نیست که اعضا باقیمانده در گروهی که ضمن گزارش ۲۱ با وضعیت آنها آشنا شدیم هنوز جای پیشرفت بسیار دارند و باید مدت‌ها وقت صرف کنند، اما به هر حال بنظر می‌رسد که زندگی آنها در زمین سبب تنوع و

هيات Vitality جامعه می‌شود. سوالات بعدی که با همین سوژه مطرح کردم نشان داد که کار پیشرفت اعضای باقیمانده تا همین قرن بیستم هم ادامه پیدا کرده است. به عنوان مثال آلوم در حال حاضر یک طراح گرافیک است که بصورت نیمه وقت هم گیتار می‌نوازد و جوی هم که خواننده شده است با او برنامه اجرا می‌نماید. این حقیقت که این گروه روحی در زندگی زمینی غالباً مردانی با روحیهٔ مردسالاری هستند به هیچ‌وجه حاکی از این نیست که توانایی همکاری و مساجبت با روح‌های جوان مونث را نداشته باشند. گروه‌های روحی برزخ غالباً از اله‌راد مونث و مذکر تشکیل می‌شوند. البته همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام روح‌هایی که واقعاً پیشرفت کرده‌اند به راحتی می‌توانند در زندگی زمینی به صورت مونث و با مذکر ظاهر شوند.

اشتیاق به کار کردن روی آموخته‌های برزخ و خودنمایی، انگیزهٔ خوبی برای بازگشت مجدد روح‌ها به زندگی در روی زمین است. گاهی از اوقات یکی از دلائل دلوپسی روح‌های سطح پایین این است که وقتی در برزخ چیزی را یاد می‌گیرند و هویت جدیدی به دست می‌آورند وقتی روی زمین می‌آیند خودیت آنها تحت الشعاع قرار می‌گیرد و نمی‌توانند درست از آن استفاده کنند. بعضی وقت‌ها این گونه روح‌ها در مورد تشخیص هویت خود دچار گیجی و سردرگمی می‌شوند. البته سوژه گزارش ۲۱ هیچ‌گونه اشاره‌ای در مورد دچار شدن به این مشکل نکرد، اما از طرف دیگر من نمی‌دانم که آلوم در این زندگی و حتی زندگی گذشته‌اش تا چه حد موفق به پیشرفت شده است. اگر چه تجربه کلی یک زندگی زمینی بهر حال ممکن است تا حدودی عدم موفقیت در پیشروی و به دست آوردن آگاهی بیشتر را جبران نماید.

نقطه ضعف‌ها و اشکالات اخلاقی و رفتاری ما در برزخ بیشتر از زندگی زمینی مشخص می‌شود. ما قبلاً دیدیم که گروه‌های روحی چقدر با موشکافی به تجزیه و تحلیل تجربیات خود می‌پردازند. اعضای هم‌گروه در برزخ چنان زمان طولانی‌ای، بر اساس شاخص‌های زمینی، با همدیگر صرف کرده‌اند که بتدریج در مقابل سایر همکلاس‌ها و گروه روحی خود، به طور کلی مسئول قلمداد می‌شوند. این امر سبب شده که اعضای هم‌گروه احساس شدید تعلق نسبت به یکدیگر پیدا کنند و ضمناً همین وضعیت نوعی سد در مورد رابطه با سایر گروه‌ها و بخصوص

ارواح سطوح پایین‌تر بوجود آورده است. در زندگی زمینی خیلی از اوقات، افراد توسط سایرین رانده و به انزوا کشیده می‌شوند، اما رابطه نزدیک و صمیمی بین روح‌های هم‌گروه در برزخ سبب می‌شود که همه از گرمی محبت‌آمیز هم‌نوعان خود بهره‌مند باشند.

بافت اجتماعی یک گروه روحی اصلاً شباهتی به روابط مابین افراد یک گروه در روی زمین ندارد. اگر چه من بندرت در مورد دوستی و روابط استثنایی یک زوج روحی شنیده‌ام، ولی به طور کلی در گروه‌ها نشانه‌ای از تکراری یا انزوای یک روح دیده نمی‌شود. البته طبق اظهار سوژه‌ها گاهی از اوقات ممکن است عضو یک گروه بخواهد مقداری وقت به تنهایی صرف کند و روی مطالب مورد علاقه‌اش تمرکز نماید، ولی به طور کلی اعضاء هم‌گروه عناصر نزدیک و صمیمی یک خانواده تلقی می‌شوند و غالباً به کارها و فعالیت‌های دسته‌جمعی مشغول هستند. علی‌رغم این وضع می‌توان گفت که در وضعیت روحی هم ممکن است از تنهایی و در تنهایی درس‌هایی آموخته شود.

من از سوژه‌های با نور سفید رنگ شنیده‌ام که در برزخ مکرراً از روح‌های مبتدی خواسته می‌شود که جدا از کار دسته‌جمعی و در تنهایی روی پروژه‌ها و برنامه‌های خاصی کار کنند. یک روح نسبتاً جوان می‌گفت که یک مرتبه به او گفته شد روی یک «پازل متحرک» A moving Puzzle، متشکل از قطعاتی به شکل حجم‌های هندسی، مانند استوانه، کره، مکعب و غیره که چند بُعدی و با رنگ‌های متنوع بودند کار کند. او می‌گفت که می‌بایست انرژی خود را به نحوی متمرکز کند که بتواند از مجموعه آنها یک جسم خاصی را بسازد. سوژه دیگری عنوان می‌کرد که «این نوع آزمایشات به ناظرین امکان می‌دهد، قدرت خلاقیت، ابتکار و استعداد ما را ارزیابی کنند و ما را در این زمینه تشویق و کمک کنند».

روح‌های متعلق به همه سطوح نیز گاهی اوقات به فعالیت فردی بسیار مهمی مشغول می‌شوند. از آنها خواسته می‌شود که با صرف وقت کافی و تمرکز فکری لازم سعی کنند فرد خاصی که روی کره زمین (یا سایر عوالم فیزیکی) می‌شناسند و به او علاقه‌مند هستند را کمک کنند. تا آنجا که من فهمیده‌ام برای انجام این کار، روح مربوطه به فضایی که بعضی‌ها آن را محل انتقال می‌نامند می‌رود و وارد یک «میدان چند بُعدی انرژی‌های آبی نقره‌ای شناور» می‌شود. در

سفر روح ❁ ۱۹۳

الجا روح می‌تواند فکراً به محل جغرافیایی که بخواهد منتقل شود. سوژه‌ها به من می‌گویند که این یک تمرین فکری برای «جذب و ساطع کردن ارتعاشات انرژی مثبت» است. با این روش روح‌ها بر مرکب امواج فکری خود سوار می‌شوند و با هر کس در هر محل و منطقه‌ای تماس می‌گیرند تا بتوانند او را کمک کنند و تغییر خاصی در او بوجود آورند.

فصل دهم

روح‌های متوسط

وقتی روح ما از سطح ۲ می‌گذرد و به محدوده روح‌های متوسط (نیمه پیشرفته) ارتقاء پیدا می‌کند فعالیت‌های گروهی ما در برزخ کمتر می‌شود. البته این بدان معنی نیست که مجدداً دچار وضعیت تنهایی، مشابه روح‌های ابتدایی می‌شویم. روح وقتی به سطوح میانی پیشرفت می‌رسد، تجربه و پختگی لازم را پیدا کرده است تا بتواند به نحو انفرادی و با استدلال بیشتری به کار خود ادامه دهد، بنابراین ارتباط کمتری با هم گروه‌های خود خواهد داشت. ضمناً تناوب بازگشت اینگونه روح‌ها برای زندگی‌های زمینی کمتر می‌شود و مدت زمان بیشتری را در برزخ می‌گذرانند.

وقتی به سطح ۳ و ۴ پیشرفت روحی برسیم آمادگی قبول مسئولیت‌های جدی‌تر و مهم‌تری را به دست آورده‌ایم. رابطه ما با راهنمایان که قبلاً بصورت معلم - شاگردی بوده، حالا بصورت همکاری با یکدیگر در می‌آید. چون راهنمایان قبلی ما عهده‌دار سرپرستی کلاس‌ها و شاگردان جدیدی شده‌اند، لذا ما باید مهارت معلمی به دست آوریم تا بتوانیم شایستگی قبول مسئولیت راهنمایی را کسب کنیم.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد ارزیابی توانایی روح‌هایی که در سطح ۲ و ۴ هستند بسیار مشکل می‌باشد. به عنوان مثال بعضی از روح‌های سطح ۴ از زمانی که به سطح ۳ می‌رسند به تدریج خود را برای تعلیم روح‌های مبتدی آماده می‌کنند، حال آن که بعضی از روح‌های سطح ۴، که کاملاً در آن سطح پیشرفت هم جا افتاده‌اند، خود را برای شغل معلمی مناسب نمی‌دانند. اگر چه روح‌هایی که از لحاظ پیشرفت و پختگی به سطوح میانی رسیده‌اند در رفتار خود اصول اخلاقی

و انسانی را کاملاً مراعات می‌کنند، ولی در مورد میزان آگاهی خود بسیار متواضع هستند. طبیعتاً هر مورد وضع خاص خود را دارد، ولی به طور کلی متانت و فروتنی روح‌هایی که در این سطح و یا سطوح بالاتر هستند به نحو بارزی به چشم می‌خورد.

من متوجه شده‌ام، اینگونه روح‌ها در مورد حسن نیت سایرین کمتر مظنون هستند و به همه اعتماد بیشتری دارند و این وضع چه در سطح آگاه و چه در ناخودآگاه آنها دیده می‌شود. این روح‌ها ایمان و اطمینان بیشتری به آینده مطلوب بشریت دارند و به همین سبب موجب امیدواری اطرافیان خود می‌شوند.

سؤالات من از سوژه‌هایی که روح پیشرفته و پخته‌ای دارند، بیشتر در زمینه‌های مربوط به خلقت و هدف نهایی انسان است. باید اقرار کنم که من از دانش و شناخت با ارزش این روح‌ها برای گرفتن اطلاعات معنوی که سایرین ندارند نوعی سوء استفاده می‌کنم. در این زمینه بعضی از سوژه‌ها می‌گویند، من آنها را وادار به بازگو کردن اطلاعات معنوی آنها می‌کنم و نظرشان هم کاملاً درست است. روح‌های پیشرفته میزان فهم و درکشان در مورد نحوه طراحی کائنات و هدف خلقت بسیار زیاد است و به همین جهت من مایل هستم، تا آنجا که امکان دارد، مطالبی از آنها بیاموزم.

سوژه بعدی در قسمت بالای سطح ۳ پیشرفت روحی است و انرژی زرد رنگی که قرمزی آن کاملاً محو شده از خود ساطع می‌کند. او مرد تقریباً پنجاه ساله‌ای است. وقتی همدیگر را ملاقات کردیم رفتار او نسبت به من بسیار مؤدب و محترمانه بود. متانت و وقار خاصی داشت و تا حدودی بی‌تفاوت بنظر می‌رسید. اما من احساس کردم که رفتار ظاهری او نوعی پوشش بر روی احساسات و عواطف بسیار قوی درونی وی می‌باشد. خصوصیت بارز این سوژه چشم‌های پررنگ و جدی او بود و هر قدر بیشتر در مورد خودش با لحنی قاطع و قانع کننده حرف می‌زد، نگاهش عمیق‌تر و جذاب‌تر می‌شد.

این سوژه اظهار داشت که برای یک سازمان خیریه کار می‌کند و وظیفه‌اش توزیع مواد غذایی بین افراد بی‌خانمان است، اما در ضمن به شغل روزنامه‌نگاری نیز مشغول بوده است. او به تفصیل توضیح داد که چگونه به کارش بی‌علاقه شده و می‌خواهد بقیه عمرش را در تنهایی و آرامش به سر برد. در اولین

جلسه خواب‌درمانی، ما وقایع مهم زندگی‌های گذشته‌اش را مرور کردیم تا بهتر بتوانیم مسیر مناسبی برای آینده زندگی فعلیش پیدا کنیم.

من این سوژه را به سرعت به عقب برگرداندم تا به اولین زندگی او رسیدیم. وی حدود سی هزار سال قبل می‌زیسته و از انسان‌های اولیه فرهنگ عصر حجر بوده است. همان‌طور که از اولین زندگی او جلو می‌آمدیم متوجه شدم که این سوژه همواره به جای اینکه در قبیله‌های خود به زندگی گروهی مشغول شود مستمراً گرایش به تنهایی داشته است. وی از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح تا پانصد سال قبل از میلاد مسیح چندین زندگی زمینی داشته است، غالباً در منطقه خاورمیانه می‌زیسته و شاهد به اوج رسیدن و عظمت فرهنگ‌های سومری، بابلی و مصری بوده است. این سوژه حتی در زندگی‌هایی که به قالب مونث آمده غالباً از روابط خانوادگی اجتناب کرده و صاحب فرزند نشده است. در مواردی هم که بصورت مرد آمده، بیشتر زندگی ایلیاتی داشته و به گله‌داری پرداخته است.

به تدریج که به زندگی‌های او در عصر ظلمت Dark Ages اروپا رسیدیم متوجه شدم که وی همواره در مقابل حکومت‌های ستمگر و ظالم مقاومت کرده و به یاغی‌گری پرداخته است. این سوژه اگر چه همواره در زندگی‌های زمینی سعی و کوشش خود را صرف از بین بردن ترس و وحشت مردم می‌کرده، اما هیچ‌گاه فعالانه با جناح‌های مخالفین حکومت‌ها همدستی نداشته است. این سوژه در طول زندگی‌های خود رنج بسیار تحمل کرده، بارها با شکست و عقب‌نشینی مواجه شده، ولی هیچ‌گاه کاملاً از سعی و کوشش در برقراری عدل و آزادی دست برنداشته است.

بعضی از زندگی‌های این سوژه چندان مفید و کارساز نبوده‌اند، ولی متوجه شدم که در قرن دوازدهم میلادی در امریکای مرکزی می‌زیسته و جزو قبیله مکزیکی آزتک بوده و عده‌ای از سرخپوستان را بر علیه فشارها و تحمیل‌های یک کشیش عالی رتبه برانگیخته است. اگر چه در این نهضت خودش هم کشته شده، ولی توانسته قبیله‌هایی را که به طور سنتی دشمن یکدیگر بوده‌اند به همزیستی مسالمت آمیز تشویق کند.

در قرن چهاردهم، این روح، یک مَورخ اروپایی بوده و برای آشنایی با مردم و فرهنگ آسیا، جاده ابریشم را پیموده و به کاتای مسافرت کرده است. این

سوژه در همه زندگی‌های خود (حتی همین زندگی فعلی) یادگیری و تکلم زبان‌های بیگانه برایش آسان بوده و ضمن آن زندگی، بالاخره در یک روستای دور افتاده آسیا زندگی خوشی داشته و در کهنسالی از دنیا رفته است. در اوایل قرن هفدهم، همین سوژه، در ژاپن می‌زیسته و عضو فرقه «کلنگ خون آلود» Bleeding Crane، متشکل از سامورایی‌های مورد احترام بوده است. در آن زندگی سوژه من جبهه مخالف را در استراتژی جنگ با شوگون‌های توکوگاوا Tokugawa Shoguns کمک می‌کرده و به جهت شکست هم زمان خود ناچاراً بقیه عمر را در انزواء سپری کرده است.

بنظر می‌رسد این سوژه تقریباً در همه زندگی‌های خود، در سرزمین‌های مختلف به جستجوی حقیقت می‌پرداخته و همواره می‌خواسته مفهوم منطقی و واقعی زندگی را درک کند و در عین حال همیشه هموعانی را که با او سر و کار داشته‌اند کمک می‌کرده است. با این سابقه برای من تعجب آور بود که فهمیدم در یکی از زندگی‌های اخیرش در قرن نوزدهم، همسر یک کشاورز آمریکایی بوده و در منطقه‌ای نزدیک مرز ایالات متحده می‌زیسته است. شوهرش مدت نسبتاً کمی پس از ازدواجشان فوت می‌کند. از گفتگو با این سوژه دریافتم که او عمداً این زندگی زمینی را برای خود انتخاب کرده تا بیوه شود و به جهت مسئولیت نگهداری فرزندان و اداره ملک و مزرعه خانوادگی مجبور باشد در همان منطقه بماند. هدفش این بوده که بدین ترتیب تجربه پایبند شدن در یک محل و محرومیت از مسافرت به این سو و آن سو را نیز به دست آورد.

اگر چه تعداد زیادی از زندگی‌های زمینی این سوژه را بررسی نکردیم ولی در پایان جلسه اول من قطعاً می‌دانستم که او روح پیشرفته و نسبتاً پخته‌ای می‌باشد. با توجه به اینکه وی به سطح ۴ پیشرفت روحی نزدیک شده، من اصلاً تعجب نمی‌کردم اگر اولین زندگی زمینی او مربوط به هفتاد هزار سال قبل می‌شد، حال آن که وی، تقریباً در نصف آن مدت، توانسته به این سطح پیشرفت برسد. البته همان‌طور که قبلاً هم مطرح گردید به هیچ‌وجه ضرورت ندارد که یک روح حتماً صدها زندگی زمینی داشته باشد، تا بتواند به مرحله پیشرفته و پختگی برسد. یکی از سوژه‌های من موفق شده فقط در مدت ۴۰۰۰ سال به سطح ۳ آگاهی روحی دست یابد و البته این عملکرد فوق‌العاده چشمگیری می‌باشد.

در پایان جلسه اول، ما با توجه به درس‌هایی که از زندگی‌های قبلی گرفته، به بررسی وضع زندگی کنونیش پرداختیم. او اظهار داشت که در این زندگی هنوز ازدواج نکرده و احساس می‌کند هم‌رنگ اجتماع نشدن، همواره برایش مفید بوده است. من نظریات خودم را در این زمینه با او مطرح کردم. به اعتقاد من عدم سازش او با مردم و اجتماع در تعداد زیادی از زندگی‌های قبلی سبب شده که جلوی پیشرفت سریع این روح گرفته شود. وقتی آن جلسه به آخر رسید وی اظهار علاقه کرد که در فرصت دیگری به بررسی تجربیات او در خصوص برزخ بپردازیم. روز بعد به مطب من آمد، او را به حالت ابرآگاه بردم و کار خود را شروع کردیم.

گزارش شماره ۲۲

نام تو در برزخ چیست؟

مرا نن تووم Nenthum صدا می‌کنند.

نن تووم آیا روح‌های دیگری هم الآن در اطراف تو هستند یا تنها می‌باشی؟

(مکث) من با دو نفر از معاشرین قدیمی خود هستم.

نام آنها چیست؟

- رائل و سِنجی Raoul & Senji

- آیا شما سه نفر قسمتی از یک گروه روحی بزرگ‌تر هستید که با هم درس می‌گیرید؟

- گروه ما بزرگ‌تر بود... اما حالا، ما سه نفر با همدیگر کار می‌کنیم.

- الآن، در همین لحظه شما سه نفر چکار می‌کردید؟

- ما بحث و تبادل نظر می‌کردیم که در زندگی زمینی بعدی چطور می‌توانیم یکدیگر را بیشتر کمک کنیم.

- به من بگو که تو به بقیه چه می‌گفتی و چطور می‌توانی آنها را کمک کنی؟

- من می‌خواهم سِنجی را کمک کنم که خود را اینقدر به خاطر اشتباهات گذشته‌اش سرزنش نکند و ارزش واقعی خود را بفهمد. او باید هر طور شده در زندگی‌های زمینی بعدی این قدر با همه مادرگونه رفتار نکند.

- او برای تو چه کمکی از دستش بر می‌آید؟

- او می‌خواهد من متوجه شوم که در زندگی‌هایم احساس متعلق بودن به کسی را نداشته باشم.

- سنجی برای توجیه این مطلب به تو چه می‌گوید؟
- در ژاپن، وقتی دوران زندگی من به عنوان یک جنگجو به پایان رسید سنجی همسر من بود (بنظر می‌رسد مطلبی سبب ناراحتی من تووم شده، او بعد از یک مکث حرفش را ادامه می‌دهد) راتول غالباً با سنجی صحبت می‌کند و من بیشتر اوقات تنها هستم.
- تو و راتول چطور یکدیگر را کمک می‌کنید؟
- من او را در مورد بیشتر شدن صبر و حوصله‌اش کمک می‌کنم و او مرا در زمینه اجتماعی بودن و معاشرت یاری می‌دهد.
- آیا در زندگی‌های زمینی همیشه شما دو تا، یکی مذکر و یکی مونث هستید؟
- نه، ما می‌توانیم جنسیت خود را تغییر دهیم، و گاهی هم این کار را می‌کنیم، اما این وضع برایمان راحت و دلپذیر است.
- چرا شما سه نفر مستقل و مجزا از سایر هم‌گروه‌های خود کار می‌کنید؟
- (مکث) ما هنوز بقیه را هم می‌بینیم، تعدادی از آنها به همراه ما پیشرفت کرده‌اند، اما میزان پیشرفتشان به اندازه ما نبوده و در نتیجه عقب‌مانده‌اند. چند نفری هم در تعلیمات و پیشرفتشان از ما جلو افتاده‌اند.
- آیا شما راهنما و معلمی هم دارید؟
- (با لحن آرام) بله خانم ایدیس Idis.
- از لحن تو برمی‌آید که برای او احترام زیادی قائل هستی. آیا از نحوه ارتباط خودت با او راضی هستی؟
- بله، کاملاً، البته نه اینکه اصلاً در هیچ زمینه‌ای اختلاف نظر نداشته باشیم.
- زمینه اصلی اختلاف نظر تو با او چیست؟
- او دیگر خیلی برای زندگی‌های زمینی نمی‌رود، من به او می‌گویم که او باید با وضعیت فعلی دنیا تماس مستقیم داشته باشد.
- آیا تو با ایدیس آنقدر هم‌آهنگی فکری داری که همه چیز در خصوص او، مثلاً سابقه آموزش او به عنوان راهنما را بدانی؟
- (در حال فکر کردن سر خود را تکان می‌دهد) اینطور نیست که ما نتوانیم از او سؤال کنیم، اما ما فقط در خصوص مطالبی که اطلاع داریم از او سؤال می‌کنیم. ایدیس هم هر مطلبی را که فکر کند به تجربیات من مربوط می‌شود با من مطرح می‌کند.

ایا راهنمایان می‌توانند کاری بکنند که شما قادر باشید کاملاً افکار آنها را بخوانید؟

بله، بخصوص قدیمی‌ترها و با تجربه‌ترها در این کار تبحر پیدا کرده‌اند و می‌دانند چه چیزهایی سبب گیج شدن ما می‌شود و آن مطالب را از ما مخفی نگه می‌دارند.

ایا تو هم می‌توانی تصاویر مغزی خود را به همین نحو کنترل کنی؟
بله... یک کمی.

حالا می‌فهمم چرا خیلی از سوژه‌ها می‌گویند که راهنمایان به همه سؤالات آنها پاسخ نمی‌دهد.

بله، ضمناً نیت شاگرد در مورد سؤال کردن، هم‌چنین موقع و دلیل سؤال همه اینها مهم است. شاید به مصلحت آنها نبوده اطلاعاتی که سبب پریشانی آنها می‌شده در اختیارشان قرار گیرد.

- علی‌رغم روش تعلیم ایدیس، آیا تو به طور کلی از کار کردن با او خوشحالی؟
- بله... فقط آرزو دارم موافقت کند، یکبار هم که شده با من به زندگی زمینی بیاید.

- یعنی چه، منظورت چیست که با تو به یک زندگی زمینی بیاید؟
- بارها به او گفتم اگر یک بار بیاید و ما در آنجا با هم باشیم و با هم زندگی کنیم، آن وقت در بازگشت به برزخ با هم سازگاری بیشتری خواهیم داشت.
- ایدیس در جواب این تقاضای تو چه می‌گوید؟
- با خنده می‌گوید که در این مورد فکر خواهد کرد و اگر احساس کند این کار مفید است آن وقت انجام خواهد داد.

در این موقع از نون‌توم پرسیدم که چه مدت با ایدیس در ارتباط بوده است. او به من پاسخ داد از زمانی که موفق شده به سطح ۳ پیشرفت روحی برسد تحت نظر ایدیس کار می‌کند. نون‌توم، رائل و سنجی هم‌چنین از ابتدای موجودیتشان تحت قیمومیت و سرپرستی یک استاد راهنمای دوست داشتنی برجسته بوده‌اند. نباید تصور کرد که روح‌های پیشرفته‌تر زندگی روحی خود را در برزخ همواره به تنهایی می‌گذرانند. همین سوژه به من اظهار کرد که با روح‌های زیادی در تماس است، منتها رائل و سنجی نزدیک‌ترین دوستان او هستند.

در مسیر پیشرفت روح‌ها، سطح ۳ و ۴ مراحل بسیار مهمی بشمار می‌رود، چون در این سطوح است که مسئولیت راهنمایی روح‌های مبتدی به آنها واگذار می‌شود. البته مقام راهنمایی به طور ناگهانی به هیچ روحی اعطاء نمی‌شود. در این مورد هم، مثل سایر امور برزخ ما به دقت مورد امتحان قرار می‌گیریم. شایستگی و استعداد ما در امر تدریس و راهنمایی، در همین سطوح میانی مورد آزمایش و ارزیابی قرار می‌گیرد. از زمانی که انرژی ما هنوز رنگ زرد ساطع می‌کند، مربیان ما یک روح مبتدی را به ما واگذار می‌کنند که او را راهنمایی و مواظبت کنیم و سپس نحوه عملکرد ما را چه در برزخ و چه در زندگی‌های زمینی مورد ارزیابی قرار می‌دهند.

اگر این کارآموزی اولیه با موفقیت صورت گیرد آن وقت مسئولیت آموزشی آن هم به عنوان کمک راهنما، به ما واگذار می‌شود. همه روح‌ها برای معلمی مناسب نیستند، و این موضوع الزاماً ربطی به پیشرفت ما و حتی ارتقاء به سطح انرژی آبی رنگ ندارد. راهنمایان هم، مثل سایرین هر کدام توانایی‌ها، استعدادها و نقاط ضعف‌های خاص خودشان را دارند. قبل از رسیدن به سطح ۵ پیشرفت روحی، قابلیت‌ها، استعدادها و شایستگی‌های ما به دقت و وضوح در برزخ متظاهر می‌شود. با توجه به توانایی‌های هر روح و وظائف شغلی مناسبی به او واگذار می‌گردد. در ادامه همین فصل، شرح مفصل‌تر و دقیق‌تری در این مورد مطرح خواهد گشت. هر روح برای پیشرفت به سطوح بالا از امکانات بسیار متنوع یک طرح جامع و کلی برخوردار است و من بسیار مایل هستم، که از چگونگی پیشرفت سوژه گزارش ۲۲ در طبقات مختلف سطح ۳ آگاه شوم.

- ن‌توم آیا تو علاقه داری راهنما بشوی و آیا ایدیس تو را برای اینکار تعلیم می‌دهد؟

- (فوراً جواب می‌دهد) بله من خیلی علاقه دارم.

- آیا مشغول کار آموزی هستی؟

- تا به حال که در این زمینه پیشرفت زیادی نکرده‌ام... هنوز نتوانسته‌ام بیشتر از یک خدمتکار یا دستیار باشم. از ایدیس راهنمایی می‌گیرم و گهگاهی او را در بعضی امور کمک می‌کنم.

- آیا تو از روش آموزشی او تقلید می‌کنی؟

- به، من با او فرق دارم. البته هنوز کار آموز هستم... خدمتکار هستم. در هر حال هنوز کارهایی که ایدیس قادر به انجام آنهاست از من بر نمی آید.
از چه زمانی احساس کردی برای دستیار شدن آماده هستی و می توانی به روح های دیگری کمک کنی؟

بعد از تعداد زیادی زندگی زمینی نوعی آگاهی و شناخت حاصل می شود و فرد احساس می کند که بیشتر و بهتر می تواند رفتار خود را کنترل کند، از افراط و تفریط بپرهیزد و متعادل باشد. در این زمان حس می کند که تا حدودی توانایی کمک به بقیه را دارد. چه روح هایی که در برزخ هستند و چه آنهایی که در زندگی زمینی به سر می برند.

- الان در حال حاضر، آیا تو در برزخ وظیفه دستیاری داری یا در زندگی زمینی؟
(با اشکال جواب می دهد) من فعلاً در دو زندگی زمینی^{۵۸} هستم.

- یعنی همزمان در قالب دو نفر هستی؟
بله، درسته.

- در آن قالب دیگری در کجا زندگی می کنی؟

- در کانادا

- چرا در کانادا؟

- من در یک شهر کوچک کوهستانی کانادا زندگی می کنم. یک خانواده فقیر دهاتی را انتخاب کرده ام تا بتوانم بهتر مفید باشم و وجود من منشاء اثر خیر باشد.
- ممکن است جزییات بیشتری در خصوص این زندگی کانادایی و مسئولیتی که برعهده گرفته ای بیان کنی؟

- (با آرامی) در حال حاضر من از برادرم بیلی Billy نگهداری و مواظبت می کنم. وقتی چهار ساله بود به علت انفجار اجاقی گاز آشپزخانه صورت و دستپایش دچار سوختگی شدیدی شد. در آن زمان من ده ساله بودم.

- سن تو در زندگی کانادایی مشابه زندگی امریکایی تو می باشد؟

- بله، تقریباً

- مأموریت اصلی تو در این زندگی کانادایی چیست؟

۵۸- در مورد اتصال روحی با روح دیگر استاد الهی معتقد است، «یک روح» می شود با روح شخص دیگر اتصال داده شود؛ و آن شخص خوی آن روحی را می گیرد که قوی تر است. این دو روح ممکن است هر دو زنده باشند (در قالب بشری) یا یکی مرده باشد. (مترجم)

- نگهداری و مواظبت از بیلی باید کمکش کنم که علیرغم جراحات خود، از زندگی‌اش بهره بگیرد. او در حادثه آتش سوزی تقریباً کور شده و صورتش بکلی تغییر شکل داده و به همین جهت جامعه و همه اطرافیان او را طرد کرده‌اند. من سعی دارم به او کمک کنم تا دروناً خود را بشناسد، زندگی فعلی خود را قبول کند و از آن استفاده نماید. من برایش کتاب می‌خوانم، بازویش را می‌گیرم و او را برای گردش به جنگل‌های اطراف می‌برم. دست‌هایش را نمی‌توانم بگیرم چون در آن حادثه به نحو بد جوری آسیب دیده‌اند.

- مگر والدین شما او را کمک نمی‌کنند؟

- من والدین او تلقی می‌شوم. پدرمان بعد از آن حادثه ما را ترک کرد و رفت و هیچ‌گاه بازنگشت. او مرد ضعیف‌النفسی بود و حتی قبل از آن آتش‌سوزی هم علاقه‌چندانی به خانواده خود نداشت. روح مادرم هم چندان پیشرفته نیست... این کار نیاز به فرد پخته‌تر و قوی‌تری دارد.

- یعنی فردی که از لحاظ جسمی (فیزیکی) قوی‌تر باشد؟

- (با خنده) نه، من در کانادا قالب زن دارم. من خواهر بیلی هستم. مادر و برادرم نیاز به فردی دارند که فکرأ پخته‌تر و قوی‌تر باشد، کانون خانواده را حفظ کند و مسیر زندگی را به آنها نشان دهد.

- از لحاظ مالی، امور خانواده شما چگونه تامین می‌شود؟

- من نانوائی می‌کنم، قصد ازدواج هم ندارم، چون نمی‌توانم آنها را به حال خود رها کنم.

- درس اصلی‌ای که باید برادرت از این زندگی بیاموزد چیست؟

- او باید تواضع و افتادگی را یاد بگیرد و نگذارد لذات زندگی ظاهری او را وسوسه کنند.

- تو چرا خودت نقش برادرت را که دچار سوختگی شده بر عهده نگرفتی، آیا آن سناریو مبارزه شدیدتری نبود؟

- آخه... من این واحد را گذرانده‌ام، اینگونه تجربه‌ها را داشته‌ام.

یادداشت: (این سوژه در چندین زندگی خود درد و رنج و صدمه جسمی داشته است)

- بله، فکر می‌کنم درست می‌گویی. آیا بنظر تو بیلی در یکی از زندگی‌های قبلی خود سبب نشده که تو دچار صدمه و آسیب جسمی بشوی؟

چرا، در واقع همین طور شد. او باعث شد که من مجروح بشوم. در آن موقع که من آن زجر را تحمل می‌کردم، دستیار مهربان از من نگهداری کرد و من مدیون او هستم. حالا نوبت بیلی است که به این وضع دچار شود و من باید از او مواظبت کنم.

آیا تو قبل از آن که به این زندگی کانادایی خود بیایی می‌دانستی که برادرت مجروح و معلول خواهد شد؟

البته. من و ایدیس تمام سناریو را بررسی کرده بودیم. ایدیس به من گفت که بیلی نیاز به کسی خواهد داشت که از او نگهداری کند، و من چون در یکی از زندگی‌های قبلی، برخورد منفی با این روح داشتم از این ماموریت استقبال کردم. پس علاوه بر درسی که بیلی باید بیاموزد، این وضعیت برای تو هم تجربه لازمی است. یعنی برایت مفید می‌باشد که در نقش یک زن درگیر وضعیتی باشی که نتوانی مثل اغلب زندگی‌های گذشته‌ات مرتباً به این طرف و آن طرف بروی! - بله، کاملاً درست است. تجربیات زندگی بر اساس میزان سختی و مشکلاتی که خود فرد، نه سایرین تحمل می‌کند ارزیابی می‌شود. برای من مواظبت از بیلی به مراتب مشکل‌تر از زمانی است که خودم مجروح بودم و روح دیگری از من نگهداری می‌کرد.

- ممکن است مهم‌ترین و مشکل‌ترین جنبه این ماموریت خود را بیان کنی؟
- نگهداری از یک کودک به نحوی که بتواند، علی‌رغم ناتوانی خود زجر جسمی را با شهامت تحمل کند، مراحل نوجوانی و جوانی را بگذراند و به بلوغ برسد.
- البته تجربه بیلی یک مورد استثنایی است، ولی بنظر می‌رسد که همه کودکان جهان باید سختی‌های جسمی و روانی زیادی را متحمل شوند.
- بدون روبرو شدن و مبارزه و تحمل سختی هیچ کس نمی‌تواند کاملاً به خودشناسی برسد و بر آن اساس پیشرفت کند. باید بگوییم، هر قدر فردی بیشتر دچار درد و رنج و گرفتاری بشود، بهتر می‌تواند توانایی خود را برای پیشرفت افزایش دهد.

- ارزیابی خودت از نحوه انجام ماموریت دستیاری در کانادا را برایم بیان کن.
- در زندگی کانادایی، نسبت به زندگی امریکایی خود، با انتخاب‌هایی بیشتری روبرو هستم. اما به خودم اعتماد دارم و می‌توانم آنچه را که آموختم در عمل پیاده نمایم.

- آیا ایدیس تو را تشویق کرد که دو زندگی هم‌زمان داشته باشی و از این طریق بتوانی سریع‌تر پیشرفت کنی؟

- او مرا در این مورد آزاد گذاشت... و در گذشته خیلی این تجربه را نداشته‌ام.

- چرا قبلاً این وضعیت را خیلی تجربه نکردی؟

- زندگی‌های هم‌زمان موجب تشتت فکر می‌شود و خسته کننده است. امکان دارد کوشش روح در جهت‌های متضاد به کار رود و در نتیجه کارایی آن، برای هر دو زندگی، کاهش یابد.

- احساس می‌کنم که فعلاً در هر دو زندگی خود توانسته‌ای دیگران را کمک کنی. آیا تجربه زندگی‌های هم‌زمان دیگری داری که در یکی از آنها موفق و در دیگری ناموفق باشی؟

- بله، ولی آن تجربه مربوط به خیلی قبل است. یکی از محسنات دو زندگی هم‌زمان این است که، موفقیت یکی می‌تواند عدم موفقیت دیگری را جبران کند، اما در هر حال کار بسیار مشکل و خسته کننده‌ایست.

- پس چرا راهنمایان اجازه می‌دهند روح‌ها زندگی‌های هم‌زمان زمینی داشته باشند؟

- روح‌ها در برزخ تحت یک نظام خشک و بدون انعطاف اداره نمی‌شوند. ما محاز هسم که در قضایات اشتباه کنیم و از آن درس بگیریم.

- در هر حال از تجربه‌های تو چنین بر می‌آید که برای یک روح می‌باید در هر دو دنیا هر دو سن فقط یک زمینی داشته باشد. آیا درست فهمیده‌ام؟

- بنه، به صورت کلی این برداشت درست است. اما تکنیک‌هایی هم برای افزایش سطح تعداد زندگی‌های زمینی وجود دارد.

- مثلاً...؟

- هر قدر تعداد زندگی‌های زمینی بیشتر شود، مدت اقامت پس بدنی‌ها در برزخ بیشتر می‌گردد و لذا ما می‌توانیم زمان طولانی‌تری از تعینات آنجا بهره‌مند شویم و تجربیات خود را تجزیه و تحلیل کنیم.

- منظورت این است که اگر روحی هم‌زمان دو زندگی زمینی داشته باشد پس از بازگشت به برزخ مدت بیشتری در آنجا می‌ماند؟

- (با تبسم) البته، چون بررسی تجربیات دو زندگی بیشتر طول خواهد کشید تا نتیجه‌گیری از یک زندگی زمینی.

من نوم من هنوز یکی دو سؤال در مورد نحوه تقسیم روح به دو قسمت و انجام زندگی همزمان دارم. لطفاً برایم توضیح بده که انرژی روحی چگونه به دو قسمت تقسیم می‌شود؟

ما روح‌ها متشکل از ذرات... یعنی واحدهای نیرومند و متحرک Energized units هستیم، تمامی ما از یک واحد اصلی منشاء گرفته است. آن منشاء و واحد اصلی چیست؟
«سازنده»^{۵۹} The maker!

آیا هر قسمت از روح دست نخورده و کامل در درون خود باقی می‌ماند؟
بله، همین‌طور است.

آیا وقتی ما برای یک زندگی زمینی می‌رویم، تمام انرژی روحی ما از عالم ارواح خارج می‌شود؟

نه، قسمتی از ما هیچ وقت آنجا را ترک نمی‌کند، چون ما هیچ‌گاه کاملاً از سازنده جدا نمی‌شویم.

- آن قسمت از ما که در عالم ارواح باقی می‌ماند، وقتی ما برای یک زندگی، یا دو زندگی همزمان به زمین می‌رویم، در آنجا چه وضعی دارد؟

- آن قسمت در حالت سکون و غیر فعال باقی می‌ماند و منتظر می‌شود که دوباره به بقیه انرژی خود پیوندد.

بسیاری از همکاران من که روی زندگی‌های قبلی بیماران کار می‌کنند از مراجعین خود در مورد زندگی‌های همزمان مطالبی شنیده‌اند. بندرت امکان دارد که یک روح سه یا چهار زندگی همزمان داشته باشد. روح‌ها در هر مرحله‌ای از پیشرفت که باشند می‌توانند زندگی‌های مضاعف برای خود انتخاب کنند ولی خود من تا به حال به موارد زیادی برخورد نکرده‌ام.

بسیاری از مردم احساس می‌کنند که موضوع توانایی روح برای تقسیم شدن در عالم ارواح و سپس وصل شدن به دو جسم، یا حتی تعداد بیشتری جسم‌های زمینی، کاملاً مغایر برداشتی است که همواره آنها از روح بد عنیان یک واحد یکپارچه و منفرد داشته‌اند. باید اقرار کنم اولین باری هم که سوژه‌ای در

خصوص زندگی‌های هم‌زمان با من صحبت کرد بسیار متعجب شدم. لذا برای من کاملاً قابل فهم است که چرا این موضوع برای سایرین حیرت‌انگیز می‌باشد. اما از طرف دیگر، اگر به این موضوع توجه کنیم، که چنانچه روح‌های ما، همگی قسمتی از یک منبع روحی هستند که قادر می‌باشند از خود روح‌های دیگری خلق کند بدون آن که به موجودیت اصلیش خللی وارد آید، پس به همین منوال می‌توان قبول کرد که نوزادان جدا شده از آن انرژی برتر آگاه، نیز بتوانند به بیشتر از یک قسمت تقسیم شده و مجدداً بعد از مدتی به یکدیگر ملحق شوند.

جمع‌آوری اطلاعات در مورد فعالیت‌های برزخ از روح‌هایی که در سطح بالای پیشرفت هستند، گاهی بسیار ملال‌آور می‌شود. این امر بدان جهت است که ساختار پیچیده حافظه و دانایی روح‌ها در این سطوح گاهی مرا دچار اشکال می‌کند که بتوانم تفاوت بین مطالبی که آنها می‌دانند ولی نمی‌خواهند به من بگویند، با اطلاعاتی که اصلاً در اختیار ندارند را تشخیص بدهم.

سوژه شماره ۲۲ هم آگاهی و اطلاعات زیادی دارد و هم سؤالات مرا با رغبت جواب می‌دهد. ضمناً گزارشات او با سایر مطالبی که من از سایر سوژه‌ها در مورد تنوع نحوه آموزش روح‌ها در برزخ شنیده‌ام نیز تطبیق می‌کند.

- ن‌توم حالا ممکن است در مورد فعالیت‌های خود در برزخ، رابطه با سایر روح‌ها و کار آموزی برای راهنما شدن برایم توضیح دهی؟ ضمناً آیا در مورد منطقه‌های روحی دیگری هم می‌توانی مطالبی بگویی؟

- (مکت طولانی) بله، منطقه‌های دیگری هم هستند... من در موردشان اطلاعاتی دارم.

- چند فضای دیگر سراغ داری؟

- (با احتیاط) چهار فضا بنظرم می‌آید.

- این چهار فضا را به چه نامی می‌شناسی؟

- «عالم روح‌های بی‌هویت»^{۶۰}، «عالم آگاهی کامل»^{۶۱}، «عالم خلقت موجود و

غیر موجود»^{۶۲}، «عالم بعد زمان تغییرپذیر»^{۶۳}

۶۰ World Without Ego

۶۱ World of All Knowing

۶۲ World of Creation & Non-creation

- آیا این عوالم در درون و جزو کائنات محسوس ما هستند؟
- یکی از آنها بله، اما بقیه کرات فکری بدون بعد می‌باشند.
- بسیار خوب حالا صحبت را در خصوص سه عالم کروی بدون بعد شروع می‌کنیم. آیا این فضاها در عالم ارواح و برای استفاده روح‌ها هستند؟
- بله.
- چرا این فضاهای روحی را «عالم» می‌نامی؟
- چون... من آنها را محل اقامت زندگی روحی تلقی می‌کنم.
- خوب، سه تای آنها را کرات و عوالم فکری می‌گویی؟
- بله، چون در واقع همین هم هستند.
- حالا در مورد عالم «روح‌های بی هویت» صحبت کن، منظورت چیست؟
- اینجا در واقع محل آموزش روح‌های جدید است.
- بله در این مورد قبلاً هم مطالبی شنیده‌ام، بنظر می‌رسد این محل مخصوص روح‌های جدید است.
- بله، روح‌هایی که تازه خلق می‌شوند، در اینجا به موجودیت خود واقف می‌شوند. در واقع نقطه شروع آنهاست.
- آیا اعطای هویت به روح‌ها به طور اتفاقی صورت می‌گیرد، یا خود آنها هم در این زمینه نقشی دارند؟
- روح جدید توانایی انتخاب کردن ندارد. صفات و انرژی‌های مختلفی را با هم ترکیب می‌کنند و به این ترتیب هویت خاصی برای هر روح تشکیل می‌شود.
- یعنی یک مخزن از هر صفت وجود دارد و برای هر کس مقداری از این، مقداری از آن روی هم می‌گذارند و بدین ترتیب هر روح دارای هویت خاص خود می‌شود؟
- (مکتب طولانی) تصور می‌کنم برای تعیین کردن هویت اولیه ما عوامل زیادی در نظر گرفته می‌شود. اما آنچه من بدرستی می‌دانم این است که وقتی آن ترکیب خاص معین شد، هویت هر کس پیمانی بین او و اعطا کنندگان تلقی می‌گردد.
- منظورت را درست متوجه نمی‌شوم، منظورت از پیمان چیست؟
- یعنی ما پیمان می‌بندیم از آنچه که هستیم بهترین استفاده را ببریم.

- پس نقش اصلی عالم روح‌های بی‌هویت این است که در آنجا وجودهای برتر به هر روح شناسایی فردی بدهند، درست است؟
- بله، روح جدید خالص است، اما فاقد «خودیت» Self می‌باشد. در «عالم روح‌های بی‌هویت» به هر کس یک هویت انفرادی، یک امضاء می‌دهند.
- پس چرا آن را «عالم روح‌های بی‌هویت» نامگذاری کرده‌اند؟
- چون روح‌هایی که به آنجا وارد می‌شوند هنوز فاقد هویت هستند. موضوع موجودیت و خودیت هنوز برایشان ناشناخته است. در این مکان آنها موجودیت خود را حس می‌کنند و به آن آگاه می‌شوند.
- پس خلقت روح و اعطای موجودیت مستمراً ادامه دارد؟
- تا آنجا که من می‌دانم بله همینطور است.
- خواهش می‌کنم به سؤال بعدی خوب توجه کن و با دقت جواب بده. تو وقتی از موجودیت و هویت خود مطلع شدی، آیا به طور اتوماتیک قرار شد که برای همیشه برای زندگی به کره زمین بیایی؟
- الزاماً نه، هیچ کره‌ای همیشگی نیست و عمر جاویدان ندارد.
- مگر نه اینکه بعضی از روح‌ها وابستگی و تناسب زیادی با زندگی کره زمین دارند؟
- (مکث) با عبارتی که گفتم مخالف نیستم.
- نزن تو در شروع موجودیت خود، آیا به تو امکان داده شد، که به جز کره زمین و بصورت انسان، به جای دیگری و بصورت دیگری زندگی کنی؟
- وقتی یک روح کاملاً جدید است، راهنمایان او را در چنین انتخابی کمک می‌کنند، من به زندگی به صورت انسان ترغیب شدم.
- آیا امکان انتخاب‌های دیگری هم به تو داده شد؟
- (مکث طولانی) بله... اما آن قضیه الان خیلی برایم روشن نیست. معمولاً به هر روح امکان می‌دهند که مدتی را در یک یا دو دنیای سهل و آسان بگذرانند و کار مهم و زیادی قرار نیست انجام دهد. بعد از چنین دوره‌ای زندگی سخت کره زمین به من پیشنهاد شد.
- آیا زندگی در کره زمین سخت و مشکل تلقی می‌شود؟
- بله، در بعضی عوالم، روح باید ناراحتی و حتی زجر جسمی (فیزیکی) متحمل شود، در برخی از عوالم دیگر مشکلات بیشتر فکری هستند. زمین هر دو نوع

سختی را دارد. اگر بتوانیم تحت شرایط سخت کار خود را خوب انجام بدهیم به ما امتیاز و جایزه داده می‌شود. (با تبسم) آنهایی که خیلی به عوالم مختلف نمی‌روند ما را ماجراجو تلقی می‌کنند.

چه جنبه‌ای از زندگی در کره زمین برای تو جالب و جذاب است؟

انسان‌ها، علیرغم اینکه با هم در جنگ و نزاع هستند، نوعی وابستگی و هموعی شبیه ارتباط خانوادگی دارند... در عین رقابت و مسابقه با یکدیگر همکاری و همبستگی هم دارند.

ایا بنظر تو این نوعی تضاد و تناقض نیست؟

(با خنده) اتفاقاً همین وضعیت برای من جالب است. برای من جالب است که بتوانم بین مردمی که تا این حد جایز الخطا هستند ولی غرور، خودمحوری عجیبی دارند وساطت کنم. می‌دانی مغز و فکر انسان‌ها چقدر جالب و بی‌مانند است؟

منظورت چیست؟

بشرها بسیار خودپسند و در عین حال دستخوش احساسات و عواطف خود هستند. قادرند از خود تلخی و بی‌اعتنایی بروز دهند، ولی ظرفیت زیادی برای محبت و نوع‌دوستی نیز دارند. در این دنیا، یعنی کره زمین، هم رفتار شجاعانه و هم عکس‌العمل‌های ناشی از ترس و ضعف دیده می‌شود. همه مشغول اعمال ضد و نقیض هستند. همین تنوع برای روح من سازگار است.

غیر از این، چه جنبه‌هایی در مورد زندگی زمینی برای روح‌هایی که به اینجا می‌آیند، جالب است؟

برای ما جالب این است که بتوانیم به آنهایی که روی کره زمین زندگی می‌کنند بفهمانیم، که هستی و موجودیت آنها جاودانی است و آنها از طریق نیک خواهی و محبت به دیگران می‌توانند پیشرفت کنند. باید با علاقه و پشتکار برای ترقی و تعالی خود در تلاش باشند. این موقعیت که در زندگی‌های زمینی به ما داده می‌شود برایمان بسیار جالب است.

اما بدخواهی نیز در افراد بشر دیده می‌شود!

این به جهت عواطف و احساسات آنهاست، ولی اینگونه رفتار همیشگی نیست. افراد بشر وقتی تحت فشار و ناراحتی قرار بگیرند بهتر توانایی‌های خود را بروز می‌دهند و خیلی شریف و مهربان می‌شوند.

ایا روح‌ها همیشه در حال پرورش صفات مثبت هستند؟

- ما سعی می‌کنیم از ظرفیت خود حداکثر استفاده را ببریم.
- وقتی روح جدید هویت خود را به دست آورد و به موجودیت خود واقف شد، آیا هیچ‌گاه مجدداً به عالم روح‌های بی‌هویت باز می‌گردد؟
- (با ناراحتی) بله... ولی نمی‌خواهم وارد این مقوله بشوم.
- بسیار خوب از این بحث می‌گذریم، اما من شنیده‌ام اگر روحی مداوماً در زندگی‌های زمینی خود مرتکب اعمال و رفتار ناپسند بشود به آن محل بازگردانده می‌شود. برداشت من این است که چنین روح‌هایی معیوب تلقی می‌شوند و برای «جراحی مغز روحی»^{۶۴} به کارخانه عودت داده می‌شوند.
- (با ناراحتی) من از این نوع برداشت شما گله‌مند هستم. این نتیجه‌گیری از کجا حاصل شده است؟ در واقع به روح‌هایی که در امر پیشرفت خود دچار اشکال اساسی هستند مجدداً انرژی مثبت می‌دهند و به این ترتیب کمک می‌شوند.
- این نوع کمک فقط خاص روح‌هایی است که به کره زمین می‌آیند؟
- نه، همه روح‌ها ممکن است نیاز به چنین تجدید انرژی پیدا کنند.
- آیا روح‌هایی که بدین ترتیب مداوا می‌شوند دوباره مجاز هستند که به گروه روحی خود بپیوندند و مجدداً برای زندگی زمینی آماده شوند؟
- بله.
- آیا تو تا بحال در عالم آگاهی کامل بودهای؟
- نه، من هنوز آمادگی لازم را پیدا نکرده‌ام، فقط می‌دانم آنجا محلی است که هدف نهایی ما می‌باشد.
- تو در مورد این عالم آگاهی کامل چه می‌دانی؟
- (مکث طولانی) آنجا محل تعمق و تفکر است... عالم نهایی برنامه‌ریزی و طراحی فکری. حس‌های تمام موجودات زنده در آنجا هم‌آهنگ می‌شود.
- بنابراین عالم آگاهی کامل آبستره و مبهم Abstract و مطلق است، بله؟
- بله، در آنجا محتوی و فرم به هم می‌پیوندند، منطق با ایده‌آل یکی می‌شود. در آن بعد، نائل شدن به همه آرزوها و رؤیاها امکان پذیر می‌گردد.
- اگر تا به حال به آنجا راه نیافته‌ای، پس چطور از وضعیت آن خبر داری؟

- تصاویر مختصری از آنجا را به ما نشان می‌دهند تا تشویق شویم، به سعی و کوشش خود ادامه دهیم، تا کارمان در اینجا به پایان برسد و بتوانیم در آنجا به استادان پیوندیم.

این قسمت از برزخ محدودهٔ دانایی و شناخت کامل است و هر سوزه آنجا را به نام مختلفی می‌شناسد. اما همه آنها فقط برداشت مبهمی از این مکان آگاهی مطلق دارند، چون حتی روح‌های پیشرفته هم تجربه مستقیم و شخصی از آنجا ندارند. روح‌ها، بخصوص آنهایی که به آن مرحله نزدیک شده و جزیی تصاویری از آنجا را دیده‌اند، فریفته آن عالم هستند و فقط اشتیاق دارند که به آنجا برسند و توسط هستهٔ مرکزی جذب شوند. متأسفانه افرادی که به مطب من مراجعه می‌کنند قادر نیستند وضعیت عالم آگاهی کامل را به درستی تشریح کنند، چون درک واقعی آن فقط برای روح‌هایی امکان پذیر است که به بالاتر از سطح ۵ پیشرفت کرده و لذا دیگر برای زندگی زمینی نمی‌آیند.

- تو عنوان کردی که عالم روح‌های بی‌هویت و عالم آگاهی کامل نقطه‌های مقابل یکدیگرند. حالا ممکن است بگویی که وضعیت عالم بعد زمان تغییر پذیر چیست؟

- این یک فضای کروی است که برای همه روح‌ها قابل استفاده است. در واقع محل تظاهر جسمیت آنها می‌باشد، مثلاً در مورد من کره زمین است.

- پس این همان عالمی است که گفتی جزو کائنات محسوس می‌باشد؟

- نه، کره زمین برای من حالت مثالی Simulated دارد. تا بتوانم از آن برای انجام تجربیات خود استفاده کنم.

- مگر همه روح‌ها برای یادگیری و تجربه از یک کره استفاده نمی‌کنند؟

- نه، هر کدام از ما در کرهٔ جغرافیایی خاصی تحصیل می‌کنیم و آن محلی است که برای زندگی جسمی به آنجا می‌رویم. همه آنها به طور فیزیکی... ولی موقتاً... واقعیت دارند.

- یعنی خودیت واقعی تو، به طور فیزیکی، در این کرهٔ مثالی، که زمین گفته می‌شود، زندگی نمی‌کند و فقط آن را برای کسب تجربه بکار می‌بری؟

- بله، درست است - برای تحصیل، یعنی یادگیری و تجربه.

- چرا این فضا را عالم بعد زمان تغییر پذیر می‌نامی؟

- چون ما برای بررسی و تجزیه و تحلیل تجربیات خود می‌توانیم بعد زمان را تغییر دهیم.

- خاصیت اصلی اینکار چیست؟

- این وضع کمک می‌کند که بتوانیم تصمیمات بهتری اتخاذ کنیم. این نوع بررسی مرا در انتخاب‌های بعدی کمک می‌کند و تدریجاً برای نیل به عالم آگاهی کامل آماده می‌سازد.

یادداشت: سوژه‌ها مکرراً عبارت عالم را برای تشریح فضای غیر فیزیکی به کار می‌برند. این مناطق ممکن است خیلی کوچک و یا بی‌اندازه وسیع و شامل بعدهای مختلفی باشند. من تصور می‌کنم، برای تجربه و یادگیری روح‌ها، فضاهای مجزای گوناگونی وجود دارد که مشمول محدودیت بعد زمان نمی‌باشند. موضوع تداخل زمان گذشته، حال و آینده، در وضعیت روحی که توسط این سوژه بدان اشاره شد، در دو فصل بعدی ضمن گزارشات شماره ۲۳ و ۲۵ بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

- ما هنوز در مورد عالم خلقت موجود و غیر موجود صحبت نکرده‌ایم. حتماً این همان دنیای سه بعدی فیزیکی است که قبلاً به آن اشاره کردی.

- بله و ما از استفاده آنهم لذت می‌بریم.

- آیا این عالم برای استفاده همه روح‌ها ست؟

- خیر، اینطور نیست. من بتازگی توانسته‌ام به آنجا راه یابم و هنوز تازه وارد تلقی می‌شوم.

- آیا این جهان فیزیکی مثل کره زمین است؟

- نه، کمی متفاوت می‌باشد، بزرگ‌تر و قدری سردتر است. آبها و اقیانوس‌های کم‌تری در آن وجود دارد، ولی نسبتاً شبیه هستند.

-- آیا فاصله این کره تا خورشید بیشتر از فاصله زمین تا خورشید است؟

- بله.

- چون عنوان کردی که این کره شبیه به زمین است، لذا آن را کره زمین شماره ۲ می‌نامیم. حالا به من بگو آیا کره زمین ۲ در آسمان با کره زمین ۱ نزدیک است؟

- خیر.

- این کره زمین ۲ نسبت به کره زمین ۱ در کدام جهت قرار دارد؟

(مکت) نمی دانم.

- آیا این کره جزو مجموعه راه شیری است؟

(مکت طولانی) نه، تصور می کنم خیلی دورتر است.

آیا من می توانم اگر تلسکوپی مثلاً در حیاط خانه ام بگذارم، کره زمین ۲ را ببینم؟

... بله، احتمالاً.

-- بنظر تو آیا منظومه ای که کره زمین ۲ متعلق به آن است، مثل منظومه ما مارپیچ و حلزونی شکل است یا بیضی شکل می باشد؟

-- مثل یک زنجیر بزرگ طولانی است... (با ناراحتی) من دیگر چیزی، در این مورد، برای گفتن ندارم.

یادداشت: من به عنوان یک آماتور غیر حرفه ای گهگاهی با یک

تلسکوپ انعکاسی آسمان را نگاه می کنم، و لذا از اینکه بعضی از اوقات با سوژه ها صحبت از مطالب ستاره شناسی پیش می آید خوشحال هستم. اما غالباً مطالبی که سوژه ها می گویند برایم تعجب آور و غیر منتظره است. البته هیچ وقت نتوانستم بفهمم آیا این به جهت جلوگیری راهنمایان روح ها از آشکار کردن اطلاعات صحیح است یا اینکه سوژه ها واقعاً در آن حالت، قادر به درک موقعیت نسبی کره زمین با سایر قسمت های کائنات نمی باشند.

- (ناگهان یک سؤال جهتدار مطرح می کنم) حتماً تو به کره زمین شماره ۲ می روی تا با موجودات متفکری زندگی کنی!

- نه، این درست همان کاری است که نمی خواهیم در آنجا انجام دهیم.

- چه مواقعی به کره زمین ۲ می روی؟

- در بین زندگی های زمینی در کره زمین ۱.

- چرا به کره زمین ۲ می روی؟

- ما بصورت روح به آنجا می رویم، خوش می گذرانیم و خلق می کنیم.

- آیا موجب ناراحتی ساکنین آنجا نمی شوید؟

- (با خوشحالی) در آنجا هیچ کس نیست... چقدر آرامش دارد... ما بدون هیچ گونه مسئولیتی در جنگل ها، بیابان ها و برفراز اقیانوس ها تفریح می کنیم.

- آیا هیچ گونه حیات در آن قاره وجود دارد؟

- بله... فقط حیوانات کوچک... بدون عقل و هوش.

- آیا حیوانات هم روح دارند؟
- بله، تمام موجودات روح دارند، منتها انرژی مغز آنها بسیار کم است.
- آیا روح تو و سایر دوستانت، در نتیجه تکامل انواع پایین‌تر موجودات روی زمین به این مرحله رسیده است؟
- به درستی نمی‌دانم، ولی هیچکدام از ما این برداشت را نداریم.
- چرا نه؟
- برای اینکه انرژی متفکر، از اول انفرادی خلق شده در حالی که نباتات، حشرات، خزنده‌ها و غیره... روح‌های دسته‌جمعی دارند.
- و تمام طبقات موجودات زنده از یکدیگر مجزا هستند؟
- نه به آنصورت، چون انرژی سازنده به واحدهای هر موجود زنده که خلق شده سرایت می‌کند.
- آیا تو در این خلقت نقشی داشته‌ای؟
- (با شگفتی و تعجب) اوه، نه!
- چه کسی برای دیدن و تماشای کره زمین ۲ انتخاب می‌شود؟
- آنهایی که مراحل تحصیلی را در زندگی‌های کره زمین ۱ می‌گذرانند گاهی به آنجا می‌روند، چون آن کره در مقایسه با کره زمین مثل محل تعطیلات و تفریح است.
- چطور؟
- در آنجا هیچ جنگ و جدال و هیچ پرخاش و لرزشی وجود ندارد و کسی هم در تکاپوی کسب برتری نمی‌باشد. همه جا در آرامش و سکوت است. رفتن به آن کره برای ما انگیزه‌ای می‌شود که به زمین برگردیم و به برقراری صلح و آرامش کمک کنیم.
- بله، متوجه شدم که شما در آن باغ بهشت مانند می‌توانید آزاد و بی‌قید زندگی کنید. اما تو ضمناً گفتی که برای خلق کردن هم به آنجا می‌روی.
- بله، همین‌طور است.
- آیا روح‌هایی که برای مراحل یادگیری به کرات دیگر می‌روند نیز گاهی به عالمی فرستاده می‌شوند که شبیه محل زندگی آنهاست؟

بله... بله، منتها بعضی از آن فضاها اخیرتر بوجود آمده و وضعیت ابتدایی تری دارند... آنها هم، بدون آن که موجود متفکری در اطراف آنها باشد خلق کردن را باد می گیرند.

ادامه بده

ما خلق کردن را در آن فضاها یاد می گیریم و تمرین می کنیم. مثل این است که فرد در آزمایشگاهی باشد که بتواند با انرژی خود فرم های فیزیکی بسازد. آیا این فرم های فیزیکی که شما می سازید شبیه چیزهایی است که در کره زمین وجود دارد؟

بله.

اولین مرتبه وقتی به کره زمین شماره ۲ وارد شدی به چه کاری مشغول شدی؟ (سوژه سؤال مرا پیش خود تکرار می کند و سپس می گوید) من نمی توانم خوب توضیح بدهم.

یادداشت: چون احساس کردم سوژه در مقابل جواب مقاومت می کند، چند دقیقه ای صبر کردم و سپس گفتم: من تا سه شماره می شمرم، آن وقت تو احساس آرامش بیشتری خواهی کرد و بعد آنچه را که خودت و ایدیس برای آگاهی من مناسب می دانی تعریف خواهی کرد. یک، دو، سه و بعد سؤال قبلی را تکرار کردم.

اول من دقت می کنم تا بفهمم چه چیزی را باید بسازم، بعد آن جسم را در مغزم قالب گیری می نمایم، سپس با استفاده از ذرات کوچک انرژی خود آن را خلق می کنم. ضمناً معلمین هم بر کار ما نظارت دارند. من باید به اشتباهات خودم پی ببرم و آنها را اصلاح کنم.

معلمین چه کسانی هستند؟

ایدیس و «مولکاف گیل» Mulcafgil (راهنمای بلند مرتبه سوژه)... ضمناً مدرسین دیگری هم آن اطراف هستند که من آنها را زیاد نمی شناسم. لطفاً تا آنجا که می توانی دقیق و روشن در این خصوص توضیح بده. ما به اشیاء فرم می دهیم.

فقط اشیاء، یا موجودات زنده هم خلق می کنی؟

- من هنوز به آن مرحله نرسیده و آمادگی لازم را ندارم. من بیشتر با عناصر اولیه کار می‌کنم، مثل اکسیژن، هیدروژن و غیره... فعلاً من در سطح ساختن سنگ و آب و هوا... آنهم در مقیاس بسیار کوچک هستم.
- یعنی تو واقعاً عناصر اولیه‌ای که در ساختن جهان به کار رفته می‌سازی؟
- نه من فقط از آن عناصر استفاده می‌کنم.
- به چه صورت؟
- من عناصر اولیه را می‌گیرم و آنها را با انرژی خودم شارژ می‌کنم... و به آنها نوعی تغییر شکل می‌دهم.
- تغییر شکل یعنی چه؟
- مثلاً من با آنها سنگ می‌سازم، در این کار مهارت پیدا کرده‌ام.
- تو با انرژی خودت چطور به سنگ‌ها فرم و شکل می‌دهی؟
- باید یاد بگیرم که چقدر آنها را گرم... یا سرد بکنم و با چه مقدار خاک پیامیزم که سختی مورد نظر در سنگ ایجاد شود.
- عناصر اولیه را از کجا می‌آوری؟
- آنها این کار را می‌کنند... معلمین آنها را در اختیار ما قرار می‌دهند... مثلاً گازها و اجزاء تشکیل دهنده آب را به من می‌دهند.
- آیا درست فهمیده‌ام که کار تو خلق کردن است و برای اینکار از انتقال گرما و سرما و بکار بستن انرژی خود استفاده می‌کنی؟
- بله، از طریق تغییر شدت جریان تشعشع انرژی.
- به عبارت دیگر تو خودت واقعاً مواد اولیه لازم برای ساختن سنگ یا آب را تولید نمی‌کنی؟
- نه، همان‌طور که گفتم کار من تغییر شکل دادن از طریق تلفیق و بهم آمیختن عناصری است که به من می‌دهند. فقط باید مواظب باشم مقدار صحیح انرژی را با فرکانس مناسب بکار ببرم. کار دقیقی است ولی خیلی پیچیده نمی‌باشد.
- فکر می‌کردم این کارها را طبیعت انجام می‌دهد؟
- (با خنده) طبیعت دیگر کیست؟
- خوب، مثلاً چه کسی عناصر اولیه کار تو را خلق می‌کند؟
- سازنده و آنهایی که قدرت خلاقیت آنها از من بیشتر است.
- پس تو، به عبارتی، اجسام جامد مثل سنگ‌ها را خلق می‌کنی، بله؟

- کار ما تکرار و تقلید مدل‌هایی است که در اختیار ما می‌گذارند. حالا من به مرحله خلق کردن نباتات نزدیک شده‌ام، ولی هنوز قادر به این کار نیستم. پس شما اول با مدل‌های ساده‌تر شروع و به تدریج پیشرفت می‌کنید؟
- بله، همین‌طور است. ما اول چیز ساده‌ای می‌سازیم، آن را با مدل اصلی آن مقایسه می‌کنیم و بعد به سراغ مدل‌های پیچیده‌تر و بزرگ‌تر می‌رویم.
- .. مثل بچه‌هایی که در ساحل دریا با ماسه‌ها چیزی می‌سازند، بله؟
- (با لبخند) ما هم در این زمینه اول کودک و بی‌تجربه هستیم. هدایت جریان انرژی به مانند قالب‌گیری مجسمه سازی است.
- آیا شاگردان این کلاس آموزش خلاقیت، همگی از گروه روحی اولیه تو هستند؟
- چند نفری بله، ولی اکثر آنها از سایر گروه‌های برزخ می‌آیند، اما همه زندگی‌های زمینی داشته‌اند.
- آیا همه مشغول ساختن چیزهای مشابه هستند؟
- خوب البته هر کسی در خلاقیت چیزی مهارت بیشتر دارد، اما ما همدیگر را کمک می‌کنیم. معلم‌مان می‌آید و ما را در جهت پیشرفت راهنمایی می‌کند... اما... (سوژه ساکت می‌شود)
- اما چی؟
- اما اگر من چیز ناجوری بسازم، قبل از آن که آن را به ایدیس نشان بدهم، خرابش می‌کنم.
- ممکن است یکی از این موارد را مطرح کنی؟
- مثلاً من هنگام ساختن گیاهان هنوز نمی‌توانم انرژی خود را با دقت کافی بکار برم تا بتوانم از عهده تغییر شکل شیمیایی لازم برآیم.
- پس تو هنوز در مورد شکل دادن به نباتات مهارت پیدا نکرده‌ای؟
- نه، بنابراین ساخته‌های ناجور خود را خراب می‌کنم.
- آیا همین امکان خراب کردن سبب شده که آنجا را عالم خلقت موجود و غیر موجود بنامی؟
- انرژی را نمی‌توان از بین برد. وقتی من در ساختن چیزی اشتباه کنم، آن را بهم می‌زنم، ترکیبات دیگری بکار می‌برم و دوباره آن را می‌سازم.
- من درست درک نمی‌کنم چرا خالق برای خلقتش به کمک شما نیاز دارد؟

- اینکار در واقع به سود خود ماست. ما این تجربه‌ها را انجام می‌دهیم تا هنگامی که قضاوت بشود کارمان کیفیت و ارزش لازم را پیدا کرده و امیدواریم که نهایتاً بتوانیم در سازندگی زندگی نقشی ایفاء نماییم.
- اگر همه ما قرار است به این ترتیب نردبان ترقی و پیشرفت را پله پله بیماییم، بنظر می‌رسد که تمام عالم ارواح یک تشکیلات و ساختار عظیم هرم مانندی است که مختار مطلق در رأس آن قرار دارد.
- (با آه) نه، شما اشتباه می‌کنید. وضعیت واقعی هرمی شکل نیست. همه ما روح‌ها، تار و پودهای یک پارچه بلند و طولانی هستیم. همه ما در آن پارچه بافته شده‌ایم.
- با وجود این همه سطوح مختلف پیشرفت و توانایی، برای من مشکل است که وضعیت را بمانند پارچه‌ای طولانی، که همه تارهای آن هم سطح هستند، تلقی کنم.
- باید آن را بمانند یک رشتهٔ مسلسل ادامه دار تصور کنی، نه اینکه روح‌ها را در گروه‌های بالاتر و پایین‌تر بینداری.
- من همیشه فکر می‌کردم روح‌ها برای پیشرفت باید رو به بالا بروند.
- بله، می‌دانم شما اینطور برداشت می‌کنید، اما باید بدانید که همه ما باید جلو برویم.
- آیا می‌توانی در این مورد مثالی بزنی که من بتوانم آن را در مغزم مجسم کنم؟
- بله، اینطور در نظر بگیرید که همه ما سوار یک قطار جهانی عظیم Universal train هستیم که در مسیر مسطح خود به جلو می‌رود. اغلب روح‌هایی که هنوز برای پیشرفت به زمین فرستاده می‌شوند در درون یک واگن این قطار هستند.
- و همهٔ سایر روح‌ها در واگن‌های دیگر می‌باشند؟
- بله، ولی همه در یک جهت رو به جلو می‌رویم.
- قطاربان‌ها، مانند ایدیس در کجا هستند؟
- آنها در واگن‌های مختلف که بهم وصل هستند به جلو و عقب می‌روند، اما جای خودشان به واگن‌های موتورخانه Engine نزدیک‌تر است.
- و موتورخانه کجاست؟
- سازنده را می‌گویی؟ طبیعتاً در جلو و پیشرو همه است.
- آیا تو از واگن خودت موتورخانه را می‌بینی؟

- (به من می‌خندد) نه، ولی بوی دود آن به مشامم می‌رسد. لرزش ناشی از کار کردن موتور را حس می‌کنم و صدای آن را می‌شنوم.
 . چقدر خوب بود اگر همه ما به آن موتور نزدیک بودیم.
 - نهایتاً همه خواهیم بود.

من به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی روح‌ها به مرحله کار آموزی خلاقیت برسند و بتوانند از انرژی خود برای اینکار استفاده کنند، دیگر لزومی ندارد برای زندگی زمینی به این کره بیایند. ظاهراً گروه‌هایی به این مرحله می‌رسند، که همه روح‌های عضو آن بتوانند انرژی خود را با یکدیگر، و با انرژی راهنمایان تلفیق کنند. یکی از سوژه‌هایم مطلب را اینطور تشریح کرد: تمام افراد گروه روحی من حلقه مانند به دور راهنمایان سنوا Senwa جمع شده بودیم. همه ما می‌بایست، به طور دسته جمعی، آنقدر تمرین کنیم تا بتوانیم افکار و توانایی‌های خود را با یکدیگر کاملاً میزان و هم‌آهنگ نماییم و همه با شدت intensity یکنواخت روی یک چیز تمرکز بدهیم. ماموریتمان ساختن یک برگ درخت بود و برای انجام اینکار سنوا به نحو مناسب ما را راهنمایی کرد. وقتی داشتیم پرتو انرژی‌های خود را صرف ساختن طرح، رنگ و شکل برگ می‌کردیم کارمان مرتباً به اشکال برمی‌خورد. بنظر می‌رسید که اتحاد لازم را نداشتیم و در نتیجه شیارها و رگه‌های یک قسمت کوچک از آن برگ درست از کار در نمی‌آمد. من در کارهایم بسیار جدی و بی نقص طلب هستم، اما نمی‌Ncmi، شوخ طبع گروهمان عمداً انرژی خود را تغییر می‌داد تا آزمایش را خراب کند. او اینکار را هم برای خنده و مسخره بازی می‌کرد و هم اینکه از آن درس خسته شده بود. اما بالاخره او را وادار به هم‌آهنگی کردیم و ماموریتمان به درستی انجام شد.

تا آنجا که مطالعات من نشان می‌دهد، وقتی روح کاملاً در سطح ۳ پیشرفت جا بیفتد، از او انتظار می‌رود که روی قدرت خلاقیت خود کار کند. تمرین کردن روی فتوستتز گیاهی، مرحله قبل از کار کردن روی اندام موجودات در اندازه‌های واقعی می‌باشد. سوژه‌ها عنوان می‌کنند که مراحل اولیه کار آموزی خلاقیت شامل این است که روح، رابطه بین مواد مختلف را درک کند تا بتواند توانایی هم‌آهنگ کردن انرژی خود با ارزش‌ها و خواص موجود در هر یک از عناصر سازنده را به دست آورد. کار آموزی خلاقیت از ایجاد مواد جامد با

ساختارهای ساده شروع شده و بتدریج به مرحله ساخت موجودات زنده یعنی ترکیبات پیچیده‌تر می‌رسد. برای این پیشرفت باید یک مسیر طولانی، که مستلزم صرف وقت زیادی است، طی شود. شاگردان به تدریج تشویق می‌شوند که اندام‌های موجودات زنده کوچکی Microhabitat، که می‌توانند در شرایط محیط‌های خاصی رشد و نمو کنند، را بسازند. البته این تجربه و تمرین‌ها باعث پیشرفت می‌شود، اما تا روحی به سطح ۵ نرسد واقعاً احساس نمی‌کند که کمکی در سازندگی و بهبود وضع موجودات زنده از او ساخته می‌باشد. گزارش شماره ۲۳ این موضوع را برایمان روشن‌تر خواهد کرد.

مشاهده وضع کلاس‌های کارآموزی خلاقیت نشان می‌دهد که بعضی از روح‌ها استعداد خاصی در امر استفاده از انرژی خود ندارند. متنها سوژه‌ها عنوان می‌کنند که اگر روحی در مورد مأموریت‌های خلاقیت، توانایی قابل توجهی از خود بروز می‌دهد، الزاماً بدان معنی نیست که در همه مواد درسی پیشرفت روحی، بهمان اندازه جلو رفته است. مثلاً ممکن است یک روح بتواند تکنیسین خوبی در امر خلاقیت بشود، ولی نتواند وظیفه یک راهنمای صلاحیت‌دار را بر عهده بگیرد. به همین دلیل من تصور می‌کنم، در مراحل بالای پیشرفت، به روح امکان داده می‌شود که در زمینه خاصی که استعداد بیشتر دارد تخصص پیدا نماید.

در فصل قبلی، من بعضی از محسنات و مزایای تنهایی روح در برزخ را توضیح دادم و سوژه شماره ۲۲ هم در این زمینه نمونه دیگری را ارائه داد. تجربیات روحی را نمی‌توان به سادگی به زبان قابل فهم بشرها بیان کرد. گزارش شماره ۲۳ از عالم بعد زمان تغییر پذیر به عنوان یک گذرگاه آموزشی موقت یاد می‌کند. برای کسی که در حالت خواب مصنوعی است، جهان فکری بدون بعد زمان، واقعیت حقیقی به شمار می‌رود و بقیه عوالم، تصویری و مجازی تلقی می‌شوند، که هر کدام به منظور خاصی بوجود آمده‌اند. بعضی از سوژه‌های دیگر، که تقریباً در همین سطح ۳ پیشرفت هستند، آن عالم را فضای تغییر شکل یا فقط طاق‌های خلقت مجدد می‌نامند. به من گفته شده که روح‌ها در این فضا، به منظور تمرین و تفریح، انرژی خود را برای ایجاد اشیاء جامد یا موجودات زنده بکار می‌برند. یکی از سوژه‌ها به من می‌گفت «من فقط به آن چیزی که می‌خواهم فکر می‌کنم و بلافاصله آن چیز تجسم و واقعیت پیدا می‌کند. البته می‌دانم که در این

اگر به من کمک می‌شود. ما می‌توانیم به هر یک از وضعیت‌ها و صورت‌هایی که قبلاً تجربه کرده‌ایم در آییم».

روح‌ها می‌توانند برای درک کیفیت‌های، مختلف شکل‌های متفاوتی به خود بگیرند. مثلاً سنگ بشوند تا غلظت Density را تجربه کنند یا بصورت درخت، آرامش و صفا را بیاموزند، بصورت آب، یکپارچگی و اتحاد را درک نمایند، بصورت پروانه، زیبایی و آزادگی و سبکبالی و بالاخره بصورت نهنگ، قدرت و عظمت را تجربه کنند. مردم منکر هستند که این توانایی، نمایشگر وضعیت‌های قبلی و تغییر شکل تدریجی Transmigration هر موجود می‌باشد. روح‌ها حتی می‌توانند کاملاً بصورت یک احساس مطلق مثل محبت در آیند، در بین زندگی‌های زمینی آگاهی خود را در این مورد افزایش دهند. علاوه بر این، سوژه‌ها حتی صحبت از این می‌کنند که در مرحله‌ای از موجودیت خود در زمره ارواح مرموز و افسانه‌ای بوده‌اند که در آداب و سنت‌های قدیمی از آنها یاد می‌شود. بیان این مطالب به نحو بسیار صریح و روشن سبب می‌شود، که من نتوانم آنها را صرفاً متافوریک (استعاره‌ای) قلمداد کنم. احساس می‌کنم که افسانه‌های باستانی زاینده خاطرات شیرینی است، که روح‌ها از گذشته‌های خیلی دور و حتی از عوالم دیگر با خود به کره زمین آورده‌اند.

فصل یازدهم

روح‌های پیشرفته

روح‌های خیلی پیشرفته و پخته در بین افرادی که روی زمین زندگی می‌کنند بسیار نادر و کمیاب هستند. اگر چه تا به حال من سوژه‌های زیادی نداشته‌ام، که به سطح ۵ پیشرفت روحی رسیده باشند و رنگ آبی از خود ساطع کنند، ولی همیشه کار کردن روی آنها، به جهت فهم و شناخت وسیعی که در زمینه‌های معنوی دارند، بسیار جالب است. در واقع کسی که بلوغ و پختگی روحی او به این سطح رسیده باشد، برای حل مشکلات زندگی خود به روانکاو و متخصص هیپنوتیزم مراجعه نمی‌کند. در اغلب موارد آنهایی که در سطح ۵ پیشرفت روحی هستند، اگر به زندگی زمینی بیایند حتماً برای راهنمایی دیگران است. روح‌های پخته و پیشرفته بر مسائل و مشکلاتی که اغلب ما روزانه با آنها روبرو هستیم فائق آمده‌اند و اگر به زندگی زمینی بیایند برای کسب امتیاز خاص و انجام وظیفه مشخصی است.

اگر اینگونه روح‌ها بصورت یک فرد معروف، مثل مادر ترزا ظاهر شوند، ما آنها را تشخیص می‌دهیم، اما معمولاً در نهایت بی‌سرو صدایی و گمنامی به کردار نیک خود می‌پردازند. اکثریت آنها اهل خودنمایی نیستند و هدفشان کمک به بهبود زندگی سایرین می‌باشد. این گونه روح‌ها اعتنایی به جنبه‌های تشکیلاتی نمی‌کنند و بیشتر توجهشان معطوف پیشبرد ارزش‌های فردی انسان است. علی‌رغم این موضوع بعید نیست که روح‌های سطح ۵، گاهی هم برای تأثیر گذاری بر مردم و رویدادهای جامعه در زمینه‌های فرهنگی به فعالیت بپردازند.

مکرراً از من سوال می‌شود که آیا افراد حساس، با ذوق و مخصوصاً خوش فکر که با زشتی‌های جامعه سازشی ندارند، الزاماً روح‌های پیشرفته‌ای هستند؟ من

در این مورد رابطه مستقیمی نمی‌بینم. حساس بودن، لذت بردن از زیبایی‌ها یا حتی داشتن نیروی خارق‌العاده مانند غیب‌گویی و غیره هیچ کدام دلیل پختگی و پیشرفت روحی نمی‌باشد. نشانه روح پیشرفته داشتن حوصله (سعه صدر)، بلند نظری و توانایی رویارویی با مسائل زندگی و از همه مهم‌تر بصیرت و درایت فوق‌العاده‌ای است که در امور مختلف از خود بروز می‌دهند. البته نباید تصور کرد که روح‌های سطح ۵ اصلاً در این دنیا با مشکلاتی روبرو نمی‌شوند که نحوه برخورد با آنها در سرنوشتشان موثر باشد، چون اگر به چنین مرحله‌ای رسیده بودند احتمالاً اصلاً به زندگی زمینی نمی‌آمدند. اینگونه افراد در سطوح مختلف جامعه هستند، ولی غالباً به اموری اشتغال دارند که بتوانند بهتر به سایرین کمک کنند و یا به نحوی در برطرف کردن بی‌عدالتی‌های اجتماعی نقشی ایفاء نمایند. متانت، محبت و نیک‌خواهی یک روح خیلی پیشرفته، به طور طبیعی بر دیگران پرتو افکنی می‌کند. علائق شخصی انگیزه رفتاری آنها نیست و لذا گاهی بدون در نظر گرفتن نیازهای فیزیکی خود، در شرایط ساده و بی‌تکلفی زندگی می‌کنند.

فردی را که من به عنوان نمونه یک روح سطح ۵ انتخاب کرده‌ام خانم سی و چند ساله‌ای است که در یک مرکز بزرگ درمان معتادان کار می‌کند. یکی از همکارانم او را به من معرفی کرد و اظهار داشت که این خانم مهارت زیادی در کمک به معتادان مواد مخدر، بخصوص برای بازسازی شخصیت و بهبود اعتماد به نفس آنها دارد.

در اولین برخورد، من بی‌نهایت تحت تاثیر متانت و آرامش او، علی‌رغم تنش‌های فوق‌العاده محل کارش، قرار گرفتم. او زن قد بلند و باریک اندامی بود. موهای قرمز شعله مانندش از هر طرف به روی شانه‌هایش می‌رسید. اگر چه بسیار گرم و دوستانه با من برخورد کرد ولی حالت نفوذ ناپذیری داشت. چشمان خاکستری براق و روشن او حاکی از دیدن و توجه به نکات کوچک و ظریفی بود که معمولاً بنظر اغلب مردم نمی‌آید. احساس کردم که او به درون من، و نه به من، می‌نگریست.

همکارم پیشنهاد کرد که ما سه نفر با هم نهاری بخوریم چون این خانم به مطالعات من در خصوص برزخ علاقه‌مند شده بود. او به من اظهار کرد که هیچ‌گاه به خواب مصنوعی برده نشده ولی در ضمن تمرکزهایش به این نتیجه

رسیده است که روحش شجره‌نامه طولانی و مفصلی دارد. وی هم‌چنین عنوان نمود که احساس می‌کند ملاقات ما اتفاقی نبوده، بلکه گذرگاه لازمی در مسیر تکاملی و یادگیری اوست. لذا با هم توافق کردیم که به کشف دانش روحی او بپردازیم. چند هفته بعد به مطب من آمد. کاملاً روشن بود که این خانم چندان علاقه‌ای به بررسی طولانی تاریخی تمام زندگی‌هایش ندارد. از این رو تصمیم گرفتیم که فقط تصویر مختصری از اولین زندگی‌های زمینی او پیدا کنیم و آن را به عنوان نقطه شروع بهره‌برداری از اطلاعات ابرآگاه او بکار ببریم. وی به سرعت به خواب مصنوعی عمیقی فرو رفت و بلافاصله با خودیت درونی Innerself خود تماس برقرار کرد.

تقریباً بدون هیچ‌گونه وقفه‌ای متوجه شدم که اولین زندگی او به گذشته‌های دور زیست بشر در کره زمین مربوط می‌شود. در باز یافت خاطراتش به این نتیجه رسیدم که زندگی‌های اولیه‌اش در آخرین دوره گرمای بین دو یخ‌بندان کره زمین مربوط به ۱۳۰ هزار سال تا ۷۰ هزار سال قبل و درست پیش از آخرین دوره طولانی عصر یخ Ice Age بوده است. سوژه من عنوان کرد که در قرون گرم‌تر دوره دوم عصر حجر، که انسان‌های اولیه آلات سنگی نتراشیده به کار می‌برده‌اند، Paleolithic period در مناطق زیر خط استوا و در سرزمین‌هایی که پوشیده از برف و یخ بوده و اغلب ساکنین به شکار حیوانات، ماهی‌گیری و جمع‌آوری نباتات اشتغال داشته‌اند زندگی می‌کرده است. او ادامه داد که در حدود ۵۰ هزار سال پیش و قتی که کوه‌های یخ، مجدداً آب و هوای کره زمین را تغییر داده وی برای حفاظت خود از سرمای جانفرسا در غارهای مختلف می‌زیسته است.

در گذر سریع از قرون و اعصار متوجه شدم، که شکل ظاهریش تغییر کرده و قامت او که در ابتدا کمی خمیده بوده بتدریج راست‌تر شده است. همان‌طور که در زمان به جلو می‌آمدیم از او خواستم کنار برکه‌ای خم شود، تصویر خود را در آب ببیند و قیافه‌اش را برایم تشریح کند. از گزارش او به این نتیجه رسیدم که در عرض هزاران سال و در طول زندگی‌های متعدد زمینی، بتدریج پیشانی شیب‌دار او عمودی‌تر شده است. برآمدگی بالای حدقه چشم Supraorbital Ridge کاهش یافته، موهایش کمتر و آرواره‌های بزرگش، که علامت انسان‌های اولیه است، تدریجاً کوچک‌تر شده است. با استفاده از خاطرات زندگی‌های متوالی او اطلاعات

انسان شناسی نسبتاً خوبی در مورد شرایط زیست، نحوه استفاده از آتش، ابزار کار، لباس، غذا و آداب و سنن بومی دوران مختلف به دست آوردم.

فسیل‌شناسان و متخصصان زیست‌شناسی دوران قدیم Paleontologists برآورد کرده‌اند که انسان راست قامت Homo Erectus، یعنی موجود میمون شکلی که از اجداد بشرهای امروزی بشمار می‌رود و در حدود ۷.۱ میلیون سال قبل روی زمین ظاهر شده است. آیا روح از آن زمان تا به حال با استفاده از جسم این موجودات دوپا Bipedes، که ما آنها را انسان‌های اولیه می‌نامیم، برای زندگی زمینی به این کره می‌آمده‌اند؟ چند نفر از سوژه‌های نسبتاً پیشرفته من اظهار می‌کنند که روح‌های بسیار پیشرفته، که متخصص تعیین جامعه بشری برای روح‌های جدید و جوان هستند، عمر زندگی انسان در کره زمین را متجاوز از یک میلیون سال تخمین می‌زنند. نظر من این است که این روح‌های پیشرفته متوجه شده‌اند که حفره مغزی جمجمه Brain cavity انسان‌های اولیه و محدودیت جعبه صوتی Voice box آنها برای پیشرفت روح در زمان‌های قبل از دویست هزار سال پیش نامناسب بوده است.

بنظر می‌رسد که موجود متفکر باستانی Homo sapiens، یا به عبارتی انسان اولیه، چندین صد هزار سال قبل بوجود آمده است. در عرض صد هزار سال گذشته دو علامت و نشانه مشخص آگاهی و پیشرفت روحی در بشر دیده شده است. یکی مراسم تدفین مردگان و دیگری هنرهای باستانی نظیر حجاری‌ها، حکاکی‌ها و تراشکاری‌های مختلف می‌باشد. مطالعات انسان شناسی نشان می‌دهد که این توانایی‌ها حتی قبل از انسان غارنشین Neanderthal وجود داشته است. لذا روح‌ها نهایتاً ما را بصورت انسان امروزی در آوردند و نه بر عکس.

یکی از سوژه‌های پیشرفته به من اظهار کرد: «روح‌ها کره زمین را در سیکل‌های مختلف بذر افشانی کرده‌اند». اطلاعات جامعی که از سوژه‌های متعدد جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که قسمت‌های مسطح جهان امروزی با قاره‌های قبلی یکسان نیستند و این امر احتمالاً ناشی از سیکل‌ها، آتشفشان‌ها و سایر بلایا و تحولات عظیم طبیعی می‌باشد. به عنوان مثال می‌گویند جزایر آزور Azores در اقیانوس اطلس قلّه کوه‌هایی هستند که در قاره اتلانیس بوده و بعد به زیر آب فرو

رفته‌اند. در واقع من سوژه‌هایی دارم که صحبت از زندگی زمینی در مناطقی می‌کنند که در جغرافیای امروزی وجود ندارد.

بنابراین به احتمال قوی روح‌ها در جسم‌هایی (جامه‌هایی) زندگی می‌کرده‌اند که پیشرفته‌تر از انسان راست قامت بوده و در حدود ربع میلیون سال قبل از بین رفته و شواهد فسیلی آنها به جهت تغییرات جغرافیایی از دید ما مخفی مانده‌اند. البته بر اساس این فرضیه می‌بایست قبول کرد که تحولات نوع بشر مسیر بالا و پایین و دوباره بالایی داشته، که من آن را غیر محتمل تصور می‌کنم.

در این هنگام من سوژه‌ام را به زندگی افریقایی ۹۰۰۰ سال قبلش بردم که، طبق اظهار خودش، قطعاً از مقاطع مهم پیشرفت او به شمار می‌رود. این آخرین زندگی زمینی او بوده که در مجاورت راهنمایش کومارا Kumara به سر می‌برده است. خود کومارا در آن زمان روح پیشرفته‌ای داشته و در قالب همسر با نفوذ رئیس قبیله خیرخواه و سخاوتمندی می‌زیسته و شوهرش را در امور مربوطه راهنمایی و کمک می‌کرده است. من به این نتیجه رسیدم که سرزمین آنها، به طور تقریبی، در منطقه کوهستانی "اتیوپی" قرار داشته است. بنظر می‌رسد که سوژه من کومارا را در بسیاری از زندگی‌هایش، که هزاران سال طول کشیده، می‌شناخته و کومارا در آن زمان مراحل بالای پیشرفت روحی خود را طی می‌کرده است. رابطه آنها در زندگی‌های زمینی با حادثه‌ای به پایان می‌رسد که طی آن سوژه من وقتی با کومارا در قایقی نشسته بوده و از رودخانه‌ای عبور می‌کرده‌اند، برای حفظ جان کومارا، خود را در معرض نیزه قبیله دشمن قرار می‌دهد و کشته می‌شود.

کومارا هنوز هم به شکل یک زن قوی جثه با پوست شفاف قهوه‌ای رنگ و موهای پرپشت سفید که سر بند حلقه‌ای ساخته شده از پر و بال پرندگان به دور آنها پیچیده شده، با محبت و خوشرویی بر او ظاهر می‌شود. لباس زیادی بر تن ندارد و تنها با دو تکه باریک پوست، ستر عورت کرده است. به دور گردن او تسبیح بلندی از خرده سنگ‌های پر زرق و برق رنگارنگ آویخته شده است. گاهی در نیمه‌های شب کومارا تسبیح خود را تکان می‌دهد و صدای (جرق جرق) به هم خوردن سنگ‌ها را بلند می‌کند، تا سوژه مرا از خواب بیدار کند و توجه او را به خود جلب نماید.

روش آموزشی کومارا این است که خاطرات تجربه‌ها و درس‌هایی که سوژه من در زندگی‌های قبلی آموخته است را به یادش می‌آورد. راه‌حل‌های قدیمی را با انتخاب‌های فرضی جدید مخلوط می‌کند و مثل این است که سوژه من باید با کنار هم گذاشتن قطعات یک «پازل استعاره‌ای» metaphoric puzzle تصویر صحیح آن را به دست آورد. از این طریق کومارا شاگردش را، حتی در خواب یا در حالت تمرکز، امتحان می‌کند که ببیند او تا چه حد توانایی دارد از گنجینه مفید شناخت و آگاهی قبلی خود استفاده نماید.

به ساعت خود نگاه کردم و متوجه شدم که اگر قرار است در همین جلسه به جستجوی تجربیات بعد از زندگی‌های این خانم در برزخ بپردازم دیگر فرصتی برای کسب اطلاعات حاشیه‌ای نمانده است. لذا به سرعت او را به حالت آبرآگاه رساندم و مشتاقانه آماده شنیدن اطلاعات جالب معنوی او شدم. سوژه‌ام نیز مرا با گفتارش به هیچ‌وجه مایوس نکرد.

گزارش شماره ۲۳

- اسم روحی تو چیست؟
- تیس Thece
- و راهنمای تو اسم افریقایی خود یعنی کومارا را نگه داشته است؟
- برای من بله.
- قیافه تو در عالم برزخ چگونه است؟
- یک قطعه نور درخشان.
- انرژی تو چه رنگی دارد؟
- آبی آسمانی.
- آیا انرژی تو رگه‌های رنگ دیگری را هم دارد؟
- (مکث) کمی طلایی... ولی نه خیلی زیاد.
- انرژی روحی کومارا چه رنگ است؟
- بنفش است.
- میزان پیشرفت روح‌ها به چه ترتیب از طریق رنگ و نور مشخص می‌شود؟
- هر قدر رنگ انرژی روحی تیره‌تر باشد نشانه قدرت فکری بیشتری است.
- انرژی مربوط به بالاترین سطح آگاهی و نور از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

- آگاهی مربوط به رنگ‌های تیره از مبدأ The Source به ما می‌رسد.
- آیا وقتی می‌گویی مبدأ منظورت «خدا» است؟
- این لغت به نحو نامناسب بکار می‌رود.
- منظورت چیست؟
- آنقدر لغت خدا با برداشت‌های شخصی آلوده شده که دیگر عظمت مبدأ را به درستی بیان نمی‌کند.
- چه اشکالی دارد که ما هر کدام، آن طور که می‌خواهیم لغت خدا را به کار ببریم؟
- این کار سبب می‌شود که او خیلی... چطور بگوییم... بشری بشود و تعاریف و مشخصات گوناگون پیدا کند. حال آن که مبدأ فقط یکی است. اگر چه همه ما قسمتی از او هستیم.
- تیس من می‌خواهم وقتی در باره جنبه‌های مختلف زندگی روحی و عالم ارواح و برزخ صحبت می‌کنیم، تو به آن مبدأ توجه و تمرکز داشته باشی. کمی بعد در مورد یکتا بودن و «وحدانیت» Oneness او صحبت خواهیم کرد. اما حالا اجازه بده در مورد انرژی روح حرف بزنیم. چرا وقتی روح‌ها شکل‌های بشری خود را نشان نمی‌دهند دو حفره شفاف سیاه به جای چشم‌هایشان دارند؟ این شبیح برای من کمی ترسناک است.
- این تصویری است که افسانه‌های قدیمی به شما الفاء کرده‌اند. اما در هر حال انرژی روح‌ها در همه قسمت‌ها کاملاً یکنواخت و همگن نیست. دو نقطه سیاهی که شما آنها را چشم می‌نامید در واقع محل تمرکز شدیدتر افکار می‌باشد.
- خوب، اگر افسانه‌های قدیمی چندان بی‌پایه و غیر واقعی نیست، پس این دو حفره سیاه می‌بایست قسمتی از انرژی روحی باشد، بله؟
- بله، ولی به معنای فیزیکی چشم نیستند... آنها پنجره‌ای به جسم‌های قبلی... و خاطرات زندگی‌های گذشته ما می‌باشند. این سیاهی محل تمرکز کل موجودیت و آگاهی ماست. ما از طریق تبادل انرژی با سایر روح‌ها تماس برقرار می‌کنیم.
- وقتی شما به برزخ برمی‌گردید، آیا تماسی با انرژی روح‌هایی دارید که شبیح مانند ghost باشند؟
- بله، نحوه تظاهر هر روح به دیگران بستگی به سلیقه فردی او دارد. همیشه در اطراف من امواج فکری دیگران وجود دارد که می‌خواهند با انرژی من تماس بگیرند، ولی من غالباً از تماس زیاد اجتناب می‌کنم.

-- چرا؟

- چون در اینجا لزومی ندارد که من خیلی با دیگران معاشرت داشته باشم. ترجیح می‌دهم مدتی در تنهایی به تعمق و تفکر در مورد اشتباهات زندگی زمینی قبلی خود بپردازم، تا آمادهٔ صحبت با کومارا بشوم.

یادداشت: همان‌طور که در گزارش شماره ۹ هم دیده شد، این نوع طرز فکر، خاص روح‌های پیشرفته‌ای است که به برزخ باز می‌گردند. این روح آنقدر پیشرفته است که تا مدت‌ها هیچ بحث و تجزیه و تحلیلی با راهنمایش انجام نمی‌دهد و فقط در صورت لزوم و احتیاج تقاضای ملاقات با وی را می‌نماید.

- شاید بهتر است که ما چند دقیقه‌ای در خصوص روح‌های پخته‌تر صحبت کنیم. آیا کوسارا هنوز هم برای زندگی زمینی به کرهٔ ما می‌آید؟
- خیر، او دیگر نمی‌آید.

- آیا تو روح‌های دیگری را هم می‌شناسی، که مثل کومارا در زمان‌های کهن به زندگی‌های زمینی می‌آمدند و دیگر نمی‌آیند؟

- (با احتیاط) بله، خیلی‌ها قبل از آن که من حتی به وجود آمده باشم زندگی‌های زمینی خود را طی کرده و دیگر لازم نیست بیایند.

- آیا هیچ کدام از آنها در کرهٔ زمین ماندگار شده‌اند؟

- منظورت چیست که در آنجا ماندگار شده‌اند؟

- منظورم آن روح‌های پیشرفته‌ای است که اگر چه خودشان نیازی به برگشت روی زمین ندارند، اما به هر حال فرستاده می‌شوند.

- اوه، منظورت خردمندان Sages است؟

- بله، خردمندان، لطفاً درخصوص آنها با من صحبت کن (این عبارت خردمندان برای من تازگی دارد، ولی من گاهی با روح‌های پیشرفته وانمود به داشتن اطلاعاتی می‌کنم که واقعاً ندارم).

- (با لحن احترام آمیز) می‌دانی آنها ناظرین واقعی کرهٔ زمین هستند. یعنی وقتی در اینجا هم هستند (در عالم ارواح) بر وقایع روی زمین نظارت و سرپرستی می‌کنند.

- یعنی خردمندان هم هنوز برای زندگی‌های زمینی می‌آیند؟

- بله.

- آیا این روح‌های بسیار پیشرفته از آمدن و رفتن به زمین خسته نمی‌شوند؟

- نه آنها برای کمک مستقیم به مردم داوطلب زندگی زمینی می شوند.
- این خردمندان بیشتر در کدام منطقه زمین زندگی می کنند؟
- (مشتاقانه) آنها زندگی های ساده را ترجیح می دهند. من هزاران سال قبل با چند تایی آنها برخورد کردم. امروزه ملاقات آنها کار ساده ای نیست... آنها به زندگی در شهرهای بزرگ علاقه ای ندارند.
- آیا تعداد آنها زیاد است؟
- نه خیلی زیاد نیستند و غالباً در جوامع کوچک، در سرزمین های باز، در صحراها و کوهستان ها و با وضع ساده ای زندگی می کنند، البته گاهی هم به این طرف و آن طرف می روند.
- چطور می شود آنها را تشخیص داد و شناخت؟
- (با تاسف) اغلب مردم موفق به این کار نمی شوند. قدیم ها به اینگونه افراد الهام دهندگان حقیقت Oracles of truth گفته می شد. (به جای الهام دهندگان حقیقت می توان آنها را پیام آوران حقیقت یا فاش کنندگان حقیقت نامید).
- نمی خواهم روی نظر خود سماجت کنم، اما آیا این روح های بسیار پیشرفته و پخته نمی توانستند در سمت های رهبری جهانی برای مردم مفیدتر باشند به جای اینکه زاهد منزوی و گوشه نشین باشند؟
- چه کسی صحبت از انزوا و گوشه نشینی کرد؟ آنها ترجیح می دهند با مردم عادی، که بیشتر دستخوش تصمیمات گردانندگان امور هستند، همراهی کنند.
- اگر کسی به یکی از این خردمندان برخورد کند، چه احساسی به او دست می دهد؟
- وجود و حضور خاصی را حس می کند، قدرت فهم آنها بسیار زیاد و مشورت ها و نصایح شان خیلی عاقلانه و مدبرانه است. زندگی ساده ای دارند و زرق و برق های دنیایی برایشان هیچ مفهومی ندارد.
- آیا تو علاقه داری چنین وضعی داشته باشی؟
- اینها مقدسین (اولیاءالله) Saints هستند. من منتظر زمانی هستم که دیگر مجبور نباشم به زندگی های زمینی بروم.
- آیا عنوان خردمند را می توان به کومارا یا روح هایی که وی برای کسب دانش به آنها مراجعه می کند اطلاق کرد؟

- خیر (با مکث) آنها متفاوت هستند... آنها بالاتر از خردمندان می‌باشند. ما آنان را قدیمی‌ها خطاب می‌کنیم.

یادداشت: من اینگونه روح‌ها را در سطح بالاتر از ۶ طبقه بندی می‌کنم.

- آیا تعداد این قدیمی‌ها که از لحاظ پیشرفت روحی هم‌سطح و یا بالاتر از کومارا هستند زیاد است؟

- نه، در مقایسه با تعداد ما آنها زیاد نیستند، اما به هر حال ما وجود آنها را حس می‌کنیم.

- آن وقت چه احساس و برداشتی نسبت به آنها دارید؟

- (منفکرانه) یک نیروی متمرکز نور و آگاهی... و هدایت هستند.

- آیا این قدیمی‌ها تجسم خود مبدأ هستند؟

- من نمی‌توانم به درستی در این مورد اظهار نظر کنم، ولی تصور نمی‌کنم. اما به عقیده من اینها باید به مبدأ نزدیک باشند قدیمی‌ها، شفاف‌ترین و خالص‌ترین عناصر فکری... و دست اندر کار برنامه‌ریزی و نظم... عناصر هستند.

- ممکن است بیشتر توضیح دهی که منظورت از نزدیک مبدأ هستند چیست؟

- (با ابهام) فقط اینکه آنها به مرحله وصل نزدیک شده‌اند.

- آیا کومارا هیچ‌گاه در مورد اینگونه روح‌ها صحبت می‌کند؟

- با من بندرت، او امیدوار است که خودش بتواند روزی به سطح آنها برسد، همان‌طور که همه ما این اشتیاق را داریم.

- آیا کومارا به سطح شناخت و آگاهی قدیمی‌ها نزدیک شده است؟

- (با آرامی) او دارد نزدیک می‌شود. همان‌طور که من دارم به وضع فعلی او نزدیک می‌شوم. جذب شدن و آمیختن با مبدأ یک فرآیند (پروسه) بسیار کند و تدریجی است. چون ما هنوز به کمال نرسیده‌ایم.

وقتی که یک روح توانایی گروه دیگری را به دست آورد، دو وظیفه مختلف خواهد داشت. یکی اینکه کماکان باید در صدد پیشرفت خود باشد و برای این کار گاهی به زندگی زمینی برود، اگر چه در چنین مرحله‌ای استمرار اینکار کمتر می‌شود و دیگر اینکه باید به تعدادی از روح‌ها که در برزخ هستند و دوره اقامت بین دو زندگی را طی می‌کنند کمک نماید. تیس در مورد این جنبه فعالیتش برایم صحبت کرد.

- وقتی که به برزخ باز می‌گردی و دوره تنهایی خود خواسته با تعمق و تفکر را طی می‌کنی، آن وقت معمولاً به چه اموری می‌پردازی؟
- به آن افراد می‌پیوندم.
- این افرادی که می‌گویی چند نفر هستند؟
- آنها نه نفرند.
- (نتیجه‌گیری عجولانه) پس شما ده نفری اعضای گروهی هستید که تحت نظر کوما را کار می‌کنید؟
- خیر، مسئولیت کمک به آن نه روح را به من واگذار کرده‌اند.
- پس، آن نه روح شاگردان تو هستند و تو معلم آنهايي؟
- (با مکث) می‌شود این طور گفت.
- و آنها تحت نظر تو هستند همه اعضای یک گروهند؟
- نه، آنها دو گروه را تشکیل می‌دهند.
- چرا آنها همه با هم در یک گروه نیستند؟
- چون آنها در سطوح مختلف پیشرفت می‌باشند.
- اما به هر حال تو معلم معنوی هر نه نفر هستی؟
- من ترجیح می‌دهم خود را ناظر watcher تلقی کنم. سه نفر از آن روح‌ها هم ناظر هستند.
- شش نفر دیگر را چطور اطلاق می‌کنی؟
- خوب، آنها هنوز ناظر نیستند.
- من می‌خواهم مطمئن باشم که القاب را درست بکار می‌برم. اگر تو ناظر ارشد هستی و سه ناظر دیگری را راهنمایی می‌کنی، لذا می‌توان گفت آنها ناظر جزء هستند؟
- بله، ولی لغات ارشد و جزء معمولاً حالت رییس و مرئوسی دارد. ما چنین رابطه‌ای نداریم. لذا این القاب درست صلق نمی‌کند.
- من قصد ندارم که از طریق این لغات الزاماً روح‌ها را درجه‌بندی کنم، فقط می‌خواهم میزان مسئولیت‌ها مشخص شود. مثلاً منظور من از ناظر ارشد در واقع معلم پیشرفته است، یا منظورم از کومارا استاد تعلیم یا حتی مدیر آموزش می‌باشد. آیا درست است؟

- اگر برداشت شما این طور است اشکالی ندارد، به شرط اینکه مدیر را دیکتاتور تلقی نکنید.

- بسیار خوب، حالا لطفاً به آن شش روحی که با تو کار می‌کنند و هنوز به مرحله ناظر بودن نرسیده‌اند نگاه کن و به من بگو از روح آنها چه رنگی ساطع می‌شود؟
- (با حالت شوخی) گلوله‌های برف کثیف.

- اگر این شش نفر سفید هستند، سه نفر دیگری که من آنها را ناظر جزء نامیدم چه رنگی دارند؟

- دو تا... تقریباً زرد رنگ هستند.

- آن یکی دیگر چه رنگ است؟

- آن یکی همان ان راس An-ras است. پیشرفت خوبی دارد.

- رنگ انرژی روحی او را توصیف کن.

- او دارد به طرف آبی متمایل می‌شود... ناظر فوق‌العاده‌ای است... به زودی مرا ترک خواهد کرد.

- بگذار در مورد آن شش نفر صحبت کنیم. در مورد کدام یک بیشتر دلواپس هستی؟

- اوجانووین Ojanowin او با توجه به تجربیات چندین زندگی زمینی این توهم برایش حاصل شده که محبت و اعتماد باعث صدمه خوردن می‌شود. او چندین صفت خیلی خوب دارد که من می‌خواهم آنها را پرورش دهم، اما این توهم جلوی پیشرفت او را گرفته است.

- آیا پیشرفت اوجانووین کندتر از سایرین است؟

- (با لحن دفاعی) نه، امیدوارم سوءتفاهم بوجود نیاید. من کوشش این خانم را تحسین می‌کنم. او حساسیت و صداقت و درستی فوق‌العاده‌ای دارد، که باعث خوشحالی است. منتها بنظرم می‌رسد که او نیاز بیشتری به توجه من داشته باشد.

- به عنوان یک معلم ناظر، ممکن است بگویی چه صفت بارزی در ان - راس وجود دارد که می‌خواهی اوجانووین نیز آن را به دست آورد؟

- (بدون مکث) قابلیت تطبیق با تغییرات لازم.

- آیا هر نه نفر که با تو کار می‌کنند به طور یکنواخت از تعلیمات تو بهره می‌گیرند؟

- نه، چنین وضعیتی اصلاً واقع‌بینانه نیست.

- چرا؟

- چون... خصوصیات و صداقت هر کس متفاوت می باشد.

- اگر قدرت یادگیری روح های مختلف، به جهت خصوصیات و صداقت آنها متفاوت باشد، آیا مفهومی این است که برای هر روح توانایی ها و قدرت های فکری مختلفی انتخاب شده است؟

- من داشتم راجع به انگیزه صحبت می کردم. ما در زندگی های زمینی از مغز فیزیکی مشخصی برای پیشبرد خودمان استفاده می کنیم، اما در هر حال صداقت هر کس نیروی محرکه او می شود.

- پس منظور تو از خصوصیات هر روح، همین میزان صداقت آنهاست؟

- صداقت یکی از خصوصیات هر روح می باشد.

- اگر خصوصیات و مشخصات هر روح هویت واقعی او را تشکیل می دهد، پس انگیزه و اشتیاق چه نقشی دارد؟

- انگیزه و اشتیاق برای هر روح یک موضوع درونی است، اما این عامل در زندگی های مختلف متفاوت می باشد.

- میزان صداقت در امر پیشرفت تا چه حد موثر است؟

- این هم قسمتی از انگیزه و اشتیاق است. صفت صداقت، انگیزه می شود که فرد در مسیر تکاملی خود بسوی شناخت و آگاهی کامل پیش برود و راهی را که به مبدأ منتهی می شود طی کند.

- اگر تمام انرژی تفکر از یک مبدأ سرچشمه می گیرد، پس چرا صداقت و سایر خصوصیات هر روح متفاوت است؟

- چون تجربیات هر زندگی زمینی، وضعیت اولیه روح را تغییر می دهد و این بستگی به اعمال هر فرد دارد. همین امر سبب می شود که عناصر و اجزاء جدیدی کیفیت و خصوصیت هر روح را تغییر بدهد.

- پس هدف از زندگی های زمینی فقط همین است؟

- زندگی زمینی وسیله مهمی است. بعضی روح ها سریع تر پیشرفت می کنند و به کسب توانایی های مختلف خود نائل می شوند. اما نهایتاً همه ما باید این مسیر تکاملی را طی کنیم. زندگی های متوالی فیزیکی سبب می شود که ما در شرایط مختلف بتوانیم خودیت واقعی خویش را پرورش دهیم.

- پس به دست آوردن شناخت و آگاهی تنها هدف زندگی در این جهان است؟

- بله، نه تنها در این جهان بلکه در هر عالمی.
- خوب، اگر فرد باید مداوماً به فکر خودیت خودش باشد، آیا همین امر سبب نشده که جهان ما پر از آدم‌های خودخواه و خودمحور Self-centered باشد؟
- نه، شما موضوع را بد تعبیر کردید. منظور از کسب آگاهی و شناخت، ترویج خودخواهی نیست، بلکه معاشرت و همکاری با هموعان است. این هم خصوصیات و میزان صداقت هر کس را نشان می‌دهد. منظور این است که ما در جامعه رفتار انسانی داشته باشیم.
- آیا صداقت اوجانووین کمتر از آن - راس است؟
- متأسفانه او گاهی مشغول کارهای خودفریبی Self-deception می‌شود.
- نمی‌دانم تو چطور هم می‌توانی به نحو موثر نه روح دیگر را کمک کنی و هم برای اتمام دروس خودت به زندگی زمینی بیایی؟
- در ابتدا این امر تمرکز مرا بهم می‌زد، اما حالا عادت کرده‌ام و تضادی وجود ندارد.
- آیا برای پرداختن به هر دو وظیفه باید انرژی روحی خود را تقسیم کنی؟
- بله، این توانایی، انجام هر دو کار را امکان پذیر می‌سازد. ضمناً در حال حاضر، بودن من در زمین سبب شده که بتوانم یکی از اعضای گروهم را مستقیماً کمک کنم و در عین حال به پیشرفت خودم پردازم.
- این موضوع تقسیم شدن انرژی روحی را نمی‌توانم درست درک کنم.
- شما در این مورد لغت تقسیم شدن را به کار می‌برید که درست نیست. هر قسمت از ما به خودی خود تکمیل است. چیزی که من می‌خواهم بگویم این است که حالا توانایی انجام دو کار هم‌زمان را پیدا کرده‌ام.
- پس کارایی تو به عنوان یک معلم در نتیجه کارهای دیگر پایین نمی‌آید؟
- نه، ابداً.
- آیا قسمت اعظم آموزش و پیشرفت تو در ضمن زندگی‌های زمینی و در قالب جسم بشری صورت می‌گیرد یا بصورت روح و در برزخ؟
- هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. هر دو قسمت مهم است و هیچ یک زائد نیست.
- نحوه برخورد تو با آن نه نفر شاگردت نسبت به موقعیت فرق می‌کند؟
- بله درست است.
- آیا بنظر تو برزخ مرکز اصلی تعلیم و یادگیری نیست؟

نه، ولی می‌توان گفت مرکز ارزیابی و تجزیه و تحلیل اعمال است، ولی روح در اینجا استراحت هم می‌کند.

وقتی شاگردان تو در حالت زندگی زمینی هستند، آیا می‌فهمند که تو راهنمای آنهايي و همیشه همراهشان هستی؟

- (با خنده) بعضی‌ها بهتر از بقیه متوجه هستند ولی همه نوعی کشش نسبت به مرا احساس می‌کنند.

- تیس تو الان در زندگی زمینی هستی، آیا به هر حال با شاگردانی که تحت نظر تو می‌باشند و الان در برزخ هستند می‌توانی در تماس باشی؟
- قبلاً هم گفته بودم، بله.

چیزی که حالا می‌خواهم بپرسم این است: آیا حالا خودت که ندرتاً برای زندگی‌های زمینی می‌آیی، تعلیم و راهنمایی بقیه برایت مشکل‌تر نیست؟
- نه، اگر من بیشتر بیایم و مستقیماً در اینجا با آنها کار کنم، آن وقت در جریان پیشرفت طبیعی آنها خلل وارد می‌آورم.

دکتر «ن»: آیا اگر تو در برزخ بودی باز هم در مورد نحوه آموزش خودت همین احتیاط را می‌کردی؟

- بله، ولی در آن صورت روش و تکنیک کار فرق می‌کرد.
- یعنی روش می‌بایست به طریق ارتباط فکری باشد؟
- بله.

- من می‌خواهم در مورد توانایی معلمین برای تماس با شاگردانشان مطالب بیشتری بدانم. مثلاً وقتی تو در برزخ هستی برای کمک و آرام کردن شاگردانت که در زندگی زمینی هستند چکار می‌کنی؟
- (جواب نمی‌دهد).

- (با پافشاری) متوجه سوال من شدی؟ شما چطور ایده‌ای را به ذهن شاگردتان منتقل می‌کنید؟

- (بعد از مدتی سکوت) من نمی‌توانم به شما بگویم.

یادداشت: احساس کردم که راهنمایش جلوی پاسخ را گرفته است، ولی من شکایتی ندارم. هم خود تیس و هم راهنمایش تا به حال آزادانه اطلاعات

مفیدی را به من داده‌اند. تصمیم گرفتم چند دقیقه‌ای مذاکره با تیس را متوقف کنم و مستقیماً دست به دامن کومارا بشوم.

- کومارا خواهش می‌کنم اجازه بده که از طریق تیس با تو حرف بزنم. من در مورد کسب این اطلاعات حسن نیت دارم. می‌خواهم با طرح این مطالب توانایی و مهارت‌ها را برای درمان بیماران افزایش دهم، تا بتوانم افراد را با نیروی خلاقه درونی خودشان آشنا کنم. مأموریت مهم من این است، که ترس از مرگ را که تقریباً همه مردم دارند برطرف سازم. این کار هم فقط از این طریق امکان‌پذیر است، که افراد در مورد بقای روح و مسکن و ماوای خود در عالم ارواح آگاهی بیشتری پیدا کنند. آیا مایل هستی مرا در این تلاش کمک کنی؟

- (تیس با صدای عجیب و غریبی پاسخ می‌دهد) ما می‌دانیم که شما چه کاره هستید.

- پس هر دوی شما به من کمک می‌کنید؟

- ما تا هر جا که میل داشته باشیم با شما صحبت خواهیم کرد.

یادداشت: از این جواب متوجه شدم که اگر پا از حد خود فراتر بگذارم و

سوالی مطرح نمایم که آنها افشای پاسخ را مصلحت ندانند جوابی نخواهم شنید.

- بسیار خوب تیس تا عدد سه می‌شمارم، آن وقت تو در مورد صحبت با من احساس راحتی بیشتری خواهی داشت، یک، دو، سه. حالا به من بگو که اگر یکی از شاگردهایت در زندگی زمینی باشد و بخواهد توجه تو را به خودش جلب نماید چه می‌کند؟

- در نهایت آرامش و سکوت... به درون خود مراجعه می‌کند... یعنی صدای درونی خود را بلند می‌کند.

- آیا همه افراد باید به همین ترتیب طلب کمک معنوی بکنند؟

- بله، لاقلاً در مورد شاگردان من این طور است. آنها باید به آگاهی درونی خود مراجعه کنند تا بتوانند مرا در مرکز فکر خود قرار دهند.

- باید روی تو تمرکز دهند یا روی مسئله‌ای که برایشان پیش آمده؟

- آنها می‌بایست هر طور شده فکر خود را از موضوعی که آزارشان می‌دهد فارغ کنند، تا تماس با من تسهیل شود و انجام این کار، اگر آرامش کامل نداشته باشند دشوار است.

- آیا توانایی هر نه نفر در مورد کمک خواهی از تو یکسان است؟

نه این طور نیست.

- کدام یک با مشکلات بیشتری (در مورد ارتباط با تو) روبرو می‌شوند، حتماً اوجانووین؟

- (مکث) او هم در این زمینه مشکلاتی دارد.

- چرا؟

- دریافت علامت Signal برای من ساده است. اما برای روح‌هایی که در زندگی زمینی هستند مشکل‌تر می‌باشد، انرژی فکری باید بر موانع احساسی بشرها فائق شود و بر آنها مسلط گردد.

- وقتی در برزخ و بصورت روح هستی، چطور پیام شاگرد خودت را از میان میلیاردها پیام کمک خواهی که در همان لحظه روح‌های دیگر برای راهنماهایشان می‌فرستند تشخیص می‌دهی؟

- بدون وقفه تشخیص می‌دهم. همه ناظرین هم این توانایی را دارند، چون هر فرد با علامت منفرد خاص فکر خودش پیام می‌فرستد.

- مثل یک کد ارتعاشی در میدان ذرات فکری؟

- (با خنده) بله، شاید بتوان فرم‌های انرژی را به این صورت تشریح کرد.

- خوب، وقتی پیام را دریافت کردی چطور جواب را به کسی که محتاج هدایت است می‌رسانی؟

- (با شوخی) مثل نجوا، جواب را در گوشش می‌گویم.

- (با لحن خود وانمود می‌کنم که منتظر این جواب نبوده‌ام) آیا این طریقه کمک رسانی یک عنصر با محبت روحی به یک انسان پریشان است؟
- بستگی دارد.

- به چه چیز بستگی دارد؟ آیا معلمین روح نسبت به مشکلات شاگردانشان بی‌تفاوت هستند؟

- نه ما بی‌تفاوت نیستیم، اگر نه تماس برقرار نمی‌کردیم. ما هر وضعیت را ارزیابی می‌کنیم. ما می‌دانیم که زندگی روی زمین موقتی و زودگذر است. حالا که ما در قالب جسم نیستیم خیلی در بند احساسات بشری نیز نمی‌باشیم.

- اگر موقعیت ایجاب کند که راهنمایی معنوی به شاگردان خود بدهید چطور این کار را می‌کنید؟

- من مثل ناظری که خارج از آن بحران و در آرامش است، میزان تلاطم را تشخیص می‌دهم، سپس خیلی محتاطانه ذهن شاگرد را متوجه راه علاج می‌کنم.
- لطفاً در این مورد بیشتر توضیح بده.

- (مکت) اگر کسی تحت فشار باشد، جریان فکرش که به ما می‌رسد متلاطم است. من در ابتدا تشخیص وضعیت برایم مشکل بود و هنوز هم در این زمینه خبرگی کومارا را ندارم. ما باید خیلی ماهرانه و غیرمستقیم و درست در موقعی که شاگرد توانایی پذیرش دارد او را راهنمایی کنیم.

- بعد از هزاران سال تجربه چطور می‌گویی هنوز خبرگی کامل نداری؟

- ناظرین همه یکسان نیستند، هر کدام توانایی‌های خاص خود را دارند. وقتی شاگردی در حالت بحرانی قرار گیرد - مثلاً بیماری جسمی داشته باشد یا غمگین، مضطرب و یا از کسی رنجیده باشد - انرژی‌های منفی کنترل نشده زیادی می‌فرستد که من متوجه می‌شوم، این انرژی منفی آنها را خسته می‌کند و به تحلیل می‌برد. در چنین موقعیتی بستگی به میزان مهارت ناظر دارد که در چه وقتی و چگونه با او ارتباط برقرار کند. مردم وقتی به دنبال رهایی فوری باشند، معمولاً در بهترین موقعیت قادر به دریافت کمک نمی‌باشند.

- خوب، ممکن است توضیح دهی که کمی تجربه تو چه مشکلی در امر راهنمایی شاگردانت ایجاد می‌کرد؟

- من آن موقع می‌خواستم که فوراً به شاگردانم کمک رسانی نمایم و لذا هم آهنگی ذهنی، که در مورد آن صحبت کردیم، بخوبی ایجاد نمی‌شد. مردم در بحبوحه بحران، قدرت حرف شنوی را از دست می‌دهند. مثلاً وقتی در حالت غم فراوان باشند معمولاً نمی‌شود پیغام را به آنها رسانید. وقتی ذهن شاگرد متمرکز نبوده و انرژی فکری‌اش در جهات مختلف پراکنده باشد رابطه با او مسدود می‌شود.

- آیا همه نه نفر شاگردت وقتی از تو طلب کمک می‌کنند متوجه می‌شوند که تو فکر خودت را به آنها تحمیل می‌کنی؟

- «ناظرین» نباید چیزی را به شاگرد تحمیل کنند. آنها فقط باید ایده‌هایی را بصورت پیشنهاد در ذهن شاگرد بکارند و آنها تصور می‌کنند که الهام گرفته‌اند. از این طریق ما سعی می‌کنیم به آنها آرامش دهیم.

بزرگ‌ترین مشکل تو در مورد ارتباط با شاگردانت که در قالب جسم هستند چیست؟

احتیاط.

ممکن است در این مورد توضیح بیشتری بدهی؟

من باید خیلی مواظب باشم که با آسان کردن مسائل زندگی شاگردانم آنها را لوس و بد عادت نکنم. باید بگذارم آنها اغلب مشکلات را خودشان، بدون اینکه من فوراً وارد ماجرا بشوم، حل کنند. اگر ناظرین قبل از تلاش خود شاگرد مداخله کنند آنها نهایتاً بیشتر زجر می‌کشند. کومارا در رعایت این موضوع تخصص دارد.

ایا مسئول نهایی وضع تو و شاگردانت کومارا است؟

-- بله، البته، همه ما تحت نفوذ او هستیم.

ایا گاهی با همکاران دیگرت در تماس هستی؟ منظورم آنهایی هستند که از لحاظ سطح پیشرفت مشابه تو می‌باشند و تو در خصوص روش آموزشی خود می‌توانی با آنها مشورت کنی؟

- منظور شما آنهایی هستند که با هم پیشرفت کرده‌ایم؟

- بله.

- بله، یا سه نفر از آنها در تماس هستیم.

- آیا آنها هم معلمی عده‌ای را برعهده دارند؟

- بله.

- تعداد شاگردان این روح‌های پیشرفته هم به اندازه شاگردان تو می‌باشند؟

- بله، به غیر از وارو Wa-roo تعداد شاگردان او دو برابر شاگردان من است، تازه دارند عده دیگری را هم به او محول می‌کنند.

- چند عنصر برتر وجود دارد که تو و سایر معلمین و همکارانت برای مشورت و راهنمایی گرفتن به آنها مراجعه می‌کنید؟

- یک نفر. همه ما برای تبادل تجربیات و جستجوی نحوه پیشرفت به کومارا مراجعه می‌کنیم.

- کومارا چند روح مثل تو و وارو را سرپرستی می‌کند؟

- اوه... نمی‌دانم.

- سعی کن در این مورد حدس بزنی، تقریباً چند نفر؟

- (بعد از تفکر) حداقل پنجاه نفر، شاید هم بیشتر.

کنکاش و جستجوی بیشتر در مورد فعالیت‌های معنوی کومارا بی‌نتیجه ماند، بنابراین به بررسی آموزش تیس در امر خلاقیت پرداختم. تجربیاتش، که من آنها را خلاصه کرده‌ام، عمیق‌تر از اطلاعات ننتوم است که در فصل قبلی ذکر شد. من باید، به خاطر خوانندگانی که طرز فکر علمی دارند، تاکید کنم که وقتی سوژه‌ای در مورد خلاقیت صحبت می‌کند گفته‌هایش بر اساس علوم ظاهری کُره زمین نیست. از اینرو مجبورم اطلاعات آنها را تا آنجا که برایم امکان دارد تعبیر و تفسیر کنم.

- تیس، بنظر می‌رسد برنامه آموزشی روح‌ها تنوع زیادی دارد. حالا می‌خواهم به جنبه دیگری از تعلیمات شما وارد شوم. آیا انرژی شما از خواص نور، گرما و حرکت، برای خلق کردن حیات، بهره برداری می‌کند؟

- (با تعجب) شما هم از این موضوع خبر دارید؟

- بله تو در این مورد چه می‌توانی برایم بگویی؟

- فقط اینکه من با این مفاهیم آشنا هستم.

- من نمی‌خواهم در خصوص مطالبی صحبت کنم که سبب ناراحتی تو بشود، اما سپاسگزار خواهم شد اگر تو هم راجع به فعالیت روح‌ها در زمینه‌های بیولوژیک صحبت کنی.

- (از جواب اکراه دارد) اوه... من فکر می‌کنم...

- (فوراً جواب او را قطع کردم) تو به تازگی چه فعالیتی در زمینه خلاقیت داشته‌ای که کومارا به وجود تو افتخار کرده باشد؟

- (بدون مقاومت) من در مورد ماهی‌ها تخصص دارم.

- (عمداً سوال اغراق آمیزی مطرح می‌کنم که او را وادار به ادامه صحبت بنمایم) خوب، پس تو با انرژی ذهنی می‌توانی یک ماهی کامل را خلق کنی؟

- حتماً شوخی می‌کنی؟

- پس کارت از کجا آغاز می‌شود؟

- در مرحله بدوی، با جنین embryos، فکر می‌کردم شما می‌دانستید.

- فقط می‌خواستم مطمئن شوم. فکر می‌کنی چه موقع آمادگی خلق کردن پستانداران mammals را به دست آوری؟

- (جواب نمی‌دهد).

.. بین تیس اگر فقط چند لحظه با من همکاری کنی، قول می‌دهم دیگر در این زمینه سوالی نکنم. موافق هستی؟

.. (مکث) تا ببینیم!

بسیار خوب، به عنوان یک اطلاع اولیه ممکن است بگویی، تو قبل از رسیدن به مرحله ماهی‌ها، از انرژی خود برای ایجاد حیات چگونه استفاده می‌کردی؟

- (با اکراه) ما با توجه به شرایط موجود به اورگانیزم‌ها دستور می‌دهیم.

- در دوران آموزشی خود، آیا این کار را فقط در یک دنیا انجام می‌دادی یا در دنیاهای مختلف؟

- در بیشتر از یک محل (در این زمینه توضیح بیشتری نمی‌دهد جز اینکه همه آن عوالم مانند کره زمین هستند).

- در حال حاضر در چه محیطی کار می‌کنی؟

- در اقیانوس‌ها.

- با موجودات ریز شناور آزاد بر سطح آب و جلبک‌ها؟

- وقتی شروع کردم کارم در ارتباط با همین نوع موجودات بود.

- منظورت قبل از شروع کار کردن روی جنین ماهی‌هاست؟

- بله.

- پس وقتی روح به مرحله خلق موجود زنده می‌رسد ابتدا باید با میکرو ارگان‌ها Microorganisms شروع کند؟

- بله، با سلول‌های کوچک و یادگیری این کار هم بسیار دشوار است.

- چطور؟ چرا مشکل است؟

- انرژی ما نمی‌تواند با سلول‌های حیاتی کار کند مگر آن که بتوانیم آن را به مولکول‌ها تبدیل کنیم.

- پس تو با استفاده از انرژی خود و آمیختن عناصر ملکولی می‌توانی ترکیبات شیمیایی جدیدی را تولید کنی؟

- (سر خود را به علامت تایید تکان می‌دهد).

- ممکن است دقیق‌تر توضیح دهی؟

- خیر، نمی‌توانم.

- خوب، بگذار این مطلب را جمع‌بندی کنم و خواهش دارم اگر به بیراهه می‌روم به من اطلاع بده. وقتی روح به سطح مهارت خلق موجودات زنده می‌رسد باید

بتواند سلول‌ها را بشکند و DNA خاصی را بوجود آورد، و تو اینکار را از طریق ارسال ذرات انرژی خود به ماده اصلی جسم سلولی پروتوپلاسم protoplasm انجام می‌دهی؟

- بله، ما باید این کار را یاد بگیریم... با هم‌آهنگ کردن آن با انرژی یکی از خورشیدها.

- چرا گفתי یکی از خورشیدها؟

- چون هر خورشید اثر انرژی خاصی بر روی کرات اطراف خود دارد.

- پس چرا تو در نحوه اثر طبیعی هر خورشید بر روی کرات مختلف مداخله می‌کنی؟

- نه من مداخله بی‌هوده نمی‌کنم. ما باید ساختارهای جدید New Structures مثل تحولات، جهش‌ها، موتاسیون‌ها را بررسی کنیم تا ببینیم کدام یک مناسب‌تر است و بهتر کار می‌کند. ما باید ببینیم عناصر به چه ترتیبی باید کنار یکدیگر قرار گیرند، تا با استفاده از خورشیدهای مختلف، مطلوب‌ترین بهره برداری از آنها به عمل آید.

- وقتی موجود زنده جدیدی Species of life روی سیاره‌ای پدیدار می‌شود. آیا برای تطبیق با وضعیت زیست و تنازع بقاء، تحت شرایط طبیعی عمل می‌کند، یا ذهن یک روح روشن و آگاه، آنچه را که اتفاق می‌افتد هدایت می‌کند؟

- (با ابهام) معمولاً در هر سیاره‌ای که پذیرای حیات باشد روح‌هایی هستند که نظارت می‌کنند، منتها کار ما کاملاً طبیعی است.

- روح‌ها چطور می‌توانند بر مشخصات زیستی (بیولوژیک) رشد که در عرض میلیون‌ها سال تحول یافته نظارت داشته باشند و بر آن تاثیر بگذارند؟

- بُعد زمان برای ما مثل شاخص معمول در کره زمین نیست. ما به نحوی که برای آزمایشاتمان لازم باشد از آن استفاده می‌کنیم.

- آیا تو شخصاً خورشیدها را هم می‌توانی خلق کنی؟

- یک خورشید تمام عیار! اوه خیر - این کار خیلی بالاتر از حد من است و به نیروی دسته جمعی عده زیادی نیاز دارد. من فقط می‌توانم چیزهایی را در اندازه (اشل) کوچک ایجاد کنم.

- تو چه چیزی را می‌توانی شخصاً ایجاد کنی؟

- یک تکه کوچک ماده بسیار فشرده... و حرارت داده شده.

- وقتی کار خلاقیت تو تمام شد، نتیجه کار به چه شکل است؟

- مثل یک منظومه شمسی کوچک.
- این مینی خورشیدها و سیاره‌هایی که تو ایجاد می‌کنی به چه اندازه هستند؟ به اندازه یک قلوه سنگ، یک ساختمان، یک ماه!
- (با خنده) خورشیدهای من به اندازه یک توپ بسکتبال هستند و سیاره‌ها... به اندازه تپله‌های بازی... خوب چکار کنم، از من بیشتر از این بر نمی‌آید.
- چرا در اندازه‌های کوچک کار می‌کنی؟
- برای تمرین... تا بتوانم خورشیدهای بزرگ‌تری بسازم. میزان فشار Compression و تراکم اتم‌ها وقتی به حد معینی برسد منفجر شوند و من به تنهایی از عهده ایجاد چیز بزرگ‌تری بر نمی‌آیم.
- منظورت چیست؟
- ما باید برای اخذ بهترین نتیجه بصورت گروهی کار کنیم و انرژی‌های خود را با هم ترکیب نماییم.
- خوب، پس چه کسی انفجارهای هسته‌ای - حرارتی Thermonuclear در اندازه‌های واقعی را که سبب خلق کائنات و خود فضا می‌شود بوجود می‌آورد؟
- مبدأ... انرژی منسجم و متمرکز قدیمی‌ها.
- او، پس مبدأ کمک‌کار هم دارد؟
- بله فکر می‌کنم.
- چرا تو کوشش می‌کنی که با انرژی خود بتوانی نمونه‌های حیاتی پیچیده‌تری را خلق کنی، در حالی که کومارا و عنصرهای بالاتر از او قبلاً این خبرگی را به دست آورده‌اند؟
- از ما انتظار می‌رود که بتوانیم به آنها بپیوندیم، همان‌طور که آنها مشتاق هستند انرژی خود را با قدیمی‌ها متحد کنند.

در سوالات مربوط به خلقت همیشه موضوع علت‌العلل (علت اول) First Cause مطرح می‌شود. آیا انفجار بین ستاره‌ای interstellar که باعث پیدایش سیاره‌های مختلف شده اتفاقی و در اثر حادثه‌ای بوده، یا این که یک نیروی هوشمند آن را طرح ریزی کرده است؟ وقتی من به صحبت سوژه‌هایی مانند نیس گوش می‌کنم، از خودم می‌پرسم اگر قرار نبود روح‌ها مجموعه‌های فلکی بزرگ‌تری را بسازند، چرا آنها باید عکس‌العمل‌های زنجیره‌ای انرژی را آزمایش کنند؟ تا بحال سوژه‌ای در سطح ۶ پیشرفت یا بالاتر از آن نداشته‌ام، که توضیح

دهد فعالیت‌های خلقتی او در چه حد است. اما بنظر می‌رسد اگر روح‌ها مداوماً در حال پیشرفت هستند، پس سوژه‌هایی در آن سطح می‌بایست بتوانند سیاره‌های جدیدی ایجاد کنند و انواع حیات با هوشمندی بالاتر را در آنجا گسترش دهند.

وقتی در خصوص این نکته می‌اندیشم که اصلاً چرا روح‌های به کمال نرسیده باید در امر خلقت مداخله نمایند، به این نتیجه می‌رسم که در خلال پیشرفت و آگاهی روح‌ها و به عنوان بخشی از برنامه آموزشی، به آنان امکان داده می‌شود دست اندرکار ایجاد انواع پست‌تر حیات موجودات هوشمند باشند. این اصل آموزشی تدریجی حتی در مورد این که چرا روح‌ها باید برای پیشرفت بشکل فیزیکی (جسمی) در روی زمین حاضر شوند نیز صادق است. تیس اظهار می‌کرد که هوش برتر که وی آن را مبدأ می‌نامید، از ترکیب خالقین معروف به قدیمی‌ها تشکیل شده، که انرژی خود را برای ایجاد کائنات با هم ترکیب می‌کنند. همین برداشت به انحاء دیگر نیز توسط سایر سوژه‌ها، در ضمن تشریح نحوه ترکیب نیروی روح‌های پیشرفته که دیگر لازم نیست به کره زمین بیایند، مطرح شده است.

ضمناً باید دانست که این طرز فکر تازگی ندارد. برای مثال موضوع وجود نداشتن یک خدای واحد ارشد، پایه و اساس فلسفه فرقه جانیست‌های Jainist هندوستان می‌باشد. پیروان این فرقه معتقدند که روح‌های کمال یافته که سیداس Siddhas نامیده می‌شوند، خالقین کائنات هستند. این روح‌ها از حلول جسمی در روی زمین فارغ شده‌اند. در سطح زیرین آنها، آرہت‌ها Arhats روح‌های نورانی پیشرفته‌ای هستند که هنوز به همراه سه گروه روح‌های سطح پایین‌تر به قالب جسمی می‌آیند. از نقطه نظر پیروان فرقه «جانیست» حقیقت هیچ‌گاه خلق نشده و فناپذیر است. بنابراین سیداس‌ها احتیاج به خالق ندارند. اغلب فلسفه‌های مشرق زمین مخالف این طرز فکر می‌باشند و به جای آن بر این اعتقادند که برای اداره کائنات یک هیئت مدیره الهی وجود دارد، که توسط رئیس هیئت مدیره خلق شده‌اند. این نتیجه‌گیری با طرز فکر غربی نیز سازگاری بیشتری دارد.

با بعضی از سوژه‌ها حتی در جلسات نه چندان طولانی، امکان بررسی مطالب مختلف به دست می‌آید. تیس قبلاً - به هنگام صحبت در خصوص عالم هستی، به وجود حیات موجودات هوشمند در فضاها اشاره کرده بود. این

موضوع جنبه دیگری را در خصوص زندگی روح مطرح می‌سازد که ممکن است قبول آن برای بعضی از ما مشکل باشد. در صد پایینی از سوژه‌های پیشرفته‌تر من حتی تجربه شخصی زندگی هوشمندانه به صورت غیر بشری در عالم‌های دیگری را به یاد می‌آوردند. اما خاطرات آنها در خصوص شرایط زیستی این نوع زندگی و همچنین جزئیات فیزیکی و موقعیت فضایی آن عالم نسبت به کهکشان ما غالباً مبهم و تاریک بوده است. نمی‌دانم آیا تیس هم در زمان کهن چنین تجربیاتی داشته است یا نه؟ از این رو من رشته کلام را برای چند دقیقه‌ای به آن جهت کشیدم تا بینم به کجا می‌انجامد.

- تیس، مدتی قبل تو در خصوص دنیا‌های فیزیکی دیگری غیر از کره زمین که در اختیار روح‌ها می‌باشد صحبت کردی.
- (با تردید) بله...

- (خیلی عادی) لذا برداشت من این است که نوعی حیات هوشمندانه در آنجا وجود دارد و به همین دلیل روح‌ها مایل هستند در آنجا حلول کنند؟
- بله، درست است، مدارس زیادی وجود دارد.

- آیا تو هیچ‌گاه با سایر روح‌ها در این مورد صحبت می‌کنی؟

- (مکث طولانی) من رغبتی به این کار ندارم... علاقه‌مند نیستم به آن مدارس بروم.

- آیا می‌توانی در خصوص چگونگی آنها برایم توضیح دهی؟

- بعضی از آنها برای تجزیه و تحلیل تجربیات هستند و جسمیت دارند، بعضی دیگر فقط عوالم ذهنی می‌باشند.

- محیط آموزشی کره زمین در مقایسه با آنها چطور است؟

- کره زمین هنوز جای نا امنی است. مردم از مخالفت‌ها و رقابت رهبران با یکدیگر زده شده‌اند در آنجا مستمراً باید با ترس مبارزه کرد. کره زمین پر از خصومت و دشمنی است، چون بین خیلی از مردم اتفاق نظر وجود ندارد. سایر دنیاها جمعیت کمتر و هارمونی بیشتری دارند. رشد میزان جمعیت کره زمین سریع‌تر از پرورش فکری مردم بوده است.

- پس با این توصیف تو ترجیح می‌دهی در سیاره‌های دیگر به آموزش پردازی؟

- نه، در کره زمین علی‌رغم دعوا و خشونت، اشتیاق به شجاعت نیز وجود دارد. من به کار کردن در اینگونه محیط‌های بحرانی علاقه‌مند هستم. ایجاد نظم و

ترتیب و آرامش در یک محیط متلاطم جالب است. همه ما می‌دانیم که آموزش در کره زمین مشکل است.

- قالب بشری میزبان خوبی برای روح‌ها نیست؟

- البته انواع آسان‌تر حیات وجود دارد... که با یکدیگر کمتر در تعارض هستند.

- اگر روح تو انواع دیگر حیات را تجربه نکرده است از کجا این مطالب را می‌دانی؟

پس از این شروع مناسب، تیس در خصوص زندگی‌ش بصورت یک پرنده در شرایط زیستی عجیب و غریبی در سیاره‌ای نزدیک به انقراض، که تنفس در آنجا دشوار بوده است صحبت کرد. از توضیح او متوجه شدم که خورشید آن سیاره به سیکل تاریکی خود می‌رفته است. او مطالب خود را با کلمات بریده و نفس‌های تند بیان می‌کرد. تیس می‌گفت که در محیط جنگلی نمناک آن سیاره زندگی می‌کرده، آسمان آنجا به هنگام شب آنقدر مهتابی بوده که هیچ رگه تاریکی بین آنها دیده نمی‌شده است. از این موضوع دریافتم که سیاره مزبور در مرکز یک کهکشان و احتمالاً کهکشان خود ما قرار داشته است، وی همچنین عنوان کرد که دوران زندگی‌ش در آن سیاره کوتاه بوده و در آن مدت تحت حمایت و راهنمایی کومارا به سر می‌برده است. وقتی شرایط آن سیاره برای حیات غیرمناسب شده، هر دوی آنها برای ادامه کار به کره زمین آمده‌اند. در آن شرایط، نژاد آن پرنده‌ها برای یکدیگر ترس‌آور و خطرناک شده است. ضمناً در آنجا نیز، به مانند کره زمین روابط خویشاوندی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و وسیله تظاهر علاقه و وفاداری به شمار می‌رفته است. وقتی سوالاتم در این زمینه تقریباً تمام شده بود موضوع جالب دیگری در صحبت تیس مطرح شد.

- آیا فکر می‌کنی روح‌های دیگری در حال حاضر در قالب جسمی روی زمین هستند که قبلاً زندگی فیزیکی در آن سیاره داشته‌اند؟

- (مکت می‌کند ولی نمی‌تواند از جواب خودداری کند) راستش، من یک نفر را دیده‌ام.

- در کجا و تحت چه شرایطی؟

- (با خنده) چند وقت پیش در یک مهمانی مردی را ملاقات کردم. بنظر می‌آمد که او مرا تشخیص داده بود، البته نه ظاهر فیزیکی مرا، بلکه به طور ذهنی. ملاقات جالب و شگفت‌آوری بود. وقتی ناگهان به سوی من آمد و دستم را گرفت

کاملاً یکه خوردم. سپس به من گفت که مرا می‌شناسد. در ابتدا فکر کردم می‌خواهد با این روش باب آشنایی را بگشاید.

سپس چه اتفاقی افتاد؟

(با آرامی) من تعجب زده و در شگفتی بودم. حالتی که معمولاً از خود بروز نمی‌دهم. اما می‌دانستم که با او سابقه‌ای داشته‌ام. تصور می‌کردم رابطه جنسی باشد. ولی اکنون به وضوح می‌بینم. او همان ایکاک Ikak است. (این اسم را با صدایی از بیخ گلو ادا کرد) او به من گفت که زمانی، در محلی دور دست با هم بوده‌ایم، و چند نفر دیگر هم به همراه ما بوده‌اند که در حال حاضر اینجا هستند.

ایا در مورد آن افراد چیز دیگری هم گفت؟

نه... نمی‌دانم چرا... من باید هر طور شده با آنها هم آشنا شوم.

ایا ایکاک در مورد این آشنایی قبلی چیز دیگری هم عنوان کرد؟

نه، او متوجه شد که مرا گیج کرده است، در آن موقع اصلاً نمی‌دانستم راجع به

چه چیزی حرف می‌زند.

چطور او توانسته بود قضیه را در خاطرش نگهدارد ولی تو چیزی نمی‌دانستی؟

خوب... او از من جلوتر است... او هم کومارا را می‌شناسد.

چرا در مورد برخوردت با ایکاک در آن میهمانی بیشتر صحبت نمی‌کنی؟

- (دوباره می‌خندد) فکر کردم می‌خواهد... چطور بگویم؟... مرا تور بزند، وضعیت

جالبی پیش آمده بود، چون من نسبت به او کششی احساس می‌کردم. از زیبایی من تعریف کرد و این چیزی است که معمولاً از مردها نمی‌شنوم. جرقه‌هایی در ذهنم از آشنایی قبلی با او خبر می‌داد... مثل قسمت‌هایی از یک رویا که گاهی بیاد انسان می‌آید.

- مکالمه تو با این آقا چطور پایان پذیرفت؟

-- او احساس ناراحتی مرا درک کرد، لذا تصور می‌کنم به این نتیجه رسید که بهتر است تماس دیگری با من نگیرد و از آن زمان هم او را ندیده‌ام. اما بارها به یادش افتاده‌ام، شاید روزی دوباره همدیگر را ببینیم.

من باور دارم که روح‌ها از بُعد زمان و مکان می‌گذرند تا سراغ یکدیگر را بگیرند. اخیراً دو سوژه به من مراجعه کردند که سابقه دوستی و مراودت طولانی داشتند. ضمن جلسات مختلف دریافتم که آنها نه تنها در چندین زندگی قبلی در نهایت صمیمیت و تفاهم روحی با هم می‌زیسته‌اند، بلکه مدتی هم به صورت دو

موجود هوشمند ماهی‌مانند در اقیانوس زیبایی در کنار یکدیگر بوده‌اند. آنها احساس خوش بازی در اعماق دریا و آمدن روی آب برای اینکه سری بکشند و ببینند چه خبر است را شرح می‌دادند. اما هیچ یک به خاطر نداشتند که آن محل دقیقاً در کجا بوده و نهایتاً چه به سر آن نژاد موجودات دریایی آمده است. چه بسا که آنها تجربهٔ خلقتی ناکامی بوده‌اند، و مدت‌ها قبل از اینکه پستانداران کرهٔ زمین به وجود آیند، با ارزش‌ترین قالب جسمی برای پیشرفت روح بوده که، می‌زیسته‌اند. حدس من این است که محیط زیست آنان اقیانوس‌های فعلی کرهٔ زمین نبوده است، چون سوژه‌های دیگری نیز داشته‌ام که در خصوص زندگی دریا‌هایی، که مطمئن هستند دیگر وجود ندارد صحبت کرده‌اند. یکی از این دو سوژه می‌گفت «دنیای دریایی من بسیار گرم و شفاف بود، چون سه خورشید مختلف بر فراز آن می‌تابید. در اعماق آب اثری از تاریکی نبود و به همین جهت ساختن آشیانه کار مشکلی تلقی نمی‌شد». من غالباً می‌اندیشم که آیا رؤیاهای شبانه ما که ضمن آنها پرواز می‌کنیم، زیر آب نفس می‌کشیم و سایر اعمالی که از عهدهٔ بشر امروزی بر نمی‌آید، ممکن است مربوط به تجربیات فیزیکی ما در شرایط زیستی متفاوتی باشد؟

در نخستین روزهای مطالعات خود در خصوص روح‌ها، تا حدودی انتظار داشتم سوژه‌هایی که حیات در دنیا‌های دیگر را تجربه کرده بودند بگویند که محیط زیست آنها در کهکشان ما و همسایگی خورشید بوده است. اما این تصویری ساده‌لوحانه بود. کره زمین بخش کوچکی از «راه شیری» است که فقط هشت سیاره دارد و فاصله هر کدام از آنها تا خورشید تنها ده سال نوری است. اما می‌دانیم که بر اساس برآوردهای انجام شده، عالم هستی شامل صد میلیارد کهکشان است. کهکشان ما، که یکی از آنهاست، در برگیرندهٔ متجاوز از دویست میلیارد سیاره می‌باشد. تعداد کراتی که در اطراف خورشید هستند و احتمال حیات در آنها وجود دارد به میزان حیرت‌انگیزی زیاد است. حتی اگر در نظر بگیریم که فقط در کمتر از یک در صد از سیاره‌های کهکشان ما زندگی هوشمندانهٔ مناسب پرورش روح وجود داشته باشد، تعداد آنها هنوز بر چندین میلیون بالغ خواهد شد.

مطالبی که من از سوژه‌هایم، در خصوص ماموریت‌های قبلی آنها شنیده‌ام، حاکی از آن است که روح‌ها به تمام دنیا‌های مناسب برای حیات هوشمندانه

فرستاده می‌شوند. در بین تمام ستاره‌هایی که برای ما شناخته شده هستند، فقط چهار در صد آنها شبیه خورشید می‌باشند. ظاهراً این امر برای روح‌ها محدودیت خاصی به وجود نمی‌آورد، چون حلول جسمی آنان منحصر به دنیاهای زمین مانند است. روح‌هایی که به دنیاهای دیگر رفته‌اند می‌گویند که پس از مدتی به بعضی از محیط‌ها، منجمله کره زمین، انعطاف پیدا می‌کنند و از اینرو برای گذراندن زندگی‌های متوالی خود به آنجا باز می‌گردند. البته هیچیک از سوژه‌هایم نتوانسته است جزئیات دقیقی در خصوص شرایط زیست آن دنیاهای دیگر را شرح دهد. دلیل این امر ممکن است کمی تجربه یا مسدود شدن حافظه آنها باشد. حتی امکان دارد که استادان و راهنمایان آنها از یادآوری و بازگو کردن خاطراتشان جلوگیری کنند. چون احتمال دارد که بازگشت تجربیات زندگی‌های غیر بشری برای روح‌ها موجب پریشانی و اضطراب آنها بشود.

سوژه‌هایی که توانایی گفتگو در خصوص تجربیات خود در دنیاهای دیگر را دارند اظهار می‌کنند، که روح‌ها قبل از کره زمین مکرراً به جسم موجوداتی با هوشمندی کمتر از نوع بشر در آمده‌اند. اما وقتی روح به درجه‌ای برسد که به قالب انسان در آید معمولاً روی نردبان تکامل به پله‌های پایین‌تر بازگردانده نمی‌شود.^{۶۵} تحمل تضادهای فیزیکی مشکل است و سفرهای جانبی به اماکنی غیر از زمین الزاماً خوشایند نیست. یکی از سوژه‌های من که از نظر پیشرفت روحی در حد متوسطی قرار داشت، می‌گفت «بعد از زندگی‌های زیاد در قالب بشری به راهنمایم گفتم که برای مدتی احتیاج به تنوع زندگی در شرایط زیستی دیگری دارم. او به من هشدار داد که ممکن است الان اینکار برایم مصلحت نباشد چون به صفات خاص ذهن و جسم بشری عادت کرده‌ام». علی‌رغم این اخطار، سوژه من پافشاری می‌کند و لذا امکانی در اختیارش می‌گذارند که آن را چنین توصیف می‌کرد: «محیط خمیرمانندی بود و من جزو نژادی متشکل از موجوداتی که سفت بهم چسبیده بودند شدم. آنها موجودات متفکر منتها خموده و افسرده‌ای بودند. چهره‌هایشان مانند گچ سفید بود و هیچگاه لبخند نمی‌زدند من دور از خنده‌های

۶۵ همان‌طور که دکتر نیوتن نوشته، مسیر زندگی‌های متوالی به طور طبیعی صعودی است و «معمولاً» روح به پله‌های پایین‌تر بازگردانده نمی‌شود ولی در موقعیت‌های «غیرمعمول» (مواردی که اجتماع آن را گناهان سنگین و ظلم‌های فاحش می‌داند)، به خاطر اینکه روح شأنتیست مقام خود را از دست داده، به پله‌های پایین‌تر (حتی در حد حیوان) تنزل می‌کند. (برگرفته از فلسفه سیرکمال استاد الهی)

بشری و نداشتن قابلیت انعطاف فیزیکی فردی، در شرایط نامناسبی قرار گرفتیم و قادر به پیشرفت نبودم». تصور می‌کنم این ماموریت مشکلی برای این روح بوده است، بخصوص چون می‌دانم که شوخی و خنده، حتی در عالم ارواح، نشاط آور است و رواج دارد.

جلسه گفتگوی من با سوژه شماره ۲۳ به پایان خود نزدیک می‌شد. لازم بود روش‌های عمیق کردن خواب مصنوعی به کار برده شود، چون من مایل بودم که تیس به بالاترین سطح خاطرات ذهن ابرآگاه خود برسد و در خصوص فضا - زمان و مبدأ با من صحبت کند.

- تیس ما تقریباً به پایان جلسه خود رسیده‌ایم و اکنون از تو می‌خواهم که دوباره ذهن خود را متوجه مبدأ - خالق Creator-Source بکنی. (با مکث ادامه می‌دهم) آیا ممکن است؟

- بله.

- تو گفتی که هدف نهایی روح‌ها تلاش برای اتحاد با «مرکز برتر انرژی خلاقه» است، آیا این گفته‌ات را بیاد داری؟

- بله... موضوع وصل شدن.

- به من بگو آیا این مبدأ در یک فضای مرکزی خاصی در عالم ارواح مأوا دارد؟

- مبدأ... اصلاً خودِ دنیای ارواح است.

- پس چرا روح‌ها صحبت از رسیدن به هسته مرکزی زندگی معنوی می‌کنند؟

- ما وقتی روح‌های جدید و تازه‌کاری هستیم نیرویی را احساس می‌کنیم که در همه اطرافمان وجود دارد، اما خودمان را در لبه آن می‌پنداریم. وقتی پخته‌تر و پیشرفته‌تر می‌شویم، آن وقت می‌توانیم به نیروی متمرکز و منسجمی پی ببریم، ولی هر دو احساس یکسان است.

- خوب، محل قدیمی‌ها کجاست؟

- آنها هم قسمتی از همین نیروی متمرکز و منسجم هستند.

- آیا می‌توانی «خالق» را با عبارات بشری‌تری توصیف کنی؟

- او موجود از خود فارق مطلق Ultimate selfless being است.

- اگر مبدأ معرف تمام دنیای ارواح است، پس این مکان ذهنی چه فرقی با کائنات مادی مثل ستارگان، سیاره‌ها و موجودات زنده دارد؟

تمام کائنات خلق شده‌اند برای استفاده روح‌ها... مدتی هستند و سپس از بین می‌روند. مکان مبدأ و عالم ارواح همیشگی است.

پس ما در کائناتی هستیم که در حال انبساط می‌باشد، روزی هم منقبض می‌شود و نهایتاً از بین می‌رود. بهر تقدیر ما فعلاً در فضایی زندگی می‌کنیم که محدودیت زمانی دارد، عالم ارواح چطور فارغ از بعد زمان است؟
روح‌ها در فضای non-space هستند و لذا زمان مفهومی ندارد... به جز در بعضی از مناطق.

لطفاً توضیح بده آن مناطق چطور هستند؟

آنها را می‌توان دروازه‌های ارتباط دانست که به روی ما باز می‌شوند تا از آنها عبور کنیم و به کائنات زمان‌دار بیاییم.

چطور ممکن است در بی فضایی دروازه‌های زمانی وجود داشته باشد؟

آنها به منزله آستانه‌های بین واقعیت‌ها هستند.

خوب، اگر عالم ارواح فاقد بعد است، این چه نوع واقعیتی است؟

این واقعیت همیشگی غیر قابل تغییر است، جهان بعددار، واقعیت تغییر پذیر دارد و در حال دگرگونی است.

آیا برای روح‌ها، به هنگام زندگی در عالم ارواح، گذشته، حال و آینده هیچ مفهومی دارد؟

فقط به عنوان وسیله‌ای برای تشخیص توالی فرم جسمی و فیزیکی. زندگی در اینجا... برای روح‌هایی که در حال عبور از دروازه و ورود به کائنات مادی و بُعد زمان نیستند، حالت ثبوت، یکسانی و تغییر ناپذیری دارد.

یادداشت: یکی از کار بُردهای اصلی استفاده روح از آستانه بُعد زمان در

فصل بعدی که مربوط به انتخاب حیات است طرح خواهد شد.

- تو کائنات را با ضمیر جمع بیان می‌کنی. آیا به غیر از کیهانی که کره زمین در

آن واقع است، کیهان‌های فیزیکی (جسمی) دیگری هم وجود دارند؟

- (با ابهام) بله... واقعیت‌های مشابه دیگری هم طبق خواست مبدأ وجود دارند.

- یعنی می‌خواهی بگویی که روح‌ها می‌توانند از دروازه‌های مختلف به واقعیت‌های فیزیکی متعددی بروند؟

- (با سر به نشانه مثبت اشاره می‌کند) بله، می‌توانند و این کار را هم می‌کنند.

قبل از پایان رساندن جریان گفتگو با این سوژه بسیار پیشرفته، باید اضافه کنم اغلب افرادی که در خواب عمیق مصنوعی هستند، قادرند که در فراسوی کره سه بعدی زمین واقعیت‌های دیگری که در آنها بعد زمان وجود ندارد را ببینند. در حالت ناخودآگاه، سوژه‌های من ماجراهای زندگی‌های قبلی و فعلی خود را به ترتیب زمانی تعریف می‌کنند. اما وقتی آنها را به حالت ابرآگاه دنیای ارواح می‌رسانم، وضعیت فرق می‌کند. در آن حالت، الان، زمان در برگیرنده گذشته، حال و آینده است. هر ثانیه برزخ ممکن است به مقیاس زمینی معرف چند سال باشد. وقتی جلسه خواب مصنوعی به پایان می‌رسد غالباً سوژه‌ها از وحدت ازمنه ثلاثه در برزخ دچار حیرت و شگفتی می‌شوند.

مکانیک کوانتم رشته جدیدی از فیزیک است، که در آن حرکات ذره‌های اتمی به صورت سطوح انرژی الکترومغناطیسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از دید مکانیک کوانتم همه چیز غیر جامد (موجی) بوده و تحت میدان واحدی قرار دارد. این برداشت از محدوده قوانین جاذبه نیوتنی فراتر رفته و عوامل حرکتی زمان نیز توسط فرکانس موجی نور و انرژی جنبشی به هم مرتبط می‌باشد.

تحقیقات من ثابت می‌کند که ارواح گذشت زمان را در برزخ به ترتیب زمانی Chronological احساس می‌کنند. پس آیا این موضوع وحدت و یکی بودن گذشته و حال و آینده را رد می‌نماید؟ به هیچ وجه. تحقیقات و مطالعات من نشان می‌دهد برای روح‌هایی که از بعد مادی آمده یا به بعد مادی برمی‌گردند - و به مفاهیم بیولوژیکی مثل مُسن شدن آشنا هستند - درک گذشت زمان، ایجاد و خلق شده و در آنها ثابت و پایدار می‌ماند، تا به این وسیله بتوانند بصورت آسان‌تری میزان پیشرفت خود را درک و ارزیابی کنند. بنابراین نظر فیزیکدان‌های کوانتم که معتقدند زمان یک پدیده مطلق نبوده و فقط نشان‌دهنده تغییر می‌باشد منطقی بنظر می‌رسد.

وقتی سوژه‌های من در خصوص سفر روحی، روی خطوط منحنی حرف می‌زنند صحبت آنها مرا به یاد تئوری‌های فضا - زمانی Space-time فیزیک‌دانان نجومی Astrophysicist می‌اندازد، که معتقدند نور و حرکت تلفیقی از فضا و زمان است که بصورت منحنی بر روی خود خم می‌شود. به گفته این فیزیکدانان اگر فضا با انحنای زیاد بر روی خود خم شود، زمان از حرکت می‌ایستد. در واقع وقتی

سوژه‌ها از محدوده‌های زمانی و دالان‌های مرتبط به ابعاد دیگر صحبت می‌کنند، شباهت این موضوع با تئوری‌های جدید نجومی و کیهان‌شناسی کاملاً به چشم می‌خورد، که در آن فضا خم شده، پیچ خورده و به صورت حلقه‌های عظیم کیهانی در آمده و دهانه‌هایی را نشان می‌دهد، که از بُعدی، ماوراء بُعد طبیعی محسوس مثل حفره‌های سیاه به فضایی بیرون از فضای سه بُعدی فیزیکی قابل لمس منتهی می‌شود. بنظر می‌آید که در حال حاضر مفاهیم فضا - زمانی فیزیک نجومی و مفاهیم متافیزیکی در حال نزدیک شدن به یکدیگر هستند.

من به سوژه‌هایی می‌گویم که اگر وقتی آنها به صورت روح به این طرف و آن طرف می‌روند بنظر می‌رسد که روی خط منحنی حرکت می‌کنند، می‌بایست برزخ به شکل کره‌ای با ابعاد مشخص و محدودی باشد. اما آنها با نظر من موافق نیستند و منکر قائل شدن هر گونه حد و اندازه‌ای برای آنها هستند، اگر چه برای اثبات نظر خودشان هم هیچ دلیل و برهانی جز بکار بردن استعاره (متافور) ارائه نمی‌دهند. سوژه گزارش ۲۳ می‌گوید که خود عالم ارواح مبدأ خلقت است. بعضی‌ها آنها را قلب یا نفس خدا می‌نامند. سوژه گزارش شماره ۲۲ فضای ارواح را به عنوان پارچه توصیف کرد. سوژه‌های دیگری داشته‌ام که آنها را به مانند لباس بدون درزی که لایه‌های آن روی هم می‌لغزد تشریح می‌کنند. گاهی می‌گویند مثل این است، که انرژی نوری از امواج یا حلقه‌های متحدالمرکزی که در اثر بهم خوردن آرامش برکه آبی به وجود می‌آیند، ساطع می‌شود و آنها انرژی مربوطه را حس می‌کنند. سوژه‌ها در حالت ابرآگاه شرایط فضای روحی را باز و آرام و فارغ از اثرات جاذبه، حرارت، فشار، جسمیت و زمان که از خواص و مشخصات جهان آشفته مادی است توصیف می‌کنند. اما وقتی من برزخ را با مشخصه خلاء یا پوچ Void بیان می‌کنم سوژه‌ها این تعبیر مرا نمی‌پسندند و غیر واقعی تلقی می‌نمایند.

اگر چه سوژه‌ها به طور کلی قادر نیستند وضعیت برزخ را دقیقاً توضیح دهند، ولی همه آنها مشخصاً عنوان می‌کنند، که آن محل برایشان کاملاً واقعیت دارد. افراد تحت هیپنوتیزم به درستی تشخیص نمی‌دهند، که آیا برزخ به کره زمین نزدیک است یا از آن دور می‌باشد، ولی اشیاء آنها را با بکار بردن الفاظی نظیر سبک، سنگین، ضخیم، کوچک و بزرگ توصیف می‌کنند و حتی آنها را با برداشتهای حاصل از تجربیات زندگی‌های زمینی خود مقایسه می‌کنند.

اگر چه برای همه افراد تحت هیپنوتیزم واقعیت مطلق برزخ کاملاً ثابت و مشخص است، لیکن تصویری که از سایر فضاها و بعدهای فیزیکی دارند، از چنین ثبوت و قطعیتی برخوردار نیست. احساس من این است که کیهان‌های دیگری به غیر از کیهان ما نیز خلق شده‌اند و دارای شرایط زیستی مناسبی برای پیشرفت روح موجوداتی که در تصور ما نمی‌گنجد می‌باشند. یکی از سوژه‌های پیشرفته من می‌گفت که طی مدت طولانی موجودیتش، در جهان‌های مختلفی زیسته است، ولی هیچ‌گاه روح او هم‌زمان در بیشتر از دو محل نبوده است. بعضی از زندگی‌های او به مقیاس زمینی بیش از چند ماه طول نکشیده و این به جهت شرایط محلی آن اماکن آسمانی و طول عمر کوتاه است که در آنجا مرسوم می‌باشد. وقتی سوژه‌های در خصوص سیاره بهشت که جمعیت زیادی ندارد صحبت می‌کرد گفت زندگی در آنجا شبیه زندگی زمینی، منتها ساده‌تر از اینجاست و ضمناً عنوان کرد که آن محل خیلی با کره زمین فاصله ندارد. من فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم «اوه پس فاصله‌اش تا زمین بیشتر از چند سال نوری نیست». او با حوصله توضیح داد که آن کره در کیهان ما قرار ندارد منتها فاصله‌اش تا زمین خیلی کمتر از سیاره‌های منظومه خود ماست.

خوانندگان باید توجه داشته باشند وقتی افراد در خصوص زندگی در عالم‌های دیگر حرف می‌زنند بنظر می‌رسد که آنها تحت محدودیت‌های ناشی از ابعاد فیزیکی کیهان ما نمی‌باشند. وقتی روح از منظومه‌ای به منظومه دیگر یا از بُعدی به بُعد دیگر مسافرت می‌کند مسافت را با مقیاس زمانی که طول می‌کشد از طریق دالان‌ها و تونل‌های عالم ارواح به آنجا برسد ارزیابی می‌نماید. اندازه فضای مربوطه و موقعیتش نسبت به سایر عالم‌ها نیز برداشتی کاملاً ذهنی است. پس از شنیدن این مطالب از سوژه‌ها من به این نتیجه رسیده‌ام که بنظر آنها تمام این عوالم به مانند آب راه‌هایی هستند که نهایتاً به رودخانه عظیم عالم ارواح می‌پیوندند. اگر من از فاصله دوری به این عوالم مختلف که سوژه‌ها تعریف می‌کنند نگاه کنم بنظر می‌رسد که کائنات مثل یک آرتیشوی بزرگی است و این عوالم برگ‌های دور آن هستند. اگر دانه دانه این برگ‌ها را کنار بزنیم نهایتاً به یک مغز و هسته مرکزی خواهیم رسید.

سوالات من از تیس مدت زیادی به طول انجامید و کاملاً مشخص بود که او کم کم خسته می‌شود. سوژه‌های زیادی نیستند که قدرت پذیرش حالت روحی را به این مدت طولانی داشته باشند. تصمیم گرفتم که جلسه را با چند سوال در باب تکوین و پیدایش آفرینش به پایان برسانم.

تیس در پایان گفتگویمان می‌خواهم چند سوال در خصوص مبدأ مطرح کنم. از موجودیت روحی تو زمان زیادی سپری شده است ممکن است بگویی که خودت را در قبال یگانگی و وحدانیت آفرینش، که قبلاً در مورد آن با من صحبت کردی، چگونه تلقی می‌کنی؟

• (مکث طولانی) من احساس حرکت و دگرگونی می‌کنم. در ابتدا انرژی روحی ما از مبدأ جدا می‌شود و به بیرون مهاجرت می‌کند. سپس ما از طریق زندگی‌های متوالی حرکتی در جهت عکس یعنی بازگشت به سوی مبدأ و وحدت با او داریم. - تو به نوعی از این فرآیند (پروسه) صحبت می‌کنی، که بنظر می‌رسد یک موجود (اورگانیزم) زنده ابتدا به حالت انبساط در می‌آید و سپس دوباره منقبض می‌شود. - ...در ابتدا یک صادره انفجاری هست... و سپس بازگشت... بله مبدأ در حال تپش می‌باشد.

- و تو به سوی مرکز این مبدأ انرژی پیش می‌روی؟
- در واقعیت مرکزی وجود ندارد. مبدأ در تمام اطراف ماست، مثل این است که ما در درون یک قلب در حال تپش باشیم.
- اما تو عنوان کردی که داری به نقطه اصل خود بازمی‌گردی و این کار با پیشرفت روحی امکان پذیر می‌شود.
- بله، وقتی من از مبدأ صادر شدم به مانند نوزادی بودم، و وقتی دوباره به اصل خودم باز می‌گردم که به بلوغ کامل برسم.
- به کجا برگردی؟

- به درون مبدأ نزدیک شوم، به محدوده مبدأ برسم.
- ممکن است این مبدأ انرژی را با استفاده از رنگ‌ها مطرح کنی و مسیر روحی و محدوده خلقت را توضیح دهی؟

- مثل این است که تمام روح‌ها جزیی از یک انفجار عظیم الکتریکی نورانی باشند. در وسط این هالهٔ مُدور نورانی رنگ بنفش تیره‌ای است که به بیرون می‌تابد... و از دید شاهد حاشیه نشین، صاعقه مانند می‌باشد. مرحلهٔ درک و آگاهی

ما در لبه نورانی کمرنگ آغاز می‌شود و هر قدر پیشرفت کنیم و پخته‌تر بشویم بیشتر در آن پررنگی درونی محاط می‌شویم.

- برای من مشکل است که خدای خالق را با تیره رنگی و سردی تصور کنم.
- شاید به این جهت است که من هنوز آنقدر به مرحله وصل نزدیک نشده‌ام، که بتوانم آن را بهتر توصیف کنم. خود آن رنگ تیره یک پوششی است، که در فراسوی آن، ما احساس گرمای شدیدی می‌کنیم. او مملو از آگاهی است... حضورش در همه جا هست و برای ما... زنده است.

- در ابتدا، وقتی از هویت روحی خود مطلع شدم و از مبدأ به کناره آن هاله صادر شدم چه احساسی داشتی؟

- احساس بودن... مثل اولین گل بهار که می‌شکفت... و تو آن گل هستی... هر قدر گل بازتر و شکوفاتر بشود به وجود سایر گل‌ها و زیبایی گلزار بیشتر پی می‌برد... وجد بی‌پایانی است.

- اگر این مبدأ انرژی رنگارنگ انفجاری فرو بریزد و متلاشی و منهدم شود آیا تمام گل‌ها نهایتاً می‌میرند؟

- هیچ چیز منهدم نمی‌شود، مبدأ ابدی و پایان ناپذیر است. روح هرگز نمی‌میرد... ما به این واقعیت واقف شده‌ایم. وقتی ما به درون مبدأ پیوندیم، خرد افزوده ما مبدأ را قوی‌تر می‌کند.

- آیا هدف مبدأ از خلقت همین است؟

- بله برای حیات بخشی به ما تا بتوانیم به مرحله کمال برسیم.

- چرا مبدأ که خودش در شروع کامل است موجوداتی را خلق می‌کند که کمتر از کامل هستند؟

- برای اینکه خالق می‌خواهد خلقت کند. ما در نتیجه می‌توانیم، با تحول درونی و رسیدن به سطوح متعالی، به تعداد آجرهای بنای حیات اضافه کنیم.

- آیا روح‌ها به جهت یک گناه ازلی Original Sin یا نوعی تنبیه از مبدأ جدا شده‌اند؟

- اینها مزخرفات است. به ما موقعیت بودن داده شده و در اثر بهره‌برداری از تنوع موجود در خلقت، قوی‌تر و رساتر خواهیم شد.

تپس لطفاً به حرف من کاملاً توجه کن. اگر مبدأ نیاز دارد قوی‌تر و یا عاقل‌تر شود و به این جهت انرژی الهی خود را صرف خلقت موجودات پست‌تر می‌کند، که امیدوار است نهایتاً رساتر و قوی‌تر بشوند، آیا این دلیل عدم کمال خود او نیست؟
(مکث) مبدأ برای ارضای خودش خلق می‌کند.

منظور من هم همین است. چطور ممکن است اگر چیزی خودش مطلق است، بتواند مطلق‌تر بشود، مگر آن که در شروع نقصی داشته باشد؟

(با اکراه) آن چیزی که ما به عنوان مبدأ می‌شناسیم... تنها چیزی است که قدرت درک آن به ما داده شده است و از این رو برداشتمان این است که خالق برای ابراز وجود خود خواسته است که خلق کند.

- و تو واقعاً فکر می‌کنی که مبدأ از طریق وجود روح‌ها قوی‌تر می‌شود؟

- (مکث طولانی) من کمال خالق را می‌بینم... پا برجا و راسخ... که از ایجاد امکان کمال برای ما رساتر و غنی‌تر می‌شود... و این نحوه سرعت دادن به حرکت نهایی خودش است.

- پس مبدأ، در آغاز، عمداً روح‌های کمال نیافته و شکل‌های حیات کمال نیافته‌ای را خلق می‌کند، تا از این طریق خود را حرکت دهد؟

- بله ما باید به این عمل که از روی اراده و تصمیم انجام می‌شود ایمان داشته باشیم و جریان بازگشت به اصل خود را نیز باور کنیم. انسان باید گرسنگی کشیده باشد تا ارزش غذا را درک کند، سرد باشد تا نعمت گرمی را ارج بنهد، کودک باشد تا ارزش پدر و مادر بودن را بفهمد. تحول به ما قوام می‌بخشد.

- آیا تو علاقه داری در زمرة والدین روح‌ها باشی؟

- شرکت در ایجاد موجودات... رویای من است.

- اگر روح تو هیچ‌گاه به جامه بشری نمی‌آمد و زندگی جسمی را تجربه نمی‌کردی، آیا می‌توانستی به روش دیگری مطالبی را که به من می‌گویی فرا بگیری؟

- ممکن بود در خصوص آنها چیزی بشنوم ولی هیچ‌گاه آنها را نمی‌آموختم. مثل این است که به انرژی روحی خود بگویی فقط با استفاده از یک نت موسیقی پیانو بنواز.

- آیا تو معتقدی اگر مبدأ خلق نمی‌کرد ممکن بود انرژی متعالی او به تحلیل برود؟

- شاید هدف همین بوده است.

و با این عبارت حکیمانه تیس، جلسه مکالمه با او را به پایان رساندم. همان‌طور که این سوژه از خواب عمیق مصنوعی بیدار می‌شد، بنظر می‌آمد که دارد از ورای فضا و زمان می‌گذرد تا به من برسد. هنگامی که کاملاً بیدار شد و آرام و ساکت چشمانش را به دفتر کار من دوخته بود، از او تشکر کردم که به من امکان داد در چنین سطح بالایی با او به گفتگو بپردازم. او با تبسم و لبخند خاصی گفت اگر می‌دانست بر او چه خواهد گذشت شاید اصلاً به این کار رضایت نمی‌داد. وقتی خداحافظی کردیم، من هنوز به آخرین جمله او در خصوص مبدأ خلقت می‌اندیشیدم. در ایران قدیم صوفی‌ها ضرب‌المثلی داشته‌اند، که اگر خالق خیر مطلق است، در نتیجه زیبایی مطلق طبیعت، زیبایی خود خالق است.

فصل دوازدهم

نحوه انتخاب زندگی بعدی

پس از مدتی اقامت در آرامش و پاکی برزخ، موقعی فرا می‌رسد که روح باید برای سفر دیگری به زمین آماده شود. این تصمیم آسانی نیست. روح باید جهان خرد و حکمت، که در آن آزادی (نسبی) و خوشی حکمفرماست را ترک کند و آماده رویارویی مجدد با نیازها و فشارهای ذهنی جسم بشری و زندگی زمینی بشود.

در خلال فصل‌های گذشته دیدیم که روح‌ها وقتی به برزخ می‌رسند چقدر خسته هستند. بسیاری از آنها حتی نمی‌خواهند در مورد بازگشت به زندگی زمینی فکر کنند. این حالت بخصوص در مواردی صادق است که روح نتوانسته در زندگی قبلیش به اهدافی که تعیین کرده بوده دست یابد. وقتی روح به برزخ می‌رسد مایل نیست که دوباره حتی موقتاً، جهان دوستی و محبت را ترک کند و به شرایط نامطمئن و ترس و وحشت ناشی از تجاوز افراد بشر به حقوق یکدیگر بازگردد. اگرچه روح‌ها، به هنگام مرگ جسم، تعدادی دوست و آشنا در کره زمین به جای گذارده‌اند، با وجود این نمی‌خواهند دوباره به اینجا بیایند و با جماعت کثیری از افراد غریب و ناشناخته روبرو شوند. سوژه‌ها ضمن صحبت‌های خود می‌گویند که در برزخ همه روح‌هایی که هویت واقعی ما را می‌بینند با نهایت دلسوزی و پشتیبانی با ما برخورد می‌کنند و این وضعیت همیشه به همین ترتیب است.

دوران تجدید انرژی و ارزیابی تجربیات زندگی قبلی برای همه روح‌ها یکسان نیست، ولی نهایتاً همه انگیزه بازگشت به جسم را پیدا می‌کنند. اگرچه ترک شرایط مطلوب حیات در برزخ مشکل است، ولی روح‌ها بتدریج به یاد جنبه‌های مثبت زندگی زمینی می‌افتند و حتی دلشان برای اینجا تنگ می‌شود. وقتی در برزخ جراحتهای روانی زندگی گذشته التیام یافت و آرامش مجدد پیدا

کردیم آن وقت کشش خاصی به زندگی جسمی دیگر و پذیرفتن هویت انسان جدیدی را احساس خواهیم کرد. دوره‌های آموزشی برزخ و هم‌چنین بهره‌گیری از تعلیمات راهنمایان و همکاری هم‌نوعان به تدریج ما را برای زندگی زمینی بعدی آماده می‌کند. اعمال گذشته ما در قبال بشریت و موفقیت‌ها و اشتباهاتمان مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و آماده فعالیت‌های بعدی می‌شویم. در چنین وضعیتی، روح باید با در نظر گرفتن تمام آن اطلاعات و برای ادامه حرکت به سوی هدف غایی و نهایی خود سه سؤال زیر را پاسخ دهد:

- یا آماده یک زندگی جسمی دیگر هستم؟
- برای پیشرفت روحی به فراگیری چه دروس خاصی نیاز دارم؟
- در زندگی بعدی خود به کجا باید بروم و چه کسی باید باشم تا بتوانم با کارایی مطلوب در جهت هدف خود پیشرفت کنم؟

روح‌های پیشرفته‌تر، علی‌رغم نیاز سیاره محل مأموریت خود به افزایش جمعیت، با استمرار و تکرر کمتری به جسم می‌آیند. وقتی عمر یک سیاره تمام شود روح‌هایی که کار ناتمام دارند به سیاره دیگری که حائز شرایط مناسب برای فعالیت مورد نیاز آنهاست می‌روند. سیکل حلول جسمی، با توجه به علاقه و نیاز روح که عنصری فنا ناپذیر است تعیین می‌شود، نه به جهت تأمین جمعیت برای یک کیهان یا یک سیاره جدید.

تردیدی نیست که مناطقی از کره زمین هم نیاز به افزایش جمعیت دارد. در حال حاضر متجاوز از پنج میلیارد نفر در این کره ساکن هستند. متخصصین آمارگیری جمعیت (سرشماری) تعداد کل افرادی که از دویست هزار سال قبل تاکنون در کره زمین زندگی کرده‌اند را یکسان تخمین زده‌اند، ولی میزان متوسط این برآورد در حدود پنجاه میلیارد نفر است. این ارزیابی، که بنظر من پایین است، معرف تعداد روح‌هایی نمی‌باشد که تا به حال به کره زمین آمده‌اند. فراموش نکنیم که یک روح ممکن است دفعات متعددی حلول کرده باشد و یا یک روح ممکن است همزمان در بیشتر از یک جسم حضور یابد. بعضی از پیروان موضوع زندگی‌های متوالی معتقدند تعداد افرادی که هم اکنون روی کره زمین زندگی می‌کنند تقریباً معادل است با تعداد کل روح‌هایی که تا به حال به زندگی جسمی آمده‌اند. تکرر حلول روح‌ها در کره زمین همواره یکنواخت نبوده است. کره زمین

در حال حاضر، نسبت به گذشته، نیاز بیشتری به روح دارد. برآوردها نشان می‌دهد که در سال ۱ میلادی جمعیت این جهان تقریباً ۲۰۰ میلیون نفر بوده و بعد از گذشت ۱۸۰۰ سال چهار برابر شده، اما فقط پس از ۱۷۰ سال دیگر مجدداً چهار برابر گشته است. ضمناً انتظار می‌رود که جمعیت زمین بین سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ میلادی مجدداً دو برابر شود.

در بررسی زندگی‌های قبلی یکی از سوژه‌هایم متوجه شده‌ام، که معمولاً در دوران فرهنگ بادیه‌نشینی عصر حجر قدیم Paleolithic nomadic فاصله زمانی بین حلول به هرزندگی جسمی او صدها و حتی هزاران سال بوده است. اما با مرسوم شدن زراعت و پرورش حیوانات اهلی در عصر حجر جدید Neolithic، که بین ۷۰۰۰ سال تا ۵۰۰۰ سال قبل بوده است، همین سوژه زندگی‌های زمینی مکررتری داشته ولی هنوز فاصله هر حلول جسمی او در حدود ۵۰۰ سال بوده است، با به وجود آمدن شهرنشینی، مرسوم شدن تجارت و دستیابی به مواد غذایی متنوع و ازدیاد جمعیت، فاصله بین زندگی‌های زمینی او باز هم کمتر شده است، در فاصله سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی سوژه‌های من به طور متوسط در هر دو قرن یک زندگی زمینی داشته‌اند. بعد از سال ۱۷۰۰ میلادی این تکرر به هر قرن یک مرتبه می‌رسد. با فرارسیدن سال ۱۹۰۰ میلادی داشتن بیش از یک زندگی زمینی در هر قرن، در بین سوژه‌ها امری کاملاً عادی بنظر می‌رسد.

بعضی‌ها معتقدند که این روند افزایش حلول که توسط سوژه‌ها عنوان می‌شود، تنها بدان جهت است که سوژه‌ها در حالت خواب مصنوعی هر قدر به زندگی فعلی خود نزدیک‌تر می‌شوند خاطرات واضح‌تری از حلول‌های اخیرتر خود دارند. شاید این تعبیر تا حدودی مقرون به واقعیت باشد، اما تجربه نشان داده، اگر یک زندگی خاص حاوی وقایع مهمی برای روح باشد، سوژه علی‌رغم زمان وقوع، آن را به خوبی به یاد می‌آورد. بدون ترنید افزایش روزافزون جمعیت کره زمین، علت اصلی تکرر حلول روح‌ها می‌باشد. آیا ممکن است که تولید مثل بیش از اندازه و افزایش مداوم جمعیت جهان، عالم ارواح را دچار کمبود روح بنماید؟ وقتی این سؤال را با سوژه‌هایم مطرح می‌کنم، آنها جواب می‌دهند که من باید بیشتر نگران مرگ کره زمین به جهت انفجار جمعیت باشم، نه دلواپس قحطی روح جهت حلول به زندگی جسمی در زمین. بنابر نظریه‌ای که در این خصوص ابراز

شده، موجودی انبار ارواح همیشه جوابگوی هر میزان افزایش جمعیت خواهد بود. اگر کره زمین ما تنها یکی از سیاره‌های بی‌شماری باشد که پذیرای حیات هوشمندانه است، میزان موجودی روح‌ها باید واقعاً نجومی باشد.

قبلاً یادآور شده بودم، که روح‌ها در انتخاب موقع، محل و هویت زندگی‌های زمینی خود آزاد هستند. بعضی از روح‌ها زمان کمتری در برزخ می‌گذرانند تا بتوانند سرعت پیشرفت خود در زندگی‌های زمینی را افزایش دهند، ولی بعضی دیگر در مورد حلول جسمی اکراه دارند. تردیدی نیست که نظر راهنمایان ما در این مورد بسیار اهمیت دارد. به همانگونه که ما پس از مرگ جسمی هر زندگی زمینی و ورود به برزخ مورد مصاحبه قرار می‌گیریم و با وضعیت آنجا آشنا می‌شویم، همان‌طور هم جلسات مصاحبه‌ای وجود دارد که طی آن مشاوران روحی میزان آمادگی ما را برای تولدی مجدد و بازگشت به زمین مورد ارزیابی قرار می‌دهند. گزارش بعدی نمایشگر جلساتی است که معمولاً برای روح‌های کمتر پیشرفته تشکیل می‌شود.

گزارش شماره ۲۴

- تو چطور متوجه می‌شوی که باید دوباره به کره زمین بازگردی؟
- ندای آرامی به ذهنم می‌رسد و می‌گوید «فکر نمی‌کنی موقعش است؟»
- این صدای کیست؟
- راهنمایم. بعضی از ما احتیاج داریم، وقتی راهنمایان فکر می‌کنند که آماده هستیم به ما ندایی بدهند.
- آیا احساس می‌کنی که آماده بازگشت به زمین هستی؟
- بله فکر می‌کنم آمادگی لازم را پیدا کرده‌ام ولی تعلیماتی که باید فراگیرم، به سال‌های زمینی، مدت زیادی طول خواهد کشید. بنظر مشکل می‌آید.
- آیا فکر می‌کنی تا پایان دوره آموزشی و تا آخرین مرتبه‌ای که لازم است به جسم حلول کنی فقط به کره زمین خواهی آمد؟
- (مکت طولانی) اوه... شاید نه... به جز زمین جهان‌های دیگری هست... ولی جمعیت زمین....
- جملات را تمام نکردی، منظورت چیست؟

جمعیت زمین کم خواهد شد... کمتر شلوغ خواهد بود... کاملاً برایم روشن
لیست.

فکر می‌کنی آن وقت به کجا خواهی رفت؟

فکر می‌کنم در جای دیگری زندگی اجتماعی شکل خواهد گرفت... درست برایم
روشن نیست.

یادداشت: حالت عکس برگرداندن سوژه به زندگی‌های قبلی، نگرش به
زندگی‌های بعدی است، که ضمن آن سوژه‌ها می‌توانند صحنه‌های ناقص و
مبهمی از آینده را ببینند. مثلاً بعضی از سوژه‌ها به من گفته‌اند که جمعیت کره
زمین تا پایان قرن بیست و دوم به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت، این
امر تا حدودی به جهت تغییرات نامناسب زمین و جو می‌باشد. سوژه‌ها همچنین
تصاویری از زندگی در زیر ساختمان‌های عجیب و غریب و گنبدمانندی را گزارش
می‌دهند. بیان وضعیت و وقایع آینده همیشه خیلی ناقص است و تصور می‌کنم
این امر به جهت جلوگیری عمدی از برملا کردن جزئیات امر می‌باشد، در گزارش
بعدی این موضوع بهتر مشخص خواهد شد.

- بگذار دوباره برگردیم به مطلبی که گفتی راهنمایان به بعضی از روح‌ها ندا
می‌دهند که باید برزخ را ترک کنند. آیا تو علاقه داری که آنها تو را تشویق به
ترک برزخ بکنند؟

- البته من علاقه دارم در برزخ بمانم... ولی راهنمایان نمی‌خواهند ما بی‌خودی در
اینجا بمانیم و تنبل بشویم.

- آیا تو می‌توانی اصرار کنی که در همان‌جا بمانی؟

- خوب... بله... راهنمایان کسی را مجبور به بازگشت نمی‌کنند، چون خیلی آرام و
ملایم هستند. (با خنده) ولی آنها بالاخره، وقتی موقعش برسد، به روش خود، ما را
به بازگشت تشویق می‌کنند.

- آیا تو کسی را می‌شناسی که به دلیل خاصی نمی‌خواست دوباره متولد شود و به
کره زمین بیاید؟

- بله، دوستم مارک Mark، او می‌گفت دیگر کاری، در کمک به سایرین، از
دستش برنمی‌آید. به همین دلیل از زندگی زمینی خسته و زده شده بود و
نمی‌خواست بازگردد.

- آیا مارک زندگی‌های زمینی زیادی داشت؟

- خیر، نه چندان، ولی به هر حال نمی‌توانست خود را با زندگی زمینی تطبیق دهد.
- خوب، معلم‌ها با او چه کردند؟ آیا به او اجازه داده شد در برزخ بماند؟
- (با تفکر) وقتی تصمیم گرفته شود که آماده بازگشت هستیم، تولد مجدد را انتخاب خواهیم کرد. ما را مجبور به کاری نمی‌کنند، به مارک فهمانده شد که در زندگی زمینی خود به سایرین منفعت رسانده است.
- ماجرای مارک بالاخره چه شد؟
- بعد از... تلقین بیشتر... مارک متوجه شد که در مورد توانایی خود در اشتباه بوده است و بالاخره به زندگی زمینی راضی شد.
- تلقین! این لغت مرا به فکر تحمیل عقیده می‌اندازد!
- (از حرف من خوشش نمی‌آید) نه، اصلاً اینطور نیست! مارک مأیوس شده بود و برای ادامه سعی و کوشش فقط به تشویق احتیاج داشت.

یادداشت: در گزارش شماره ۱۰ فصل چهارم، سوزها عنوان کردند که وقتی روح در طول زندگی زمینی خود بیش از اندازه نیروی منفی جذب کرده باشد پس از بازگشت به برزخ بازسازی خواهد شد. ظاهراً در مورد مداوای خستگی و قبض روحی مارک از روش‌های درمانی شدیدتری استفاده شده است.

- اگر راهنمایان واقعاً کسی را مجبور نمی‌کنند، آیا روح می‌تواند مطلقاً از تولد مجدد خودداری کند؟

- (مکث) بله... تصور می‌کنم اگر کسی واقعاً تا آن اندازه از حلول مجدد انزجار داشته باشد می‌تواند در همین جا بماند. اما معلمین به مارک گفتند که بدون زندگی جسمی در زمین تعلیمات او خیلی به طول خواهد انجامید. اگر کسی تجربه مستقیم به دست نیاورد خیلی مغبون می‌شود.
- اگر وضعیت برعکس باشد چطور؟ آیا روح می‌تواند اصرار کند که بلافاصله بعد از مرگ جسمی، مثلاً یک مرگ ناگهانی، فوراً به زمین بازگردد؟
- من این گونه موارد را هم دیده‌ام. این یک عکس‌العمل آنی است و بتدریج برطرف می‌شود. راهنمایان چنین روحی را متوجه می‌کنند که عجله در بازگشت به زمین، با هویت یک انسان دیگر و بصورت نوزاد تازه متولد شده، شرایط زندگی قبلی او را عوض نمی‌کند و امکان ندارد که روحی بتواند به صورت یک بزرگسال و در همان وضعیتی که بوده بازگردد. نهایتاً همه متوجه می‌شوند که باید آنجا بمانند و در مورد زندگی قبلی خود تفکر کنند.

خوب، نظر نهایی خودت را در مورد بازگشت به زمین بگو.
در این مورد خیلی علاقه‌مند هستم. بدون بازگشت به زندگی جسمی نمی‌توانم
کارم را انجام دهم.

وقتی آمادهٔ حلول بشوی، باید چه کار کنی؟
به محل معینی می‌روم.

وقتی روح تصمیم به حلول مجدد بگیرد به محل انتخاب زندگی بعدی
راهنمایی می‌شود. روح‌ها معمولاً قبل از تصمیم در خصوص هویت جسم زندگی
جدید باید زمان و محل حلول خود را مشخص کنند. به همین جهت، من به منظور
تسهیل فهم این مطلب، موضوع را در دو فصل تقسیم کرده‌ام، یکی را انتخاب
زندگی بعدی و دیگری را «انتخاب جسم جدید» نامیده‌ام.

انتخاب زمان و محل حلول و انتخاب اینکه در زندگی جدید چه فردی
می‌خواهیم باشیم، کاملاً از یکدیگر جدا نیستند. اما در ابتدا ما باید محیط و شرایط
خاصی که می‌توانیم در آن نقشی ایفا کنیم را در نظر بگیریم. سپس توجه‌مان باید
معطوف مردمی بشود که در آن وضعیت زندگی می‌کنند و ما با آنها در تماس
خواهیم بود. این موضوع برای من کمی تعجب‌آور بود، تا متوجه شدم که روح به
میزان قابل توجهی تحت تأثیر محیط، شرایط فرهنگی و وقایع زمانه و هم‌چنین
افرادی که بوجود آورندهٔ آن حوادث هستند قرار می‌گیرد.

من به این باور رسیده‌ام که برزخ، در همه موارد به نحو کاملاً یکسان و
یکنواخت عمل نمی‌کند. از نقطه نظر روح‌های مسافر، همهٔ مناطق عالم ارواح
خصوصیات اتری مشترکی دارند ولی کاربرد آنها متفاوت است. به عنوان مثال،
محل آشنا کردن روح‌های تازه‌وارد به برزخ شباهت زیادی به محل زندگی بعدی
در آنجا ندارد. البته در هر دوی این اماکن، زندگی زمینی روح مورد ارزیابی قرار
می‌گیرد، منتها این تنها وجه تشابه بین آنهاست. سوژه‌ها می‌گویند که محل
آشنایی با برزخ نسبتاً کوچک است و ضمن برخورد‌های دوستانه و محبت‌آمیز روح
تازه وارد در آنجا آرامش پیدا می‌کند. در آن مرحله ما تا حدودی حالت تدافعی
داریم چون متوجه می‌شویم که می‌توانستیم در زندگی خود بهتر عمل کنیم. ضمناً
یکی از راهنمایان همیشه در این مرحله به ما کمک می‌کند.

از طرف دیگر، وقتی به محل انتخاب زندگی بعدی وارد می‌شویم، مملو از امید و انتظارات دلپذیر هستیم. در اینجا معمولاً روح‌ها تنها هستند و به هنگام بررسی امکانات زندگی بعدی، راهنمایان از دید آنها پنهان می‌باشند. سوژه‌ها این مکان آشوب و شلوغ را خیلی وسیع‌تر از کلاس‌های درس برزخ توصیف می‌کنند. در گزارش شماره ۲۲ گفته شد که این محل به مانند عالمی است، که در آن انرژی برتر، بعد زمان را تغییر می‌دهد تا امکان آموزش دروس در شرایطی شبیه کره زمین فراهم گردد.

اگرچه توصیف چگونگی وضعیت بعضی از اماکن برزخ برای سوژه‌ها مشکل است، ولی اغلب آنها با نهایت علاقه در خصوص محل انتخاب زندگی جدید صحبت می‌کنند و تصویری که از آن مکان ارائه می‌دهند، به نحو شگفت‌انگیزی مشابه است. بعضی‌ها به من می‌گویند، که آنجا مانند سالن سینمایی است که در آن روح می‌تواند نقش‌هایی که در زندگی بعدی ایفاء خواهد کرد را در صحنه‌های مختلف تماشا کند. قبل از ترک آن محل هر روح یک سناریوی خاص را برای خود انتخاب می‌کند. مثل این است که در آنجا تمرین نهایی نمایشی که در زندگی جدید خود در آن نقشی ایفاء خواهد کرد را می‌بیند. برای تشریح این موضوع، من یک سوژه مذکر را انتخاب کرده‌ام تا نحوه کمکی که به او داده می‌شود تا بتواند تصمیم مناسبی برای زندگی جدید خود اتخاذ نماید را توصیف کند.

گزارش شماره ۲۵

- وقتی به این نتیجه رسیدی که علاقه‌مند هستی به زمین بازگردی، آن وقت چه می‌شود؟
- خوب، وقتی من و راهنمایم موافقت کنیم که زمان فعالیت مجدد فرا رسیده من افکار خود را ارسال می‌کنم.
- ادامه بده.
- آن وقت، هماهنگ کنندگان پیغام‌های مرا دریافت می‌کنند.
- هماهنگ کنندگان چه عناصری هستند؟ مگر راهنمای آموزشی تو ترتیب همهٔ امور مربوط به حلول ترا نمی‌دهد؟

نه، او با هماهنگ‌کنندگان، که عملاً ما را در «میدان» مشاهدهٔ امکانات زندگی بعدی کمک می‌نمایند، ما مذاکره می‌کند.

منظورت از میدان چیست؟

محلّی است که الان باید به آنجا بروم. ما آن را «میدان سرنوشت» می‌نامیم.

ایا در برزخ فقط یک میدان وجود دارد؟

(مکث) نه، تصور می‌کنم میدان‌های زیادی هستند، اما من همه را ندیده‌ام.

بسیار خوب، با شمارش ۳ من و تو، هر دو به میدان می‌رویم. وقتی به شمارهٔ ۳ رسیدیم تو توانایی خواهی داشت تمام جزییات آنجا را به یاد آوری. آیا آماده هستی؟

بله.

یک، دو، سه! روح تو الان دارد به محل انتخاب زندگی بعدی می‌رود. به من بگو چه می‌بینی؟

(مکث طولانی) من در فضا معلق و شناور هستم... دارم به طرف میدان می‌روم... محل کروی شکلی است. مثل یک حباب عظیم و غول‌پیکر.

به رفتن خود ادامه بده و بگو چه می‌بینی؟

یک انرژی فشرده و منسجم وجود دارد، نورش بسیار شدید است... من به درون آن کشیده می‌شوم... از طریق یک مسیر قیف مانند، کمی تاریک است. آیا می‌ترسی؟

... نه... آخه من قبلاً هم اینجا بوده‌ام... تجربهٔ جالبی است، من منتظرم بفهمم چه چیزی قسمت من می‌شود.

خوب وقتی به درون قیف می‌روی، اولین برداشت تو چیست؟

(صدای او آهسته‌تر می‌شود) کمی دلواپس هستم... ولی آن انرژی به من آرامش می‌دهد. من درک می‌کنم که برایم نگران هستند... علاقه‌مند هستند... احساس تنهایی نمی‌کنم... حضور راهنمایم را نیز احساس می‌نمایم.

- ادامه بده، دیگر چه می‌بینی؟

اطراف میدان پرده‌های بزرگی آویخته شده... من به آنها نگاه می‌کنم.

- پرده‌ها روی دیوار هستند؟

نه، خود پرده‌ها مثل دیوارند، اما جامد نیستند، قابل ارتجاع می‌باشند... این پرده‌ها در تمام اطراف به دور من خم شده‌اند... در حرکتند.

- لطفاً در مورد پرده‌ها بیشتر توضیح بده.
- بر روی آنها هیچ تصویر یا نقشی دیده نمی‌شود... مثل صفحه‌ شیشه‌ای... مثل آینه برق می‌زنند.
- بعد چه می‌شود؟
- (کمی عصبی) یک لحظه احساس سکوت می‌کنم... همیشه همین طور است... بعد مثل این است که کسی پروژکتور را در یک سالن سینما که پرده‌ خیلی پهنی دارد روشن می‌کند. تصاویری روی پرده‌ها می‌افتد... کاملاً زنده و واقعی بنظر می‌آیند... با رنگ‌های مختلف... نور، صدا و حرکت.
- به گزارش خود ادامه بده. روح تو کجای پرده است؟
- من در وسط هستم، صحنه‌های زندگی را در تمام اطراف خود می‌بینم... مکان‌ها و مردم مختلف... (باشوق) اوه... این شهر را می‌شناسم.
- کدام شهر را؟
- نیویورک.
- تو درخواست کرده بودی که نیویورک را ببینی؟
- در خصوص بازگشت به آنجا حرف زده بودیم (کاملاً محو صحنه است) اوه... چقدر عوض شده... آسمان خراش‌ها، ساختمان‌ها بیشتر شده‌اند... چقدر اتومبیل است... چقدر پر سروصدا و شلوغ است.
- خوب، صحبت در خصوص نیویورک را بعداً ادامه خواهیم داد. فعلاً به من بگو در میدان از تو چه انتظاری دارند؟
- باید ذهناً با «پانل» Panel فرمان کار کنم.
- پانل دیگر چیست؟
- دستگاهی است برای کنترل مرور صحنه‌ها... من دکمه‌ها و چراغ‌های زیادی را می‌بینم. مثل این است که در اطاقک هدایت هواپیما Cockpit نشسته‌ام.
- و تو که در وضعیت روح هستی اشیاء مکانیکی را می‌بینی؟
- می‌دانم کمی عجیب و غریب بنظر می‌آید، ولی این واقعیتی است که در جلوی من است و من هر کاری را که انجام می‌دهم گزارش می‌کنم.
- بسیار خوب، نگران نباش. فقط بگو با این پانل باید چکار بکنی؟
- من باید ذهناً با پانل کار بکنم و از طریق دستگاه مرور کننده Scanner به کنترل کننده‌ها کمک نمایم که تصاویر را روی پرده عوض کنند.

پس مثل این است که تو در سالن یک سینما مسئول راه اندازی پروژکتور باشی؟

(با خنده) نه من به پروژکتور کاری ندارم، با دستگاه مرور کننده کار می‌کنم. به هر حال اینها تصاویر مربوط به یک فیلم سینمایی نیستند، من صحنه‌های واقعی زندگی در خیابان‌های نیویورک را تماشا می‌کنم. ذهن من با دستگاه مرور کننده ارتباط برقرار می‌کند و از این طریق صحنه‌هایی را که روی پرده ظاهر می‌شوند تماشا می‌کنم.

این دستگاه مثل یک کامپیوتر است؟

شاید، به نوعی... این یک نوع سیستم تنظیم است که... تبدیل می‌کند.

منظورت از تبدیل چیست؟

فرمان‌های من روی پانل ثبت می‌شود و من می‌توانم اعمال و حرکات را تنظیم کنم.

بسیار خوب، حالا پشت دستگاه قرار بگیر، مشغول کار کردن با آن بشو و هر چه رخ می‌دهد گزارش بده.

- من کنترل دستگاه را در اختیار گرفتم... خطوطی را می‌بینم که به نقطه‌هایی منتهی می‌شوند و روی پرده صحنه‌هایی را به وجود می‌آورند... حالا من در بعد زمان حرکت می‌کنم و صحنه‌ها روی پرده عوض می‌شوند.

- یعنی صحنه‌ها مرتباً در اطراف تو تغییر می‌کنند؟

- بله، اما وقتی بخواهم صحنه‌ای متوقف بشود و روی صفحه باقی بماند دکمه‌ای را فشار می‌دهم و نقطه‌های تشکیل دهنده خطوط روشن‌تر و واضح‌تر می‌شوند.

یادداشت: خطوط مسیر سفر عبارتی است که قبلاً هم توسط سوژه‌ها به

کار رفته بود مثلاً گزارش شماره ۱۴ در مورد خطوط و جهت تماس حرف می‌زد.

- این کارها را به چه منظوری انجام می‌دهی؟

- من مشغول مرور صحنه‌ها هستم. وقتی به نقطه عطفی در مسیر زندگی آینده‌ام برسیم که مستلزم اخذ تصمیم مهمی در مورد امکانات و حوادث مختلف است باید انتخاب‌های گوناگون را بررسی کنم.

پس این خطوط نمایشگر مسیرهایی هستند که در هر زمان و مکان امکان انتخاب آنها برای تو وجود دارد؟

بله در میدان مسیرهای مختلف ترسیم شده و به من منتقل می‌شوند.

- آیا تو خودت صحنه‌های زندگی آینده‌ات را خلق می‌کنی؟
- اوه... نه... من فقط حرکت خودم را در آن مسیرها مورد بررسی قرار می‌دهم.
- در مورد این خطوط می‌توانی توضیح بیشتری بدهی؟
- این خطوط انرژی... مسیرهایی هستند که با نقاط نورانی رنگ‌آمیزی شده، مثل تابلوهای راهنمایی مشخص شده‌اند، من می‌توانم روی آنها جلو بروم، به عقب بازگردم و یا صحنه‌ای را متوقف کنم.
- مثل دستگاه ویدئو است که دکمه‌های جلو Forward، عقب Rewind و ایست Stop دارد؟
- (با خنده) بله، مثلاً
- بسیار خوب، تو در جهت این خطوط و مسیرها حرکت می‌کنی و صحنه‌های مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهی و تصمیم می‌گیری چه موقع دکمه ایست یا توقف را فشار دهی. حالا بگو بعد چه کار می‌کنی؟
- من صحنه را به همان صورت روی پرده متوقف می‌کنم و خودم وارد صحنه می‌شوم.
- چی گفتی؟ آیا منظورت این است که خودت جزو صحنه واقعی روی زمین می‌شوی؟
- بله، چون از میدان به اعمال و فعالیت‌های صحنه دسترسی دارم.
- به چه ترتیب؟ آیا تو واقعاً جزو بازیکنان صحنه می‌شوی یا اینکه روح تو در آن اطراف بقیه را نظاره می‌کند؟
- هر دو... من می‌توانم نحوه برخورد با هر یک از افراد را شخصاً تجربه کنم و ضمناً قادر هم هستم که از نقطه مناسبی اعمال بقیه را بنگرم.
- درست متوجه نمی‌شوم. تو که عملاً در میدان مشغول کار کردن با دستگاه مرور کننده هستی، پس چطور می‌توانی همزمان به کره زمین بروی و وارد صحنه بشوی؟
- من می‌دانم که شما احتمالاً نمی‌توانید درست این وضعیت را درک کنید، ولی قسمتی از من در اینجا پشت دستگاه کنترل باقی می‌ماند، به نحوی که می‌توانم هر وقت لازم باشد صحنه را به عقب یا جلو ببرم.
- فکر می‌کنم متوجه شدم. منظورت این است که انرژی خود را تقسیم می‌کنی؟

= پله من می‌توانم وقتی در زمین روی صحنه هستم افکار را به آن قسمت خودم گه پشت دستگاه و در برزخ است منتقل کنم. البته کنترل‌کننده‌ها هم در این مورد کمک می‌کنند.

= پس به طور کلی تو ضمن مرور صحنه می‌توانی زمان را به جلو ببری، به عقب برگردانی و یا متوقف کنی؟

= پله.. در میدان این کار امکان پذیر است.

= آها غیر از میدان در بقیه اماکن برزخ نیز بعد زمان قابل تلفیق است یا فقط به جلو می‌رود؟

= در اینجا زمان اصولاً در هم آمیخته و قابل تلفیق است، ولی ما ضمناً ملاحظه می‌کنیم که در زمین زمان تنها به جلو می‌رود.

= برداشت من این است که روح‌ها وقتی در میدان هستند از بعد زمان به عنوان یکی از ابزارهای کار استفاده می‌کنند، آیا درست است؟

= پله، ما در حالت روحی از زمان بصورت ذهنی استفاده می‌کنیم. ما نمی‌توانیم لحایا و حوادث را جلو و عقب کنیم و در آن حرکت نماییم... برای ما ازمنه ثلاثه در هم آمیخته هستند.

= تناقضی که در این وضعیت می‌بینم این است که طبق گفته‌های تو چیزی که باید در آینده رخ دهد در واقع قبلاً رخ داده است، پس چطور شما می‌توانید روح خود را به شکل یک انسان در صحنه‌ای که باید در آینده واقع شود وارد کنید و بعد هم اگر نخواستید از صحنه بیرون بیایید؟

= (با تبسم اسرارآمیز) وقتی روح با جسمی در روی زمین تماس حاصل کند آن صحنه برای یک لحظه متوقف می‌شود. مدت آن خیلی کوتاه است. لذا ما باعث نخواهیم شد که سیکل‌های زندگی به هم بخورد.

- خوب اگر وقتی شما در حال مرور هستید، گذشته و حال و آینده در واقع از یکدیگر جدا نیستند، پس چرا شما صحنه را متوقف می‌کنید که امکانات خود را بررسی کنید، حال آن که قاعدتاً شما می‌بایست عاقبت هر انتخاب را ببینید.

- متأسفانه شما قادر نیستید نحوه استفاده از بعد زمان در میدان را درک کنید. زندگی به هر حال مشروط است. پیشرفت زمان برای امتحان ما خلق شده است. پایان همه راهها را هم به ما نشان نمی‌دهند. قسمت‌هایی از هر صحنه زندگی برای ما مبهم است.

- یعنی به جهت اینکه شما پایان هر راه و هر انتخاب را نمی‌توانید ببینید، بعد زمان به عنوان یک کانالی است که در امر یادگیری مورد استفاده قرار می‌گیرد، درست است؟

- بله، برای آزمایش ما... که تا چه حد می‌توانیم راه حل صحیح را پیدا کنیم. توانایی ما در رویارویی با وضعیت‌های مشکل‌مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. میدان امکانات مختلف را در اختیار ما قرار می‌دهد که از بین آنها یکی را انتخاب کنیم. در زندگی زمینی، ما باید عملاً با آن وضعیت‌ها روبرو بشویم و سعی کنیم مشکل را برطرف نماییم.

- آیا وقتی در میدان هستید، می‌توانید وضعیت حیات در کرات دیگر به غیر از زمین را نیز بررسی کنید؟

- من شخصاً نمی‌توانم، چون طبق برنامه‌ای که برای من تنظیم شده باید به مرور صحنه‌های زندگی در زمین بپردازم.

- نحوه ورود و خروج تو از صحنه‌های زندگی، انسان را به یاد توپ می‌اندازد که از این طرف زمین بازی به آن طرف می‌رود و بازمی‌گردد.

- (با خوشحالی و خنده) اوه... ولی خیلی هیجان‌آور است. اما ما فرصت بازی و شوخی نداریم چون باید تصمیمات جدی و اساسی در مورد زندگی بعدی خود اتخاذ نماییم. من باید مسئولیت هر گونه اشتباهی درخصوص نتایج انتخاب‌های غلط خود را برعهده بگیرم... اگر نتوانم از یک زندگی خود به خوبی بهره برداری کنم مسئول خواهم بود.

- من هنوز نمی‌فهمم چطور ممکن است که تو مرتکب اشتباه اساسی شوی، در حالیکه در میدان به تو امکان داده می‌شود بعضی از صحنه‌های زندگی بعدی خود را عملاً تجربه کنی.

- تعداد انتخاب‌های من در شرایط واقعی زندگی بی‌شمار است. همان‌طور که گفتم ما در اینجا نمی‌توانیم تمام وقایع هر صحنه و هر مسیر را بررسی کنیم. همیشه در مورد تمام انتخاب‌ها به هر حال عامل ریسک وجود دارد، چون چیزهایی را به ما نشان نمی‌دهند و خودمان در عمل باید تصمیم بگیریم.

- اگر تمام وقایع زندگی بعدی تو به طور جبری تعیین نمی‌شود، پس چرا آن محل را میدان سرنوشت می‌نامید؟

- اوه... عبارت سرنوشت کاملاً درست است. مسیرها و سیکل‌های مختلف زندگی، همه از قبل ترسیم شده‌اند، منتها نحوه انتخاب ما از قبل کاملاً روشن و واضح نیست.

وقتی من سوژه‌هایم را به محل انتخاب زندگی جدید خود هدایت می‌کنم، آنها دایره‌ای از زمان گذشته، حال و آینده را مشاهده می‌کنند، که این سوژه آن را میدان نامیده است. روح وقتی احساس می‌کند که باید زمان حال برزخ را ترک کند آن وقت زمان گذشته و آینده را ضمن تکرار صحنه‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد. تمام واقعیت‌های بعد زمان به صورت واقعیت‌های قابل تکرار و تغییر پذیر به منظور بررسی در اختیار آنها قرار می‌گیرد. چون واقعیت‌های موازی و وضعیت‌های مختلف در یکدیگر تداخل دارند، روح‌ها باید همه آن امکانات را بررسی کنند و در زندگی جسمی خود با آن انتخاب‌ها برخورد نمایند. این امر به خصوص در مورد روح‌های مجرب و پیشرفته بیشتر صادق است.

برای من تعجب‌آور بود که چرا سوژه‌ها نمی‌توانند وقتی در برزخ به حالت روح هستند، کاملاً زندگی آینده خود را ملاحظه کنند. وقتی درست این موضوع را مورد بررسی قرار دادم به این نتیجه رسیدم که نظام برزخ به نحوی طراحی و برنامه‌ریزی شده که مصلحت نهایی هر روح در نظر گرفته شود. به طور کلی سوژه‌هایی که من غالباً با آنها کار می‌کنم روح‌های نسبتاً تازه‌کاری هستند و به همین جهت مجبور شده‌اند برای ادامه آموزش و یادگیری به زندگی زمینی و در قالب جسم درآیند. بنابراین، این گونه روح‌ها نمی‌توانند کاملاً تمامی نتایج جانبی که هر واقعه مهم در پیشرفت آینده دور آنها دارد را متوجه بشوند، چون هر قدر به جلو بروند با امکانات متعدد جدیدی روبرو می‌شوند و محاسبه تاثیر هر انتخاب بر آینده نهایی آنها غامض‌تر می‌گردد و تصویر آینده را برایشان مبهم‌تر و ابرالوده‌تر می‌کند. اگر چه همین وضع در مورد انتخاب‌های زندگی‌های خیلی قبل هم صادق است ولی یک فرق اساسی وجود دارد. هر روح زندگی‌های گذشته خودش را بهتر به یاد می‌آورد و بهتر نتایج آنها را تجزیه و تحلیل می‌کند، چون در گذشته عملاً در مقابل انتخاب‌های مختلفی قرار گرفته و از بین آنها یکی را برگزیده، عمل کرده و از نتایج آن درسی را آموخته، بنابراین حاصل کار کاملاً در حافظه روحی او نقش بسته است.

در فصل پنجم، ضمن گزارش شماره ۱۳ متوجه شدیم که خاطرات زندگی‌های قبلی، با شروع یک زندگی جدید فراموش می‌شوند تا تجربیات گذشته مانع کوشش و تجسس در زندگی فعلی‌مان نشود. همین وضعیت در بررسی زندگی آینده روح هم وجود دارد. اغلب افراد بدون آن که دلیل خاصی داشته باشند معتقدند که زندگی آنها بر اساس برنامه‌ای از قبل تعیین شده‌ای پیش می‌رود. البته این برداشت تا حدودی هم درست است. اگر چه به جهت فراموشی زندگی‌های قبلی، ما آگاهی کامل به جزئیات وقایع گذشته نداریم، ولی ذهن ناخودآگاه اثرات آن تجربیات را در خود حفظ می‌کند. موضوع انتخاب زندگی آینده برای ارواح مثل کار کردن با ماشین زمان است، که به کمک آن می‌توانند مسیرهای مختلفی که به جاده اصلی زندگی منتهی می‌شود را نظاره کنند. اگر چه تمام جزئیات مسیر و پایان هر راه به ما نشان داده نمی‌شود، اما به هر حال تا حدودی مسافرت خود را با در دست داشتن نقشه راه آغاز می‌کنیم. یکی از سوژه‌ها به من می‌گفت هر وقت در مورد واقعه‌ای گیج می‌شوم و نمی‌دانم چه باید بکنم، آرام می‌نشینم و به تفکر می‌پردازم، تا بتوانم با استفاده از تجربه مشابهی که در گذشته داشته‌ام راه را پیدا کنم. همیشه جواب مربوط از درون خودم به من می‌رسد.

قبول این اصل که هر چه در زندگی برای ما پیش می‌آید خواست خداست، بدان معنی نمی‌باشد که خود را محکوم جبر مطلق تلقی کنیم و در هر مورد خود را مشمول سرنوشت تغییر ناپذیر بدانیم.^{۶۶} اگر قرار بود همه چیز جبری باشد دیگر دلیلی برای فعالیت و سعی و کوشش در زندگی باقی نمی‌ماند و موضوع عدالت هم بی‌معنی می‌گردید. وقتی وضعیت ناخوشایندی پیش می‌آید، قرار نیست که ما بنشینیم و خودمان تا آنجا که می‌توانیم در صدد رفع مشکل برنیاییم و بگوییم هر چه قرار است بشود به هر حال همان می‌شود. همه ما در طول زندگی خود به موقعیت‌هایی برخورد می‌کنیم که می‌توانند سرنوشت ما را عوض کنند. گاهی اوقات این موقعیت‌ها در زمان نامناسبی پیش می‌آیند. ممکن است ما کوشش خود را به خرج ندهیم و در آن صورت خودمان را از نتایج مطلوب آن

^{۶۶} هم جبر و هم اختیار در سرنوشت بشر وجود دارد؛ بدین معنی که به بشر اراده و تا حدودی اختیار داده شده ولی خیلی چیزهاست که خارج از حیطه «اختیار» است. اگر در بکار گرفتن «اختیار» سوء استفاده نشود، مسلماً بر روی کارهایی که از حیطه اختیار خارج است اثر خواهد گذاشت و کمک معنوی خواهیم گرفت. (برگرفته از صفحه ۱۷۵ آثارالحق، تألیف نورعلی الهی)

محروم کرده‌ایم. یکی از دلایل زندگی‌های متوالی به کار بستن اختیار و اراده است و بدون استفاده از این توانایی ما هم مانند سایر مخلوقات غیر متفکر می‌شویم.

لذا سرنوشت «کارما» این نیست که ما همیشه دستخوش رخ دادهایی هستیم که روی آنها هیچ کنترل و تأثیری نمی‌توانیم داشته باشیم، بلکه باید بدانیم ما در مقابل «کارما» مسئولیت هم داریم. قانون علت و معلول همیشه حاکم و اجتناب ناپذیر است و به همین جهت این سوژه نمی‌خواست در زندگی دچار اشتباه منجر از عکس‌العمل کارهای خود باشد. هر چه برای ما در دوران زندگی پیش بیاید، ما باید بدانیم و مطمئن باشیم که خوشی و ناخوشی ما، الزاماً به جهت کرم یا غضب خدا یا فقط در اثر اعمال راهنمایان ما و هماهنگ‌کنندگان انتخاب زندگی بعدی نیست. بلکه ما خودمان سازنده سرنوشت خود هستیم.

قسمت آخر مکالمه با سوژه شماره ۲۵ ممکن است به خواننده این برداشت را بدهد، که علاقه این فرد به فراگیری موسیقی در زندگی بعدی ناشی از خودخواهی می‌باشد. البته تمایل او به مشهور شدن جنبه‌ای از خودستایی و غرور بشمار می‌رود و این صفتی است که معمولاً در روح‌های پیشرفته کمتر دیده می‌شود، اما همان‌طور که خواهیم دید این سوژه در عین حال می‌خواهد که دیگران نیز از استعداد او برخوردار شوند.

-- اکنون می‌خواهم دوباره به صحنه‌هایی که از نیویورک می‌دیدید بازگردم. آیا قبل از آن که وارد «میدان» بشوی، در مورد انتخاب زندگی بعدی بخصوص محل جغرافیایی آن هیچ‌گونه آمادگی به تو داده شده بود؟

-- بله تا حدودی. من و راهنمایم در مورد اینکه در زندگی گذشته‌ام در سن جوانی در نیویورک مرده بودم صحبت کردیم. من علاقه داشتم که به این شهر زنده و پرتحرک بازگردم و به تحصیل موسیقی پردازم.

-- آیا در مورد سایر دوستان هم که ممکن است بخواهند در آن زندگی همراه تو باشند صحبت کرده بودی؟

-- البته، این موضوع هم در زندگی من حائز اهمیت است. بعضی از ما با توجه به محیطی که برای همه مناسب باشد در مورد محل و نوع زندگی جدیدمان، تصمیم می‌گیریم. من شخصاً ابراز علاقه کردم که زندگی بعدی در همان محل و شهری

باشد که در آنجا کشته شده بودم. راهنما و سایر دوستانم هم در این مورد توصیه‌هایی داشتند.

یادداشت: این سوژه در زندگی قبلی خود به صورت یک مهاجر روسی به امریکا آمده بوده، وی به سال ۱۸۹۸ در سن بیست و دو سالگی در حادثه‌ای ضمن کار در ساختن راه آهن کشته شده است. تولد مجدد او در همان شهر و به سال ۱۹۳۸ بوده است.

- راهنما و دوستانت چه توصیه‌هایی داشتند؟

- در مورد علاقه من به نوازندگی موسیقی کلاسیک صحبت کردیم. در زندگی قبلی‌ام، من برای کسب درآمد اضافی گاهی در مجالس میهمانی و عروسی آکوردئون می‌نواختم.

- و این تجربه انگیزه علاقه‌مندی تو به پیانو شد؟

- بله، وقتی محموله‌های یخ را در نیویورک به این طرف و آن طرف می‌بردم، گذرم به سالن‌های کنسرت می‌افتاد. در آن زمان علاقه‌ام این بود که روزی بتوانم به تحصیل موسیقی بپردازم و در این شهر صاحب نام بشوم. اما قبل از آن که فرصتی به دست آورم کشته شدم.

- آیا وقتی در میدان بودی، صحنه مرگ خود در نیویورک را نظاره کردی؟

- (با تأسف) بله... و آن را پذیرفتم... به عنوان یک حقیقت زندگی. زندگی خوبی بود... فقط خیلی کوتاه بود. حالا این مرتبه می‌خواهم با امکانات بهتر برگردم و از طریق موسیقی معروفیت کسب کنم.

- آیا می‌توانی هر نقطه از زمین را برای زندگی بعدی انتخاب کنی؟

- ... تا حدودی اختیار دارم. می‌توانم از بین امکانات موجود هر کدام را که ترجیح می‌دهم انتخاب کنم.

- منظورت از امکانات موجود جسم‌هایی هستند که آماده حلول می‌باشند؟

- بله، همین طور است.

- وقتی گفتی «این مرتبه می‌خواهم با امکانات بهتر برگردم» فکر کردم که به همین مناسبت شهر نیویورک را در نظر داری، درست است؟

- بله این شهر بهترین موقعیت را برای من امکان پذیر می‌کند که علاقه خودم را در مورد فراگیری نواختن پیانو دنبال کنم. من به یک شهر بزرگ بین المللی با مدارس خوب موسیقی علاقه‌مند هستم.

- خوب، مثلاً پاریس چه اشکالی دارد؟

- جسمی که آمادهٔ حلول در پاریس باشد به من پیشنهاد نشده است.

«می‌خواهم این موضوع انتخاب زندگی بعدی برایم کاملاً روشن شود. وقتی تو در میدان مشغول مرور صحنه‌ها می‌شوی باید ابتدا افراد را در نظر بگیری یا اماکن را؟»
«ما در مورد زندگی بعدی کارمان را با انتخاب محل آغاز می‌کنیم.»
«بسیار خوب، پس حالا مشغول مرور صحنه‌های خیابان‌های نیویورک هستی، بله؟»

- بله درست است. خیلی عالی است، چون فقط صحنه‌ها را مرور نمی‌کنم، بلکه در حال شناور به آنجا می‌روم، حتی بوی غذای رستوران‌ها به مشامم می‌رسد... صدای بوق اتومبیل‌ها را می‌شنوم... مردمی که به تماشای مغازه‌های خیابان پنجم مشغول هستند را دنبال می‌کنم... یعنی درست و حسابی زندگی آنجا را حس می‌کنم.

«یعنی در این مرحله تو واقعاً وارد ذهن افرادی شده‌ای که در خیابان‌ها قدم می‌زنند؟»

خیر، هنوز نه.

بعداً قصد داری چکار کنی؟

«می‌خواهم به شهرهای دیگر هم سری بزنم.»

- اوه... فکر کردم فقط امکان حلول در نیویورک به تو داده شده!

«مثل اینکه به شما نگفتم، من می‌توانم به «لوس آنجلس»، «بئونوس آیرس»، یا «اسلو» هم بروم.»

من تا عدد ۵ می‌شمارم. وقتی به عدد ۵ رسیدم تو این شهرها را هم مرور خواهی کرد و صحبت با مرا ادامه خواهی داد... یک، دو، سه، چهار، پنج حالا گزارش بده که مشغول چه کاری هستی.

«من دارم به سالن‌های کنسرت و مدارس موسیقی سر می‌زنم و هنرجویان را در حال تمرین می‌بینم.»

- آیا فقط محیط را بررسی می‌کنی؟

- نه، به ذهن بعضی از شاگردها هم وارد می‌شوم تا بفهمم آنها موسیقی را چطور درک می‌کنند.

- آیا برای اینکار باید در جای مخصوصی مثل میدان باشی تا بتوانی جریان فکری افراد را بررسی کنی؟
- برای مرور گذشته و آینده حتماً باید در میدان باشم، اما تماس با یک فرد در زمان حال از هر جای برزخ امکان پذیر است.
- می‌توانی توضیح دهی که تو بصورت روح چگونه با یک نفر که روی زمین زندگی می‌کند تماس برقرار می‌کنی؟
- (مکت) مثل کشیدن یک قلم مو به دیوار.

یادداشت: ارواح کاملاً توانایی دارند که در برزخ و یا در زندگی‌های جسمی پیغام‌ها را بین خود رد و بدل کنند و با هم تماس داشته باشند. این امری است که اغلب ما شخصاً هم تجربه کرده‌ایم. اما این تماس‌های موقتی که به سرعت برقرار می‌شود، فوراً هم قطع می‌گردد. اما پیوستن یک روح به جسم نوزادی که هنوز روح ندارد و همراه شدن با او تحت نظام پیچیده‌تری صورت می‌گیرد که در گزارش شماره ۲۹ مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

- صحنه‌هایی را که در زمین مرور می‌کنی مربوط به چه سالی هستند؟
- (با مکت) الان سال ۱۹۵۶ است. اغلب افرادی که می‌خواهم با آنها تماس ذهنی برقرار کنم «نوجوان» Teen ager (۱۲ تا ۱۹ ساله) هستند. البته با امکاناتی که در میدان وجود دارد من می‌توانم وضعیت آنها را در قبل و بعد از این سنین هم بررسی کنم.
- پس میدان به تو امکان می‌دهد که بصورت اشخاصی باشی که با توجه به بعد زمان کره زمین هنوز متولد نشده‌اند؟
- بله... برای اینکه بینم آیا وضعیت و شرایط آنها با خلیات و علائق من متناسب است یا نه. البته برای این کار باید مثلاً استعداد آن افراد و حتی وضع والدینشان را هم بررسی کنم... (با لحن مصمم) من نیویورک را می‌خواهم.
- آیا فکر می‌کنی شهرهای دیگر را با دقت کافی بررسی کرده‌ای؟
- (با بی صبری) بله، بررسی کردم و بقیه را نمی‌پسندم.
- یک دقیقه صبر کن. اگر تو یک هنرجوی موسیقی را که مثلاً در اسلو می‌باشد پسندی ولی بخواهی در نیویورک زندگی کنی، آن وقت چه می‌شود؟
- (با خنده) در واقع، جسم دختری با استعداد مناسب در لوس آنجلس هست ولی من به هر حال می‌خواهم در نیویورک باشم.

- بسیار خوب، بگذار به جلو برویم، به زمانی که بررسی تو در میدان به پایان رسیده. حالا جزئیات وضع زندگی احتمالی بعدی خود را تشریح کن.

- من به نیویورک می‌روم که موسیقی‌دان بشوم. هنوز در مورد انتخاب یکی از آن دو جسم تردید دارم، اما فکر می‌کنم (با خنده) همان بچه تپل تپل با استعداد را انتخاب خواهم کرد. البته بدن او به چابکی جسم قبلی من نیست منتها پدر و مادر پولداری خواهم داشت که مرتباً مرا تشویق به تمرین موسیقی می‌کنند.
- مگر پول اهمیت دارد؟

- می‌دانم که فکر می‌کنی من خیلی متوقع و خودخواه هستم... ولی در زندگی قبلی من اصلاً امکانات مالی نداشتم. اگر واقعاً بخواهم زیبایی موسیقی را متظاهر کنم و موجبات شادی و نشاط خودم و سایرین را فراهم آورم، می‌بایست از آموزش، تشویق و حمایت برخوردار باشم و اگر والدینم نتوانند مرا پشتیبانی کنند حتماً به بیراهه خواهم رفت... آخه من خودم را خوب می‌شناسم.

- اگر اتفاقاً تو هیچ یک از امکاناتی را که در میدان به تو عرضه می‌شود نپسندی آیا می‌توانی تقاضا کنی امکانات دیگری در اختیار بگذارند؟

- لزومی ندارد، لاقلاً در مورد من همیشه امکانات کافی در اختیارم بود و آنها را مرور کرده‌ام.

- بگذار واضح‌تر بگوییم. اگر قرار باشد تو زندگی بعدی خود را تنها از میان چند تایی که در میدان به تو عرضه می‌کنند انتخاب کنی، از کجا می‌دانی که هماهنگ‌کنندگان آنجا بر علیه تو دست به یکی نشده‌اند؟ شاید می‌خواهند تو به جسم‌های خاصی رضایت بدهی.

- (مکث) نه فکر نمی‌کنم، با توجه به تجربه‌ای که هر دفعه از میدان داشته‌ام می‌دانم که این طور نیست. ما هیچ وقت از آنجا ناراضی بر نمی‌گردیم. مثلاً در مورد خودم همیشه انتخاب‌ها و امکانات خوب و جالبی در اختیارم گذاشتند.

- بسیار خوب، وقتی کار تو در میدان برای مرور جسم‌های مختلف کاملاً تمام می‌شود آن وقت باید چکار بکنی؟

- نظارت‌کننده‌ها ذهناً با من تماس می‌گیرند که بفهمند آیا من از صحنه‌هایی که مرور کرده‌ام کاملاً راضی هستم یا نه.

- آیا همیشه همان عناصر روحی این کار را انجام می‌دهند؟

- بله، فکر می‌کنم... تا آنجا که به خاطر دارم.

- آیا تو را مجبور می‌کنند که قبل از ترک میدان انتخاب نهایی خود را اعلام کنی؟

- نه به هیچ‌وجه، من به حالت شناور از آنجا می‌روم و فرصت دارم که قبل از اعلام نظر نهایی خود، در مورد انتخاب زندگی بعدی با دوستانم هم مشورت کنم.

گزارش شماره ۲۵ بیان کرد که انتخاب محل زندگی بعدی او به چهار شهر منحصر شده بود. البته تعداد صحنه‌هایی که در هر مرتبه برای انتخاب زندگی بعدی به روح عرضه می‌شود متفاوت است. بنظر می‌رسد که خود آن عناصر روحی قبلاً امکانات متعددی را بررسی می‌کنند و از بین آنها مناسبترین سناریوها را برای مرور ما در نظر می‌گیرند. بنظر می‌رسد تعداد متخصصینی که ما را در این امر یاری می‌کنند محدود هستند و غالباً از نظر سوژه‌ها عناصر روحی نامریبی تلقی می‌شوند، من به این نتیجه رسیده‌ام که آنها به منزله قضات باگذشت و آسان‌گیر دادگاه سرنوشت ساز ما هستند و راهنمایانمان در چنین محکمه‌ای نقش وکیل مدافع ما را ایفاء می‌کنند.

طبق اظهار سوژه‌ها بنظر می‌رسد که در قدیم الایام که جمعیت کره زمین بسیار کم بوده، زندگی‌های متوالی هر روح در نقاط پراکنده جهان برایش در نظر گرفته می‌شده است. با گذشت زمان و آباد شدن دهات و سپس تشکیل مراکز تمدن‌های گذشته، روح‌ها غالباً به همان مناطق زندگی‌های قبلی خود بازمی‌گشتند. بعد از آن بتدریج، بخصوص در چهار صد سال گذشته، انتخاب محل جغرافیایی زندگی‌های متوالی هر روح دوباره بصورت پراکنده‌تری درآمد. شاید مهاجرت گروه‌های کثیر و رونق گرفتن سرزمین‌های جدید، دلیل اصلی این امر شده باشد. اما مجدداً در قرن حاضر با توجه به انفجار جمعیت ملاحظه می‌شود که روح‌های بیشتری برای زندگی‌های بعدی خود، همان شهرها و مناطق و مراکزی را که قبلاً در آن می‌زیسته‌اند انتخاب می‌کنند.

آیا تمایل روح برای بازگشت به همان کشور یا شهر به جهت نژادپرستی آنهاست؟ این امر خیلی محتمل بنظر نمی‌رسد، چون روح‌ها تعصب خاصی در مورد قومیت یا ملیت نشان نمی‌دهند. در واقع این جنبه‌های احساسی و رفتاری در دوران کودکی به افراد تلقین یا آموخته می‌شود. اما بنظر می‌رسد که روح‌ها به نوع فرهنگ و شرایط زیستی خاصی خو می‌گیرند و با آن سنخیت پیدا می‌کنند و این

امر ربطی به نژادپرستی ندارد. علاوه بر این، شرایط جغرافیایی و اقلیمی خاص مانند کوه و دشت و دریا و غیره گاهی روح‌ها را بطرف خود می‌کشاند. بعضی روح‌ها به زندگی در مناطق دهاتی و گروه دیگری به شهرنشینی تمایل دارند و همان شرایط را برای زندگی بعدی هم ترجیح می‌دهند.

آیا روح‌ها به همان مناطق جغرافیایی می‌روند چون علاقه دارند زندگی جدید را هم یا همان خانواده زندگی قبلی شروع کنند؟ سنت مرسوم در بعضی از فرهنگ‌ها، مثلاً سرخپوستان امریکایی، این است که روح به طور دانسته رابطه خونی و خانوادگی را حفظ می‌کند. مثلاً از یک مرد سالخورده که فوت می‌شود انتظار دارند که به صورت نوه متولد نشده خودش بازگردد. اما اکثر سوژه‌هایی که من با آنها سروکار داشته‌ام اصلاً راغب نیستند خصوصیات ژنتیک زندگی قبلی خود را تکرار نمایند، چون براین باور هستند که این امر موجب کاهش رشد و پیشرفت و محدود شدن فرصت‌های آنها می‌گردد.

البته گهگاه من از سوژه‌ها می‌شنوم که روحی به کالبد یکی از منسوبین زندگی قبلی خود آمده، ولی این موارد غالباً به جهت شرایط غیرعادی سرنوشت «کارما» خاصی بوده است. برای مثال اگر برادر و خواهری روابط بسیار صمیمانه‌ای داشته باشند و یکی از آنها به طور ناگهانی در سنین جوانی فوت کند، روح او ممکن است بصورت فرزند آن فرد بازمانده بازگردد تا رشته مودت قبلی قطع نشود و مأموریت خاصی که قرار بوده بواسطه آن رابطه صمیمی صورت گیرد ادامه پیدا کند و انجام شود.

موردی که در تجربیات من بیشتر پیش آمده مربوط به روح بچه‌هایی است که در اوایل تولد می‌میرند، اما دوباره در جسم فرزند بعدی همان خانواده بازمی‌گردند. برنامه‌ریزی اینکار از قبل توسط روح‌هایی که می‌بایست در اینگونه وقایع غم‌انگیز خانوادگی نقش داشته باشند صورت می‌گیرد. اینگونه موارد همیشه به جهت عوامل پیچیده‌ای است که سرنوشت «کارما» خاصی را ایجاب می‌کند. اخیراً به سوژه‌ای برخورد کردم، که به جهت نقص مادرزادی مدت کمی پس از تولد مرده بود. از او پرسیدم «دلیل این زندگی که فقط چند روز به طول انجامید چه بود»، و او در جواب گفت «این درس مربوط به والدین من بود، نه خودم، من فقط داوطلب شدم که در آن سناریو سیاهی لشکر باشم». وقتی روح مدتی به یک

زندگی زمینی می‌رود فقط به خاطر اینکه فرد دیگری را در آموزش خاص یا مورد معینی کمک کند، معمولاً نقش خود را سیاهی لشکر می‌نامد. در این مورد خاص معلوم شد که آن پدر و مادر، در زندگی قبلی‌شان، یکی از فرزندهای خود را مورد تجاوز قرار داده بوده‌اند که این عمل منجر به مرگ او شده بوده. اگر چه آنها در این زندگی والدین با محبت و خوبی بودند، اما در هر حال می‌بایست داغ ضایعه از دست دادن فرزندی که خیلی هم دوستش می‌داشتند را تجربه کنند. تجربه ناراحتی و زجر ناشی از این فقدان سبب شد، که والدین بچه از مضرات عمل ناپسند قبلی خود شناخت و آگاهی بهتری پیدا کنند. گزارش شماره ۲۷ مورد دیگری را در همین زمینه ارائه خواهد داد.

معمولاً صحنه مرگ زندگی آینده روح به او نشان داده نمی‌شود، اما اگر روحی انتخاب کند برای یک زندگی که قرار است به طور نارس پایان پذیرد به دنیا بیاید می‌تواند آن وضعیت را در میدان مرور کند. من متوجه شده‌ام که معمولاً روح‌ها خودشان از قبل و با آگاهی داوطلب آنچنان زندگانی می‌شوند که قرار است با یک بیماری لاعلاج پایان پذیرد، یا توسط کسی کشته شوند و یا به همراه عده دیگری به جهت یک سانحه طبیعی از بین بروند. نباید تصور کرد آنهایی که در چنین شرایطی می‌میرند در زمان نامناسب، در جای نامناسبی بوده‌اند و خداوند بوالهوس و دلمی مزاج هم در آن موقع رویش را به طرف دیگر برگردانده است. دلیل خاصی سبب می‌شود که روح شرکت در چنین واقعه‌ای را بپذیرد و یا انتخاب کند. یکی از سوژه‌ها می‌گفت که از قبل برنامه‌ریزی شده بود که وقتی یک پسر هفت ساله سرخپوست امریکایی بوده فوت کند، او می‌گفت «من می‌بایست درس تواضع را بیاموزم و برای این کار همین دوره هفت ساله تحمل یک بچه دو رگه بودن و گرسنگی و قحطی کشیدن کافی بود».

اگر چه بنظر می‌رسد که روح‌ها باید ابتدا عواملی نظیر نژاد، فرهنگ و محل جغرافیایی زندگی بعدی خود را معین کنند، اما هیچیک از اینها مهم‌ترین عاملی که باید انتخاب شود نیست. اساسی‌ترین تصمیم، مربوط به انتخاب یک جسم خاص است که با توجه به وضعیت مغزی او انجام کارهای خاص و آموختن درس‌های معینی امکان پذیر باشد. فصل بعدی به تجزیه و تحلیل دلایل انتخاب جسم با توجه به شرایط روانی و بیولوژیکی آن اختصاص دارد.

فصل سیزدهم

انتخاب جسم جدید

در «محل انتخاب زندگی جدید» روح وضعیت چندین جسم که می‌تواند از میان آنها یکی را برای خود انتخاب کند را بررسی می‌نماید. وقتی کار ما در این محل تمام می‌شود، غالباً از میان نامزدهای مختلف یکی را برگزیده‌ایم که به جسم او وارد شویم. البته مشاورین ما نیز هرگونه کمکی که لازم باشد می‌کنند تا ما تصمیم مناسبی در این مورد اتخاذ نماییم. این فصل به بررسی عواملی که در این تصمیم‌گیری مؤثر هستند اختصاص یافته است.

اقدامات و بررسی‌های ما در مورد انتخاب جسم، حتی پیش از مرحله رفتن به محل انتخاب زندگی جدید آغاز می‌شود. روح‌ها از قبل در این مورد تعمق و تفکر می‌کنند، تا بتوانند وقتی به آن مرحله می‌رسند بررسی افراد و جسم‌های مختلف را سریع‌تر و بهتر انجام دهند. ضمناً احساس من این است که عناصر روحی مسئول اطاق نمایش در محل انتخاب زندگی بعدی از افکار ما مطلع هستند، بنابراین کاندیدهای مناسبی را برایمان آماده می‌کنند. مرحله انتخاب جسم مناسب برای زندگی بعدی حائز اهمیت فراوان است و باید با دقت کافی انجام شود. همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد راهنمایان، دوستان و همکاران ما نیز در جریان این ارزیابی کمکمان می‌کنند.

وقتی به صحبت سوژه‌ها در مورد مراحل انتخاب جسم جدید گوش می‌کنم، مرتباً در مورد قابل تغییر بودن بعد زمان در برزخ به من یادآوری می‌کنند. معلمین و راهنمایان ما در آنجا از امکان تغییر دادن بعد زمان استفاده می‌کنند، تا روح آن چنان جسمی برای زندگی بعدیش انتخاب کند که بتواند به همراه آن درس‌ها و تعلیمات ناتمام خود را به پایان برساند. خود روح تا حدود زیادی آزاد

است که در مورد میزان سختی و راحتی زندگی بعدی مداخله داشته باشد. اگر ما تازه از یک زندگی راحت و بدون دغدغه برگشته باشیم که ضمن آن در زمینه تماس و برخورد با سایرین پیشرفت زیادی نکرده‌ایم، می‌توانیم برای سیکل بعدی خود وضعیتی را انتخاب کنیم که با مشکلات زندگی، دل‌شکستگی و حتی وقایع تأسفانگیز و تراژدی روبرو شویم. برای من بارها اتفاق افتاده با سوزنهایی صحبت داشته‌ام که خواسته و دانسته، وضعیتی پر از مصائب و مشکلات برای زندگی بعدی انتخاب کرده‌اند تا از این طریق بتوانند به اهداف انجام نشده خود دست یابند.

ضمناً باید بدانیم که روح‌ها هم مصون از اشتباه نیستند. بخصوص آن که در زندگی‌های زمینی خود باید از طریق مغز بیولوژیکی یک انسان عمل کنند. میزان پیشرفت روح هر چه هم که باشد، وقتی وارد جسم می‌شود لاجرم مرتکب اشتباه خواهد شد و لازم است که در مراحل مختلف هر زندگی تعدیل لازم را در روش و برنامه‌هایش به عمل آورد. این امر ربطی به جسمی که ما برای زندگی بعدی خود انتخاب می‌کنیم ندارد و به هر حال صادق است.

قبل از توضیح روش پیچیده ارتباط برقرار کردن روح با مغز جسم زندگی بعدی، بهتر است به نحوه انتخاب شکل و قیافه ظاهری زندگی بعدی بپردازیم. اگر چه روح‌ها شکل و شمایل جسم خود را از قبل می‌دانند مع‌هذا آماری که در ایالات متحده گرفته شده نشان می‌دهد که نود درصد از زنان و مردان از قیافه ظاهری خود راضی نیستند. این امر ناشی از قدرت فراموشی آگاهانه است. یعنی ما فراموش می‌کنیم که خودمان به دلایلی آن قیافه را برای خویش انتخاب کرده بوده‌ایم. امروزه در جهان، تقلید کردن یک قیافه ظاهری خوشایند، سبب گرفتاری‌ها و ناخوشی‌های بسیاری شده است. البته روبرو شدن و عکس‌العمل مناسب نشان دادن با همین وضعیت هم قسمتی از برنامه می‌باشد، است که روح باید در دنیا بیاموزد.

آیا به یاد داریم که هر کدام از ما چند مرتبه در آینه نگاه کرده و گفته‌ایم «آیا این قیافه واقعی من است؟» یا «اصلاً من چرا این شکلی هستم؟» گرفتاری و مشکل وقتی جدی‌تر می‌شود، که ما به جهت محدودیت‌های فیزیک بدن خود نمی‌توانیم کارهایی که به آنها راغب شده‌ایم را انجام دهیم. بارها با سوزنهایی

روبرو شده‌ام که قاطعانه شکل و قیافه و بدن خود را عامل اصلی ناکامی‌ها و ناهوشی‌هایشان می‌پندارند.

بسیاری از معلولین تصور می‌کنند قربانی یک عامل ژنتیک یا حادثه و تصادف ناگواری شده‌اند و به همین دلیل نتوانسته‌اند از زندگیشان آن طور که می‌خواسته‌اند لذت ببرند. اگر چه این حرف تعجب‌آور و شاید ناگوار به گوش برسد اما باید بگوییم که تا به حال سوژه‌ها نتوانسته‌اند موارد خیلی زیادی را ارائه دهند که حوادث منجر به نقص عضو و صدمات بدنی واقعاً خارج از محدوده اختیار خود روح رخ داده باشد. ما وقتی بصورت روح در برزخ هستیم، جسم زندگی بعدی را به دلایل مشخصی انتخاب می‌کنیم. زندگی در درون یک بدن فلج الزاماً بدین جهت نیست که روح در زندگی قبلی باعث شده که انسان دیگری معلول شود و حالا در این زندگی می‌بایست بدهکاری خود را پرداخت کند. ممکن است روح خواسته و دانسته و بنا به مصلحتی، جسم معلولی را انتخاب کرده تا از این طریق درس خاصی را بفهمد و تجربه کند.

البته کار مشکل و حتی ناخوشایندی است، به فردی که تازه مصدوم و یا معلول شده و می‌خواهد وضعیت خود را به نحوی تحمل کند بگوییم، که او چه فرصت مناسب و خوبی به دست آورده و حالا می‌تواند سریع‌تر از آنهایی که از لحاظ جسمی و روانی سالم هستند پیشرفت کند. این آگاهی و شناخت باید از درون فرد برخیزد. اما من در نتیجه صحبت با سوژه‌های بسیاری شخصاً به این نتیجه رسیده‌ام، که تسلیم بودن و پذیرفتن نقص عضو باعث شتاب در پیشرفت روح خواهد شد. وقتی ما در جامعه به عنوان نیمه معلول شناخته شویم، مورد تبعیض قرار خواهیم گرفت و در پاره‌ای از موارد از امکان مساوی با سایرین برخوردار نخواهیم بود و این امر، سنگینی بار ناراحتی ما را بیشتر می‌کند. تحمل چنین وضعیتی و مهار کردن احساس ناراحتی ناشی از بیماری جسمی و تحمل درد و زجر ما را قوی‌تر و پایدارتر می‌کند.

جسم ما در انجام مأموریتی که برای هر زندگی می‌پذیریم نقش مهمی ایفاء می‌کند. در مورد انتخاب جسم برای زندگی بعدی نقشی که حدود ۱۰۰،۰۰۰ زن موروثی ایفاء می‌کنند، خیلی کمتر از نقشی است که سایر عوامل در این زمینه دارند. مثلاً آزادی و اختیاری که ما در این زمینه از آن برخوردار هستیم، عامل

بسیار مهمی است. ضمن گزارش شماره ۲۶ ما متوجه خواهیم شد، که چرا روح به جنبه‌های فیزیکی جسم بعدی خود بیشتر توجه دارد تا به جنبه‌های روانی آن. روح‌ها به نحوی کار خود را برنامه‌ریزی می‌کنند که در زندگی‌های مختلف شرایط جسمی متفاوت و حتی متضادی داشته باشند. بعد از خاتمه این گزارش، ما عوامل دیگری که روح در انتخاب جسم بعدی در نظر می‌گیرد را بررسی خواهیم کرد.

سوژه گزارش شماره ۲۶ خانم قد بلند و خوش اندامی است، که اگر چه در تمام دوران زندگی پا درد شدیدی داشته ولی به ورزش علاقه زیادی نشان داده است. در مصاحبه مقدماتی با او دریافتیم، که همواره از این درد مزمن قسمت پایین استخوان ران هر دو پای خود زجر می‌کشیده است. این سوژه در عرض سالیان گذشته به پزشکان و متخصصان مختلفی مراجعه کرده، اما هیچ کدام دلیل فیزیکی مشخصی برای ناراحتی او پیدا نکرده‌اند. این خانم نهایتاً مجبور شده که برای معالجه خود به هر نوع درمان احتمالی متوسل شود.

وقتی به من اظهار داشت که پزشکان معتقدند ناراحتی او جنبه روانی دارد من پیش خودم گفتم که ریشه درد این خانم احتمالاً مربوط به زندگی‌های قبلی اوست. قبل از کوشش برای یافتن منشاء ناراحتی، تصمیم گرفتم که او را به یک یا دو زندگی قبلی برگردانم، تا بتوانم عواملی را که او در انتخاب جسم در نظر می‌گرفته بررسی نمایم. وقتی از او پرسیدم در کدام یک از زندگی‌هایش بهترین و بیشترین رضایت را از جسم خود داشته، او چنین پاسخ داد که در حدود سال ۸۰۰ میلادی در جسم یک وایکینگ Viking بنام «لیت» Leth بوده و از وضعیت فیزیکی خود خوشحال بوده است. او می‌گفت که «لیت» فرزند طبیعت بود و از طریق دریای بالتیک به روسیه غربی مسافرت کرد.

این خانم تصویر لیت را اینطور برایم مجسم کرد، که یک پالتوی بلند و شلوار دوخته شده از پوست حیوانات بر تن داشته، چکمه‌های بنددار می‌پوشیده و کلاهی که دور آن سیم فلزی داشت، بر سر می‌گذاشته است. یک تبر روی شانه حمل می‌کرده و شمشیر پهنی به دست می‌گرفته و از هر دوی این اسلحه‌ها در مخاصمه با دشمن براحتی استفاده می‌کرده است. لیت موهای بلند قرمز مایل به طلایی داشته که بروی شانه‌هایش می‌ریخته، قد او تقریباً دو متر بوده که در

الزمان قامت رشیدی بشمار می‌رفته است. قدرت بدنی زیاد و سینه پهنی داشته است. لیت به همراه دوستان اسکاندیناوی‌اش به مدت طولانی در سفرهای دریایی بوده، از جنگل‌های انبوه وحشی عبور می‌کرده و به غارت و چپاول قبیله‌های بین راه می‌پرداخته و نهایتاً در یکی از همین حمله‌ها کشته شده است.

گزارش شماره ۲۶

چرا جسم و خصوصیات فیزیکی لیت را اینقدر دوست داری؟

من از رشادت و قدرت فوق‌العاده بدنی‌ام لذت می‌بردم. در هیچ یک از زندگی‌های زمینی‌ام چنین تجربه جالبی نداشته‌ام. ترس و واهمه به کلی برایم نامفهوم بود، درد و ناراحتی را اصلاً حس نمی‌کردم، حتی اگر مجروح می‌شدم. جسمم بدون عیب و نقص بود، یک مرتبه هم معنی مریضی و بیماری را نفهمیدم. آیا لیت هیچ‌گاه از لحاظ روانی احساس ناراحتی می‌کرد؟ آیا هیچ‌گونه حساسیت عاطفی در آن زندگی داشتی؟

- (با قاه قاه خنده) حتماً شوخی می‌کنی، من فقط به خوردن و نوشیدن و عشق‌بازی فکر می‌کردم، از توانایی‌های بدنی‌ام حداکثر استفاده را می‌کردم. به به عجب جسمی بود!

- بسیار خوب، حالا می‌خواهم در مورد نحوه انتخاب جسم لیت صحبت کنیم. قبل از آمدن به آن زندگی و زمانی که هنوز در برزخ بودی، آیا خودت تقاضا کردی که جسم توانا و رشیدی به تو داده شود، یا اینکه راهنمایت لیت را برای تو انتخاب کرد؟

- مشاورین و راهنمایان هیچ‌وقت بدون خواست خودمان این کار را نمی‌کنند.

- پس دقیق‌تر توضیح بده که انتخاب چگونه صورت گرفت؟

- من تقاضا کردم که یکی از قوی‌ترین و بهترین جسم‌ها به من داده شود، لیت یکی از امکاناتی بود که به من ارائه شد.

- مجموعاً چند جسم به تو پیشنهاد شد؟

- دو جسم، که قرار بود هم‌زمان روی زمین زندگی کنند به من پیشنهاد شد.

- اگر هیچ یک از آن دو را نمی‌پسندیدی چه می‌شد؟

-- (با تفکر) امکاناتی که به من ارائه می‌شوند همیشه منطبق با خواست خودم است.

- آیا فکر می‌کنی مشاورین و راهنمایان از قبل می‌دانند که روح برای زندگی بعدی به چه نوع جسمی رغبت دارد، یا اینکه به نحو اتفاقی چند جسم به هر روح پیشنهاد می‌شود.
- در اینجا هیچ چیز اتفاقی نیست، همه چیز از روی حساب و برنامه ریزی صورت می‌گیرد.
- آیا ممکن است با توجه به تعداد زیاد جسم‌ها و روح‌ها، مشاورین اشتباهاً دو روح مختلف را به یک جسم وارد کنند، یا اصلاً جسم نوزادی بدون روح بماند؟
- (با خنده) فکر می‌کنی ما در یک خط مونتاژ هستیم که گاهی نصب قطعه‌ای فراموش شود؟ همان‌طور که بارها گفتم این مشاورین و راهنمایان کار خودشان را خوب بلدند، این‌طور اشتباه‌ها نمی‌کنند.
- خیلی خوب، قبول کردم. حالا بگو آیا دو جسمی که به تو ارائه شد، کافی بود که تو از میان آنها یکی را انتخاب کنی؟
- وقتی مشاورین از ذهن ما آگاه شوند می‌دانند ما چه می‌خواهیم، لذا لزومی ندارد تعداد بیشماری جسم را پیشنهاد کنند. با توجه به قد و قواره و هیکل و جنسیت جسمی که مورد نظر بود، همان دو پیشنهاد کاملاً کفایت می‌کرد.
- امکان دیگری که به تو ارائه شده بود چه بود؟
- (مکث) آن جسم مربوط به یک سرباز رومی بود، او هم جسم توانایی داشت، تقریباً با همان مشخصاتی که من می‌خواستم در آن زندگی داشته باشم.
- چرا آن جسم را انتخاب نکردی؟
- من نمی‌خواستم تحت کنترل قدرت حکومتی قرار بگیرم (سوژه سر خود را به علامت عدم توافق تکان می‌دهد)... آن‌طور زندگی خیلی محدود کننده است.
- اگر تاریخ را درست به خاطر داشته باشم، در قرن نهم قسمت اعظم اروپا تحت تسلط امپراطوری مذهبی «شارلمان» Charlemagne در رم قرار گرفته بود.
- بله، اشکال زندگی آن سرباز رومی هم همین بود. بصورت یک وایکینگ من تحت فرمان هیچ کس یا هیچ مرجع خاصی نبودم. کاملاً آزادی داشتم. من و سایر دوستان مهاجم به هر جایی که می‌خواستیم حمله می‌کردیم و هیچ قدرت دولتی و حکومتی هم مانع ما نمی‌شد.
- پس این نوع آزادی هم یکی از عواملی بود که برای آن زندگی می‌خواستی؟

= کاملاً، آزادی تحرک و این طرف و آن طرف رفتن، هیجان جنگ و زد و خورد، استفاده کامل از امکانات بدنی، همه این چیزها را می‌خواستیم. می‌دانم که مرتکب خطونتهایی هم شده‌ام، منتها آن زمان دوره خشونت بود. من هم از سایرین نه بهتر بودم، نه بدتر، همه تقریباً همان روحیه را داشتند.

= آیا به عوامل دیگری مثل شخصیت توجهی نداشتی؟

- اهدا، از هیچ چیز و هیچ کار ابا نداشتیم، فقط می‌خواستیم از لحاظ فیزیکی خودنمایی کنیم.

= آیا همسر یا فرزندی هم داشتی؟

= نه، این چیزها هم برایم محدود کننده بود، البته زنان بسیاری را تصاحب کردم، بعضی‌ها با رغبت خودشان، بعضی‌ها را هم به اجبار و این موضوع هم به خودنمایی جسمی من کمک می‌کرد و از آن لذت می‌بردم. اصلاً نمی‌خواستیم هیچ فردی یا حالتی مرا پایبند کند، می‌خواستیم کاملاً آزاد باشیم.

- پس جسم لیت را صرفاً به خاطر شرایط فیزیکی او انتخاب کردی، بله؟

= بله، فقط می‌خواستیم همه احساسات قدرت جسمی را تجربه کنیم، همین!

در این موقع احساس کردم وقت آن فرا رسیده که در مورد مشکل فعلی این خانم اقدامی بکنم. لذا وی را از حالت ابرآگاه به حالت نیمه‌آگاه بردم و از او خواستم به آن زندگی که منشاء درد پایش بوده است برود.

او بلافاصله به آخرین زندگی قبلی خود رفت. معلوم شد دختر شش ساله‌ای بنام «آشلی» Ashley است که در ناحیه «انگلیس جدید» New England واقع در شمال شرقی ایالات متحده و در سال ۱۸۷۱ می‌باشد. آشلی سوار درشکه ایست که توسط اسبی کشیده می‌شود. او ناگهان در درشکه را باز می‌کند و روی جاده سنگ فرش می‌افتد. یکی از چرخ‌های درشکه از روی پاهای او در ناحیه بالای زانو رد می‌شود و استخوان هر دو پا می‌شکند. در این موقع به هنگام تشریح ماجرا سوژه به وضع دلخراشی احساس درد می‌کرد.

حکیم محلی نهایت کوشش خود را به عمل می‌آورد، ولی استخوان‌های او هیچ‌وقت ترمیم کافی نمی‌یابد. آشلی دیگر هیچ‌گاه توانایی راه رفتن و حتی ایستادن پیدا نمی‌کند. پاهای او به جهت عدم جریان کافی خون ورم می‌کند و این حالت تا پایان عمر کوتاهش باقی می‌ماند. وی نهایتاً به سال ۱۹۱۲ پس از چند

سال زندگی مفید به صورت یک نویسنده ماهر و معلم بچه‌های بی‌بضاعت فوت می‌کند. وقتی شرح این ماجرا به پایان رسید من سوژه را به برزخ بازگرداندم.
- چرا تو پس از زندگی در جسم تنومند و قوی لیت متجاوز از هزار سال صبر کردی، تا قالب اَشلی را برای خودت انتخاب کنی و معلول شوی؟

- خوب، در این مدت ضمن زندگی‌های متوالی من آگاهی بیشتری در مورد خود واقفیم پیدا کردم و سپس علاقه‌مند شدم که بصورت یک معلول درآیم تا بتوانم روی پرورش فکری و ذهنی خودم کار کنم.

- تو به همین منظور خواستی پاهایت بشکند و معلول شوی؟

- بله، چون عدم توانایی حرکت کردن و راه رفتن به من موقعیتی داد که وقت بیشتری صرف مطالعه بکنم و فکر و ذهن خودم را پرورش دهم و به ندای درونی‌ام گوش کنم. در این مدت چون فراغت زیادی داشتم، فراگرفتم که چگونه نویسنده خوبی بشوم و بتوانم با سایرین ارتباط برقرار کنم. فرصت خوبی بود چون می‌بایست تمام مدت روی تخت باشم، تنها بودم و کسی مزاحم من نمی‌شد.

- آیا هیچ شباهتی بین لیت و اَشلی وجود داشت؟

- بله، در هر دوی این زندگی‌ها علاقه زیادی به خودنمایی داشتم، هر دفعه به نوعی.

- حالا می‌خواهم به زمانی بروی که در برزخ بودی و جسم اَشلی را برای خودت انتخاب کردی. لطفاً بگو چگونه در این مورد تصمیم گرفتی.

- من خانواده‌ای را برگزیدم که در رفاه بودند و در منطقه خوبی از امریکا زندگی می‌کردند. می‌خواستم در جامعه‌ای باشم که کتابخانه خوبی داشته باشد، تا بتوانم به مطالعه مفید بپردازم و عضو خانواده پر عشق و محبتی هم باشم که از من مواظبت کنند. من مداوماً از طریق نامه‌نگاری با بسیاری افراد غمگین و ناراحت در تماس بودم و توانستم معلم خوبی هم باشم.

- خوب، تو برای والدینت که این همه با محبت از تو پرستاری کردند چه فایده‌ای داشتی؟

- اینگونه رابطه‌ها همیشه دوطرفه است، یا هر دو طرف از هم منفعت می‌برند یا هر دو ضرر می‌کنند. اتفاقاً این والدین هم علاقه داشتند فرزندشان همیشه به آنها وابسته باشد، آنها قبل از من تنها بودند، من تنها فرزند آنها بودم و هنگام متولد

شدلم سن آنها زیاد بود. آنها می‌خواستند صاحب دختری شوند که ازدواج نکند و آنها را ترک ننماید، تا دوباره تنها نشوند.

پس این یک معامله بود؟

بله، قطعاً.

ایا وقتی قبل از انتخاب جسم اُشلی در محل انتخاب زندگی بعدی بودی
هزبیات حادثه کالسکه را تماشا کردی؟

البته، اما این موضوع در واقع یک حادثه نبود، می‌بایست اتفاق بیفتد.

وقتی وارد جسم او شدم و به دنیا آمدی چه کسی مسبب سقوط از کالسکه شد،
"ذهن روح" یا "ذهن بیولوژیک" اُشلی؟

ما متفقاً با هم کار می‌کردیم. قرار شد او به بازیگوشی با در کالسکه مشغول شود
و من هم از موقعیت استفاده کردم.

دقیقاً برایم توضیح بده، وقتی در برزخ صحنه سقوط اُشلی را تماشا کردی چه
فکری از ذهنت گذشت؟

فکر می‌کردم چطور می‌توان از این جسم معلول حداکثر استفاده را به عمل آورد.
امکانات جسم‌های معلول دیگری هم به من عرضه شد، منتها من وضعیت
«اُشلی» را ترجیح دادم چون نمی‌خواستم امکان حرکت و این طرف و آن طرف
رفتن داشته باشم.

حالا من می‌خواهم موضوع علت و معلول را درست بررسی کنم. اگر، غیر از تو،
روح دیگری به جسم اُشلی وارد شده بود آیا بازهم ماجرای سقوط از کالسکه اتفاق
می‌افتاد؟

(با حالت دفاعی) ما هر دو برای منظور یکدیگر مناسب بودیم.

ببین، تو به سؤال من پاسخ ندادی!

(مکث طولانی) من از تمام نیروهایی که در این امور مداخله دارند مطلع نیستم،
اما وقتی برای اولین مرتبه اُشلی و نقشه زندگی او را مرور کردم... وضعیت او را
بدون خودم هم دیدم... سالم، سر حال... با عمر طولانی‌تر.

حالا داریم به جواب من می‌رسیم، پس منظورت این است اگر روح دیگری وارد
جسم اُشلی شده بود ممکن بود اصلاً از درشکه سقوط نکند، بله؟

.. بله... آنها هم امکان داشت... یکی از این راه‌ها نقشه زندگی او بود... امکان هم
داشت سقوط بکند منتها بهتر معالجه شود و بتواند به کمک چوبه دستی راه برود.

- خوب، پس تو اَشلی را دیدی که امکان داشت بدون روح تو، زندگی سلامت و خوش و با طول عمر بیشتری را بگذراند؟

- من... زن مسن و سالمی را با پاهای بدون نقص دیدم... منتها در حال زجر کشیدن از تحمل مردی که سبب افسردگی او شده بود و یک زندگی بی‌خاصیت را می‌گذراند... والدینش هم خیلی متأسف بودند، منتها (با لحن قاطع) آن مسیر برای هیچ یک از ما بدرد نمی‌خورد... انتخاب من برای هر دوی ما بهترین مسیر بود! من مناسب‌ترین روح برای او بودم!

- وقتی تو تصمیم گرفتی روح اَشلی باشی، عامل اصلی سقوط از درشکه تو بودی؟
- این... کار هر دوی ما بود... در آن لحظه ما هر دو یکی بودیم... او مشغول بازیگوشی بود، وقتی سوار کالسکه بود مرتباً به همه چیز دست می‌زد... وقتی به دستگیره دست زد مادرش گفت که نباید این کار را بکنند... اما من و او هر دو آماده بودیم!

- آیا در مورد این سرنوشت تا چه حد سماجت داشتی؟ منظورم این است وقتی به جسم اَشلی وارد شدی، می‌توانستی تصمیم خود را عوض کنی که ماجرای سقوط اصلاً رخ ندهد؟

- (مکث) درست در لحظه قبل از سقوط، فکری از خاطرم گذشت، می‌توانستم از ماجرا جلوگیری کنم. اما صدایی در ذهن من گفت... «موقعیت را بچسب، بیشتر از این صبر و تامل نکن، سقوط کن... این کاری است که خودت می‌خواستی انجام دهی... بهترین عمل هم همین است».

- آیا آن لحظه خاص برای معلول شدن اهمیت داشت؟

- نمی‌خواستم اَشلی خیلی بیشتر پا به سن بگذارد.

- اما فکر زجر و ناراحتی که جسم این بچه باید تحمل کند را نکردی؟

- خیلی وحشتناک بود. ناراحتی آن پنج هفته اول باور نکردنی بود. من تقریباً مردم. اما از آن تحمل و بردباری درس گرفتم. فکر می‌کنم تحمل درد که در قالب لیت با آن خو گرفته بودم به من کمک کرد.

- آیا در هنگام بحران درد، ذهن درونی تو احساس پشیمانی می‌کرد؟

- نه، در بحبوحه درد که گاهی از شدت ناراحتی بیهوش می‌شدم، قدرت ذهنی بیشتری پیدا می‌کردم و درد را راحت‌تر می‌پذیرفتم. وقتی می‌دیدم حکیم مربوطه بر بالینم نشسته و کاری از دستش بر نمی‌آید خودم در مقابل درد تسلیم‌تر می‌شدم

و همین وضعیت عمل مرا آسان‌تر می‌کرد. مهارتی که در امر فائق آمدن بر درد جسمی پیدا کردم نهایتاً کمک کرد، که در امر تحصیل تمرکز بیشتری داشته باشم. البته راهنمای من هم به شیوه خودش کمک می‌کرد.

پس بسیاری از موفقیت‌های آن زندگی را مرهون همین نقص عضو و معلولیت می‌دانی؟

بله. یاد گرفتم چگونه به حرف سایرین گوش کنم و در مورد حرف‌هایشان بعدیشم. با افراد زیادی مکاتبه می‌کردم و مطالبی که به من الهام می‌شد، برایشان می‌نوشتم. به تدریج یاد گرفتم که چطور معلم خوبی برای خردسالان باشم و حس می‌کردم همیشه یک نیروی درونی هدایت می‌کند.

وقتی آن زندگی تو پایان یافت و به برزخ بازگشتی آیا راهنمایت از تو راضی بود، به وجودت افتخار می‌کرد؟

بله. کاملاً، البته به من گفته شد که زیادی لوس شده بودم (با خنده) اما فکر می‌کنم این موضوع خیلی اشکالی نداشت.

بجربه زندگی در یک جسم قوی مثل لیت و یک جسم علیل مثل آشلی در حال حاضر تو را کمک می‌کند یا اصلاً آن تجربیات در زندگی فعلیت اثری ندارند؟
من هر روز از لزوم اتحاد بین جسم و روح و اثر آن در پیشرفت خودم بیشتر آگاه می‌شوم و استفاده می‌کنم. آن دو زندگی در یادگیری این درس بسیار مهم بودند.

در مدتی که این سوژه مشغول تعریف صحنه تصادف منجر به شکستن پاهایش بود من روش رفع حساسیت خاطره‌ها را به کار بستم. در پایان جلسه «حافظه نسلی»^{۶۷} او را دوباره برنامه‌ریزی کردم که درد پاهایش را فراموش کند. این خانم بعدها با من تماس گرفت و اظهار نمود که از آن به بعد هیچ‌گاه احساس درد و ناراحتی در ناحیه پاهایش نداشته و مرتباً تنیس بازی می‌کند و لذت می‌برد.

گزارش این سوژه از دو زندگی قبلیش نشان می‌دهد، که چگونه روح از دو جسم با مشخصات متفاوت و محیط‌های مختلف، برای هدف مشترک و واحدی استفاده می‌کند. روح‌ها برای کسب آگاهی و شناخت لازم، می‌بایست روی جنبه‌های رفتاری خود کار کنند. در همین گزارش ضمناً نشان داده شده که

علی‌رغم جسم فیزیکی و ذهن روحی، به هر حال کارما (سرنوشت) تغییر ناپذیر است و به نحوی که برنامه‌ریزی شده رخ خواهد داد.

اگر روح برای زندگی خود مشخصات جسم استثنایی را انتخاب کند، نهایتاً باید در یک زندگی دیگر قطب مخالف آن را برگزیند تا رفتار او به تعادل برسد. انتخاب دو جسم لیت و آسلی با مشخصات متضاد نمونه‌ای از این تعدیل است. هندوها معتقدند، انسانی که در یک زندگی ثروتمند باشد باید در زندگی دیگری با فقر و تنگدستی روبرو شود تا روح او تعادل لازم را در این زمینه به دست آورد و به نحو مناسب پیشرفت کند.

روح باید با رویارویی موقعیت‌های مختلف و مبارزات گوناگون هویت خود را قدرت بخشد. مفهوم واقعی لغت قدرت در این مورد باید به درستی درک شود. سوژه‌های من عنوان می‌کنند که روح باید درس‌های واقعی را در قالب انسان بیاموزد و از هر موقعیتی برای پرورش خود استفاده کند، با این ترتیب قدرت بیشتری پیدا می‌کند و به تدریج به سطوح بالاتر پیشرفت می‌رسد. ما حتی اگر در یک زندگی دستخوش حوادث ناگوار قرار بگیریم، باز هم می‌توانیم از آن وضعیت برای پیشرفت خود استفاده کنیم. رویارویی با وضعیت‌های ظاهراً ناخوشایند و تحمل و مقاومت و پایداری، سبب پرورش ما می‌شود. گاهی هم برای آموزش خاصی باید قادر باشیم گذشته را فراموش کنیم و خاطرات ناخوشایند قبلی مانع کارمان نشود.

اگر چه روح‌ها صفات ظاهری جسم زمینی و محیط و فرهنگ زندگی بعدی خود را با دقت انتخاب می‌کنند اما توجه زیادی هم به جنبه‌های روانی دارند. این عوامل هم در انتخاب جسم نقش مهمی را ایفاء می‌کنند. روح‌ها حتی عوامل موروثی^{۶۸} جسمی که می‌خواهند برای زندگی بعدی خود انتخاب کنند را ارزیابی می‌نمایند، تا مطمئن شوند مناسب برنامه آنها می‌باشد. روح گاهی لازم می‌داند که

۶۸ به گفته استاد الهی، هفت عامل خلقتی در استعداد جسمی و روانی و روحی کودک مؤثر است. والدین در شش عامل اول که عبارت‌اند از: ۱- اثر ارثی خون فردی هر یک از والدین تا چهارده خون ۲- اثر ارثی خون ترکیبی والدین تا چهارده خون ۳- فکر والدین هنگام انعقاد نطفه ۴- اثر تغذیه ۵- اثر زمان و مکان تولد ۶- اثر تربیت خانوادگی و محیط، نقش مستقیم دارند. همچنین در عامل هفتم که مشیت خدا می‌باشد ایمان والدین به خدا نقش مهمی دارد. (مترجم)

جسم بعدیش از لحاظ روانی خصوصیات مبینی داشته باشد. مثلاً درون‌گرا یا برون‌گرا، گوشه‌نشین یا اجتماعی، ایده‌آلیست یا واقع بین، دست‌خوش احساسات یا تابع تجزیه و تحلیل عقلانی و غیره باشد. روح باید با توجه به همه این عوامل الچنان جسمی را انتخاب کند که بتواند بهتر او را در رسیدن به اهدافی که برای زندگی خود قرار داده همراهی کند.

از آنچه سوزده‌ها عنوان می‌کنند این طور برمی‌آید که راهنمایان ما و مسئولان محل انتخاب زندگی بعدی از افکار روح ما در مورد صفاتی که در جسم بعدی خود می‌طلبیم آگاه هستند. اگر چه بخصوص بعضی روح‌ها، مسئولیت انتخاب جسم بعدی خود را خیلی جدی می‌گیرند، اما در هر حال میزان دید و تشخیص آنها محدود است. به هر حال وقتی روح به محل انتخاب زندگی بعدی می‌رود، باید با توجه به شرایط و هویت خود جسم مناسبی را انتخاب کند. پیوستن روح به جسم دو انسان مختلف در هزاران سال پیش و توجه به عوامل روانی موضوع اصلی گزارش بعدی است.

گزارش شماره ۲۷ مربوط به یک بازرگان اهل تکزاس است که صاحب یک کارگاه عظیم تولید پوشاک می‌باشد. نام او «استیو» Steve است و برای تعطیلات خود به ایالت کالیفرنیا، محل اقامت من، آمده بوده و به توصیه یکی از دوستانش به مطب من مراجعه کرد و مشغول صحبت شد. وقتی از داستان زندگی‌اش پرسیدم معلوم شد که فردی خیلی باهوش و در عین حال تا حدودی عصبی است. وقتی با او حرف می‌زدم مرتباً با دسته کلید خود بازی می‌کرد و با حالتی آشفته به در و دیوار مطب من خیره شده بود. از او پرسیدم که آیا از هیپنوتیزم شدن وحشت دارد و او جواب داد «خیر، من از چیزهایی که احتمالاً شما در مورد من کشف خواهید کرد دلوایس هستم».

این سوزده عنوان می‌کرد که کارمندانش بسیار پرتوقع هستند و نسبت به او وفادار هم نمی‌باشند و شکایات و اعتراضات آنها برایش غیر قابل تحمل شده است. راه حلی که خودش اندیشیده اخراج تعدادی از آنها و سخت‌گیری در مورد بقیه می‌باشد. علاوه بر این فهمیدم که تا بحال دو ازدواج ناموفق داشته و الان معتاد به الکل شده است. وی اخیراً در برنامه‌ای برای ترک اعتیاد شرکت کرده

بوده، اما از ادامه آن منصرف شده، چون به گفته خودش، «بقیه خیلی از او انتقاد می‌کردند».

وقتی صحبت ما ادامه پیدا کرد، معلوم شد که وقتی هنوز یک هفته هم از تولدش نمی‌گذشته مادرش او را روی پله‌های کلیسایی گذاشته و ناپدید شده است. سال‌های اول عمرش در یک یتیم‌خانه سپری شده و سپس زن و شوهر مسنی او را به فرزندی قبول کرده‌اند. استیو تعریف کرد که این دو نفر بسیار سخت‌گیر بودند و به او اجازه هیچ‌کاری نمی‌دادند، لذا اجباراً هنگامی که نوجوان بوده خانه‌اش را ترک کرده است. چندین بار کارهای غیر قانونی انجام داده و گرفتار پلیس شده و حتی یک مرتبه دست به خودکشی زده است.

من متوجه شدم که این سوژه فرد لجوج و یک دنده‌ای است و به هیچ مرجع یا فردی اعتماد ندارد. ریشه ناراحتی او مربوط به احساس انزوا و تنها گذاشته شدن می‌باشد. وی به من اظهار کرد که کنترل امور زندگی از دستش خارج شده و برای شناختن خودیت واقعی حاضر است هر کاری انجام دهد. من قبول کردم که ذهن ناخودآگاه او را بررسی کنم به شرط اینکه او هم قول دهد پس از بازگشت به شهر و محل زندگیش به طور مستمر تحت نظر یک روان‌کاو به درمان خود بپردازد.

در جریان اظهارات این سوژه ما متوجه خواهیم شد که روح استیو توانسته علی‌رغم رویارویی با مشکلات زندگی در قالب بشری، هویت خود را حفظ کند. اهمیت این موضوع وقتی بهتر درک می‌شود، که استیو دلائل انتخاب این جسم را توضیح می‌دهد. یکی از دلائل انتخاب گزارش شماره ۲۷ این است که در طی آن، مشکل روح، برای حفظ هویت خود در موارد آزرده‌گی‌های دوران کودکی بخوبی نشان داده می‌شود. قبل از بردن این سوژه به برزخ و اطلاع از دلائلی که سبب انتخاب این جسم شده‌اند، لازم دانستم خاطرات دوران کودکیش را مفصل‌تر بازگو کند. این گزارش عاطفی‌ترین خاطراتی است که من تا به حال از سوژه‌ها شنیده‌ام.

گزارش شماره ۲۷

– تو الان نوزادی هستی که کمتر از یک هفته از تولدت گذشته است و مادرت برای آخرین مرتبه به تو نگاه می‌کند. مهم نیست که طفل کوچکی هستی، چون

لهن درونی تو از همه چیز خبر دارد. حالا هر چه که اتفاق می افتد را برایم بازگو کن.

= (بدنش می لرزد)... من را در سبدی گذاشته اند... یک پتوی رنگ و رو رفته آبی پرورم انداخته اند... دارند مرا روی پلکان می گذارند... هوا سرد است.

= چه پله‌هایی؟

• ... پله‌های جلوی یک کلیسا... در تکزاس.

= چه کسی سبد را آنجا می گذارد؟

= (لرزش او شدیدتر می شود) مادرم... او دارد به طرف من خم می شود... با من جداحافظی می کند... (سوژه به گریه می افتد).

= چرا مادرت تو را آنجا می گذارد؟

• ... او زن جوانی است... با پدرم ازدواج نکرده... آخه پدرم همسر دیگری دارد... مادرم دارد گریه می کند... اشک‌های او روی صورت من می ریزند.

= به مادرت نگاه کن، دیگر چه می بینی؟

= (به سکسکه می افتد) موهای سیاه بلند و زیبایش در دو طرف صورتش به پایین ریخته اند... نرم... لطیف... برایش خیلی سخت است که از من جدا شود.

= قبل از ترک تو حرفی هم می زند؟

= (سوژه به سختی حرف می زند) بله دارد می گوید «من به خاطر خوبی و راحتی تو مجبورم تو را ترک کنم. چون امکان مالی نگهداری از تو را ندارم. پدر و مادرم هم ما را کمک نمی کنند. اما می دانی چقدر دوستت دارم... تو را همیشه دوست خواهم داشت و یاد تو را در قلبم نگه می دارم».

= خوب حالا چه می شود؟

= او دستگیره درب بزرگ کلیسا را می گیرد... عکس یک حیوان روی آن حکاکی شده... مادرم با مشت به در می کوبد... صدای پایی از داخل به گوش می رسد... و حالا مادرم به سرعت از آنجا دور می شود.

= الان احساس درونی تو چیست؟

= (سوژه کاملاً تحت تأثیر عواطف و احساساتش است) اوه... بالاخره می دانم که او مرا می خواست... نمی خواست ترکم کند... او دوستم می داشت.

= (من دست خودم را روی پیشانی سوژه می گذارم و تلقین‌های لازم را به او منتقل می کنم، حرف‌های من با این عبارات تمام می شود) استیو از تو می خواهم

که این خاطره را از قسمت نیمه آگاه به ذهن خودآگاهت منتقل کنی. تصویر مادرت برای تمام عمر در خاطرت خواهد ماند. تو به خوبی می‌دانی که احساس واقعی او در مورد تو چه بود و باید بدانی که انرژی او هنوز به همراه توست. متوجه هستی؟

- بله فهمیدم.

- حالا در زمان به جلو برو و برایم تعریف کن نسبت به زن و شوهری که تو را به فرزندی قبول کردند چه احساسی داری؟

- هیچ وقت از آنها راضی نبودم... همیشه باعث می‌شدند من در همه موارد احساس تقصیر بکنم... مرتباً مرا شماتت می‌کردند... (صورت سوژه از اشک و عرق خیس شده است)... دیگر نمی‌فهمم اصلاً باید چطوری عمل کنم... هویت خودم را از دست می‌دهم... هویت من دیگر وجود ندارد. بنظر می‌آید من غیر واقعی هستم! - (من صدایم را بلندتر می‌کنم، منظورت را نفهمیدم، غیر واقعی هستی یعنی چه؟ - مرتباً در حال تظاهر، اصلاً خودم نیستم... (صحبت خود را قطع می‌کند). - ادامه بده.

- اصلاً کنترل همه چیز از دستم بدر رفته... مرتباً عصبانی و ناراحت هستم... افراد هم با من ناسازگاری می‌کنند... مثل اینکه می‌خواهند... بی حساب شوند... به وضعیت من امیدی نیست...

یادداشت: بعد از تلقین‌های دیگر، حالا می‌خواهم سوژه را در سطح ذهنی نیمه‌آگاه و ابرآگاه جلو و عقب ببرم.

- بسیار خوب استیو، حالا می‌خواهم تو را به زندگی‌های قبلیت برگردانم. لطفاً بگو آیا در زندگی دیگری هم با مادرت آشنایی داشته‌ای؟ - (مکث طولانی) بله.

- آیا تو با این روح در زندگی دیگری رابطه‌ای داشته‌ای که منجر به ناراحتی عاطفی بین شما بشود؟

- (سوژه دسته‌های صندلی را محکم چنگ می‌زند)... او... البته... خودش است! - سعی کن آرامش خودت را حفظ کنی و آرام و ملایم برایم توضیح بده. حالا می‌خواهم با شماره ۳ به آن زندگی که با هم بودید بروی و لحظه حساسی را که در روابط شما پیش آمد برایم تعریف کنی. یک، دو، سه!

= (اه طولانی)... خدایا... این همان فرد است... جسم دیگری دارد... آنموقع هم مادر من بود.

= هواست را خوب جمع کن، آیا الان روز است یا شب؟

= (مکث) وسط روز است، آفتاب سوزان، شن و ماسه...

= خوب بگو زیر این آفتاب سوزان که اطراف شن و ماسه است چه خبر است؟

= من جلوی معبد خود ایستاده‌ام... جمعیت زیادی در حضور من هستند... محافظین من پشت سرم ایستاده‌اند.

= اسم تو چیست؟

= «هاروم» Haroum

= چه نوع لباسی به تن داری؟

= یک ردای سفید بلند پوشیده‌ام، نعلین به پایم کرده‌ام، عصایی دست گرفته‌ام که

سر آن یک مار طلایی که سمبل مقام من است نصب شده.

= خوب، هاروم مقام تو چیست؟

= من یک روحانی عالی‌مقام هستم.

یادداشت: در ادامه گفتگو مشخص شد که این فرد رهبر یک قبیله در

شبه جزیره عربستان بوده و در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌زیسته است. در

الزمان منطقه مزبور «شاه نشین سبا» خوانده می‌شده است. ضمناً متوجه شدم که

اهالی آنجا معبد بزرگ بیضی شکلی از گل و سنگ ساخته و به خدای ماه هدیه

کرده‌اند.

= تو چرا جلوی معبد ایستاده‌ای؟

= من روی پله ایستاده‌ام تا در مورد زنی حکم صادر کنم. این زن مادر من است.

در مقابلم زانو زده. در نگاهش ترحم و ترس دیده می‌شود.

= چطور ممکن است در نگاهش هم ترحم باشد، هم ترس؟

= نگاهش ترحم‌آمیز است چون فکر می‌کند شهوت قدرت طلبی و احساس اعمال

کنترل بر زندگی روزمره مردم مرا احاطه کرده است. ترس او به جهت این است

که می‌داند الان چه حکمی صادر خواهم کرد. نگاه‌های او مرا آزار می‌دهد، منتها

من نباید احساس خود را آشکار کنم.

= چرا مادرت جلوی تو زانو زده است؟

- او بدون اطلاع من در انبار آذوقه را باز کرده و می‌خواسته مواد غذایی را بین مردم تقسیم کند. چون بسیاری از مردم دچار قحطی هستند، منتها فقط من باید اجازه توزیع را صادر کنم و این کار طبق روش خاصی صورت می‌گیرد.

- آیا مادرت کاری برخلاف مقررات جیره‌بندی انجام داده است؟

- قضیه از این مهم‌تر است. او اقتدار و اختیارات منحصره مرا نادیده گرفته است. من مواد غذایی را به عنوان وسیله‌ای برای اعمال قدرت بر مردم به کار می‌برم. از این طریق می‌خواهم مجبور شوند که به من وفادار بمانند.

- حالا می‌خواهی در مورد مادرت چه حکمی صادر کنی؟

- (با قاطعیت) مادرم قانون را مراعات نکرده، اگر چه می‌توانم گذشت کنم منتها رأی به تنبیه او می‌دهم تا بقیه حساب کار خودشان را بکنند. تصمیم گرفته‌ام دستور اعدام شود.

- هاروم، آیا از کشتن مادرت ابا نداری؟

- کاری است که باید انجام شود. او همواره سبب عدم سازش مردم می‌شد. من دیگر نمی‌توانم با وجود او قاطعانه حکومت کنم. حتی هنوز هم اینکار را می‌کند. حالا با کوبیدن چوب دستی خود به زمین فرمان مرگ او را صادر می‌کنم.

- بعداً هم به مناسبت صدور فرمان قتل مادرت احساس ناراحتی نکردی؟

- (صدایش آهسته می‌شود) اگر قرار باشد به حکومتم ادامه دهم نباید به این چیزها فکر کنم.

با این ترتیب ذهن استیو دو واقعه عاطفی که هر یک شامل عمل داوطلبانه ایجاد جدایی بین مادر و فرزند بود را شرح داد. اگر چه استیو توانسته بود رابطه علت و معلولی سرنوشت ساز (کارما) را بین دو واقعه برقرار کند، لازم بود که تنها ماندنش روی پله‌های کلیسا را به عنوان یک واقعه مجزا و فقط به جهت مکافات تاریخی تلقی نکند. برای معالجه ناراحتی او، ما مجبور بودیم به گفتگوی خود ادامه دهیم.

مرحله بعدی جلسه من با استیو به منظور بازیابی هویت روحی او صورت گرفت. برای این کار من وی را به عالم برزخ برگرداندم. در اینگونه موارد من سوژه‌ها را به محل مناسبی از برزخ می‌برم تا بتوانم نتیجه مطلوب را به دست آورم. در گزارش شماره ۱۳ سوژه را به محل آشنایی با برزخ بردم. در مورد سوژه

گزارش ۲۷ او را به مرحله‌ای که از محل انتخاب زندگی جدید برگشته، خواهم برد، معلوم این است که استیو متوجه شود چرا این جسم را برای زندگی خود انتخاب کرده و ضمناً نقش سایر افرادی که در زندگی فعلیش با او در تماس هستند را درک کند.

در برزخ ترا به چه نامی می‌شناسند؟

«سموس» Sumus

سیار خوب سموس حالا در برزخ هستیم، من می‌خواهم تو به لحظه‌ای توجه کنی که در محل انتخاب زندگی جدید، راغب شدی جسم استیو را برای خودت برگزینی. حالا بگو وقتی صحنه‌های زندگی استیو را مرور می‌کردی، چه فکری از خاطرت گذشت؟

چه مرد رنجیده خاطری است... چقدر از اینکه مادرش او را گذاشته و رفته مسبانی است... چقدر از آن زن و شوهری که نسبت به او سخت‌گیری می‌کنند منفر است... من اصلاً فکر نمی‌کنم علاقه داشته باشم جسم او را برای خودم انتخاب کنم.

آیا تو می‌توانی در مورد انتخاب جسم اظهار نظر کنی یا اینکه به تو می‌گویند که چه جسمی باید متعلق به تو باشد؟

هیچ کس را در اینجا مجبور نمی‌کنند. خودمان متوجه می‌شویم چه باید بکنیم. «بور» Jor و بقیه، ما را در خوگرفتن با جسم جدیدمان کمک می‌کنند... آنها مساویر مختلف را در اختیار ما می‌گذارند (صورت سوژه رنگ پریده می‌شود).

سموس آیا الان چیزی سبب ناراحتی تو شد؟

(با حالت ناراحتی) او... دوستانم دارند می‌روند... عده دیگری می‌آیند.

بسیار می‌کنم قرار است تو با چند روح دیگر مذاکراتی انجام دهی، سعی کن آرامش خود را حفظ کنی. با فرمان من هر چه اتفاق می‌افتد شرح بده، متوجه می‌شوی؟

(با ناراحتی) بله می‌فهمم.

حالا شروع کن، الان چند عنصر روحی را می‌بینی؟

چهار تا هستند... به طرف من می‌آیند... یور یکی از آنهاست.

دلور از همه کیست؟

- (سوژه دست مرا می‌گیرد) اوه... این... «یووان» Eone است... او می‌خواهد دوباره مادر من بشود.
- آیا این همان روحی است که مادر هاروم و استیو بوده است؟
- بله... خودش است... اوه... نمی‌خواهم.
- چه خبر است؟
- یووان به من می‌گوید وقتش رسیده... که ما دوباره بصورت مادر و فرزند برویم و یک زندگی نابسامان دیگری را شروع کنیم.
- مگر تو خودت در محل انتخاب زندگی بعدی صحنه‌ای که مادر استیو بچهاش را روی پله‌های جلو کلیسا گذاشت و رفت را مرور نکرده بودی؟
- چرا... من آن امکان را هم دیدم... منتها بصورت مبهم بود... هنوز هم قرار نبود که آن بچه حتماً من باشم... بنظر می‌رسد که من باید در این مورد فکر کنم، از طرفی حتماً یووان هم به دلیل خاصی اینجا آمده است.
- برداشت من این است که عناصر روحی که الان در اطراف تو هستند هیچ کدام از گروه خودت نمی‌باشند.
- بله، آنها را اصلاً تشخیص نمی‌دهم، از دوستان من نیستند.
- چرا تو و یووان چهار هزار سال صبر کردید تا دوباره در مورد مادر و فرزند شدن و بی حساب کردن ماجرای عربستان مذاکره کنید؟
- گذشت زمان به مقیاس کره زمین در اینجا مفهومی ندارد، مثل اینکه همین دیروز بود. منتها من هنوز احساس آمادگی برای تجربه مکافات عمل خودم در مقابل مادرم را ندارم. ولی او مدعی است که الان فرصت مناسبی به دست آمده.
- اگر روح تو تصمیم بگیرد جسم استیو و زندگی در تکزاس را بپذیرد، آیا روح یووان قبول دارد که آن را به منزله ادای دین تو به جهت کاری که در قالب هاروم در مورد مادرت انجام دادی، بپذیرد تو به نحو مناسب تنبیه شده‌ای؟
- (مکث) عبارت تنبیه در اینجا مورد ندارد.
- خیلی خوشحالم که تو متوجه این امر هستی. پس بگو چه درسی را قرار است یاد بگیری؟
- باید با تجربه شخصی دقیقاً احساس کنم که مفهوم قطع رابطه خانوادگی و دور شدن عمدی از فرد مورد علاقه چیست.
- خوب حالا از یووان کمی فاصله بگیر و با عناصر روحی دیگر نزدیک‌تر بشو.

= (با ناراحتی) یووان در حالت شناور دارد به طرف یور می‌رود. حالا دو عنصر دیگر به من نزدیک‌تر می‌شوند. ای وای آنها «تالو» Talu و «کالیش» Kalish هستند اسوزه بازوهایش را به طرف بیرون دراز می‌کند، مثل اینکه بخواهد کسی خیلی به او نزدیک نشود).

= این دو نفر کی هستند؟

= (با عجله حرف می‌زند) تالو و کالیش داوطلب شده‌اند که بصورت زن و شوهر هستی استیو را به فرزندى قبول کنند. این دو روح خیلی اوقات با هم کار می‌کنند.

= خوب، پس چه اشکالی دارد؟

= من به این زودی نمی‌خواهم دوباره با اینها درگیر شوم.

= سموس بیشتر توضیح بده. مگر تو قبلاً هم با این دو روح آشنایی داشته‌ای؟

= (پیش خودش چیزی را زمزمه می‌کند) بله، بله، خیلی برایم سخت است که دوباره گرفتار اینها بشوم... بخصوص کالیش. هنوز خیلی زود است. چون در آن زندگی که آلمانی بودم این دو نفر والدین همسر من بودند.

یادداشت: در این موقع مجبور شدم سموس را چند دقیقه‌ای به آن

زندگی که در موردش اشاره کرد ببرم. او یک افسر عالی رتبه آلمانی بوده و نسبت به همسرش بی‌اعتنایی می‌کرده، به همین مناسبت همواره مورد سرزنش شدید والدین متنفذ همسرش قرار می‌گرفته است.

= منظورت این است که تالو و کالیش شرایط لازم برای به فرزندى قبول کردن استیو را در تکراس ندارند؟

= (سرش را به علامت مخالفت تکان می‌دهد) نه، اتفاقاً اینها درست می‌دانند چکار دارند می‌کنند. موضوع این است که کالیش اصولاً همیشه زن سرد و سخت‌گیری است، او مخصوصاً این طور نقش‌ها را انتخاب می‌کند، خیلی پرتوقع است، اصلاً نمی‌شود او را راضی کرد، خشن و بی‌اعتناست.

= یعنی او همیشه این نوع رفتار را در جسم بشری از خود متظاهر می‌کند؟

= بله، با من که این طور بود. کالیش روحی است که با سایرین سازگاری ندارد. او همیشه بسیار لجوج، مصمم و خود رأی است.

= نظرت در مورد تالو که قرار است پدر خوانده تو بشود چیست؟

= نه بابا، او همیشه تحت تأثیر کالیش قرار می‌گیرد... ضمناً روح سرد و بی‌عاطفه‌ای هم هست... این مرتبه حسابی بر علیه آنها شورش خواهم کرد.

- خوب، با وجود این حرف‌ها، آیا آنها سبب می‌شوند که تو درس خاصی بگیری؟

- بله، البته، منتها من هنوز در این مورد بحث دارم. اوه... یور و یووان دارند به من نزدیک می‌شوند.

- خوب، تو چه بحثی داری؟ نظرت چیست؟

- من ترجیح می‌دهم که یووان مادرخوانده من بشود اما آنها همه به این پیشنهاد من می‌خندند. یور دلایل مرا قبول نمی‌کند. او می‌داند که یووان مرا حسابی دوست می‌دارد.

- آیا آنها به خاطر پیشنهادات تو را مسخره می‌کنند؟

- اوه نه، اصلاً اینطوری نیست. تالو و کالیش معتقدند که من نباید به خاطر ضعف در مورد کار کردن روی خودم و سازش با آنها این موقعیت را از دست بدهم.

- بنظر من می‌آمد که اینها همه دست بیکی کرده‌اند که تو را مجبور کنند جسم آن بچه تکزاسی را انتخاب کنی.

- در اینجا از اینگونه توطئه‌ها خبری نیست. طبعاً ما در مورد رفتارهای نامطلوبی که من هنوز دارم و باید در زندگی‌های زمینی روی آنها کار کنم صحبت می‌کنیم.

- من فکر کردم تو کالیش و تالو را دوست نداری؟

- همه اینها از وضع من خبر دارند... من باید با افراد سخت‌گیر در تماس باشم، اگر نه خودم را به همه تحمیل می‌کنم. همه دارند سعی می‌کنند که من متوجه شوم انتخاب یک زندگی آسان و راحت برایم خاصیتی ندارد.

- خوب بنظر می‌رسد تو قانع شدی به همراه آنها به زندگی تکزاسی بروی.

- بله... آنها هم قرار است در مورد من خیلی سخت‌گیری کنند... کالیش با زخم زبان‌هایش... و تالو با توقعات مداومش... از همه اینها برای من مشکل‌تر این است که دوباره یووان را بصورت مادرم از دست بدهم و او مرا ترک کند. خیلی کار سختی است.

- ایفای نقش پدر خوانده و مادر خوانده برای تالو و کالیش چه فایده‌ای دارد؟

- آنها هم حساب و کتاب خود را دارند... وضعیت آنها به من مربوط نیست. اما می‌دانم که آنها هم باید روی سخت‌گیری، خودمحوری و غرور خود کار کنند.

= وقتی تو در حالت زندگی زمینی هستی، آیا ذهن روحی تو همیشه دلایلی که سبب رفتار مطلوب یا غیر مطلوب سایرین نسبت به تو شده را به یاد دارد و متوجه است که همه این صحنه‌ها نهایتاً برای تو مفید می‌باشد؟

= بله، منتها اشکال اینجا است که جسمی که من با او تشکیل یک انسان را می‌دهم، الزاماً آگاهی‌های روحی مرا ندارد و سوابق مربوطه را به خاطر نمی‌آورد (با لبخند)، اینها مطالبی است که ما باید بتدریج در زندگی‌های زمینی به آنها آگاهی پیدا کنیم.

= و این همان کاری است که الان من و تو داریم در مطب من انجام می‌دهیم.
= بله، اما این کمک گرفتن از شما نوعی تقلب است، من باید بدون این کمک به آن آگاهی می‌رسیدم، ولی فکر می‌کنم اشکالی ندارد. چون واقعاً به این کمک احتیاج داشتم.

پی بردن به این مطلب که چرا آگاهی پیدا کردن در مورد هویت واقعی روح از طریق ذهن آگاه تا این حد برای اغلب ما مشکل است معمای غامض و پیچیده‌ای می‌باشد. اما تصور می‌کنم بیان این مطالب تا حدودی خواننده را متوجه کرده است که حتی در حالت ابرآگاه، ما قادر هستیم به کمک قسمتی از مرکز تحلیل‌گر ذهن آگاهمان به واقعیت خود پی ببریم.

من می‌خواهم استیو را کمک کنم، تا بتواند انگیزه رفتارهای خود را از طریق وقوف به هویت واقعی خودش کند و کاو کند و بفهمد هر چه در زندگیش پیش می‌آید به مصلحت‌نهایی اوست و باید درس خاصی را از آن بیاموزد. ادامه مکالمه با این سوژه آشکار می‌سازد که چرا «سموس» جسم «استیو» را برای این زندگی خود انتخاب کرده است. مذاکرات او با یور، یووان، تالو و کالیش به پایان رسیده و حالا من سموس را به محل آرامی در برزخ می‌برم که صحبت با او را ادامه دهم.

چه مقدار آگاهی از هویت واقعی روحی تو در وجود انسانی که در او زندگی می‌کنی منعکس می‌شود؟

= خیلی زیاد، البته هر جسمی وضعیت خاص خودش را دارد (با خنده) همیشه روابط کاملاً حسنه‌ای بین روح و جسم وجود ندارد. من بعضی از جسم‌های قبلی خود را بیشتر از برخی دیگر دوست دارم.

- تو فکر می‌کنی که روح معمولاً جسم را مهار می‌کند یا اینکه غالباً تحت الشعاع او قرار می‌گیرد؟
- جواب این سؤال بسیار مشکل است و بستگی به مغز آن جسم دارد. نحوه تظاهرات ما در قالب یک انسان بستگی به خصوصیات آن جسم و بخصوص مغز او دارد. اما به هر حال وجود یک انسان بدون روح بسیار توخالی است. ما لازم و ملزوم یکدیگر هستیم و همدیگر را با احترام می‌پذیریم.
- تو انسانی را که روح نداشته باشد چطور تشریح می‌کنی؟
- موجودی تحت نفوذ حس‌های ظاهری و عواطفش...
- و تو معتقد هستی که خصوصیات مغز هر جسم در نحوه عملکرد تو تأثیر می‌گذارد؟
- خصوصیات من با نوع بخصوصی از جسم‌ها بهتر سنخیت دارد. گاهی از اوقات، خواسته‌های من با تمایلات جسم منطبق نیست. بعضی اوقات عواطف فیزیکی جسم آنقدر قوی است که من نمی‌توانم به طور کاملاً مفید عمل کنم.
- مثلاً آیا عصبانیت بیش از اندازه استیو زاییده سیستم مرکزی عصبی آن جسم است؟
- بله، ما این عوامل را به ارث می‌بریم.
- اما تو قبل از انتخاب جسم استیو از مشخصات او آگاه بودی، مگر نه؟
- (با عصبانیت) بله، درست است و این نشان می‌دهد که تشخیص من تا چه حد ضعیف است. تعبیر من این بود که می‌توانم خصوصیات برانگیزنده استیو را مهار کنم و به تعادل برسانم.
- منظورت از تعبیر چیست؟
- ارزیابی من از حساسیت‌های آن جسم و ارزیابی من از توانایی‌های خودم.
- راستش را بگویم سموس، تو مثل یک غریبه در مورد جسم استیو صحبت می‌کنی!
- اگر این برداشت را به تو داده‌ام متأسفم، ما سعی نمی‌کنیم خودمان را به ذهن جسم تحمیل کنیم... سعی می‌کنیم وجود ما در جسم... او را پرورش دهد... متعالی بکند... تا بتواند برداشت درستی از زندگی داشته باشد... پایبند اخلاقیات بشود... خلاصه اینکه مطالب به جسم تفهیم شود.

این مطلب را خوب فهمیدم. منتها من فکر می‌کردم که هدف اصلی روح پرورش خودش است و جسم فقط وسیله کار است، ممکن است توضیح بدهی؟
- البته هدف همان است، منتها جسم هم حقی دارد. تبادل انرژی دو طرفه است، ما یکدیگر را کمک می‌کنیم.

- خوب، پس تو انرژی خودت را به تناسب جسم تنظیم می‌کنی؟
بہتر است بگوییم من با توجه به خصوصیات فیزیکی و روانی جسم نحوه تظاهر خودم را تنظیم می‌کنم.

- بگذار این موضوع را دقیق‌تر بررسی کنیم. به من بگو همین الان در زندگی زمینیات رابطه تو با مغز استیو چگونه است؟
- الان من دارم غرق می‌شوم، اینقدر انرژی مصرف می‌کنم منتها تأثیری در منفی‌بافی و بدبینی استیو نمی‌کند.

بگذار به عقب برگردیم. آیا بین جسم استیو و سایر جسم‌هایی که در آن زمان به تو پیشنهاد شد صفات مشترکی وجود داشت که مورد نظر تو بود؟
- (مکث طولانی) من مشتاق رویارویی و درگیری با دیگران هستم، بنابراین طالب جسم‌هایی می‌باشم که می‌توانند مجدانه با سایرین برخورد کنند، یعنی با قاطعیت. بین «سموس»، من وقتی لغت قاطعیت را می‌شنوم برایم مفهوم تحمیل دارد. آیا منظور تو هم همین است؟

(مکث) خوب، من به آنهایی رغبت دارم که می‌توانند در دیگران نفوذ کنند و آنها را تحت تأثیر خود قرار دهند، با جدیت... به نحو کامل.

آیا تو روحی هستی که می‌خواهی سایرین را تحت کنترل خود درآوری؟
لغت کنترل شاید کاملاً درست نباشد. اما نمی‌خواهم در قالب کسی باشم که وجودش برای سایرین بی تفاوت است.

بین سموس وقتی تو علاقه داری سایرین را رهبری و مدیریت کنی، آیا مفهومش این نیست که می‌خواهی آنها تحت کنترل تو باشند؟
(جواب نمی‌دهد)

نظر یور در مورد روابط انسانی تو چیست؟

یور می‌گوید من طالب قدرت هستم تا بتوانم با اخذ تصمیم در زندگی بقیه مؤثر باشم. او معتقد است من به گروه‌های اجتماعی و سیاسی می‌پیوندم که بتوانم سایرین را رهبری کنم.

- پس تو علاقه نداری آنچنان انسانی باشی که آرام و بی سر و صدا یک زندگی معمولی داشته باشی؟
- نه، اصلاً.

- (من روی نظرم پافشاری می‌کنم) سموس، مگر نه اینکه تو در قالب هاروم از قدرت خود سوء استفاده می‌کردی، مگر اینکار به مفهوم اعمال کنترل روی سایرین نیست؟ مگر تو از سخت‌گیری نسبت به کارمندان در جسم استیو لذت نمی‌بردی؟

- (با فریاد) نه خیر، این حقیقت ندارد! وقتی کسی بخواهد رهبر عده‌ای باشد گاهی کار از دستش بدر می‌رود. این تقصیر وضعیتی است که در دنیای امروزی کره زمین حکمفرماست، تقصیر من نیست.

- آیا امکان ندارد که رفتار خشن هاروم و استیو با مردم بدان جهت باشد که تو روح هر دوی این افراد بودی؟

- خوب، قبول دارم. من خیلی خوب عمل نکردم...

- بین سموس، امیدوارم متوجه شوی، نظر من این نیست که تو روح بدی هستی. منتها شاید تو آنقدر تشنه قدرت هستی که یادت می‌رود چکار باید بکنی.

- (با ناراحتی) حالا شما هم همان حرف‌های یور را می‌زنی!

- راستش شاید این حرفها هم از خود من نیست، شاید یور می‌خواهد به هر دوی ما کمک کند تا تو از این طریق بفهمی در درونت چه می‌گذرد!
- شاید.

من و استیو به مرحله سازنده‌ای در تماس با روح او رسیدیم. من در ادامه صحبت او را به نحوی که دو شخصیت مجزا و متمایز است خطاب می‌کنم. سعی من در این است که بتوانم رابطه بین حالت خودآگاه و ناخودآگاه او را محکم‌تر کنم. بعد از اعمال روش لازم برای اینکار، به سوالات پایانی گفتگویمان می‌پردازم. نمی‌خواهم که رشته افکار ذهنی او پاره شود و تماس با خاطرات گذشته‌اش قطع گردد. برای تشدید عکس‌العمل او سوالاتم را با لحن آمرانه‌تری مطرح می‌کنم و تند تند حرف می‌زنم تا او هم مجبور شود به سرعت جواب دهد.

- سموس، حالا برایم توضیح بده که اصولاً چرا جسم استیو را انتخاب کردی؟

- چون رهبری بقیه برایم جذابیت داشت... همیشه می‌خواهم سرکرده بقیه باشم.

- آیا هویت روحی تو با وضعیت زندگی‌ای که برای استیو پیش آمده در تناقض است؟

- من از آن جنبه رفتاری استیو که در عین کوشش برای رهبری بقیه، فکر فرار از طریق خود تخریبی به سرش می‌زند راضی نیستم.

- اگر تو این را نوعی تضاد می‌دانی، اصولاً چرا چنین وضعیتی وجود دارد؟

- ... وقایع دوران طفولیت... افسردگی... (حرف خود را قطع می‌کند)

- سموس، من الان دارم با چه کسی حرف می‌زنم؟ چرا تو در مورد حل مشکلات استیو بیشتر کوشش نمی‌کنی تا خجالت و شرم ناشی از اینکه یووان تو را روی پله‌های کلیسا گذاشت و رفت یا عصبانیتت از سخت‌گیری تالو و کالیش برطرف شود و آن احساسات را مهار کنی؟

- ... حالا دیگر بزرگ شده‌ام... بقیه را مدیریت می‌کنم... اجازه نمی‌دهم کسی به من آزار برساند.

- سموس، اگر تو و استیو هر دو به عنوان یک فهم واحد با من حرف می‌زنید لطفاً بگو چرا روش زندگیت تا این حد تخریب شده است؟

- (مکت طولانی) چون من ضعف دارم... ضعف من در این است که می‌خواهم از قدرت برای حفظ خودم در دنیا استفاده کنم.

- احساس می‌کنی اگر تا این حد نسبت به بقیه اعمال قدرت و کنترل نکنی ممکن است دوباره مردم با تو همان‌طور رفتار کنند که در دوران طفولیت اتفاق افتاد؟

- (با ناراحتی) بله!

- اگر نتوانی از جسمت در نیل به هدف‌هایی که برای این زندگیت قرار داده‌ای به خوبی استفاده کنی چکار می‌کنی؟

- مجبورم «وا بدهم»!

- یعنی چه؟

- یعنی دیگر خیلی فعالیت نمی‌کنم.

- یعنی اگر از جسم خودت زده شوی برنامه‌هایت را فراموش می‌کنی؟

- چاره‌ای ندارم... در پوسته خود فرو می‌روم!

- پس تمام برنامه‌هایی که برای این زندگی در نظر داشتی و درس‌هایی که می‌خواستی بگیری و تجربه کنی، همه را کنار می‌گذاری؟ پس چرا به این زندگی زمینی آمدی؟
- خوب... چه می‌دانم.
- پدر خوانده و مادر خوانده‌ات در مورد تو خیلی سخت‌گیر بودند، نه؟
- بله.
- حالا می‌فهمی چرا اینقدر سخت‌گیری می‌کردند؟
- (مکت) شاید می‌خواستند بفهمم که همیشه کارهای مرا زیر نظر دارند.
- دیگر چی؟
- (مکت)... که مبارزه کنم با... نمی‌دانم!
- چرا، فکر می‌کنم خوب می‌دانی. حالا در مورد اذیت کردن بقیه حرف بزن.
- (بعد از مسامحه زیاد، در ابتدا می‌خواست جواب ندهد) من از طریق زیاده‌روی در نوشیدن الکل می‌خواستم واقعیت احساسات خودم را از مردم پنهان کنم... ولی در نتیجه سبب آزار و اذیت آنها می‌شدم.
- حالا مایل هستی این تظاهرات را ول کنی و خودت باشی؟
- بله، البته.
- خوب بگو، چه نوع فردی می‌خواهی باشی.
- (با گریه) من... ما... نمی‌خواهیم مردم را اذیت کنیم... ضمناً می‌ترسم از اینکه کسی نباشم... بقیه مرا شناسند و احترام نگذارند.
- و این وضعیت تو را گرفتار کرده، مگر نه؟
- (با آرامی) بله... زندگی زجرآور شده است.
- فکر می‌کنی این حالت به طور اتفاقی پیش آمده؟
- نه، حالا می‌فهمم که خودم در این امر نقش داشتم.
- استیو و سموس می‌خواهم هر چه من می‌گویم شما هم تکرار کنید: «من می‌خواهم ناراحتی‌ای که از رفتار یووان، تالو و کالیش دارم را پشت سر بگذارم. حالا فهمیدم که کار همه آنها برای تعلیم و به مصلحت من بوده، می‌خواهم هویت خودم را شناسایی کنم و به زندگی فعلی‌ام ادامه بدهم و آن کسی که می‌خواهم باشم». (سوزه این عبارات را سه مرتبه تکرار می‌کند)

خوب حالا چطور می‌خواهی خودت باشی و مسئولیت بیشتری برای پیشرفت و پرورش خودت برعهده بگیری؟

(بعد از یکی دو تا پیشنهاد غلط و نامناسب) باید یاد بگیرم که بیشتر صداقت داشته باشم.

و باید قبول کنی که تو قربانی وضعیت جامعه نشده‌ای.
بله.

تصور می‌کنم در پایان جلسه موفق شده بودم میزان درک استیو از هویت واقعی‌اش را به سطح بالاتری برسانم که متوجه شود هدف کلی او از زندگی‌های زمینی و بخصوص برنامه‌اش برای زندگی فعلی چه می‌باشد. می‌خواستم بفهمد که او انسان با ارزشی است و می‌تواند در جامعه متمر ثمر بشود. ضمناً به او تذکر دادم که باید مکرراً با خودیت خودش خلوت کند. برداشت خودم این است که توانستم وادارش کنم احساس انزجار و رنجش از این و آن را کنار بگذارد و بتواند روابط سمیمی و دوستانه‌ای با افراد برقرار نماید. ضمناً به او یادآوری کردم که در مراجعت به تکزاس باید با روانکاو ماهری در تماس باشد و به معالجه خود ادامه دهد. حدود یکسال بعد استیو برایم نامه‌ای نوشت که در آن عنوان کرده بود معالجات او بخوبی پیش می‌رود و توانسته است آن «بچه سرگردان» را در وجود خودش بیابد. مهم‌تر اینکه استیو تشخیص داده بود اشتباهات گذشته‌اش به منزله شکست تلقی نمی‌شود، بلکه همه وقایع زندگی فعلیش وسیله‌ای برای پرورش و پیشرفت روحی او بوده‌اند.

گزارش شماره ۲۷ نشان می‌دهد برنامه‌های مشکلی که ما برای هر بلدگی خود تعیین می‌کنیم غالباً رفتاری‌های دوران کودکی را هم شامل می‌شود. به همین مناسبت است که روح‌ها در انتخاب زندگی بعدی باید اعضای خانواده اهنمالی خود را نیز بررسی کنند. برای بعضی از افراد مشکل است متوجه شوند که والدین انتخابی تا چه حد در زندگی ما نقش دارند. اگر چه معمولاً افراد عشق و محبت والدین را تجربه کرده‌اند، معه‌ذا در بسیاری از موارد ما با خاطرات رنج‌آوری از نزدیکانی که انتظار داشتیم همواره نقش حمایت و نگهداری ما را بر عهده بگیرند، دست بگریبان می‌شویم. این امر سبب می‌شود که وقتی پا به سن می‌گذاریم خودمان را قربانی رفتار نامطلوب والدین یا سایر اعضای خانواده‌مان تلقی

کنیم و تصور نماییم که خودمان در انتخاب آنها نقشی نداشته‌ایم، حال آن که چنین برداشتی کاملاً غلط است.

وقتی سوژه‌ها به من می‌گویند که چقدر در نتیجه رفتار اعضای خانواده خود زجر کشیده‌اند، اولین سؤالی که از ذهن آگاه آنها می‌پرسم این است، «اگر در دروان طفولیت با این وضع ظاهراً نامطلوب روبرو نشده بودی آیا می‌توانستی تمام این شناخت و آگاهی‌ای که الان پیدا کرده‌ای را به دست آوری؟» البته ممکن است مدتی طول بکشد، ولی نه هر حال ذهن ما متوجه می‌شود که دلایل مشخصی وجود داشته که ما در دوران کودکی با آن افراد بخصوص در تماس بوده‌ایم، همان‌طور که دلایل خاصی سبب می‌شود، وقتی ما پا به سن می‌گذاریم بر اساس برنامه از قبل تعیین شده‌ای، اطفال دیگری بصورت فرزندانمان با ما در تماس قرار گیرند تا تجربه‌های معینی را به دست آورند. قسمتی از درک هویت واقعی‌مان مربوط به این است که بفهمیم چرا در زندگی‌مان روح‌های بخصوصی به عنوان والدین، فرزندان، همسر و دوستان نزدیکمان تعیین شده‌اند. حتماً سرنوشت «کارما» یا مصلحت خاصی سبب شده، که از طریق یکی از همین نزدیکان رنج یا شادی خاصی را تجربه کنیم. باید همواره بیاد داشته باشیم که ما به زندگی‌های زمینی می‌آییم، برای اینکه خودمان درس‌های خاصی را بیاموزیم و یا سبب شویم که سایرین درس معینی را بیاموزند.

بعضی‌ها که در شرایط یا محیط زیستی ناخوشایندی قرار می‌گیرند، تصور می‌کنند که برزخ از مراکز تظاهر رحمت و لطف الهی نمی‌باشد. حال آن که این نهایت لطف الهی است که عناصر روحی مختلف، بر اساس قرار و انتخاب قبلی، به قالب انسان‌هایی درمی‌آیند که بین آنها رابطه عشق و نفرت برقرار شود. مهار کردن کدورت در اینگونه موارد ممکن است سبب شود، که ما در زندگی بعدی خود در حفظ روابط صمیمانه با دیگران پویاتر عمل کنیم. موفقیت در اینگونه امتحان‌ها به ما امکان می‌دهد که در هر زندگی جدید به درایت بیشتری دست یابیم و همین باعث بالارفتن سطح پیشرفت روحی ما بشود.

من متوجه شده‌ام برای افرادی که تحت خواب مصنوعی هستند مشکل است بتوانند تمایزی بین هویت روح و خودیت بشری قائل شوند. اگر شخصیت یک جسم بشری چیزی ماوراء پنج حس ظاهری و کشش اصلی غریزه بقاء نداشته

باشد، روح تمامی شخصیت او را تشکیل می‌دهد. مثلاً کسی نمی‌تواند دارای خودیت بشری حسادت باشد، در حالی که از همزیستی روحی برخوردار است که حسادت ندارد.

البته سوژه‌ها عنوان می‌کنند، که تفاوت‌های ظریفی بین هویت روحی و رفتارهایی که توسط شخصیت بشری آنها متظاهر می‌شود وجود دارد. گزارش شماره ۲۷ از شباهت‌ها و در عین حال تفاوت‌های بین شخصیت هاروم و استیو حکایت می‌کرد. بنظر می‌رسد که خودیت روحی مداوماً عامل اجرایی خلقیات بشری ماست، منتها خصوصیات روحی‌مان در هر جسم، به نحو متفاوتی متظاهر می‌گردد.

بنظر می‌رسد، سوژه‌های من برای هر زندگی خود جسمی را انتخاب می‌کنند که خلقیات بشری آن متناسب با نقطه ضعف‌های روحشان باشد، تا بتوانند در زمینه خاصی پیشرفت کنند. مثلاً روحی که بسیار محافظه‌کار، مواظب و کم انرژی است، برای یک زندگی جسمی را انتخاب می‌کند، که او هم آرام، گوشه‌گیر و محتاط است. اما همین روح ممکن است در زندگی دیگری شهامت پیدا کند و به جسمی پیوندد که خلقیات متضاد او را دارد و خیلی جسور، فعال و اهل برخورد با سایرین می‌باشد.

روح از طریق سلول‌های مغزی بشری و انرژی هوشمندانه، نوعی داد و ستد خصوصیات مفید را با جسم انجام می‌دهد. احساسات عمیق ناشی از آگاهی روحی آمیخته با عواطف بشری، برآیند تظاهرات رفتاری هر انسان را مشخص می‌کند و باید هم اینطور باشد. ما نباید سعی کنیم خودیت واقعی‌مان را در تجربیات زندگی نادیده بگیریم، بلکه باید بتوانیم واکنش‌های منفی رویارویی با وقایع را کنترل نماییم. بودایی‌های آسیایی معتقدند که منظور از شناخت و آگاهی این است، که روح واقعیت هویت خود را درک نماید و بتواند از طریق خصوصیات جسم به نحو مطلوب در زندگی زمینی عمل کند.

در فصل مربوط به روح‌های مبتدی، متوسط و پیشرفته، من نمونه‌هایی از سطوح مختلف پختگی روحی را ارائه دادم. تصور می‌کنم روح‌ها از طریق جسم، خصوصیات خودیت واقعی‌شان را متظاهر می‌کنند و بر روی روش رفتاری جسم خود، نفوذ فوق‌العاده‌ای دارند. منتها نباید فقط بر مبنای رفتارها و اشتباهات زندگی

در مورد میزان پختگی روح عجولانه قضاوت کنیم. ممکن است روحی خواسته و دانسته در بعضی از زندگی‌های خود قسمتی از انرژی خود را بکار نیندد. گاهی یک روح پیشرفته هم ممکن است، در زمینه خاصی نقطه ضعف بارزی داشته باشد و بخواهد در یک زندگی فقط روی همان مورد کار کند.

ما دیدیم که روح وقتی در برزخ است، جسم مورد نظر خود برای زندگی بعدیش را انتخاب می‌کند. اما این امر بدان معنی نیست، که روح الزاماً کنترل مطلق روی آن جسم خواهد داشت. در موارد حاد ممکن است، وجودی که دچار تضادهای درونی باشد واکنش‌های غیر قابل پیش بینی در مورد واقعیت‌های زندگی نشان دهد. احساس من این است، که در چنین مواردی روح واقعاً نتوانسته کشش‌های شدید جسم خود را مهار کند و کنترل ذهن بشری را کاملاً به دست آورد. من حتی نشان دادم که احتمال دارد روح آنقدر در غرائز بشری جسم غرق شود، که خودش نیز بصورت روح آلوده‌ای درآید. اگر ما شدیداً تحت تأثیر خصوصیات و علائق جسم بشری و در سرایشی قطار از خط خارج شده عواطف زندگی قرار بگیریم، روح ممکن است قربانی خودیت ظاهری و کالبد بیرونی خود بشود.

بسیاری از متفکرین بزرگ بر این عقیده بوده‌اند که، روح هیچ‌گاه با جسم بشری به هماهنگی مطلق نمی‌رسد و به همین جهت هر انسانی در واقع دارای دو هوش متفاوت است. من فکر می‌کنم که تصورات و ایده‌های بشری از روح تراوش می‌کند، یعنی در واقع روح به عنوان کاتالیست مغز بشری عمل می‌نماید. برای من مشکل است بفهمم، که واقعاً جسم تا چه حد می‌تواند به تنهایی و بدون روح از قدرت استدلال برخوردار باشد. شخصاً احساس می‌کنم که ارتباط روح با جسم به ما توانایی تفکر و شناخت می‌دهد. برداشت من این است که روح نوعی واقعیت کیفی به جسم عرضه می‌دارد، منتها در این امر عوامل موروثی و محیط نیز نقش مهمی ایفاء می‌کنند.

اگر این درست باشد که هر مغز بشری، به خودی خود، دارای خصوصیات بیولوژیکی مانند ضریب هوشی و قدرت خلاقیت باشد، که مجزا از توانایی‌های روح است، بنابراین در انتخاب جسم برای زندگی بعدی، سؤال مهمی مطرح می‌شود و آن این است: آیا روح معمولاً جسمی را برمی‌گزیند که از لحاظ

خصوصیات و توانایی‌های بالقوه هم‌طراز خودش است؟ یعنی مثلاً روح‌های پیشرفته جسم‌هایی را انتخاب می‌کنند که دارای ضریب هوشی بالاتری هستند؟ اگر موفقیت در تحصیلات ظاهری در این مورد ملاک مناسبی باشد، من قاطعانه می‌توانم بگویم که چنین رابطه‌ای الزاماً وجود ندارد. یعنی ممکن است یک روح مبتدی و نپخته در انسانی حلول کند که قادر است مدارج بالای تحصیلات ظاهری را هم طی نماید.^{۹۹}

در آثار کانت که فیلسوف برجسته‌ای به شمار می‌رود می‌خوانیم که مغز بشری فقط تابعی از آگاهی است نه منشاء شناخت واقعی. من دریافته‌ام که، علی‌رغم خصوصیات جسم، روح خصوصیات فردی خودش را از طریق ذهن بشری متظاهر می‌کند. یک انسان ممکن است از ضریب هوشی بالایی بهره‌مند باشد، ولی با وجود این الزاماً توانایی تطابق با موقعیت‌های مختلف زندگی را نداشته باشد. از نظر من، این نقطه ضعف، بخصوص نمایشگر روح‌های تازه‌کار است. اگر به سوژه‌ای برخورد کنم، که از لحاظ رفتاری بسیار متعادل است و علائق و توانایی‌هایش کاملاً در جهت هدف و پیشبرد جنبه‌های اخلاقی به کار گرفته می‌شود، برداشت من این خواهد بود که حتماً روح پخته و پیشرفته‌ای در پشت پرده جسم مشغول کار است. اینها روح‌هایی هستند که بدون توجه به خواسته‌های نفسانی، در جستجوی رسیدن به هدف و دستیابی به حقیقت می‌باشند.

بنظر می‌رسد برای روح بار سنگین و کار مشکلی است که مجبور باشد در هر زندگی زمینی هویت واقعی خود را از اعماق یک جسم جدید شناسایی کند. منتها هر وقت لازم باشد، استادان معنوی اشعه نوری می‌تابانند تا ما از تاریکی

^{۹۹} جدیداً کتابی بنام *Fondements de la spiritualite naturelle* به چاپ رسیده که ترجمه آن در ایران به نام «مبانی معنویت فطری» منتشر شده است. مؤلف کتاب دکتر بهرام الهی که یک دکتر ایرانی است، در مورد س روح می‌نویسد: «سن روح ربطی به سن جسم ندارد. چه بسا که کسی جسماً سالمند باشد اما روحش هنوز به پختگی نرسیده باشد؛ یا بالعکس، کسی جسماً جوان اما روحاً یکسره پخته باشد». (مترجم)

فراموشی به درآییم. این عناصر در مورد سرنوشت ابدی ما بی تفاوت نیستند و به هنگام لزوم کمکمان می کنند. وقتی کار به جایی برسد که لازم باشد ما برای هر زندگی خود مونس های روحی مناسبی پیدا کنیم، مربیان ما به طریقه شگفت انگیزی به کمک و دستگیری مان می آیند. در فصل آینده خواهیم دید که این کار به چه ترتیب انجام می شود.

فصل چهاردهم

رخت سفر بستن

نسیمیم قطعی برای آمدن به زندگی زمینی بعدی، وقتی اتخاذ می‌شود که روح، پس از مشورت با راهنمایان و تبادل نظر با دوستانش، جسمی را با مشخصات فیزیکی و روانی معینی انتخاب کند. بنظر طبیعی و منطقی می‌رسد که پس از این مرحله روح بلافاصله به زمین بیاید و به جسم مورد نظر وارد شود. اما این امر به هیچ‌وجه، قبل از انجام مرحله مهم آمادگی، صورت نمی‌گیرد.

تا به حال به خوبی متوجه شده‌ایم که روح، علاوه بر تعیین فردی که می‌خواهد در قالب او به زندگی بعدی بیاید، باید سایر بازیگرانی که قرار است در مسحنه‌های زندگی او نقش مهمی ایفاء کنند را نیز انتخاب نماید. اگر همین قیاس مابین نامه را به کار بریم همیشه بازیگر نقش اصلی، خود آن روح است. هر کار که ما انجام دهیم بر سایر بازیگران جزئی (جزیی به این خاطر که خود ما نیستند و فقط جزئی از زندگی آنها مربوط به ما است) اثر می‌گذارد. نقش آنها توسط ما و نقش ما به خاطر بازی آنها (که همه در نتیجه داشتن اختیار است) مداوماً در حین اجرای نمایش در معرض تغییر می‌باشد. روح‌هایی که قرار است نقش نزدیکان ما را ایفاء کنند تأثیر زیادی بر زندگی ما خواهند داشت. اما چگونه می‌توانیم آنها را تشخیص دهیم؟

سوزه‌هایی که برای خواب مصنوعی به مطب من مراجعه می‌کنند، در مورد پیدا کردن و شناسایی «مونس روحی» و سایر روح‌هایی که باید در طول زندگی با آنها روبرو شوند، نگرانی زیادی ابراز می‌کنند و سؤالات زیادی در این مورد دارند. آنها غالباً در حالت ابرآگاه خواب مصنوعی جواب سؤال‌های خود را می‌دهند، چون برای شناسایی اینگونه عناصر روحی، همه ما در برزخ آمادگی لازم

را پیدا می‌کنیم. محلی که در برزخ برای ایجاد این آمادگی در نظر گرفته شده محل تشخیص یا کلاس تشخیص خوانده می‌شود. سوژه‌ها می‌گویند دلواپسی و نگرانی‌ای که در آنجا به روح دست می‌دهد شبیه حالتی است که انسان در جلسه برگزاری امتحان نهایی در تحصیلات زمینی دارد. از این رو سوژه‌ها گاهی آن محل را کلاس آمادگی برای امتحان می‌نامند. گزارش بعدی مربوط به این تجربه است.

برای درک بهتر وضعیت کلاس تشخیص، شاید لازم باشد که دقیقاً مفهوم مونس روحی را بفهمیم. برای اغلب ما نزدیک‌ترین و عزیزترین روحی که در زندگی با او همراه هستیم همسرمان است. اما همان‌طور که قبلاً هم دیدیم ممکن است یکی دیگر از افراد خانواده، یا یکی از دوستانمان قرار باشد نقش عمده‌ای در زندگی ما ایفاء کند. مدت زمانی را که ما در طول زندگی با چنین فردی می‌گذرانیم ممکن است طولانی یا کوتاه باشد، عامل اصلی تأثیر فوق‌العاده‌ای است که آن شخص در زندگی ما می‌گذارد.

اگر چه این مطلب خیلی پیچیده است، ولی من به منظور تشریح این رابطه، سعی می‌کنم آن را به طور ساده بیان کنم. گاهی اوقات رابطه بین دو مونس روحی به حدی صمیمی و علاقه و کشش آنقدر زیادست، که هیچ کدام حتی نمی‌توانند تصور کنند، چگونه ممکن است بدون دیگری به زندگی ادامه دهند. در این حالت، رغبت عاطفی و لذت فیزیکی بین آن دو به حدی است که واقعاً احساس می‌کنند برای همدیگر ساخته شده‌اند. در موارد دیگری ممکن است رابطه دو مونس روحی بر اساس نوعی مونس بودن، دوستی شدید یا احترام متقابل باشد. حتی ممکن است رابطه آن دو نفر بصورت تماس عادی باشد، منتها به نحوی اثر خاصی روی زندگی همدیگر خواهند داشت. بنابراین مونس روحی ما ممکن است به هریک از این صورت‌ها ظاهر شود. اما نباید تصور کرد که این وضعیت شباهتی به بازی «رولت روسی»^{۷۰} دارد و ما هر کسی را که اتفاقاً ملاقات کردیم باید تصور کنیم که او خودش است!

۷۰- در این بازی چند نفر دور هم می‌نشینند و اسلحه‌ای که هفت فشنگ در آن جای می‌گیرد، بر می‌دارند و آن را تنها با چند فشنگ پر می‌کنند. آن وقت اسلحه را روی شقیقه خود می‌گذارند و مانده را می‌کشند. اگر اتفاقاً فشنگی که روبروی لوله قرار گرفته پر باشد آن فرد کشته می‌شود، در غیر این صورت بازی به همین ترتیب تکرار می‌شود. (مترجم)

رابطه دو مونس روحی به نحوی طراحی شده که هر دو بتوانند به هدف مشترکی دست یابند که مستلزم کوشش دو جانبه است و هیچ کدام به تنهایی از عهده آن بر نمی‌آیند. اگر این رابطه جنبه عشقی یا عاطفی داشته باشد نه تنها از لحاظ لذت فیزیکی بلکه از نقطه نظر خوشی ذهنی تجربه بسیار شگفت‌انگیز و زیبایی است.

رابطه با روح‌هایی که از برزخ می‌شناخته‌ایم و حالا در زندگی زمینی ما نقشی دارند، به هر شکلی که باشد برایمان مفید است. اینگونه روابط گاهی ظاهراً خوشایند است و یا برعکس ناخوشایند می‌باشد. درسی که باید در تماس با انسان‌ها در طول زندگی‌مان بیاموزیم این است که افراد را همان‌طور که هستند قبول کنیم و خوشحالی خود را در گرو رفتار آنها نپنداریم. من سوزه‌هایی داشته‌ام که فکر می‌کردند، چون مثلاً ازدواجشان به تلخی گراییده، یا رابطه آنها با فرد دلخواه دیگری به هم خورده است، حتماً از داشتن مونس روحی محروم بوده‌اند. اینگونه افراد متوجه نیستند که درس‌های سرنوشت باید به طریقی باید آموخته شود. ممکن است همان دل شکستگی و آزرده شدن‌ها هم امتحان‌های مربوط به دروسی باشند که باید آنها را بیاموزیم. البته موفقیت در اینگونه آزمایش‌ها خیلی سخت‌تر است.

در طول هر زندگی، ما به طرق مختلف و در شرایط متفاوت با عده زیادی در ارتباط قرار می‌گیریم. اگر ما در محل و موقع خاصی فردی را ملاقات کنیم که به زندگی ما مفهوم تازه‌ای بدهد، آیا شما آن را اتفاق می‌نامید؟ یا اینکه آن را تله‌پاتی و یا «از قبل طرح شده» *deja vu* تلقی می‌کنید؟ آیا این ملاقات در اثر یادآوری خاطرات خفته درونی است، یا مربوط به قضیه‌ای می‌باشد که همواره در پس ذهن ما بوده است؟ من از خواننده می‌خواهم که در خود فرو رود و خاطره اولین ملاقات فردی که در زندگیش نقش اساسی ایفاء کرده است را به یاد آورد. آیا این واقعه در مدرسه رخ داد یا آن فرد همسایه شما بود؟ شاید هم او را در محل کارتان و یا ضمن ورزش ملاقات کردید؟ آیا کسی شما را به یکدیگر معرفی کرد یا خودتان آشنا شدید؟ در هر حال یادتان هست که در آن لحظه خاص چه احساسی به شما دست داد؟

من نمی‌خواهم در خاطرات خصوصی شما کنجکاوی بی‌مورد بکنم، متنها باید بدانید که عباراتی نظیر اتفاق، حادثه یا عکس‌العمل آنی در مورد اینگونه برخوردهای مهم و کارساز به هیچ‌وجه صدق نمی‌کند. ضمناً تصور نکنید که این نظر من از رمانتیک بودن آن قضیه می‌کاهد. من در مورد ملاقات اولیه با مونس روحی خاطرات زیبا و دل‌انگیزی از سوژه‌ها شنیده‌ام. بنظر می‌رسد در بعضی از موارد آن دو نفر از بعدها‌ی زمان و مکان گذشته‌اند تا همدیگر را در لحظه خاصی ببینند و همراه شوند. ضمناً گاهی هم اتفاق می‌افتد که فراموشی آگاه ما سبب شود لحظه دیدار را تشخیص ندهیم و در چهار راه مهمی از زندگی جهت اشتباهی را انتخاب کنیم و به همین دلیل در لحظه معین به محل قرار خود نرسیم. البته امکان هم دارد که زندگی ما به نحوی برنامه‌ریزی شده باشد که موقعیت دوباره‌ای برای این ملاقات به دست آوریم.

در گزارش زیر، من مطلب را از جایی در گفتگو با سوژه نقل می‌کنم که او در برزخ است و مرحله نهایی قبل از تولد زندگی فعلیش را می‌گذراند.

گزارش شماره ۲۸

- آیا لحظه آن فرارسیده که تو برزخ را ترک کنی و به زندگی جدیدت بروی؟
- بله... من تقریباً آماده هستم.
- پس از آن که "جایگاه" انتخاب زندگی بعدی را ترک کردی، ذهن روحیات تصمیم خود را در مورد هویت فیزیکی جسم بعدی و افرادی که قرار است در طول آن زندگی ملاقات کنی اتخاذ کرده بود؟
- بله، تقریباً همه موارد برایم روشن شده بود.
- اگر ناگهان نظرت را در مورد مقطع زمانی و جسم زندگی بعدی عوض می‌کردی آیا می‌توانستی عقب نشینی کنی و به آن زندگی نروی؟
- بله من قبلاً هم این کار را کرده‌ام، برای همه ما پیش آمده است، لااقل برای تمام روح‌هایی که من می‌شناسم. خیلی از اوقات ما در آخرین لحظه هم از رفتن به زندگی زمینی منصرف می‌شویم.
- اگر در آخرین لحظه پشیمان می‌شدی چه اتفاقی می‌افتاد؟

آنها خیلی سخت‌گیری نمی‌کردند، با من راه می‌آمدند. راهنمایم و دوستانم دلیل عوض شدن تصمیم را می‌پرسیدند. نهایتاً به زودی می‌آمدم، راهنماها می‌فهمند که چه موقع آماده هستیم.

خوب خوشحالم که تحت فشار قرار نمی‌گرفتی. حالا برایم تعریف کن، وقتی تو نعهد نهایی برای زندگی جدیدی را پذیرفتی آیا کار مهم دیگری هم هست که باید در برزخ انجام شود؟

باید به کلاس تشخیص بروم.

وضعیت آن محل را برایم شرح بده.

جلسه‌آشنایی با روح‌هایی است که باید در طول زندگی، آنها را شناسایی کنم. وقتی دو دستم را به هم زدم، تو بلافاصله به این کلاس برو، آماده هستی؟ بله حاضرم.

(دست‌هایم را به هم می‌زنم) حالا هر کار انجام می‌دهی برایم تعریف کن. من... و سایرین در حالت شناور هستیم و به صحبت‌های سخنران گوش می‌کنیم.

من می‌خواهم در اینجا همراه تو باشم، اما تو باید هر چه می‌بینی یا می‌شنوی را برایم بگویی.

سیار خوب، منتها باید عجله کنیم.

اینجا چطور جایی است؟

یک سالن دایره شکل است، در وسط آن سکویی قرار داده‌اند و سخنران‌ها روی آن ایستاده‌اند.

حالا باید روی صندلی‌ها بنشینیم؟

نشستن چه لزومی دارد؟

یعنی همین‌طور شناور خواهیم بود! خوب بگو چند روح در آنجا حضور دارند؟ اوه... ده، پانزده نفری هستند. اینها افرادی می‌باشند که قرار است در این زندگی برو نزدیکان من باشند.

عداد روح‌ها فقط همین اندازه است؟

نه، بیشتر هستند اما این ده، پانزده نفر نزدیک من در حالت شناورند در گوشه‌های دیگر سالن دسته‌های دیگری هم هستند که به حرف‌های سخنران می‌روند به خود گوش می‌دهند.

- آیا آن ده پانزده روح از هم گروه‌های خودت هستند؟
- بعضی از آنها
- آیا این محل شباهت به جایی دارد که تو بعد از زندگی قبلی خود وقتی وارد برزخ شدی عده‌ای به استقبال تو آمدند؟
- نه، آن جلسه خصوصی‌تر بود... فقط افراد خانواده‌ام آمده بودند.
- چرا آن دیدار خصوصی‌تر بود؟
- چون من در آن موقع هنوز در اثر مرگ جسمم حالت گیجی داشتم و درست یادم نبود به کجا آمده‌ام. اما حالا مدتی در اینجا بوده‌ام و خوب جا افتاده‌ام... انرژی بیشتری پیدا کرده‌ام... با سایر روح‌ها راحت‌تر برخورد می‌کنم. ببین باید عجله کنیم من باید بشنوم که سخنانم چه می‌گوید.
- آیا این سخنان‌ها، همان راهنمایان شما هستند؟
- نه، ما این افراد را مشوقین می‌نامیم، آنها ما را برای زندگی زمینی تشویق می‌کنند.
- یعنی این عناصر فقط متخصص همین کار هستند؟
- آنها ایده‌های بسیار جالبی را با ما مطرح می‌کنند.
- خیلی خوب، حالا به مشوق یعنی سخنان خودت نزدیک‌تر بشو و بگو چه اتفاقی می‌افتد.
- ما دورش جمع می‌شویم، او با انگشت به ما اشاره می‌کند که توجه نماییم. من باید خوب توجه کنم!
- (با صدای آهسته) خیلی خوب، فهمیدم. من مزاحمت نخواهم شد، منتها تو با علامت دادن هم که شده بگو چه اتفاقی می‌افتد.
- کار اصلی سخنان این است که به ما بفهماند در زندگی بعدی دنبال چه چیزی بگردیم. علامت‌هایی به ما می‌دهد که باید در طول زندگی آن علامات را به یاد آوریم و پیدا کنیم.
- چه نوع علامت‌هایی؟
- یعنی در واقع در مقاطع زندگی جهت خود را پیدا کنیم. مثل این است، در راه و مسیری که در طول زندگی باید طی کنیم پرچم‌ها و نشانه‌هایی می‌گذارد.
- درست متوجه نشدم. ممکن است دقیق‌تر صحبت کنی؟

- این پرچم‌ها و نشانه‌ها کمکمان می‌کند که مسیرهای خاصی را در زندگی انتخاب کنیم. تا به مقطعی که قرار است وقایع مهمی برایمان رخ دهد برسیم... ضمناً بر اساس همین علامت‌ها باید افراد بخصوصی را هم تشخیص دهیم.

• و هر وقت که روح بخواهد به زندگی دیگری بپیاید باید در این کلاس شرکت کند؟

.. بله، طبیعتاً، ما باید حتی مطالب جزئی را نیز به خاطر بسپاریم.

• مگر شما قبلاً در محل انتخاب زندگی بعدی، همهٔ صحنه‌های مربوط را مرور نکرده‌اید؟

.. به طور کلی بله... منتها اینجا حتی جزئیات را به ما می‌فهمانند. بعلاوه در آنجا من همهٔ افرادی را که قرار است با آنها رابطه پیدا کنم ندیدم. این کلاس به منزلهٔ بررسی نهایی است... همهٔ ما را به دور هم جمع می‌کنند.

.. یعنی همهٔ افرادی را که قرار است در طول زندگی در وضعیت همدیگر تأثیر داشته باشند؟

.. بله، در واقع این کلاس آمادگی برای آشنایی با آنهاست. البته ما در زندگی ممکن است بلافاصله وقتی به هریک از این افراد برخورد کنیم نتوانیم آنها را تشخیص دهیم.

آیا مونس روحی اصلی خودت را هم در آنجا می‌بینی؟

• (با حالت خجالت) بله، آن خانم هم اینجا است... عدهٔ دیگری هم هستند که با آنها ارتباط خواهم داشت... یا قرار است آنها با من ارتباط برقرار کنند... به آنها نیز علامات و نشانه‌های مربوط به خودشان داده می‌شود.

حالا متوجه شدم. پس همهٔ این روح‌ها از گروه خودت نیستند، منتها هر کدام به نحوی در زندگی آینده‌ات قرار است نقش مهمی ایفاء کنند؟

(با کم حوصلگی) بله، ولی اگر شما مرتباً با من حرف بزنی حواسم پرت می‌شود و درست نمی‌فهمم اینجا چه خبر می‌شود!

(دوباره آهسته صحبت می‌کنم) خیلی خوب حالا با شمارش ۳ من وضع پیشرفت کار این کلاس را به حالت تعلیق درمی‌آورم تا تو به جهت صحبت با من چیزی را از دست ندهی. (با آرامی) یک، دو، سه. در این مدت لطفاً تو در مورد این پرچم‌ها و علامات و نشانه‌ها بیشتر برایم توضیح بده، موافقی؟

خیلی خوب، موافقم.

- من به طور کلی این علائم و نشانه‌ها را برانگیزندهٔ خاطره می‌نامم. ابا منظورت این است هر وقت لازم باشد در طول عمرت هر کدام از این روح‌ها را شناسایی کنی برانگیزندهٔ خاص او عمل می‌کند، در نتیجه تو می‌توانی آن را تشخیص دهی؟

- بله، به همین خاطر هم همهٔ ما را امروز اینجا احضار کرده‌اند. در مقطعی از زندگی‌ام هر یک از این افراد ظاهر خواهند شد. با دیدن علامت خاصی من باید آنها را به یاد آورم.

- و در هر مورد یک برانگیزندهٔ خاص عمل می‌کند؟

- بله، البته ممکن است در بعضی از موارد خاطرهٔ من درست کار نکند و فرد مورد نظر را تشخیص ندهم. مبنای کار این است که وقتی ما علامتی را ببینیم چیزی را به یاد آوریم و مثلاً به خودمان بگوییم «خوب شد او را پیدا کردم و تشخیص دادم». آن وقت یادمان می‌آید که در آن وضعیت چه واکنشی باید از خود بروز دهیم که باعث پیشرفتمان بشود. ممکن است حتی واقعهٔ خیلی استثنایی هم نباشد، منتها به هر حال آموزنده است. در واقع آن پرچم‌ها، علائم و نشانه‌ها می‌توانند نقطهٔ عطف‌های مهمی را در زندگی ما سبب شوند.

- خوب، اگر خاطرهٔ شما کار نکند، حرف سختران و مشوق خود را به یاد نیاورید و آن شخص را تشخیص ندهید، یا به طور کلی آن را نادیده بگیرید و طور دیگری عمل کنید، آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟

- (مکث) بازهم امکانات دیگری به ما داده می‌شود... ممکن است به خوبی موقعیت اولی نباشد... هر کسی ممکن است لجاجت بکند، اما... (سوزه حرفش را قطع می‌کند)

- اما چه، چه می‌خواستی بگویی؟

- (با قاطعیت) می‌خواستم بگویم... اما ما معمولاً علائم مهم را فراموش نمی‌کنیم.
- چرا راهنمایان کار را آنقدر پیچیده و مرموز می‌کنند؟ چرا در موقعیت‌های مهم زندگی همان موقع به ما آگاهی نمی‌دهند که چکار باید بکنیم؟

- به این دلیل که وقتی ما به زندگی زمینی می‌رویم، حق انتخاب داریم و باید خودمان واکنش‌های خود را کنترل کنیم و از قبل چیزی به ما دیکته نمی‌شود. روح ما از طریق کوشش و عملکرد خودمان پرورش پیدا می‌کند. بعضی اوقات درس‌ها را به راحتی می‌آموزیم، اما اغلب اوقات به این سادگی نیست. مهم‌ترین

قسمت مسیر زندگی در واقع پیچ‌های جاده است، در آن موارد باید خیلی مواظب باشیم که علائم و نشانه‌ها را گم نکنیم و نادیده نگیریم.

-- بسیار خوب، حالا من شمارش معکوس از ده تا یک را شروع می‌کنم و وقتی به عدد یک رسیدم، کلاس تو دوباره شروع می‌شود، تو باید خوب گوش کنی تا متوجه شوی سخنران در مورد علائم و نشانه‌ها چه می‌گوید. من در این مدت با تو صحبت نمی‌کنم. هر وقت سخنان او تمام شد، آن وقت انگشت اشاره دست راستت را بلند کن. این کار را وقتی انجام بده که کلاس تمام شده و تو می‌توانی مطالب را برایم بازگو کنی. آماده هستی؟
-- بله.

یادداشت: من شمارش معکوس را به پایان رساندم، فقط یکی دو دقیقه بعد سوژه انگشتش را بلند کرد. این نشانه خوبی است که متوجه شویم علی‌رغم اینکه سوژه مدت زیادی را در آن کلاس سپری کرده اما به مقیاس زمینی این مدت بسیار کوتاه بوده است، به عبارت دیگر مقایسه بعد زمان بین زمین و برزخ کاملاً بی‌معنی می‌باشد.

-- مثل اینکه کار کلاس خیلی طول نکشید؟

- چرا اتفاقاً طولانی بود، چون سخنران مجبور بود مطالبی را با یکایک ما مطرح کند.

- امیدوارم علائم تشخیص را کاملاً به خاطر سپرده باشی.

- امیدوارم اینطور باشد.

- پس لطفاً آخرین علامتی را که در لحظات آخر کلاس به تو داد برایم بازگو کن.

- (مکث) یک گردن بند نقره‌ای... در سن هفت سالگی آن را برگردن خانمی خواهم دید... او همیشه این گردن بند را اویزان می‌کند...

- این گردن بند به چه ترتیب نقش برانگیزنده برایت خواهد داشت؟

- (با ابهام) در آفتاب برق می‌زند... توجه مرا به خودش جلب می‌کند... من باید آن را بیاد آورم.

- (با لحن آمرانه) تو حالا توانایی داری که دانسته‌های روحی و جسمی خودت را تلفیق کنی. (دستم را روی پیشانی سوژه می‌گذارم) چرا اینقدر مهم است که این خانم را بشناسی؟

- قرار است که با این خانم دوست شوم. طریقه برقراری رابطه هم همین طور است: او سوار دوچرخه است و از کوچه ما می‌گذرد... گردن بند او برق می‌زند... من توجهم جلب می‌شود... از گردن‌بندش تعریف می‌کنم... همین حرف باب آشنایی را می‌گشاید و ما با هم دوست می‌شویم.
- خوب این دوستی برای تو چه فایده‌ای دارد؟
- ما مدت خیلی زیادی با هم در تماس نخواهیم بود... اما در همان مدت او برایم حرف خواهد زد و به من می‌آموزد که به مردم احترام بگذارم و حق آنها را مراعات کنم.
- آیا ممکن است در طول زندگیت، خود افراد نقش برانگیزنده داشته باشند و علائمی را برای تشخیص پرچم ارائه دهند؟
- بله، ممکن است خود آنها سبب شوند که با هم آشنا شویم.
- تو الان علائم کافی را یادگرفته‌ای که بتوانی با تمام افرادی که قرار است نقش مهمی در زندگی تو ایفاء کنند آشنا شوی؟
- بله، این کلاس به همین منظور بود.
- حتماً بعضی از آنها قرار است ترتیب آشنایی تو با فردی را بدهند که قرار است با او رابطه عاشقانه برقرار کنی، بله؟
- اگر قرار است آن رابطه نقش مهمی در زندگیم داشته باشد آن کار هم صورت خواهد گرفت. گاهی هم آشنایی‌ها فقط به خاطر برقراری روابط دوستانه است... مثلاً برای اینکه به جهت دوستی، کاری برایم دست و پا کنند... اینطور چیزها!
- پس افرادی که در این سالن بودند در ارتباط‌های مختلف با تو برخورد خواهند داشت؟
- (با خوشحالی) بله، مثلاً با یکی از آنها هم‌بازی تیم بیس بال Baseball خواهم شد. با یک نفر دیگر در خریدن مزرعه‌ای شریک خواهم بود... یکی از همین افراد هم از زمان دبستان تا آخر عمر دوستی خود را با من ادامه خواهد داد.
- اگر با افراد عوضی شریک شوی، یا رابطه عاشقانه نامناسبی برقرار کنی، آیا مفهومش این است که تو علامتی را عوضی تشخیص داده‌ای، یا پرچم قرمز رنگی را نادیده گرفته‌ای؟ در چنین مواردی آن رابطه برایت مضر خواهد بود؟

- ... فکر می‌کنم در هر حال مضر نخواهد بود... شاید همان رابطه به اصطلاح عوضی سبب شود که زندگی من جهت جدیدی به خود بگیرد که اینهم برایم مفید است.

- حالا برایم بگو مهم‌ترین نشانه‌ای که حتماً باید آن را به خاطر داشته باشی چیست؟

- خنده ملیندا Melinda

- ملیندا دیگر کیست؟

- قرار است همسر من بشود.

- خنده ملیندا را چطور تشخیص خواهی داد؟

- قرار است وقتی برای اولین بار او را می‌بینم مشغول خنده باشد... خنده‌اش صدای عجیبی دارد، مثل زنگ شتر، تشریح آن مشکل است. بعد هم از بوی عطرش، هنگامی که با هم خواهیم رقصید قرار است او را بشناسم، بوی آشنایی خواهد بود... ضمناً چشم‌های او را تشخیص خواهم داد!

- پس برای شناسایی مونس روحی خود بیشتر از یک علامت به تو داده شده است؟

- بله، حتماً من آنقدر کودن هستم که مشوقین احساس کرده‌اند به بیش از یک نشانه احتیاج دارم. آنها می‌خواهند وقتی او را ملاقات می‌کنم حتماً در شناسایی او موفق شوم.

- آیا به او هم علامتی داده شده که تو را تشخیص دهد؟

- (با خنده) بله، گوش‌های بلند من... هنگام رقص هم چند بار به جهت دستپاچگی پاهایش را لگد خواهم کرد... و ضمناً از احساسی که قرار است موقع رقص به او دست بدهد.

از قدیم گفته‌اند که چشم پنجره‌ای به سوی روح است. هیچ یک از اعضاء بدن به اندازه چشمان در امر شناسایی مونس روحی مؤثر نیست. در فصل‌های قبلی اشاره شد که روح‌ها خاطرات صدا و بوی افراد را نیز در حافظه خود نگه می‌دارند. مشوقین به ما یاد می‌دهند که از هر پنج حس ظاهری به عنوان علامت‌های تشخیص روح‌ها در طول زندگی‌مان استفاده کنیم.

سوژه گزارش شماره ۲۸ از اینکه صحبت کردن با من حواس او را پرت می‌کرد و نمی‌توانست درست به حرف‌های مشوق گوش کند اظهار ناراحتی می‌کرد. لذا به او فرصت دادم که به مطالب سخنران توجه کند و صحبتش با سایر افراد هم به پایان برسد، آن وقت او را از آن محل بیرون بردم.

معمولاً من هیچ‌وقت با عجله و سرعت سوژه‌ها را از یک مکان در برزخ به مکان دیگری در آنجا نمی‌برم. چون متوجه شده‌ام که این کار سبب بهم خوردن تمرکز و فراموشی خاطرات آنها می‌شود. وقتی احساس کردم که این سوژه کاملاً از محیط کلاس تشخیص منفک شده، سؤالاتی در مورد مونس روحی او یعنی ملیندا مطرح کردم. ضمن این مکالمه متوجه شدم که اگر چه این دو روح بصورت‌های مختلف در زندگی‌های متوالی‌شان تماس داشته‌اند منتها در قالب زن و شوهر بهتر و راحت‌تر عمل می‌کنند. هر دوی آنها خیلی سعی داشتند علامات و نشانه‌های لازم را بخوبی به خاطرشان بسپارند تا بتوانند همدیگر را در این زندگی شناسایی کنند(در این هنگام من صحبت‌م را با سوژه در این مورد ادامه می‌دهم).

- وقتی تو و ملیندا به دنیا آمدید نزدیک همدیگر زندگی می‌کردید؟

- نه، من در ایالت «ایوا» Iowa زندگی می‌کردم و او در کالیفرنیا بود. وقتی در ایوا بودم با «کلر» Clair آشنا شدم.

- آیا روابط تو و کلر رمانتیک و عاشقانه بود؟

- بله، من نزدیک بود با او ازدواج کنم و آن کار اشتباهی بود. من و کلر به عنوان زن و شوهر برای هم مناسب نبودیم، منتها من از دوران دبیرستان با او آشنا شدم و روابط ما ادامه پیدا کرد.

- بعد تو ایوا را ترک کردی و به کالیفرنیا رفتی؟

- بله... کلر نمی‌خواست من بروم، ولی پدر و مادرم مزرعه خود را فروختند و عازم غرب امریکا (کالیفرنیا) شدند. من ایوا را دوست می‌داشتم و ترک کلر هم برایم خیلی سخت بود.

- آیا یکی از همان نشانه‌ها و علامات یا پرچم قرمزی که راجع به آن صحبت کردیم، به تو اخطار داد که همراه والدینت به کالیفرنیا بروی؟

- بله، فکر می‌کنم، این وظیفه خواهرم بود که پرچم قرمز را تکان دهد. او مرا قانع کرد که اگر به همراه پدر و مادرم بروم امکانات بهتر و جالب‌تری در انتظارم خواهد بود.

- آیا روح خواهرت را هم در برزخ می بینی؟

- بله، او جزو افراد گروه روحی خود منست.

- آیا کلر یکی از مونس های روحی توست؟

- (مکت) نه او فقط دوستم می باشد.

- آیا جدا شدن از کلر برایت مشکل بود؟

- اوه بله... تازه برای او سخت تر هم بود. ما از دوران دبیرستان از لحاظ جنسی به

هم تمایل داشتیم. البته این شیفتگی و گرایش جنبه ذهنی واقعی نداشت. در

دوران زندگی زمینی سخت است که انسان درست بفهمد روابط خود را با افراد

مختلف در چه حدی نگهدارد... رابطه جنسی همیشه مثل یک تله است. اگر رابطه

ما ادامه پیدا کرده بود از همدیگر زده و خسته می شدیم.

- آیا جاذبه فیزیکی بین تو و ملیندا کیفیتی به غیر از رابطه جنسی تو با کلر

داشت؟

- وقتی من ملیندا را ملاقات کردم و با او رقصیدم کشش عجیبی نسبت به او

احساس کردم... و فکر می کنم او هم از من خوشش آمد... ولی هر دوی ما

احساس عمیق تری داشتیم.

- می خواهم درست متوجه بشوم، آیا تو در برزخ انتخاب کردی در این زندگی

بصورت مذکر باشی و ملیندا هم مخصوصاً مؤنث شد، تا بتوانید به طرف یکدیگر

کشیده شوید؟

- شاید... تا حدودی، اما فکر می کنم ما به یکدیگر گرایش پیدا کردیم، چون در

پس مغزمان هر دو می دانستیم که باید با هم باشیم و مشترکاً کارهایی انجام

دهیم.

- وقتی شروع کردی با او برقصی چه فکری از مغزت خطور کرد؟

- الان دارم تمام آن صحنه را می بینم. بنظرم می آید که آن شب راهنمایانمان

داشتند حسابی روی ما کار می کردند. من اصلاً قصد نداشتم که آنشب در آن

جلسه مهمانی و رقص شرکت کنم. اولاً من به طور کلی از رقص خوشم نمی آید،

در حقیقت خوب هم بلد نیستم برقصم. ثانیاً در آن شهر کسی را نمی شناختم، اما

ناگهان تصمیم گرفتم به آنجا بروم. بنظر می رسد به آنجا هدایت شدم.

- آیا تو و ملیندا صحنه رقص را در برزخ مشترکاً طرح کرده بودید؟

- بله، از همان جا موضوع برنامه‌ریزی شده بود، وقتی او را در مجلس رقص دیدم... شماته به صدا درآمد... ناگهان کاری کردم که هیچ وقت نمی‌کنم. او داشت با مرد دیگری می‌رقصید، من وسط آهنگ جلوی او رفتم و تقاضا کردم که رقص را با من ادامه دهد. وقتی با او شروع به رقصیدن کردم پاهایم سست شده بود، مثل پاهای لاستیکی!

- تو و ملیندا در آن لحظه چه احساسی داشتید؟

- مثل این بود که هر دو در دنیای دیگری هستیم... با هم کاملاً «أخت» بودیم... احساس غریبی بود... کاملاً می‌دانستم که وقایع مهم و مشترکی در انتظارمان است... هدف از این ملاقات... برنامه‌ای که تنظیم شده بود... همه اینها باعث شد که قلبمان به طپش بیفتد... احساس نزدیکی عجیبی به یکدیگر داشتیم.

- پس چرا کلر سر راه زندگی تو قرار گرفته بود؟

- ... قرار بود او مرا وسوسه کند... قرار بود من با او روبرو بشوم منتها بتوانم از مرز او عبور کنم... اگر نه زندگی بکلی وضع دیگری پیدا می‌کرد. وقتی توانستم احساسات خودم را مهار کنم و از او جدا شوم تازه به فرد صحیح رسیدم.

- اگر در ایوا علامت پرچم قرمز خواهرت را نادیده گرفته بودی، و پیش کلر مانده بودی، آیا این زندگیت بکلی هدر داده می‌شد؟

- شاید نه، منتها قطعاً به این باروری نمی‌بود. راه اصلی زندگی را ما برای خود از قبل انتخاب می‌کنیم، منتها گاهی از اوقات مسیرهای دیگری جلوی پایمان قرار می‌گیرند که باید از آنها هم درس بگیریم.

- آیا ممکن است در طول زندگی مرتکب یک اشتباه اساسی بشوید و پرچم عوضی را دنبال کنید، در نتیجه مثلاً کار و شغلتان چیز دیگری بشود، یا به شهر دیگری بروید و لذا نتوانید فرد مؤثری را ملاقات کنید و همه اینها بدان جهت باشد، که مرورهای محل انتخاب زندگی یا مطالب گفته شده در کلاس تشخیص را درست به خاطر نسپرده‌اید؟

- (مکث طولانی) در مورد من وضع این طور است، من غالباً علائم و نشانه‌ها را می‌بینم، اما در بعضی موارد به آنها توجه نمی‌کنم... یعنی به طرف دیگری متمایل می‌شوم. گاهی اوقات دلیلش این است، که حالت وسواس پیدا می‌کنم و علی‌رغم دیدن نشانه‌های زیاد، به تجزیه و تحلیل می‌پردازم. بعضی اوقات برعکس به اندازه

کافی در مورد وضعیت فکر نمی‌کنم، یعنی گاهی به افراط و گاهی به تفریط کشیده می‌شوم.

- و در نتیجه کار خلاف آنچه در برزخ برنامه‌ریزی شده بود انجام می‌دهی؟
- بله و در اینگونه موارد آن نتیجه مطلوب گرفته نمی‌شود... منتها ما به جهت اختیار خودمان گاهی پرچم قرمز را ندیده می‌گیریم.
- من از مکالمه با تو خیلی خوشحال شدم، حالا که به پایان جلسه رسیده‌ایم برایم بگو آیا این کلاس تشخیص به نحو دیگری ممکن است در زندگی تو اثر بگذارد؟
- بله، گاهی اوقات، وقتی در مورد وضعیت خودم حیران می‌مانم، گیج می‌شوم و نمی‌دانم چکار باید بکنم... می‌نشینم حسابی تعمق می‌کنم و آن وقت ناگهان درمی‌یابم که چه راهی را باید انتخاب کنم.

یکی از جالب‌ترین جنبه‌های کار من این است که به سوژه‌هایم کمک کنم، تا بتوانند افرادی که قرار است در سرنوشت آنها نقش مهمی ایفاء کنند را تشخیص بدهند. من معتقدم که مراجعه آنها به دفتر من و صحبت در مورد برخورد خاصی، اصلاً اتفاقی نیست. آیا من به این ترتیب، در کار معنوی که باید خودشان ضمن زندگیشان انجام دهند خلل وارد می‌کنم؟ به دو دلیل تصور نمی‌کنم که اینطور باشد. اول اینکه، اگر قرار باشد در آن زمان که به من مراجعه می‌کنند از وضعیت خاصی مطلع نباشند، به هر حال توانایی نخواهند داشت که آن مطلب را حتی در خواب مصنوعی هم به یاد آورند و بازگو کنند. دوم اینکه، اغلب سوژه‌ها به من مراجعه می‌کنند تا در مورد چیزی که خودشان تصور می‌کنند صحیح است و باید انجام دهند اطمینان بیشتری پیدا نمایند.

من در مورد تشخیص علائم و نشانه‌ها تجربه شخصی دارم، چون به من لطف خاصی شده بود و برای پیدا کردن و شناسایی همسر سه علامت مختلف داشتم. وقتی که من نوجوان بودم، روزی داشتم مجله «لوک» Look را ورق می‌زدم. نزدیک کریسمس بود، ناگهان یک آگهی تبلیغاتی در مورد ساعت‌های مچی «هامیلتون» توجه مرا جلب کرد. در آن آگهی یک خانم زیبا با موهای پررنگ، که لباس سفیدی به تن داشت، این ساعت را به دستش بسته بود. در زیر آگهی نوشته شده بود، «تقدیم به پگی» و بنظر می‌رسید که این خانم ساعت را به

عنوان هدیه کریمس از شوهر خود دریافت کرده بود. بلافاصله احساس عجیبی سراپایم را فراگرفت و هیچ‌گاه آن اسم و قیافه را از یاد نبردم.

در جشن تولد بیست و یک سالگی‌ام، ساعتی کاملاً شبیه به آن از خاله مورد علاقه‌ام دریافت کردم. چند سال بعد که در شهر فینیکس در ایالت آریزونا دوره فوق لیسانس را می‌گذراندم، صبح یک روز شنبه مشغول شستن لباس‌هایم بودم. ناگهان برانگیزنده‌ی اولی به یادم آمد، مثل این بود که پیغامی به مغزم می‌رسد مبنی بر اینکه «زمانش فرارسیده که خانمی با لباس سفید را ملاقات کنی». سعی کردم این فکر را از خاطرم بیرون کنم. اما قیافه‌ای که در آن آگهی دیده بودم همه‌ی بقیه افکارم را تحت الشعاع قرار داده بود. من به ساعت هامیلتون خود نگاه کردم و این فرمان را شنیدم، «همین الان برو». فکر کردم چه افرادی معمولاً لباس سفید می‌پوشند؟ ایده‌ای به خاطرم رسید و به بزرگ‌ترین بیمارستان شهر رفتم و به میز اطلاعات مراجعه کردم و سراغ پرستاری با آن نام و قیافه را گرفتم. به من گفته شد که بله، چنین پرستاری هست و همین الان شیفت کارش تمام شده است. وقتی او را دیدم از شباهت فوق‌العاده او با تصویر ذهنی‌ام در شگفتی ماندم. چون نحوه ملاقات غیرعادی بود خیلی خجالت می‌کشیدم. اما همانروز در راهروی بیمارستان نشستیم و چهار ساعت بدون انقطاع حرف زدیم، مثل دو دوست قدیمی و صمیمی که مدتی طولانی یکدیگر را ندیده‌اند، که البته همان‌طور هم بود. من هیچ‌گاه تا بعد از ازدواجمان به همسرم نگفتم که چرا آن روز به بیمارستان آمدم و سراغ نشانه‌های او را گرفتم. نمی‌خواستم تصور کند که دیوانه هستم. آن وقت همسرم هم اقرار کرد در همانروز ملاقات اولیه‌مان، در مقابل قیافه حیرت زده دوستانش، به آنها گفته بوده است که «همین الان مردی را ملاقات کردم که با او ازدواج خواهم کرد».

توصیه من به همه این است، که در مورد برخوردهای بامعنی زندگی خیلی به تجزیه و تحلیل روشنفکرانه نپردازند. بعضی از بهترین تصمیم‌های ما به نحوی صورت می‌گیرد که آنها را «غریزی» یا «الهامی» می‌نامیم. در چنین مواردی به احساس درونی اعتماد کنید. اگر قرار باشد در زندگی ما لحظه مهم و برخورد سازنده‌ای پیش آید، غالباً رخ خواهد داد.

فصل پانزدهم

تولد دیگر

در فصل‌های قبلی دیدیم که تصمیم در مورد زندگی زمینی جدید هر روح تحت نظم و ترتیب دقیقی صورت می‌گیرد. وقتی من سوژه‌ها را به نزدیک لحظه خروج از برزخ می‌رسانم متوجه می‌شوم که غالباً در خود فرو می‌روند و بعضی‌ها نیز به شوخی‌های بامزه با دوستان خود می‌پردازند. نوع عکس‌العمل، بیشتر به خصوصیات فردی هر روح بستگی دارد، تا مدت زمانی که در آخرین زندگی زمینی بوده است.

تولد دوباره تجربه عمیقی است. روح‌هایی که آماده سفر به کره زمین می‌شوند به مانند سربازان قدیمی هستند، که لباس رزم می‌پوشند و برای جنگ دیگری مهیا می‌گردند. لحظات آخر اقامت در برزخ به منزله فرصت آخر قبل از انتخاب جسم جدید است که روح‌ها به خودیت واقعی خویش آگاه هستند. گزارش آخر مربوط به روح خانمی است که نحوه اخیرترین سفر خود به زمین را برایمان شرح می‌دهد.

گزارش شماره ۲۹

- آیا زمان آن فرا رسیده که برای زندگی جدیدی متولد بشوی؟
- بله.
- چه نکته‌ای در مورد زندگی جدیدت توجه تو را بیشتر جلب کرده است؟
- امکان زندگی در قرن بیستم، زمانه هیجان‌انگیز و جالبی است.
- آیا تو صحنه‌های این زندگی، یا لاقلاً قسمت‌هایی از آن را قبلاً دیده‌ای؟
- به من آموخته شده است که... (حواس سوژه متوجه امر دیگری می‌شود).
- آیا در مورد زندگی بعدی مطلب دیگری است که می‌خواهی مطرح کنی؟

- من دارم با راهنمایم «پومار» Pomar مذاکرات نهایی در مورد امکانات مختلف پروژه (زندگی) آینده‌ام را انجام می‌دهم.
- آیا این دیدار در واقع مصاحبه نهایی تو با پومار است؟
- بله، تصور می‌کنم.
- آیا مایل هستی در خصوص برنامه‌های مختلفی که برای زندگی آینده‌ات داری صحبت کنی؟
- (با صدایی آرام و خشک) فکر می‌کنم برنامه‌هایم را فهمیده‌ام.
- راستی، کلاس آشنایی با زندگی بعدی تو به خوبی پیش رفت؟ تصور می‌کنم آن قسمت از مرحله آمادگی تو انجام شده است.
- (هنوز حواسش پرت است)... من بقیه را ملاقات کردم، یعنی آنهایی که باید در برنامه زندگی آینده‌ام نقشی داشته باشند.
- آیا نشانه‌هایی به تو داده شده که روح‌های مشخصی را در مقاطع معینی از زندگی تشخیص دهی؟
- (با خنده عصبی)... اوه... نشانه‌ها... بله همه این کارها انجام شده است.
- از تو می‌خواهم آنچه را که الان احساس می‌کنی، بدون سانسور یا تجزیه و تحلیل کردن برایم بگویی.
- من دارم... خودم را جمع و جور می‌کنم... برای جهش بزرگ به زندگی بعدی. دلوپس هستم... در عین حال خوشحال و هیجان‌زده هم هستم.
- آیا از رفتن وحشت داری، یا اصلاً فکر می‌کنی که چرا باید دوباره بروی؟
- (با مکث و سپس خوشحالی) از اینکه باید جا و مکان، منزل و ماوایم را در اینجا ترک کنم کمی دلوپس هستم... نمی‌دانم چه برایم پیش می‌آید... منتها از این موقعیت جدید خوشحال هم هستم.
- پس در مورد ترک برزخ احساسات متضادی داری؟
- بله، وقتی زمان رفتن مجدد فرامی‌رسد اغلب ما این حالت را داریم... اما وقتی کار ناتمام داشته و از برنامه عقب باشیم پومار متوجه می‌شود... می‌دانید در اینجا هیچ چیز را نمی‌شود پنهان کرد.
- بسیار خوب، فرض می‌کنیم که چراغ سبز برای رفتن به زندگی دیگری داده شود، با شمارش ۳، به مرحله‌ای می‌رسی که زمان قطعی رفتن فرارسیده و باید برزخ را ترک کنی، یک، دو، سه. حالا تعریف کن چه می‌شود.

- با همه خداحافظی می‌کنم... این کار سخت است (سرش را به عقب می‌اندازد) به هر حال آنها برایم آرزوی موفقیت می‌کنند و از پیش آنها می‌روم... تنها می‌مانم. عجله‌ای در کار نیست. پومار به من امکان می‌دهد که افکارم را متمرکز کنم. وقتی کاملاً آماده شدم او می‌آید و مرا همراهی می‌کند... به من اعتماد به نفس می‌دهد... تشویقم می‌کند... او خودش می‌فهمد چه موقع حاضر هستم.

- احساس می‌کنم که حالا در مورد تولد جدیدت احساس بهتری داری و خوشحال‌تری.

- بله، دوره جدیدم آغاز می‌شود، با جسم جدید... و راه جدیدی که در پیش دارم.

اکنون من این سوژه را آماده می‌کنم که برزخ را ترک کند و به زندگی فعلیش بیاید. من به همان اندازه الان مواظب او هستم که در موقع به عقب بردن او و رساندنش به برزخ از او مواظبت می‌کردم. ابتدا چتر انرژی حفاظتی که در اطراف او افکنده بودم را تقویت می‌کنم، سپس تکنیک لازم را به کار می‌برم تا این روح با فکر نوزادی که قرار است در آن حلول کند تعادل برقرار نماید.

- بسیار خوب پومار همراه توست و آماده خروج از برزخ هستی. حالا می‌خواهم عمیقاً در خود فرو روی و دقیقاً به من بگویی که چه کار باید انجام دهی.

- (مکث) ما شروع به حرکت می‌کنیم... با سرعت خیلی زیاد. سپس من متوجه می‌شوم که پومار از من جدا می‌شود... من تنها هستم.

- چه چیز می‌بینی یا حس می‌کنی؟

- اوه... من....

- درست توجه کن! تو تنها هستی و با سرعت حرکت می‌کنی، بعداً چه می‌شود؟

- (با صدای بسیار آهسته)... دور می‌شوم... از لایه‌های سفید می‌گذرم.

- به حرکت خود ادامه بده.

- اوه، من... از لایه‌هایی که مانند پارچه ابریشم لطیف هستند عبور می‌کنم. به

نوعی راهرو یا دهلیز می‌رسم... حرکتم تندتر و تندتر می‌شود.

- ادامه بده، صحبتت را قطع نکن.

- همه چیز مبهم است... من به طرف پایین سر می‌خورم... وارد لوله تاریک

توخالی می‌شوم... از تاریکی می‌گذرم... سپس وارد محیط گرمی می‌شوم.

- الان کجا هستی؟

- (مکث) حالا می‌فهمم که در درون مادرم هستم.

- تو چه کسی هستی؟

- (با خنده) من در درون یک بچه هستم... من بچه هستم.

لوله تاریک توخالی که این سوژه گزارش می‌دهد، مجرای تولد از مادر نیست. این در واقع تونلی است که روح پس از مرگ جسم و در بازگشت به برزخ از آن می‌گذرد، حتی ممکن است که این همان مسیر باشد. خواننده ممکن است تعجب کند که چرا من اینقدر در مورد مرحله تولد مواظب سوژه هستم، حال آن که همین روح را بارها، در هر جلسه، از یک زندگی به زندگی قبلی می‌برم و برمی‌گردانم. این امر به دو دلیل است. اولاً گزارش روح از یک زندگی قبلی الزاماً عبور از مرحله تولد را شامل نمی‌شود. غالباً من سوژه‌هایم را مستقیماً از برزخ به دوران بلوغ زندگی قبلی می‌برم. ثانیاً، وقتی می‌خواهم سوژه‌های مرحله تولد را تجربه و توصیف کند، باید مطمئن باشم پس از بیدار شدن از خواب مصنوعی دچار هیچ‌گونه عارضه و ناراحتی نشود. قبل از ادامه گزارش این سوژه می‌خواهم در خصوص چگونگی ورود روح به جسم نوزاد مطالبی بیان کنم. تمام سوژه‌ها می‌گویند که آمدن از برزخ و همراه شدن با یک نوزاد سریع‌تر از بازگشت به برزخ، پس از مرگ جسم، صورت می‌گیرد. علت این امر چیست؟ پس از مرگ، روح از تونل زمان می‌گذرد و پس از عبور از دروازه‌ای به برزخ وارد می‌شود. همان‌طور که قبلاً ذکر شد این مراحل باید تدریجی صورت گیرد تا روح بتواند با وضعیت جدید تطبیق پیدا کند. حال آن که وقتی روح برزخ را ترک می‌کند و برای آمیختن به نوزادی می‌آید فکرأ برای این تغییر آمادگی پیدا کرده و تطبیق راحت‌تر و سریع‌تر صورت می‌گیرد. ضمناً دوران توقف در رحم مادر هم انجام این تطبیق را سهل‌تر می‌کند.

اما در هر حال ما هنوز آمادگی کامل برای تحمل جوش و خروش و هیجانات تکان دهنده تولد، روبرو شدن با چراغ‌های پرنور اطاق زایمان، اجبار ناگهانی تنفس و دست به دست شدن‌های اولیه را نداریم. سوژه‌ها می‌گویند جریان تولد در مقایسه با مرگ جسم، شوک فیزیکی بسیار شدیدتری دارد.

در لحظه‌ای از زمان، بلافاصله قبل از تولد، روح خیلی محتاطانه جسم را لمس می‌کند و با مغز نوزاد ارتباط برقرار می‌نماید. بدن نوزاد در مورد قبول یا رد روح حق انتخاب ندارد. در لحظه اولیه ورود به جسم شمارش زمان به شاخص

زمین آغاز می‌شود. زمان دقیق ارتباط روح با جسم بستگی به انتخاب روح دارد. من سوژه‌هایی داشته‌ام که در آخرین لحظات زایمان وارد جسم نوزاد شده‌اند، اما این حالت تقریباً غیرعادی است. تحقیقات من نشان می‌دهد روح‌هایی که زودتر به جنین می‌پیوندند، در دوران حاملگی مکرراً به دورن و بیرون رحم مادر می‌آیند و می‌روند.

وقتی تولد صورت گرفت، اتحاد روح و جسم تکمیل می‌شود و بصورت نوعی شراکت درمی‌آید. روح باقی، در این هنگام جایگاه پیشرفت خودیت واقعی انسان می‌شود. روح میراث خود را که منتج آگاهی‌ها و زندگی‌های متعددی است با خود می‌آورد. اگر چه قبلاً گفته شد، که برای روح‌های مصدوم محدودیت‌هایی پیش می‌آید. منتها روح معمولاً محبوس نمی‌شود. امکان خروج روح از جسم به جز لحظه مرگ فیزیکی باز هم در مواردی وجود دارد. مثلاً در حالت خواب، تمرکز عمیق و یا وقتی بدن تحت تأثیر داروهای بیهوشی اطاق جراحی قرار دارد روح موقتاً جسم را ترک می‌کند. غیبت روح در مورد صدمات شدید مغزی و یا حالت کوما خیلی طولانی‌تر است.

سوژه ۲۹ با شرح زیبایی اعجاب‌آمیز و خلاقه پیوستن روح به جسم انسان جدید مطالب خود را ادامه می‌دهد. پیوند قسمت متفکر و آگاه خودیت با بُعد فیزیکی و جسم نوزاد، دایره مربوط به شرح صحنه مرگ جسم، گزارش شماره ۱ را تکمیل می‌کند.

- خوشحالم که سالم و سرحال به جسم جدیدی وارد شدی. حالا به من بگو که چه مدت از تشکیل جنین گذشته است؟
- پنج ماهه است.

- آیا تو معمولاً در همین موقع از دوران بارداری به جنین می‌پیوندی؟
- نه، زمان پیوستن من به جسم‌هایم متفاوت بوده و به وضع بچه، مادر و زندگی‌ای که در انتظارش بوده‌ام بستگی داشته است.
- اگر به هر دلیلی جنین، قبل از تولد، سقط شود، تو به عنوان روح ناراحت می‌شوی.

- اگر قرار باشد بچه به مرحله تولد نرسد، ما اطلاع داریم و لذا سقط جنین برایمان تعجب‌آور نیست. گاهی آن جسم را فقط به منظور تسلی دادن همراهی می‌کنیم.

- خوب، اگر بچه متولد نشود، آیا مأموریت شما برای آن زندگی منتفی می‌شود؟

- نه، در چنین مواردی، اصلاً قرار نبوده که مأموریتی همراه آن بچه داشته باشیم.
- آیا بعضی از نوزادانی که سقط می‌شوند اصلاً روح نداشته‌اند؟
- این بستگی به زمان سقط دارد. آنهایی که در مراحل اولیه از بین می‌روند احتیاجی به روح ندارند.

یادداشت: این موضوع چه در گذشته و چه در زمان حال مورد بحث و اختلاف نظر بوده است. در قرن سیزدهم، کلیسای مسیحی لازم دید که موضعش در قبال زمانی که جنین صاحب روح می‌شود را مشخص نماید. سنت توماس اکویناس St. Thomas Aquinas و سایر الهیون قرن سیزدهم به طریق فرضی و اختیاری اعلام کردند که روح چهل روز پس از انعقاد نطفه وارد جنین می‌شود.
- فرض کنیم که قرار است جنین تمام دوران داخل رحم را طی کند و متولد شود، آیا تو می‌دانی که سایر روح‌ها معمولاً در چه زمانی وارد جسم می‌شوند؟
- (با حالت حدس زدن) اوه... بعضی‌ها مدت طولانی‌تری دور و بر جنین می‌پلکند، یعنی می‌روند و می‌آیند، وضع خسته کننده‌ای است.

- یعنی معمولاً چکار می‌کنند؟

- مثلاً خود من مدت خیلی زیادی در درون رحم نمی‌مانم، چون حالت بی‌کاری و بی‌حوصلگی دست می‌دهد.

- خوب، مثلاً همین دفعه که در رحم مادر هستی، اگر همراه جنین نباشی چه کار می‌کنی؟

- (با لبخند خوشحالی) راستش را می‌خواهی؟ خیلی خوب می‌گویم، من به بازی و تفریح می‌پردازم. وقتی جنین هنوز خیلی فعال نیست موقعیت خوبی برای تنبلی می‌باشد. من و سایر دوستانم که در موقعیت مشابه هستند سری به کره زمین می‌زنیم، به جاهای جالب و دیدنی می‌رویم، بعضی اوقات هم از اماکنی که در زندگی‌های قبل آنجا بوده‌ایم دیدن می‌کنیم.

- آیا تو و سایر روح‌ها فکر نمی‌کنید که ترک جنین برای مدت طولانی نوعی کوتاهی در مورد مأموریت و مسئولیت شما می‌باشد؟

- (با حالت دفاعی) اصلاً کی گفت که ما مدت طولانی جنین را ترک می‌کنیم. تازه، در آن مرحله کار اصلی ما هنوز شروع نشده است.

- وقتی جنین را ترک می‌کنید. آیا فقط در سطح کره زمین به این طرف و آن طرف می‌روید؟

- بله، ما سعی می‌کنیم که خیلی با جنین فاصله نگیریم. من نمی‌خواهم شما فکر کنید که ما با بچه متولد نشده هیچ کاری نداریم.
- اوه، چطور؟

- من با ذهن آن بچه مشغول هستم، اگر چه هنوز کاملاً آماده نیست.

- چرا در این مورد بیشتر صحبت نمی‌کنی؟ وقتی قرار است تو یک زندگی خود را با آن جسم بگذرانی واقعاً چکار می‌کنی؟

- (با آه طولانی) وقتی قرار است با بچه‌ای متصل شوم، باید فکر خودم را با مغز او هم‌آهنگ Synchronization کنم. ما باید با همدیگر به عنوان دو شریک خو بگیریم.

- این مطلب را سایرین هم به من گفته‌اند، آیا بین تو و نوزاد بلافاصله نوعی صمیمیت برقرار می‌شود؟

- خوب، من در فکر بچه هستم، اما جدا هم هستم. در اوایل کار خیلی آرام و محتاط عمل می‌کنم.

- ممکن است دقیق‌تر توضیح دهی که با ذهن بچه چکار می‌کنی؟

- امر ظریفی است، نباید شتاب کنم، تدریجاً ارتباط برقرار می‌کنم، وضعیت ذهنی هر بچه هم متفاوت است.

- آیا بچه دروناً، تضادی در مورد تو احساس می‌کند؟

- بله، در شروع کمی مقاومت هست، زمانی که در آن گذرگاه هستیم پذیرش کامل نیست، البته این حالت کاملاً عادی می‌باشد... تا وقتی که آشنایی کامل به وجود آید (لحظه‌ای سکوت می‌کند و با آرامی می‌خندد) تا آن موقع من مرتباً با خودم برخورد دارم!

- در دوران پیوستن تو به بچه، چه موقع او قدرت هویت تو را می‌پذیرد؟

- من به کار بردن لغت قدرت را در این مورد نمی‌پسندم. ما هیچ‌وقت برای اتحاد با بچه اعمال قدرت نمی‌کنیم. جایگزینی من بسیار محتاطانه صورت می‌گیرد.

- آیا زندگی‌ها و تولدهای زیادی طول کشید تا تو روش برخورد با جسم را یاد گرفتی؟

- او... بله مدتی طول کشید... روح‌های جدید را در جریان برخورد با جسم کمک می‌کنند.
- چون تو حالت انرژی خالص داری آیا با ارتباطات الکتریکی مغزی شبیه مبدل‌های عصبی Neurotransmitters و سلول‌های عصبی ارتباط برقرار می‌کنی؟
- (مکث) بله، چیزی شبیه این. منتها من در زمان آشنایی با امواج مغزی بچه چیزی را به هم نمی‌ریزم.
- منظورت این است که شبکه تنظیم ذهنی بچه را دست‌کاری نمی‌کنی؟
- منظورم روش دریافت و فهم علائم است، هر بچه‌ای روش خاص خود را دارد.
- می‌خواهم با من کاملاً صادق باشی. آیا تو واقعاً فکر بچه را تحت نفوذ و مهار اراده خودت قرار نمی‌دهی؟
- شما متوجه نیستید. اتحاد ما نوعی به هم‌آمیختن است. قبل از ورود من خلاءای وجود داشته که با آمدن من پر می‌شود و بچه تکمیل می‌گردد.
- آیا تو هوشمندی با خود می‌آوری؟
- ما توانایی که در بچه هست را پرورش می‌دهیم.
- آیا می‌توانی دقیق‌تر توضیح دهی که روح واقعاً چه چیزی برای جسم به ارمغان می‌آورد؟
- ما فهم قضایا و تشخیص واقعیات و حقایق را امکان پذیر می‌کنیم، یعنی مفهوم واقعی آنچه که مغز می‌بیند.
- آیا مطمئن هستی که این بچه در ابتدا تو را به عنوان یک اجنبی تلقی نمی‌کند؟
- نه، اصلاً، ما با مغزی که هنوز آگاهی خاصی ندارد متحد می‌شویم. او مرا به عنوان دوست، یا بهتر بگویم دوقلوی خودش می‌پندارد، که قسمتی از اوست، مثل این است که خود بچه هم منتظر ورود من بوده است.
- تصور می‌کنی نیروی برتری، بچه را برای تو آماده می‌کند؟
- درست نمی‌دانم، اما این طور بنظر می‌رسد.
- آیا کار اتحاد بین شما قبل از تولد پایان می‌پذیرد؟
- نه، اما در لحظه تولد ما یکدیگر را تکمیل می‌کنیم.
- پس جریان اتحاد مدتی طول می‌کشد؟
- البته، تا با یکدیگر کاملاً خو بگیریم. و همان‌طور که گفتم در آن دوره من مکرراً بچه متولد نشده را ترک می‌کنم.

- این دوران تطبیق و خوگرفتن در مورد روح‌هایی که در لحظه تولد به جسم بچه می‌پیوندند چگونه صورت می‌گیرد؟

- خوب، روش آنها بدان صورت است، باید کار خود را در گهواره انجام دهند.

- تا چه زمانی شما جسم بچه را گهگاه ترک می‌کنید؟

- تا سن پنج یا شش سالگی. معمولاً وقتی بچه برای مدرسه رفتن آماده شود همکاری ما بصورت عملیاتی درمی‌آید. قبل از این سن می‌شود بچه را به حال خود تنها گذاشت.

- آیا شما موظف نیستید که دائماً در جسم خود باشید؟

- اگر اشکالی برای جسم پیش بیاید من با سرعت گلوله حاضر می‌شوم.

- اگر با دوستان مشغول تفریح باشی، چطور می‌فهمی که اشکالی پیش آمده؟

- هر مغزی، امواج خاص خود را ساطع می‌کند، مثل اثر انگشت. اگر برای بچه‌ای که ما قسمتی از او هستیم اشکالی پیش بیاید بلافاصله می‌فهمیم.

- پس تو در همه موارد مواظب بچه هستی، چه در درون او باشی و چه در بیرون، بله؟

- (با افتخار) بله، البته، تازه من مواظب والدین هم هستم. آنها ممکن است در اطراف بچه با هم بگو مگو داشته باشند که ارتعاشات آزاردهنده را سبب می‌شود.

- اگر چنین اتفاقی بیفتد، تو به عنوان روح چکار می‌توانی بکنی؟

- تا آنجا که ممکن است بچه را آرام می‌کنم. ضمناً توسط بچه سعی می‌کنم والدین را نیز آرام نمایم.

- به عنوان مثال بگو برای آرام کردن والدین چه کاری از تو ساخته است؟

- مثلاً بچه را وادار می‌کنم که برای والدینم بخندد، بصورت آنها چنگ بزند، اینطور چیزها بچه را نیز برای والدین عزیزتر می‌کند.

- آیا تو که در حالت روحی هستی می‌توانی حرکت فیزیکی بچه را هم سبب بشوی؟

- بله، من مثلاً آن قسمت از مغز که حرکات را کنترل می‌کند فشار می‌دهم، حتی گاهی دنده‌های بچه را غلغلک می‌دهم که بخندد، خلاصه هر کار که لازم باشد انجام می‌دهم تا محیط خانواده‌ام آرام‌تر باشد.

- حالا بگو، در درون رحم مادرت چه احساس و حالتی داری؟

- این احساس گرما و محبت بسیار دلپذیر است. غالباً این عشق مادر و فرزندی وجود دارد.... گاهی هم تنش حاکم می‌شود. ضمناً من از این فرصت استفاده می‌کنم تا کارهایی را که باید بعد از تولد انجام دهم برنامه‌ریزی نمایم. به زندگی‌های گذشته و موقعیت‌های از دست رفته‌ام فکر می‌کنم و همین امر برایم انگیزه می‌شود.

- هنوز خاطرات زندگی‌های قبلیت دچار فراموشی نشده و در برزخ بایگانی نگردیده‌اند؟

- نه آن جریان پس از تولد شروع می‌شود.

- وقتی بچه متولد شود، آیا هیچ آگاهی از هویت روح خود و دلایل پیوستن به او را دارد؟

- (مکت) مغز بچه آنقدر پرورش یافته نیست که بتواند اینگونه اطلاعات را تجزیه و تحلیل کند. اما خاطراتی از زندگی‌های قبلی روحش دارد که بتدریج محو می‌شود.^{۷۱} این اطلاعات سپس فقط در درون من محفوظ می‌ماند و باید هم این طور باشد.

- آیا خاطرات دوران طفولیت سایر زندگی‌هایت هم گاهی بیاد این بچه می‌آید؟

- بله، ما گاهی رویاهایی داریم، مثلاً هنگام بازی با سایر بچه‌ها داستان‌هایی خلق می‌کنیم و از دوستان خیالی حرف می‌زنیم، اما در واقع آن قصه‌ها و آن رفقا واقعیت داشته‌اند... و فراموش شده‌اند. بچه‌ها در سال‌های اول تولد چیزهایی می‌دانند که خارج از تصور بزرگ‌ترهاست.

- خوب حالا درست لحظه قبل از تولدت فرا رسیده، به من بگو که مشغول چه کاری هستی؟

- دارم به موسیقی گوش می‌کنم.

- چه موسیقی‌ای؟

۷۱- هر طفلی از جنس بشر، پس از تولد یافتن از رحم مادر و روح بر او دمیدن، تا مدتی به حکم طبیعت، قوه فکر کردن و حرکات بالاراده (از قبیل ایماء و اشاره و تکلم و غیره) ندارد، خاطرات گذشته‌اش را به یاد خواهد داشت. زیرا در آن سن نمی‌تواند تشخیص دهد خودیت این قالبش غیر از خودیت قالب سابقش می‌باشد. روی این اصل در نشأه رویای گذشته‌اش (مانند رویای خواب) زندگی می‌کند. سپس به هر میزانی که متدرجاً رشد جسمی و فکریش نمو می‌یابد، به همان نسبت سوابق قبلی‌اش از خاطرش محو می‌گردد. البته مدت یادآوردن آن سابقه خیلی کوتاه است شاید حداکثر از چند ماه تجاوز ننماید. (صفحه ۷۸ معرفت الروح)

- پدرم صفحه‌ای را گذاشته و دارد گوش می‌کند، برایش خیلی آرامش بخش است. مشغول تفکر است... کمی برایش نگران هستم....

- چرا؟

- (با خنده) آخه، او پسر می‌خواهد، ولی من به زودی نظر او را عوض می‌کنم.

- پس دوران کارسازی در پیش داری، بله؟

- (مصمم) بله، من منتظر هستم که زمانش فرا برسد و من با اولین نفس بصورت

یک انسان قدم به عرصهٔ دنیا بگذارم. این لحظات آخر اندیشه در خصوص زندگی

بعدی من می‌باشد. وقتی متولد شوم... زمان دویدن فرامی‌رسد.

نتیجه

اطلاعات ارائه شده در این کتاب پیرامون بقای روح پس از مرگ، نشانگر با معنی‌ترین تفسیر و توجیهی است که من در تمام عمر خود، درباره علت وجودی بشر یافته‌ام. تمام سال‌هایی که در راه جستجو و کشف علت غایی زندگی صرف کردم، به زحمت مرا برای آن لحظه حساس آماده کرد که یک سوژه هیپنوتیزم در حالت خواب مصنوعی، دری را به سوی جهان جاویدان برویم گشود.

قدیمی‌ترین دوست من، اکنون یک کشیش کاتولیک است. در دورانی که دو پسر بچه بودیم و با هم روی تپه‌ها و کنار سواحل لوس‌آنجلس قدم می‌زدیم، با یکدیگر بحث و گفتگوهای فلسفی فراوانی داشتیم، اما اعتقادات معنوی ما فرسنگ‌ها با هم فاصله داشت. روزی به من گفت: «من فکر می‌کنم برای تو شجاعت بسیاری لازم است که بتوانی یک خدانشناس باشی و به هیچ چیز ورای این زندگی اعتقاد نداشته باشی». در آن روزها، و همچنین تا سال‌ها پس از آن، من موضوع را به این شکل نمی‌دیدم. از سن پنج سالگی به بعد والدینم مرا، به مدت طولانی، به شبانه‌روزی‌هایی که شبیه مدارس نظامی اداره می‌شد می‌فرستادند. احساس مطرود بودن و تنهایی چنان در من قوت گرفت که به هیچ قدرتی بالاتر از خودم معتقد نبودم. اکنون می‌فهمم که قدرت تحمل آن وضع، به شکل ماهرانه و پنهانی که قادر به دیدن و تشخیص آن نبودم، به من داده شده است. من و دوستم هنوز درباره معنویت نگرش‌های مختلفی داریم، لیکن هر دوی ما عمیقاً ایمان داریم که نظم و هدف نهایی این آفرینش از یک شعور و آگاهی والاتری سرچشمه می‌گیرد.

وقتی به گذشته زندگی خود نگاه می‌کنم بنظرم می‌رسد این امر تصادفی نبوده است که مردم نهایتاً برای خواب مصنوعی که آن را به عنوان وسیله قابل اعتمادی برای کشف حقیقت قبول دارم به من مراجعه کرده و درباره راهنماها، دروازه‌های بهشتی، گروه‌ها و کلاس‌های درسی در عالم دیگر و چگونگی خلقت

برایم صحبت کنند. حتی اکنون گاهی احساس می‌کنم که مانند بیگانه متجاوزی در خلوت ذهن آنانی که دنیای روحی و جایگاه خود را شرح می‌دهند وارد شده‌ام، اما دانش آنهاست که راه را به من نشان داده است. هنوز برای من حیرت‌انگیز است، که چرا باید پیغام‌آور و مبشر آگاهی‌های معنوی مطرح شده در این کتاب باشم، حال آن که فرد دیگری با شک و تردید و بدگمانی کمتر یقیناً برای این منظور مناسب‌تر از من بود. البته در واقع کسانی که ضمن گزارشات و سرگذشت‌های این کتاب معرفی می‌شوند مبشران واقعی امید به آینده هستند، نه کسی که آنها را روایت و بازگو می‌کند.

هر چه درباره این که ما کیستیم و از کجا آمده‌ایم آموخته‌ام مدیون کسانی است که به طلب کمک به سوی من کشیده شده‌اند. آنان به من آموخته‌اند که یکی از جنبه‌های مهم مأموریت ما در کره خاکی این است که علی‌رغم جدا ماندن از اصل، مسکن و مأوای واقعی خود بتوانیم اینجا را تحمل کنیم. روح هنگامی که در قالب بدن انسان است اصولاً تنهاست. تحمل غربت و تنهایی نسبی روح، روی کره خاکی در دوران موقت زندگی جسمی بخصوص وقتی دشوارتر می‌شود، که به علت دید محدود ضمیر آگاه خود تصور کند بعد از این زندگی هیچ چیز وجود ندارد. شک و تردیدهای ما وسوسه‌مان می‌کند که فقط به دنبال دست‌آویزها و وابستگی‌هایی در دنیای اطراف خود بگردیم که می‌توانیم آنها را ببینیم. یافته‌ها و کشفیات علمی نمایانگر ناچیزی کره زمین مانند ذره ماسه‌ای در حاشیه یک ساحل عظیم کهکشان و در برابر دریای عظیم کائنات می‌باشد و این احساس پوچی و بی‌اهمیتی ما را صد چندان می‌کند.

چرا هیچ موجود دیگری روی کره خاکی نگران زندگی پس از مرگ نیست؟ آیا فقط به این دلیل است که ما به جهت خودخواهی و غرور مفرط ننگ داریم از اینکه زندگی را امری موقت و گذرا بینداریم، یا به خاطر آن است که، موجودیت ما به یک نیروی والاتری بستگی دارد؟ برخی مردم می‌گویند هر نوع برداشتی درباره جهان باقی و آخرت تنها خوش خیالی می‌باشد. من نیز همین طور فکر می‌کردم. به هر حال این طرز فکر که ما به طور اتفاقی و تصادفی خلق نشده‌ایم، بر منطقی استوار است. همین منطق حاکی از آن است که ما در داخل یک سیستم جهانی Universal قرار داریم، که تبدیل و دگرگونی وجود و

«خودیت» ما را به سوی مقصد و هدف معینی رهبری می‌کند. من اعتقاد دارم این صدای روح ماست که می‌گوید ما هویت و شخصیتی داریم که قرار نیست بمیرد و نابود شود.

تمامی اطلاعات مربوط به زندگی پس از مرگ که ضمن سرگذشت‌ها و گزارشات سوژه‌ها شرح داده شده و در بایگانی من موجود است، فاقد هر گونه اساس علمی برای اثبات گفته‌های این اشخاص می‌باشد. برای آن دسته از خوانندگانی که مطالب این کتاب را بیش از حد بی‌سابقه و ندیده و نشنیده می‌یابند، تنها یک امید دارم، اگر شما پس از خواندن این کتاب، هیچ چیز عایدتان نشده باشد به جز این اندیشه، که ممکن است هویت جاودانه‌ای داشته باشید که ارزش جستجو کردن و یافتن دارد، در آن صورت من توفیق بزرگی به دست آورده‌ام.

یکی از دشوارترین نگرانی‌های تمام اشخاصی که می‌خواهند به چیزی مافوق خودشان اعتقاد پیدا کنند، تفکر دربارهٔ علت و منشاء این همه بدی و ناروایی در جهان است. نخستین مثالی که در این مورد مطرح می‌شود موضوع شیطان (اعمال شیطانی) است. وقتی من از اشخاص تحت هیپنوتیزم سؤال می‌کنم که چگونه خداوند رحمان و رحیم رنج و درد بندگان خود را روا می‌دارد، با کمال شگفتی می‌بینم که در پاسخ‌های آنها تفاوت‌های بسیار اندکی وجود دارد. همهٔ سوژه‌ها می‌گویند خالق که روح ما را به وجود آورده است آرامش کامل را، از قصد، دور از دسترس قرار داده تا ما برای رسیدن به آن بیشتر بکوشیم.

ما از خطا می‌آموزیم. فقدان خصائل پسندیده خلل و شکاف‌هایی را که در طبیعت ما موجود است برملا می‌سازد. اموری که ناخوشایند تلقی می‌کنیم، برای امتحان^{۷۲} ماست. در غیر این صورت ما هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای بهبود اوضاع جهان اطراف خود نمی‌داشتیم و هیچ معیاری برای سنجش و اندازه‌گیری میزان پیشرفت و موفقیت در اختیارمان نمی‌بود. وقتی از سوژه‌هایم می‌پرسم، که چرا معلمین روحی آنها گاهی کارهایی از خود بروز می‌دهند که ما به عنوان رحم و

۷۲- امتحان یکی از ضروریات طی راه معنوی است، چنان که از ضروریات طی مدارج تحصیلی ظاهری هم هست. (صفحه ۶۳ مبانی معنویت فطری)

شفقت می‌شناسیم و گاهی هم اعمالی می‌کنند که ما به خشم و غضب تعبیر می‌نماییم، آنها جواب می‌دهند که خالق، ما را به منظور خاصی با انواع صفت‌ها روبرو می‌کند. برای مثال اگر ما بدی را تظاهر عدالت و خوبی را نشانهٔ رحم و مروت تلقی کنیم، چنانچه خداوند فقط همیشه ما را با اعمال شفقت‌آمیز مردم روبرو می‌کرد هیچ‌وقت مفهوم واقعی عدالت را کاملاً درک نمی‌کردیم.

مطالب این کتاب نشانگر نظم و خردی است که از سطوح مختلف انرژی روحی سرچشمه می‌گیرد. پیام مشخص و قابل توجهی، که بخصوص در کلام سوزدهای پیشرفته وجود دارد، این است که احتمالاً روح برتر حاکم بر دنیای ما در سطحی پایین‌تر از کمال مطلق قرار دارد و به این ترتیب خطا ناپذیری مطلق به منبع الهی والاتری منحصر می‌شود.

در اثر بررسی‌های خود به این باور رسیده‌ام که ما در دنیایی دور از کمال و جامعیت زندگی می‌کنیم، که عمداً به این شکل طراحی شده است. زمین، فقط یکی از عوالم و دنیاهای بی‌شماری است که روی آن موجودات ذی شعوری زندگی می‌کنند و هر یک از این دنیاهای نواقصی دارند، که نهایتاً باید با یکدیگر هماهنگ شوند. از تصمیم و گسترش این اندیشه نتیجه می‌گیریم، که ممکن است کرهٔ زمین یکی از کیهان‌های تک بُعدی بی‌شماری باشد که هر کدام به نحوی با خبرگی خاص خالق خود اداره می‌شوند. به عبارت دیگر چنان که در این کتاب دیدیم روح‌ها در سطوح مختلف پیشرفت هستند، خالق‌ها نیز سطوح متفاوت خود را دارند. در زیر سقف این معبد، خدایان موجود الهی سرزمین ما نیز، چه مؤنث، چه مذکر و چه شیء، قلمرو خود را به شیوهٔ خاص مورد نظر خود اداره می‌کنند.

روح‌هایی که به سیاره‌های دیگر کهکشان ما می‌روند، زادهٔ روح برتری هستند که در اثر تلاش و کوشش بر خرد والاتری دست یافته‌اند، آیا در این صورت امکان دارد، که به وجود آورندهٔ برتری داشته باشیم که همان خدای مطلق است؟ این اندیشه که خدای ما، به مانند خود ما، در حال تحول و تکامل است، چیزی از اعتبار و اهمیت آن منبع نهایی کمال، که خدای ما هم از آن ناشی می‌شود نمی‌کاهد. به عقیدهٔ من قدرت اداره و حاکمیت مطلق خداوند Omnipotence کماکان دست نخورده باقی خواهد ماند حتی اگر اجازه دهد که

اجزاء و شاخه‌های تکامل نیافته او، فرصت بلوغ، تکامل و پختگی به دست آورند. این خدایان کوچک‌تر حتی مجاز هستند که دنیاها را ناقص خود را خلق کنند و از آنها به عنوان وسیله نیل به تکامل و پیوستن به خدای اول و آخر و یا خدای مطلق استفاده نمایند.

جنبه‌های دخالت و تأثیرگذاری خدا در این جهان باید به عنوان یک واقعیت تغییر ناپذیر باقی بماند. اگر خدای ما بهترین خدا نیست زیرا از درد و رنج به عنوان وسیله‌ای برای آموزش استفاده می‌کند، ما باید همین وضعیت را به منزله بهترین امکانی که در اختیار ماست بپذیریم و همچنان بر این باور استوار باشیم که، در هر حال وجودمان یک هدیه الهی و آسمانی است. یقیناً آسان نیست که این طرز فکر را مثلاً به کسی که جسماً در رنج و عذاب می‌باشد و یا بیماری لاعلاجی دارد بفهمانیم. درد در زندگی بخصوص از این نظر زیان‌آور است، که می‌تواند قدرت شفابخشی و خوددرمانی روح ما را فلج کند. به ویژه اگر نپذیرفته باشیم که هر چه بر سر ما می‌آید در واقع یک امتحان از پیش طراحی شده است. با این حال در طول حیات سرنوشت «کارما»ی ما چنان طراحی شده است که هیچ امتحان و آزمایشی، خارج از قدرت و تحمل ما، برایمان پیش نمی‌آید.

در یک معبد «وات» Wat در کوهستان‌های شمالی تایلند، یک معلم بودایی روزی یک حقیقت ساده را به من یادآوری کرد. او گفت: «حیات به عنوان یک وسیله بیان و اظهار وجود به ما هدیه شده است و به ما فقط چیزهایی را یاد می‌دهد که هنگام گوش کردن به ندای قلب خود در جستجوی آن باشیم». عالی‌ترین جلوه این اظهار وجود، مهربانی و مهرورزی به دیگران است. روح ما ممکن است از جایگاه همیشگی خود به جاهای دوردست سفر کند، لیکن ما فقط مسافران گردشگر (توریست) هستیم. ما در زندگی خود مسئولیت تحول و دگرگونی و رسیدن به مراحل بالاتر آگاهی برای خود و دیگران را به دوش داریم. بنابراین این سفر ما در حقیقت یک سلوک دسته جمعی است.

ما موجودات الهی ولیکن به کمال نرسیده‌ای هستیم که در دو جهان مادی و معنوی وجود داریم. این سرنوشت ماست که بین این دو جهان از طریق فضا و زمان، رفت و برگشت کنیم و ضمن آن بیاموزیم، که چگونه بر نفس خود مسلط شده و چطور بر دانش و آگاهی خود بیفزاییم. ما باید به این فرآیند (پروسه)

با صبوری اعتماد و اعتقاد داشته باشیم. اغلب ما، مادام که در قالب جسم هستیم هیچ‌گاه به کنه جوهر وجودی‌مان پی نخواهیم برد، اما خود Self واقعی ما هرگز نابود نمی‌شود و همیشه در ارتباط با دو جهان باقی می‌مانیم.

برخی از سوژه‌های پیشرفته من ذکر کرده‌اند، که در جهان روح (و عالم باطن) جنبش فزاینده‌ای برای دگرگون کردن قواعد بازی در زمین وجود دارد. این اشخاص می‌گویند هنگامی که در فرهنگ‌های کهن‌تری زندگی می‌کرده‌اند، روح آنها درباره خودیت و زندگی بین زندگی‌ها، فراموشی و ناآگاهی کمتری داشته است. بنظر می‌رسد که در چند هزار سال اخیر سدها و موانع بیشتری بر خاطرات جاودانی و فنا ناپذیر ما در سطح خودآگاهی ایجاد شده است. این امر یکی از عواملی می‌باشد که به از دست رفتن اعتماد ما نسبت به ظرفیت تعالی و پیشرفت و بازگشت به صورت والاتر خود دامن زده است. امروزه کره زمین، مملو از افرادی است که در مورد معنای واقعی زندگی احساس ناامیدی و پوچی می‌کنند. فقدان ارتباط با جنبه جاودانی و مرگ ناپذیری روح خود، همراه با فراوانی مواد (مخدر) شیمیایی روان‌گردان و انفجار جمعیت در ذهن ما طوفانی پیا کرده است. به من گفته شده است، تعداد بسیاری از ارواح که در قرن‌های اخیر حلول بیشتری به روی زمین داشته‌اند هنگامی که امکانش را داشته باشند به سوی فضاهایی که فشار روانی کمتری ایجاد می‌کنند روی می‌آورند. مکان‌های نورانی، بیدار و درخشانی وجود دارد، که در آنها بی‌خبری و فراموشی کاهش می‌یابد و ما بدون احساس غربت و دور ماندگی از جهان ارواح می‌توانیم به موجودیت خود ادامه دهیم. بنظر می‌رسد با نزدیک شدن به هزاره بعدی، استادانی که سرنوشت زمین را رقم می‌زنند مشغولند، تغییرات و دگرگونی‌هایی بوجود آورند تا ما بهتر بتوانیم در زندگی خود درباره این که کیستیم و برای چه به اینجا آمده‌ایم درک و آگاهی بیشتری به دست آوریم.

شاید ارضاء کننده‌ترین جنبه کار من، که پرده‌برداری از وجود یک جهان معنوی از ذهن سوژه‌هایم بوده، اثر مطلوب این دانش آگاهانه بر خود آنها بوده است. مهم‌ترین فایده آگاهی به این که خانه‌ای با مهر و محبت جاودانه در انتظارمان می‌باشد این است که، ذهن ما را پذیرای قبول نیروی معنوی بالاتری می‌کند. آگاهی بر این نکته که ما به جای دیگری تعلق داریم، اطمینان خاطر و آرامش خاصی به ما ارزانی می‌دارد، و این آرامش تنها به صورت فراغت از تضاد و

سفر روح ❁ ۳۵۵

پراکندگی نیست، بلکه سبب ایجاد وحدتی بین ما و یک شعور جهانی می‌گردد. همه ما روزی این سفر دور و دراز را به پایان خواهیم رساند و همگی ما به یک حالت غایی و نهایی شناخت و روشنائی خواهیم رسید. جایی که در آن همه چیز امکان پذیر است.

سفر روح

آنچه در این کتاب آمده، مدیون تلاش کسانی است که در جستجوی کمک به سوی من آمده‌اند و من آنها را هیپنوتیزم کردم، چرا که این روش از نظر من وسیله قابل اعتمادی است برای کشف حقایق عوالم بعد.

شرح سفر روح به عالم دیگر برآمده از خاطرات کسانی است که طی سال‌ها برای هیپنوتیزم درمانی به من مراجعه کردند. این خاطرات واقعی، بیانگر آن است که عالم برزخ، عالمی واقعی و ملموس است و در آن فضایی سرشار از محبت، شفقت و آرامش حکمفرماست.

شگفتی‌های عالم برزخ و مراحل مختلف آن، نشان می‌دهد که هدف غائی و نهائی خلقت، به کمال رسیدن مخلوقات است، یعنی برخوردار شدن آنها از تمام نعمات و نشأت الهی و همه مخلوقات می‌توانند به اندازه کوشش و ظرفیتشان از آن سیراب شوند.

ISBN-964-6534-52-X



9 789646 534520

